تقدیم به روان پاک شهید حسین نواب، اسوه مقاومت، صلابت و صراحت که باتبدیل جلسه دادگاه به محاکمه رژیم ولایت فقیه و آقای خمینی، قاضی القضات اوین، آقای گیلانی را چنان برافروخت که خطاب به دادگاه گفت: "دیگر برای چه معطلید".

روحش شاد و نامش جاوید باد

باز آمدم چون عید نو، تا قفل زندان بشکنم
وین چرخ مردم خوار را چنگال و دندان بشکنم
هفت اختر بی آب را، کین خاکیان را می‌خورند
هم آب بر آتش زنم، هم بادهاشان بشکنم
از شاه بی آغاز من پران شدم چون باز من
تا جغد طوطی خوار را در دیر ویران بشکنم
ز آغاز عهدی کرده‌ام کاین جان فدای شه کنم
بشکسته بادا پشت جان گر عهد و پیمان بشکنم
امروز همچون آصفم، شمشیر و فرمان در کفم
تا گردن گردنکشان در پیش سلطان بشکنم
روزی دو، باغ طاغیان گر سبز بینی، غم مخور
چون اصلهای بیخشان از راه پنهان بشکنم
من نشکنم جز جور را یا ظالم بد غور را
گر ذره دارد نمک گبرم اگر آن بشکنم

(دیوان شمس تبریزی)

• اوین گاهنامه پنج سال و اندی

- **نویسنده:** محمد جعفری
- **انتشارات:** برزاوند
- **چاپ اول:** ۱۳۸۰

مقد مه

یکی از اهداف عمده زندانی کردن افراد در رژیم های غیر مردمی، حذف مخالفان بالقوه و بالفعل هیئت حاکمه است که از قدیم‌الایام، جهت هموار کردن استقرار کامل دیکتاتوری و خودکامگی و خاموش کردن صدای آزادیخواهی و حق‌طلبی، ساده ترین راه، یعنی زندانی کردن مخالفان را برگزیده و دستآویز آنان برای این منظور، اتهامات مختلفی از قبیل : برهم زدن امنیت کشور، خیانت به ملت و دین، خیانت به انقلاب، منحرف کردن مردم و ... بوده است. رژیمهای دیکتاتوری، مخالفان را دستگیر و راهی زندان میکرده و میکنند تا در آنجا، آنها را بطور فیزیکی از صحنه خارج کرده و یا پس از هتک حیثیت، شخصیت زدائی و ملکوک کردن آبرویشان با کمک وسایل و امکاناتی که در اختیار دارند، آنها را به صورت انسانهای عاطل و باطلی درآورده و یا در خدمت منافع خود قرار دهند و بدینگونه با خفه کردن صدای آنها از دستشان خلاص بشوند. این یکی از امور مستمر در همه دورانها بوده است.

برای رسیدن به هدف فوق، رژیم های دیکتاتوری و خودکامه، معترضین و کسانی که مدافع آزادی و حقوق انسانی بوده و هستند را با زندانی کردن، از صحنه خارج کرده و رابطه آنها را با محیط و مردم قطع می‌کنند تا از یکطرف آنان به مردم و اطلاعات دسترسی نداشته باشند و از طرف دیگر، خود تنها رابط و اطلاع دهنده یکطرفه به مردم باشند.

گر چه زندانی و خفه کردن صدای مخالفین از اهداف عمده زندانی کردن مردم در همه دورانها بوده است، اما روشی که در هر دوره و زمان، برای از پای درآوردن مخالفین در درون و برون زندان توسط هیئت حاکمه برای رسیدن به آن هدف کلی استفاده می‌شده، همیشه یکسان نبوده است. گاه از روشهای بسیار خشن، گاه بسیار ظریف و حیله گرانه و پیچیده و گاه ترکیبی از روشهای مختلف استفاده شده است. وسایل ابداعی شکنجه کردن زندانی برای اعتراف گرفتن و در هم شکستن روحیه مقاومت وی نیز در هر دوره و زمانی متفاوت بوده است و گاه بعضی از رژیم‌ها، مبتکر و مبدع بعضی از انواع شکنجه و آلات مختلف آن بوده و بدانها مشخص می‌شده‌اند. در هر حال روش برخورد با زندانی بسته به شرایط خاص زمان و مکان آن جامعه تغییر می‌کرده است.

در خلال این نوشتار، روشهای مختلف از پای درآوردن زندانی در رژیم جمهوری اسلامی بین سالهای ٦٠ تا٦٦ و نیز اهدافی که هیئت حاکمه از اینگونه اعمال تعقیب کرده و می‌کند را، توضیح داده و به طور ملموس در باره آنها بحث خواهد شد. علاوه برآن در باره مشکلات و گرفتاریهایی که اعمال و رفتار زندانیان درهم شکسته و به اصطلاح "توبه کرده")توّاب(، برای رفقای خود و سایر زندانیان بوجود می‌آورند، سخن بمیان خواهد آمد. در این خصوص خواهیم دید که چگونه مقامات زندان سعی می‌کنند برای درهم شکستن روحیه زندانیان و اعتراف گرفتن از آنان، از زندانیان درهم شکسته و منفعل سود جویند.

هدف از ذکر این موارد این است که شاید برای دیگران و نسلهای آینده تجربه‌ای تلقی گردد و کسانیکه قصد دارند به خاطر عقیده و منافع ملی و آزادی و حقوق انسانی، دست به فعالیتهای سیاسی و اجتماعی بزنند، بتوانند تا حدودی آگاهانه به عمل برخیزند و بدانند با وجودیکه مبارزه با ظلم و ستم و دفاع از آزادی و حقوق انسان یک امر مقدس و مشروعی است، ولی برای مدافعین و قیام کنندگان جهت برپاداشتن آن اهداف مقدس نیز، مصائب و مشکلاتی وجود خواهد داشت که گاه به قیمت هستی شان تمام میشود. لاجرم زمانی که هنوز هیچ اتفاقی نیفتاده است، بهتر است کمی به خود آیند و وجدان خود را قاضی کنند و اگر احساس کردند که یک چنین توانایی و فداکاری را در مواقعی که با آن مشکلات مواجه می‌شوند در خود نمی‌بینند، دست به اعمالی نزنند که هم موجب از بین رفتن خود و هم خسران دیگران شوند و یا حداقل امکان و توان خود را بسنجند که تا چه حد و تا کجا آماده

فداکاری هستند و در همان محدوده عمل کنند تا در پروسه عمل مجبور به توجیه کردن اعمال خود و قلب حقایق نشوند و خود را به ثمن بخس نفروشند.

کسانی که فارغ از احساسات و شور اجتماعی، توان خود را بسنجند و زمانی که جو احساسات در جامعه برانگیخته می‌شود، بتوانند کمی کنترل احساسات خود را در دست داشته باشند و دست به اعمالی نزنند که بعداً باعث شرمساری خود و دیگران بشوند، این خود بزرگترین مبارزه و بهترین مساعدت به خود و کسانی است که به خاطر مصالح ملی و حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی دست به فعالیتهای سیاسی-اجتماعی می‌زنند.

نگارنده خود پنج سال و اندی را در زندانهای مختلف جمهوری اسلامی بسر برده، وقایع و حوادثی رامشاهده نموده و با آنها برخورد داشته است. در طول این مدت، تحلیل چگونگی این حوادث و برخوردهای مختلف درون زندان و کشف روشهای مختلف شخصیت زدایی و به زانو درآوردن زندانی و تبدیل کردن وی به یک عنصر کارپذیر، فکرم را به خود مشغول کرده بود. و به این علت هر واقعه و رویدادی را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار دادم و تمام سعی و کوشش خود را بکار بردم تا در حد امکان، خارج از هرنوع پیشداوری فرقه‌ای، گروهی...، راز و رمز این پدیده نسبتاً نوظهور زندان و زندانی و روشهای مختلف شکنجه در جمهوری اسلامی و کشف علل و عوامل جامعه شناسانه این پدیده تا حدودی برایم آشکار گردد.

تجربه های اندوخته شده در این راستا را جهت ضبط و نگهداری در حافظه تاریخی کشور، وظیفه انسانی، ملی و دینی خود تلقی کردم. توصیه بعضی از دوستان بویژه مرحوم مهندس بازرگان به نگارنده در جمع آوری و انتقال این تجربه‌ها به نسل حاضر و نسلهای آینده نیز، مشوق تنظیم و نگارش آن بوده است.

مطالب عرضه شده در دو جلد تنظیم شده است که در حقیقت جلد اول شامل گاهنامه پنج سال و اندی از رویدادها، وقایع، بعضی از روشها و اطلاعاتی است که بدست آمده. و جلد دوم به جامعه‌شناسی زندانی و زندانبان، چگونگی شکل‌گیری سازمانهای اطلاعات، امنیت، ساختار سیستم شکنجه و منابع و سرچشمه‌های اطلاعاتی و تجربی آن اختصاص یافته است.

داوری و قضاوت نهایی در باره محتویات کتاب در هردو جلد بعهده خوانندگان گرامی است. اما امید من آنست که علاقمندان پس از مطالعه، احساس نکنند که وقت عزیزشان بیهوده تلف شده است و این زمانی حاصل است که در خلال مطالعه مطالب ارائه شده، ره توشه‌ای بدست آورده باشند. بدان امید.

از دوستان و دانشمندان گرانقدر، آقایان دکترماشاالله آجودانی، دکتر عبدالکریم لاهیجی و ابوالحسن بنی‌صدر و دوستان دیگر که با مطالعه دستنوشته کتاب، با راهنمایی‌ها و پیشنهادهای مفید خود در بهبود آن کمک کرده‌اند، و نیز از سایر دوستان که در تایپ، اصلاح و چاپ از کمک خود دریغ نکردند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

در خاتمه از همه کسانیکه در رابطه با مطالب و موضوعات مطروحه در این نوشته، اطلاعات دقیقتر، نمونه های عینی و یا مطالب گفتنی دست اول دارند و طرح آنرا مفید برای جامعه و کشور می‌دانند، تقاضامندم برای ضبط در حافظه تاریخ کشور و یا در جهت بهبودی و اصلاح چاپهای بعدی، اینجانب را از الطاف خود محروم نگردانند.

محمد جعفری

لندن ۱۳۷۷

فهرست مطالب

مقدمه	**یک - چهار**
فصل اول:	
زندان و زندانی در جمهوری اسلامی	**۱**
طرح مسئله	**۳**
مشخصه نظام سلطنتی حاکم بر ایران	**٦**
مشخصات رژیم پهلوی و رهبری آن در افکار عمومی مخالفین	**۹**
مخالفین رژیم سلطنتی	**۱۰**
رژیم جمهوری اسلامی	**۱۱**
مشخصات حکومت اسلامی و رهبری آن در افکار عمومی	**۱۳**
زندان، یکی از ابزار سلطه	**۱۵**
زندان در رژیم گذشته)پهلوی(	**۲۰**
۱- اغراق کردنها	**۲۲**
۱-۱- غلو در آمار و ارقام	**۲٤**
۲- وضعیت اجتماعی زندانیان در رژیم گذشته	**۲۹**
۲-۱- مشخصات زندانی در رژیم شاه	**۳۰**
۳- قهرمان شدن و کسب موقعیت ویژه	**۳۰**
۳-۱- شعارهای مبارزاتی علیه رژیم شاه	**۳۳**
٤- روال کار دستگاههای اطلاعاتی در رژیم گذشته	**۳٤**
٥- عناوین و مشخصه زندانیان در رژیم انقلابی	**۳۸**
٥-۱- مشخصات زندانی در جمهوری اسلامی	**۳۹**
فصل دوم:	
دوستان سابق، دشمنان فعلی	**٤۱**
حامیان و فعالان انقلاب	**٤٤**
الف - همکاران و فعالان انقلاب در دوران عسرت و مبارزه	**٤٤**
۱- روابط و همکاری در دوران عسرت و مبارزه	**٤٥**
۲- اطلاعات دستگاه رهبری انقلاب از انقلابیون	**٤۷**
۲-۱- اطلاعات از انقلابیون در دوران عسرت و همکاری مشترک	**٤۸**
۲-۲- رهبر و جایگاه ویژه در تاریخ	**٥۱**
انقلاب شیعی عباسی	**٥٦**
اطلاعات و اسرار شکننده و حساس	**٥۹**
۱- آگاه از اسرار یکدیگر	**٦۰**
۲- دسته اول انقلابیون	**٦۱**
۲-۱- قتل دکتر مصطفی چمران	**٦٥**
۲-۲- قتل آیت‌اللّه لاهوتی	**٦۷**

۲-۳- ولی فقیه پشت پرده ۷۳
۲-٤- قتل تیمسار فلاحی وسرهنگ فکوری ۷۵
۳- کشتن ابومسلم ۸۳
٤- شعارهای مبهم ۸۵
٥- ترور اشخاص و شخصیتها ۸٦
٦- مدعی بودن و اطلاع از ضعفها ۸۷
دسته دوم، انقلابیون ۸۸
روش برخورد جمهوری اسلامی با مخالفین ۹۱
برخورد سازمانهای اطلاعاتی با مخالفین ۹۲
روش برخورد در زندان ۹٦
الف - روشهای برخورد عوامل دادستانی با زندانی ۹۷
۱- ایجاد جو ترس و وحشت ۹۷
۲- روکردن کارهای خلاف شرع و عرف گذشته ۱۰۰
۳- دامسازی ۱۰٤
انقلابهای مارکسیستی ۱۰۵
انقلابهای مذهبی ۱۰٦
٤- قضاوت در رابطه با دوستان و همکاران خود ۱۰۹
٥- قضاوت در رابطه با زندانیان و مخالفین ۱۱۰
٦- ساختن پرونده های جنسی و سایر دامها ۱۱٤
فصل سوم:
زندانی در معرض بمباران اطلاعات یکطرفه ۱۲۰
چگونگی تأثیر اطلاعات یکطرفه ۱۲۳
۱- رهبر،بت و یا مرکز ثقل ۱۲۵
۲- فراگیری جو ترس و وحشت ۱۲۸
۲-۱- آقای احسان نراقی و کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین ۱۳۱
۲-۲- انتصاب موسوی تبریزی به دادستانی کل و زنده بودن یک مرتد ۱۳٦
الف - یادآوری و القاء اهداف و شعارهای تثبیت شده انقلاب ۱۳۸
۱- رده های بالا و سرشناسان ۱٤۳
۲- نقاط ضعف رده های بالا ۱٤۵
ب - محاکمه با همان شعارها و انحرافات ۱۵۲
۱- زندان در اوایل پیروزی انقلاب ۱۵۲
۲- معیار سنجش حق و باطل در درون و برون زندان ۱۵٤
۳- دشمنی در لباس دوستی ۱۵٦
٤- شخصیت زدایی کردن ۱۵۹
٥- فقر معیار ارزشی و ارزیابی ۱٦۳
٦- اغتشاش در معیارهای ارزشی و ارزیابی ۱٦٤

۷- اپوزیسیون ۱٦٦
۸- حاکم و محکوم در زندان انقلاب ۱٦۹
۹- محاکمه با ابزار و اعتقادات خود زندانی ۱۷۰
طرح سئوالهای عمومی از افراد این گروه ۱۷٤
طرح و ایجاد سئوال برای یک عضو و یا هوادار تشکیلات ۱۷۹
عوامل دیگر ضربه پذیری زندانی ۱۸۳
فصل چهارم:
ساختار سیستم شکنجه ۱۸۵
۱- اطلاعات و تجربه های میراث تاریخی ۱۸۹
ب - سلطه بر دیگران و به انقیاد و بردگی در آوردن انسانها ۱۹۰
۱- اطلاعات و تجربه های سرّی ویژه واحدهای مسلح ۱۹۱
۲- اطلاعات و تجربه‌های ویژه دوایر مختلف " ساش " ۱۹۲
شکنجه ۱۹۵
ابداع سیستم شکنجه برای کارپذیری ۱۹۷
۲- اطلاعات و تجربه‌های اندوخته شده درکمیته‌های انقلاب و سپاه پاسداران ۲۰۱
۳- اطلاعات و تجربه‌های رژیم گذشته، ساواک و دفتر ویژه اطلاعات ۲۰٦
٤- اطلاعات و تجربه گروههای چپ بویژه حزب توده ۲۱۲
گسترش فرهنگ کینه ورزی ۲۱٤
جزب توده ۲۱۷
۱- تئوریزه کردن فرهنگ خشونت و جلب اعتماد دستگاه رهبری ۲۱۹
۱-۱- نقش پیشآهنگی حزب مادر ۲۲۲
۲- همگامی و همیاری حزب توده با جمهوری اسلامی و سازمانهای " ساش " ۲۲۵
۳- دادن اطلاعات موشکی و نظامی به روسها ۲۳۱
جلب اعتماد سران جمهوری اسلامی ۲۳۱
۱- آیت کیوان، فرمانده سپاه کرمانشاه ۲۳۵
۲- تحلیل توده‌ای در زندان ۲۳۵
۳- سرهنگ هدایت‌اللّه حاتمی، جاسوس چند جانبه ۲۳٦
۳-۱- لو رفتن گزارش از دفتر ریاست جمهوری ۲۳۸
۳-۲- چگونگی کشف مسئله ۲۳۹
٤- آقای خمینی و کیانوری ۲٤٤
۵- آقای خمینی و رایزنی با احسان طبری ۲٤٦
٦- آقای رفسنجانی و حزب توده ۲٤۷
۵- اطلاعات و تجربه افراد توّاب بویژه بعضی از سران ۲٤۹
۱- زندانیان حزب توده و انتقال تجربه ۲۵۲

۲- انتقال اطلاعات و تجربه سایر سازمانها و تشکیلات، به جمهوری اسلامی ۲۵۸
٦- اطلاعات و تجربه های برون مرزی ۲٦٦
حاصل سخن ۲٦۸
یادداشتها ۲۷٤
ضمیمه: شمای سازمان بی سیم و سیستم اطلاعاتی رژیم پهلوی

فصل اول

زندان و زندانی در جمهوری اسلامی

در شهریورماه سال ۵۹، آقای بنی صدر در میدان آزادی سخنرانی مهمی ایراد کرد که در قسمتی از آن برای اولین بار بطور آشکار، به شکنجه و اذیت و آزار زندانیان و انواع مختلف زندان در جمهوری اسلامی شدیداً حمله کرد. متعاقب آن حزب جمهوری اسلامی که محل تجمع روحانیت حاکم بود، باکمک تمام امکانات خود و با مددگرفتن و چراغ سبز آقای خمینی، برنامه حذف آقای بنی صدر از ریاست جمهوری و یا تبدیل وی به یک ماشین امضاء را در دستور کار خود قرار داد. گسیل چماقداران به خیابانها و حمله به تجمع‌های آزادیخواهی و تسلط بر ارگانهای مملکتی و پرونده سازیهای مختلف برای ریاست جمهور را، شدت بخشیدند. وقتی که پرونده سازیها آشکار شد، آقای بنی صدر در پاسخ به نامه شورایعالی قضایی گفت: "آقای بهشتی وقتی مدعی قاضی است و اینگونه پرونده سازیهای مفتضح را میکند، دادرس خداست !" (۱) پس از مأیوس شدن از تبدیل آقای بنی صدر به ماشین امضاء، تصمیم به حذف وی گرفته شد و با دستگیری دوستان و همکاران و حذف وی از ریاست جمهوری، تهاجم گسترده به تمام حقوق فردی و اجتماعی آغاز گردید.

با یورش همه جانبه به تمام آزادیخواهان و استقلال طلبان و با سرازیر شدن و گسیل کردن جمع کثیری مردم، از همه دسته ها و گروهها به زندانها، مردم ما در داخل و خارج از زندان، برای اولین بار شاهد پدیده نو ظهور تبدیل کردن و تبدیل شدن متهمین به "توّاب" و اعتراف کردن علیه خود به این سبک و با این وسعت عظیم در تاریخ زندان و زندانیان در کشور شدند.

در اوایل ظهور این پدیده، گهگاهی مصاحبه‌ای انجام می‌شد، ولی سیل توّاب شدن و اعترافهای تلویزیونی به سرعت گسترش پیدا کرد و هر روز و شب دسته دسته توّاب، ظاهراً آماده مصاحبه و اعتراف علیه خود می‌شدند. گروه توّاب فقط محدود به جوانان کم سن و سال و بی تجربه در کار سیاسی نبود، بلکه کم نبودند شخصیت های بارز سیاسی و با تجربه که در دام این روش افتادند. رفته رفته برای بسیاری این مسئله مطرح می‌شد: علت چیست که دسته دسته زندانیان، خود آماده اعتراف علیه خود می‌شوند؟ چه روشهایی اعمال شده که زندانیان را به یک عنصر کارپذیر تبدیل کرده است؟ این روشهای اعمال شده چه اثراتی بر روی متهمین و زندانیان داشته است که آنها را توّاب و آلت دست دادستانی و سایر عوامل اطلاعاتی و اعوان و انصار آنها می‌کند؟ و سرانجام این سیستم شکنجه با کارآیی آن چنانی خود، از کجا آمده که این چنین تحول و توسعه پیدا کرده و ساختار آن چگونه شکل گرفته است؟

تا حدودی قابل فهم است که چرا افراد کم سن و سال بی تجربه و فاقد اطلاعات و یا بقول معروف هواداران احساسی گروها، توّاب می‌شدند. اما مسئله بر سر افرادی است که صاحب اسم و رسمی بوده، القاب و عناوینی داشته و در سلسله رهبران، گردانندگان و بزرگان گروههایی نظیر پیکار، مجاهدین خلق، فدائیان خلق، رنجبران، حزب توده، جبهه ملی، بنی صدری‌ها و بعضی از روحانیون بودند. سؤال این بود که چرا آنان تن به آن مصاحبه‌های کذایی می‌دادند و یا "می‌دادندشان"! و بعد هم بصورت آلتی در دست آنها در می‌آمدند و یا اینکه پس از تخلیه کامل اطلاعات و استفاده کردن از تمام تجربه ها و توانائی هایشان، آنها را به جوخه اعدام می‌سپردند و یا در حالیکه از همه چیز بریده و یا دچار انواع و اقسام ناراحتی های روانی و جسمی شده بودند، آنها را عاطل و باطل رها می‌کردند و تازه هزار منت بر سر آنها و بستگانشان و مردم می‌گذاشتند که اینان مشمول عفو حضرت امام و رأفت جمهوری اسلامی قرارگرفته‌اند. و چرا رهبران این گروهها و افراد با تجربه و سابقه داری که عمری را در کارهای تشکیلاتی و مبارزاتی گذرانده بودند و از اطلاعات و تجربیات ذی قیمتی برخوردار بوده، تا این حد مقهور و خام دستگاه می‌شدند و تن به این قبیل اعمال داده و بعد هم حذف می‌شدند. آیا اینان قادر نبودند که پیش بینی کنند چه سرنوشتی در انتظارشان است ؟ چرا قهرمانانه از اهداف خود دفاع نمی‌کردند و با ذلت و خواری تن به اعدام می‌دادند؟ چه عواملی دست به دست هم می‌داد که این افراد با تجربه و سابقه دار، با استعداد و تشکیلاتی و سازمان یافته، در دام این مهلکه، که بیرون آمدن از آن کار ساده‌ای نبود، گرفتار می‌آمدند و هیچ روزنه و راه نجاتی جز تسلیم در برابر خواسته های دادستانی و مسئولین اطلاعاتی برای خود تصور نمی‌کردند؟

طرح مسئله

خیلی ساده‌اندیشانه می‌نماید که بگوئیم و یا بپذیریم که افرادی نظیر حسین روحانی، قاسم عابدینی، اثنی عشری، حسین سیفیان، احسان طبری، عموئی، احمد غضنفرپور، سید مهدی هاشمی و ... یکشبه تحول پیدا کرده و به حقانیت مسئولین جمهوری اسلامی پی برده‌اند و از چنان استعداد و آمادگی پذیرش حق برخوردار بوده که به محض تابش نور حق جمهوری اسلامی در زندان، آماده پذیرش آن شده‌اند؟!! چه حوادث، اتفاقات و فعل و انفعالاتی در مغزها رخ می‌دهد که یک چنین انسانی، هنگامی که آزاد است و دسترسی به همه نوع اطلاعات و دادوستدهای اطلاعاتی دارد، تشعشعات خورشیدی را دریافت نمی‌کند، اما همینکه همین انسان از پیچ اوین و یا بقول لاجوردی "پیچ توبه" می‌گذرد، ناگهان چنان تحولی در او ایجاد می‌شود که کورسوی شعله چراغ نفتی را از فاصله‌های دوردست دریافت می‌کند؟ این مسئله در خور یک تحقیق جدی است و باید آنرا خارج از مسائل قهرمانی، قهرمان سازی، احساسی و گروهی، از جهات و زوایای مختلف مورد مطالعه قرار داد تا چگونگی چنین تحولات و فعل و انفعالاتی که در مغز متهمین و زندانیان ایجاد می‌شود بر همگان آشکار گردد.

بعداز فراهم شدن و یا فراهم آوردن بهانه های لازم و یورش سیل آسا به تمام بنیادهای آزادیخواهی و حقوق انسانی در سال ٦٠ و گسیل دسته دسته مردم از همه اقشار مختلف به زندان ها و متعاقب آن، مصاحبه های تلویزیونی از اعترافات تکان‌دهنده و گردن گرفتن اعمال کرده و ناکرده و یا حتی اظهار ندامت از مسئله‌ای که فقط از ذهنشان گذشته و هرگز تحقق عملی پیدانکرده است، در برنامه‌های تلویزیونی آغاز گردید. این امر، دگراندیشان، روشنفکران، سیاستمداران وسایر توده مردم را در چنان بهت و حیرتی فرو برد که در این رابطه مرحوم مهندس بازرگان برای خنثی کردن و یا کاستن از اثرات روحی - روانی این مصاحبه‌ها، اعترافها و توبه کردنها در جامعه، در یک سخنرانی گفت :"مردم حرف من همین است که حالا می‌گویم و اگر دیدید که من روزی به تلویزیون آمدم و حرفهای دیگری زدم بدانید که آن حرفها، حرفهای من نیست" .

در اوایل کار و پخش یکی دو برنامه تلویزیونی از اینگونه مصاحبه‌ها، نظر مردم و بینندگان با وجود بهت و حیرت از آن برنامه‌ها بر این بود که بر اساس اصل "اقرار عقلا علی انفسهم جایز"، این اعترافات را باور کرده، نتیجه گیری کنند که این جمهوری اسلامی چه جمهوری مظلومی است که گرفتار یک چنین کسانی شده است و اینان طبق اعترافات خودشان، چه جانیان و توطئه گرانی بوده‌اند. چشمشان کور باد. بگذار به سزای اعمال خود برسند.

ولی رفته رفته و پس از اندک مدتی که این برنامه‌های تلویزیونی گسترده و عمومی شد و هرکه بود و نبود به محض اینکه پایش به زندان و بویژه اوین و کمیته مشترک و زندانهای دادستانی انقلاب ارتش و سپاه می رسید، توّاب می شد و برای نشان دادن حسن نیت و صحت توبه خود به مسئولین و جبران گذشته ناپاک خود، ظاهراً چنین وانمود میکرد که خود پیشنهاد و ترتیب این برنامه های تلویزیونی را داده است. این سئوال به مرور مطرح شد: گیریم که تمام این اعترافات گفته شده در این مصاحبه‌ها درست و بدون خدشه باشد، چه تحولی روی داده است که خیل زندانیان و بازداشت شدگان، آماده مصاحبه های تلویزیونی می‌شوند و علیه خودشان اعتراف می‌کنند و بدینوسیله توبه نصوح خود را به نمایش همگان می‌گذارند؟ سپس این سؤال کاملتر شد و بین افراد مبارز، سیاسیون، روشنفکران، روحانیون و ... بدین شکل در جامعه عنوان گردید که چرا مبارزین و سیاسیون در رژیم شاه خیلی مقاوم بودند و با قدرت تمام و با وجود آن شکنجه‌هائی که در مورد شکنجه گاههای شاه ذکر شده بود، در مقابل آن رژیم سفاک مقاومت می‌کردند و لب از لب نمی‌گشودند، ولی زندانیان در رژیم جمهوری اسلامی به سرعت بریده و توّاب می‌شوند و مقاومت و توان خود را از دست می‌دهند و لاجرم در خدمت رژیم جمهوری در میآیند؟ مسئله چیست و سرّ مطلب کجاست ؟ چه نیرو، چه خاصیت ویژه و حقانیتی در درون این سیستم وجود دارد که در برابر آن انسانها این چنین بی اراده می‌شوند؟

در زمان شاه، مبارزین تا پای مرگ ایستادگی می‌کردند و لب از لب نمی‌گشودند، برعکس در این رژیم، غالب زندانیان چنان وا می‌دهند که هرآنچه از تجربه، اطلاعات ومسائل درون گروهی دارند، در اختیار دادستانی قرار می‌دهند و علاوه برآن آنچه را که مرتکب شده و یا قرار بوده است که انجام پذیرد و هرآنچه که اندوخته فکری و عملی داشته‌اند، به تمامه در طبق اخلاص گذاشته، تقدیم جمهوری اسلامی می‌کنند.

این پرسشها و نظایر آن زمانی جوابی مناسب و درخور خواهند یافت که دو سیستم حکومتی و رهبری آن، سیستم های امنیتی دو رژیم، وضعیت و شرایط کمی و کیفی زندانی و مبارزین در دو رژیم، واقع بینانه و بدور از مسائل ایدئولوژیکی، احساسی و گروهی بررسی شود. در فصول آینده نگارنده با بضاعت اندک، سعی در روشن کردن جوانب مختلف مسئله خواهد کرد و در خلال توضیح و تحلیل، زوایای مختلف این معضل را به مرور و مرحله به مرحله بررسی کرده و در این راستا تا حدودی سؤالهای مطروحه، پاسخهای مناسب خود را خواهند یافت.

مشخصه نظام سلطنتی حاکم بر ایران

کشور ایران در طول تاریخ، با نظام سلطنتی فردی خودکامه اداره می‌شده است. بیداری و آگاهی نسبی مردم در دو قرن گذشته، موجب شد که نظام سلطنتی فردی سلسله قاجار، که بدلیل استمرار سلطنت در این خاندان، یک نوع مشروعیتی نسبی در بین جامعه پیدا کرده بود، از درون به مرور متحول شده و به یک رژیم سلطنتی مشروطه تبدیل گردد. مبارزات مردمی و روشنفکری که در زمان مظفرالدین شاه به اوج خود رسید و بعضی از اقشار مردم به حقوق فردی و اجتماعی خود واقف شدند، باعث گردید تا سرانجام مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضاء کند و مجلس شورایملی افتتاح شد و سلسله قاجار مشروعیتی تازه، قانونی و مردمی یافت و این سلسله سلطنتی فردی که تا آن زمان بیش از یک قرن بر کشور فرمان رانده بود، تبدیل به یک نظام سلطنتی مشروطه براساس قانون اساسی

مصوّب نمایندگان مردم گردید. مجلس، مسئول اداره کشور و پادشاه مشروطه بصورت سمبولیک، بالاترین مقام کشور را پیدا کرد و از دخالت مستقیم در امور کشور منع گردید.

با فوت مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه برای از بین بردن دستآوردهای مبارزات مردم، مجلس را تعطیل و آن را به توپ بست، نظام مشروطه را ملغی و رژیم استبدادی را با حمایت روسیه تزاری مجدداً به کشور باز گرداند. ملیون و مبارزین از اطراف و اکناف کشور قیام کردند وسرانجام پس از فتح تهران در همان روز، مجلس عالی فوق‌العاده‌ای با حضور پانصدتن از نمایندگان مجلس و بزرگان پایتخت و آزادیخواهان معروف، انعقاد یافت و محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و پسرش احمدمیرزا را شاه مشروطه اعلام کرد. نظر به اینکه اصل سلطنت مشروطه را مشروع و قانونی می‌دانستند، متعرض اصل سلطنت که در سلسله قاجار متحول شده و تداوم یافته بود، نشدند.

رضاشاه با کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و بیرون کردن احمدشاه از کشور و سپس الغای سلطنت قاجار و تأسیس سلسله پهلوی، اولین ضربه را بر پیکر مشروعیت نظام مشروطه سلطنتی وارد کرد و با در افتادن با سیاستمداران وطنخواه، روشنفکران، آزادیخواهان و رفتن به جنگ مذهب و برقرارکردن خفقان و سانسور شدید مطبوعات و با کشتن، خفه کردن و تبعید مبارزان و مخالفان و تعطیل همه دستآوردهای مبارزات وطن خواهانه مردمی، باقیمانده مشروعیت رژیم خود را از بین برد تا جائی که بعداز جنگ بین الملل دوم و تبعید وی، پسرش که با حمایت متفقین به سلطنت رسیده بود، برای جلب اعتماد مردم و بازگردانیدن مشروعیت از دست رفته، اعلان کرد که روش پدرش را ادامه نخواهد داد و دستآوردهای مردمی را محترم خواهد شمرد و نادرستی های پدر را جبران خواهد کرد.

از شهریور ۱۳۲۰ و با رفتن دیکتاتور و پیدا شدن مفری برای آزادیخواهان، ملت به مبارزه مستمر خود ادامه داد. ملیون و آزادیخواهان و کسانیکه طالب آزادی و استقلال کشور از دخالت بیگانگان و استبداد داخلی بودند، بدور دکتر محمد مصدق که یک سیاستمدار برجسته و شناخته شده‌ای بود، جمع شدند و جبهه ملی تشکیل شد. قانون ملی شدن صنعت نفت که نتیجه این دوره از مبارزات ملت ایران است در ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹ از تصویب مجلس شورایملی گذشت. مجلس برای اجرای این قانون، رأی تمایل به نخست وزیری دکتر مصدق داد و او نیز پس از رسیدن به نخست وزیری جهت استیفای حقوق از دست رفته ملت ایران، قانون ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور به اجرا گذاشت و دست انگلیس را از شرکت نفت کوتاه کرد. انگلیس و امریکا به مقابله با دولت ملی و قانونی مصدق برخاستند و مانع فروش نفت ایران در بازارهای جهانی شدند. مصدق به روسها پیشنهاد کرد که نفت ایران را ارزانتر از نرخ بین المللی از وی بخرند، ولی آنها از این کار امتناع کردند. علاوه بر این مصدق خواستار غرامت جنگ)که ۱۱ تن طلا بود(از روسها گردید. در آن موقع حزب توده نوشت که هروقت در ایران حکومت کارگری روی کار آمد، طلاها در اختیار ایران قرار خواهد گرفت. طرفه اینکه بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد و روی کارآمدن دولت کودتا، آن طلا ها در اختیار رئیس دولت کودتا، سپهبد زاهدی قرار گرفت.

سرانجام پس از آنکه امریکا و انگلیس با توطئه های گوناگون نتوانستند شرایط خود را بر مصدق تحمیل کنند و یا وی را با محاصره اقتصادی از حکومت ساقط کنند، متوسل به کودتا شدند و با انجام کودتای ۲۸ مرداد به رهبری "سیا"، شاه بر اریکه قدرت سوار شد.(۲) که این لکه سیاه بر دامن وی و رژیمش نشست و مشروعیت ملی و قانونی وی بشدت و بطور جدی خدشه دار گردید و در اذهان عمومی به رژیم کودتا مشهور و از نظر استقلال نیز در بین مردم، عامل بیگانگان در کشور شمرده شد. با پشت کردن این رژیم به ملیون و آزادیخواهان و "خدایگان آریامهر" شمردن شاه، مشروعیت اجتماعی خود را نیز زیر سؤال برد. سپس با برقراری سیستم تک حزبی رستاخیز، با دست خود پایان نظام مشروطه سلطنتی را اعلام داشت و نظام مشروطه سلطنتی که شاه در رأس آن به عنوان حافظ نظام مشروطه و قانون اساسی و حفظ دموکراسی پارلمانی شمرده می شد، به یکباره تبدیل به یک نظام دیکتاتوری تک حزبی گردید و حرف شاه که در رأس آن قرار داشت، مافوق مجلس و قانون شد و در یک چنین حالتی مشروطه و

مشروطه خواهی محلی از اعراب نداشت. و در پایان با در افتادن با مذهب و مذهبیون، دست به اعمالی نظیر تغییر مبداء تاریخ کشور از هجرت به شاهنشاهی، تبدیل کلمه "قرآن" در سوگند ارتشیان به "کتاب آسمانی" و ... زد که ضد دین و مذهب بودن وی بسادگی برای توده مذهبی کشور قابل درک و هضم شد.
بدینوسیله رژیمی که از مردم بریده و به بیگانگان متکی شده بود، مردم را رو در روی خود قرار داد و از نظر توده، مشروعیت مذهبی و دینی وی بکلی از بین رفت و وی را در اذهان توده مردم، بصورت یک فرد ضد دین و معاند با معتقدات مردم، که خود رژیم طبق قانون اساسی می‌بایست حافظ تشیع و ترویج آن باشد، جلوه‌گر ساخت و در نتیجه به رژیمی تبدیل شد که همه مشروعیتهای خود را یک به یک از دست داده و بی پوشش شده بود. با فراهم شدن و فراهم کردن زمینه های داخلی و خارجی حذف یک چنین رژیمی، مخالفین وی، فرصت طلایی جهت برانگیختن قیام توده‌ای را بدست آوردند و شاه سرانجام در برابر توده بپاخاسته از پای درآمد.

مشخصات رژیم پهلوی و رهبری آن در افکار عمومی مخالفین

مشخصه رژیم سلطنتی و رهبری آن در افکار عمومی مخالفین را می‌شود بصورت زیر چنین خلاصه کرد:

مشخصات رژیم پهلوی:	مشخصات رهبری رژیم:
رژیم:	
غاصب‌پهلوی	کودتاچی
کودتا	وابسته و بیگانه پرست
دیکتاتوری خونخوار	دیکاتور و فرعون صفت
وابسته به اجانب	وطن فروش و بی دین
ضدانسانی و ضدحقوق بشری	آلت دست اجانب بویژه امریکا و اسرائیل
حامی بهائیت و تسلط آن	مروج فرهنگ مبتذل غرب
دست نشانده امریکائی-اسرائیلی	عاری از مهر
ناشر فحشاء و بی عصمتی	خصم قرآن و اسلام
فرعونی و طاغوتی	جبار و ستمگر و فرعون زمان
وطن فروش خائن	عامل فحشاء و منکرات
	بهائی

مخالفین رژیم سلطنتی

تقریباً تمام مخالفین رژیم شاه از سال ۱۳۵٦ به بعد،از هر گروه و دسته، چپ و راست، ملی، مذهبی- ملی و روشنفکر، متفقاً در اینکه شاه باید ساقط شود وحدت نظر داشتند. برای مبارزین در زمان شاه، در هدف اصلی که مبارزه با رژیم دیکتاتوری سلطنتی بود، ابهامی وجود نداشت. در اینکه احیاناً بعداز شاه چه نوع حکومتی برسر کار بیاید حرف بود، ولی در اصل انقراض رژیم شاهنشاهی اختلافی نبود. در کوران مبارزه، مخالفین از هر طیف و دسته‌ای که بودند چه در داخل و خارج از کشور و چه در داخل و خارج از زندان های شاه، تا حدود زیادی همدیگر را می‌شناختند، از

افکار و عقاید و خواسته های سیاسی یکدیگر آگاهی نسبی داشتند، نقاط ضعف و قوت همدیگر را در طول زمان بدست آورده و بطور نسبی از توان بالقوه و بالفعل یکدیگر آگاه شده بودند.

قبل از انقلاب، گروههای مختلف سیاسی، مذهبی و مبارز در رابطه با راه‌های مبارزه با هم گفتگو و مذاکره می‌کردند. گاهی با هم وحدت و زمانی از هم جدا می‌شدند. در طول زمان، با وحدت کردنها و جدا شدنها، اغلب نسبت به وضعیت خصوصی و اخلاقی رفتارهای پنهانی و آشکار و تا حدودی از زیر و بم فعالیتهای هم و نیز از صفات و خصوصیات یکدیگر آگاه می‌شدند. در آن زمان چون همه دارای دشمنی واحد بودند، برای پیروزی بر آن دشمن واحد، همکاریهای دور و نزدیک گاهی برقرار و زمانی گسیخته می‌شد. اما در آن دوران، به خصوصیات شخصی و رفتارهای پنهانی و سایر اعمال یکدیگر بطور جدی کاری نداشتند و چیزهائی را هم که می‌دیدند، به خاطر مبارزه و پیروزی بر دشمن مشترک نادیده می‌گرفتند)چیزی که بعداز انقلاب برای حذف افراد بشدت از آن استفاده می‌شد(.

آخوند، مجاهد را تبلیغ میکرد و برایش امکانات و وسیله تدارک می‌دید، مجاهد، گروههای چپ را تأیید و با آنها همکاری و همفکری داشت، ملی و مذهبی با هم همکاری و هماهنگی داشتند، روشنفکر بگونه‌ای دیگر حامی همه اینها بود. با وجود اختلافات و تشتت بین گروهها، یکنوع همکاری و ارتباط و تبادل نظر وجود داشت. این گروهها برای هم اغلب بطور پنهانی و گاهی هم آشکار خط و نشان می‌کشیدند و یکدیگر را به این و یا آن رفتار و کردار متهم می‌کردند. ولی در بحبوحه انقلاب یعنی از اواخر سال ۱۳۵٦ به بعد، بمرور همه برای پیروزی انقلاب حول محور رهبری انقلاب، آقای خمینی جمع شدند. حتی گروههای چپ و لائیک که یا از پایه مخالف دین بودند و یا موافق جدائی دین از سیاست و اداره کشور، نسبت به انقلاب و پیروزی آن با مذهبیون همصدا شدند. هرچه زمان به جلو میآمد و نشانه های پیروزی تحت رهبری اسلامی آن روشنتر می‌شد، از مخالفتها نیزکاسته می‌گردید، تا اینکه جامعه حول محور اسلام و رهبری آقای خمینی به حرکت در آمد و سرانجام رژیم سلطنتی سرنگون و انقلاب پیروز شد.

کوتاه سخن اینکه: شناخت نقاط قوت و ضعف، امکانات و توانائی‌ها، خصوصیات شخصی و سیرسلوک، رفتار و اعمال پنهان و آشکار مبارزین قبل از انقلاب از یکدیگر، برای تجزیه و تحلیل مسئله اصلی طرح شده در اول این فصل، در برابر گروه حاکم نکات شایان توجهی در بر خواهد داشت که در بخشهای آینده به برخی از آنها پرداخته خواهد شد. ولی فعلا قبل از هرچیز به مشخصه رژیم جمهوری اسلامی و رهبری آن در افکار عمومی داخلی و خارجی می پردازیم.

رژیم جمهوری اسلامی

با اوج گیری انقلاب و به میدان آمدن مذهب، با تمام قدرت و پشتوانه‌های مختلف آن، از صدر اسلام تا عصر حاضر و مطرح شدن شعار آزادی، استقلال، حکومت اسلامی، در فاصله چند ماه به انقلاب در برابر دیکتاتوری، وابستگی و نظام شاهنشاهی، حکومت اسلامی سرلوحه کار مبارزین قرار گرفت و بدون اینکه ابعاد مختلف آن و ساختارش مشخص شود، بعنوان یک خواست همگانی بسرعت در سراسر کشور و بین اقشار مختلف مردم مطرح گردید. هنوز هم که دودهه از عمر این حکومت گذشته است، ساختار آن بر خود مدعیان آن مشخص نشده است و اداره کشور و امور مردم با بنیادهای این حکومت، مورد مناقشه جدی خود صاحبنظران اسلامی است. چرا که آنچه در این دوران تحت نام حکومت اسلامی جریان پیدا کرده، ملقمه‌ای از دیکتاتوری پرولتاریا و رژیم خودکامه سلطنتی است که با پوشش دیکتاتوری مذهبی، چهره مذهبی و دینی بخود گرفته است و حتی قریب به اتفاق رهبران مذهبی غیر وابسته، ولایت فقیه را در انطباق با اسلام نمی‌دانند و اگر هم ولایتی را در امر حکومت قائل باشند، آنرا مختص

معصومین می‌دانند. آنچه در بحبوحه انقلاب و اوج گیری آن در مورد حکومت اسلامی مطرح شده بود، غیر از شعارهای عمومی کشداری نظیر: عدالت خواهی اسلام، مبارزه با ظلم و ستم، آزادی ملت تحت لوای دین، حق به حقدار رسیدن، به حقوق مظلوم رسیدگی کردن و ... چیزدیگری مطرح نبود. در آن زمان که جامعه در تب و تاب انقلاب و سوار بر توسن احساسات بود، کمتر کسی بدنبال مسائل ریشه‌ای و اساسی می‌گشت و اگر کسانی هم حرفهایی و یا تجربه‌ای داشتند، کسی بدنبال شنیدن آنها نبود. همه کوششها حول محور بسیج توده‌ای مردم بر رفتن شاه متمرکز شده بود. توده مردم رؤیای خود را از حکومت اسلامی، حکومتی عاری از هر نوع ظلم و ستمی که جامعه در آن به بهشت برین تبدیل خواهد شد و همه چیز سرجای خودش قرار خواهد گرفت، می‌دید و گاهی هم که خبرنگاران و یا کسان دیگر از آقای خمینی رهبر انقلاب سؤال می‌کردند: وقتی شما قدرت را بدست گرفتید، کشور را با چه قوانین و ظوابطی اداره خواهید کرد؟ جواب داده می‌شد: همه چیز آماده و مدون شده است و فعلا وظیفه ما ساقط کردن شاه است، بعد از آن همه چیز درست خواهد شد.

برای استقرار حکومت اسلامی، تمام پشتوانه‌های مختلف مبارزات اسلامی از صدر اسلام تا زمان حاضر مورد بهره برداری قرار گرفت. مرجعیت شیعی و اهرمهای بسیار قدرتمند محراب و منبر خدا و رسول و حکومت حضرت علی و کربلای حسینی و سایر ائمه شیعه که از گذشته دور تا به امروز در بین جامعه دینی و اسلامی ما وجود داشت و با خون و پوست مردم آن سرزمین عجین شده بود، همه آنها به صحنه آمد و با راه افتادن طوفان خروشان، طبیعی بود که توده مردم از روی احساسات فکر کنند که تحت لوای این حکومت دینی به آمال و آرزوهای دیرینه خود خواهند رسید و آنچه بدرد دنیا و آخرتشان می‌خورد، برایشان به ارمغان آورده خواهد شد.

حکومت اسلامی بمثابه یک ظرف بسته‌ای بود که کسی نمی‌خواست آنرا باز کند، یا نمی‌گذاشتند و یا فرصت بازکردن آن وجود نداشت که محتوای درونی آن مورد مطالعه و مداقه قرار گیرد و الا چیزیکه بعدها تحت عنوان ولایت مطلقه فقیه استقرار پیدا کرد، حدود ده سال قبل از انقلاب بوسیله آقای خمینی تحت نام حکومت اسلام یا ولایت فقیه مطرح و انتشار پیدا کرده بود. در آن هنگام که با چرخش دست رهبر انقلاب، توده مردم به دریای موّاج خروشان تبدیل می‌شد، در یک چنین هنگامه‌ای موافق و مخالف با طیب خاطر و یا با اکراه و جهت طرد نشدن از جامعه و از جانب هواداران خود، حکومت اسلامی و رهبری آنرا مورد تأیید قرار می‌دادند.

با استقرار جمهوری اسلامی، رژیم و رهبر آن، قبل و بعد از استقرار، نزد افکارعمومی مسلمانان و به خصوص ملت مسلمان ایران و نیز افکار عمومی جهان، با مشخصات ویژه‌ای که میتوان آنرا در شمای زیر خلاصه کرد، مشهور شده بود :

مشخصات حکومت اسلامی و رهبری آن در افکار عمومی

مشخصات حکومت اسلامی:	مشخصات رهبر حکومت اسلامی :
جمهوری اسلامی	پیشوای شیعیان جهان و نایب‌الامام
نه شرقی نه غربی	روحانی و عارف
الهی و مردمی	بت شکن تاریخ
ضدامریکا و ضد سرمایه داری	موسای زمان
ضد اسرائیل و ضد صهیونیسیم	مقام مرجعیت و ولایت
مستضعفان جهان	قائد دوران
پابرهنه ها و کوخ نشین‌ها	صاحب محراب و منبر رسول‌اللّه)ص(
حکومت امام زمان	مردی از سلاله رسول خدا
حامی مستضعفان جهان و ضد	مرتبط با امام زمان و گرفتن جواب

مستکبران مسائل از حضرت
متقین عالم دین و تارک دنیا و زیست در
زی طلبگی

با نگاهی مختصر به مشخصات رژیم سلطنتی و رهبر آن شاه، که پیش از این ذکر گردید و مشخصات رژیم جمهوری اسلامی و رهبر آن آقای خمینی که در شمای فوق ملاحظه می‌شود، آشکار است که مبارزه و مقاومت کردن در برابر رژیم شاه خیلی آسانتر، ساده تر و همآهنگ تر با اعتقادات مبارزین است و راه مبارزه نیز روشن است که با کی و برای چه باید مبارزه کرد. اما مقاومت و ایستادگی در برابر رژیم جمهوری اسلامی، با آن ویژگیهائی که در مورد رژیم و رهبری آن ذکر شد و با وجود ابهاماتی که از نظر اعتقادی، مبارزین با آن روبرو بوده‌اند و با پشتوانه توده‌ای عظیمی که به همراه داشت، چندان کار ساده‌ای نبوده است.

وقتی یک رژیمی با چنان مشخصه‌ای و دارای رهبری با آن ویژگیها، در حال استقرار است و اهرمهای مختلف قدرت نیز در دست رهبر آن قرار گرفته و سیستم های تبلیغاتی نیز گوش به فرمان فرموده های درست و نادرست وی هستند تا مدح و ثنای خود را از وی شروع کنند، دیگر مبارزه با او بسیار مشکل و وی قادر است که با این دستگاههای تبلیغاتی، هرچه را که بخواهد به توده احساسی گوش به فرمان خود بباوراند و اگر روزی خدای ناکرده دوستان و یاران نزدیک خودش، چون از بعضی از مسائل پشت پرده آگاه نبوده‌اند، مثلا از وزیر خارجه توضیح بخواهند که در مجلس حاضر شود و به سؤال آنها در مورد رابطه با امریکا و مک‌فارلین پاسخ بدهد، با یک حمله شدید رهبر روبرو میشوند که: "اینهائی که در مجلس این سؤالها را مطرح کردند صدایشان از حلقوم اسرائیل در میآید"، یکمرتبه همه اینها توبه‌گر میشوند و با وجود توبه از سرشان دست بردار نیستند. و یا وقتی همین رهبر فعلی در مقام ریاست جمهوری در نامه‌ای اعتراضی به آقای خمینی گفت : "قدرت ولایت فقیه هم نامحدود نیست" (۳) آقای خمینی در جواب گفت : "ولایت فقیه را نشناخته‌ای" (٤) و هنگامی که توبه کرد و گفت : بله ! حق با شماست. آقای خمینی در جواب گفت : "... و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی، از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید."(۵) زمانیکه هنوز می‌شد جلو استقرار یک چنین دیکتاتوری مطلق گرفته شود، اغلب گروهها، شخصیتهای سیاسی و فرهنگی، احزاب ملی و غیر ملی، مبارزین، روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی، همه متفرق و ضدهم، ولی نسبت به این قدرت در حال جوشش و استقرار، متحد بودند و سعی داشتند به هر نحوی که شده خود را به قائمه این رژیم نزدیک و نزدیکتر سازند و نشان دهند که تنها این گروه و دسته، حامی و پشتیبان واقعی رژیم و رهبری آن است.

آنچه تا بحال گفته شده است، تنها علت توبه و اعتراف کردنها در برابر این رژیم نیست. هنوز مسائل و راه زیادی وجود دارد تا معلوم شود که چرا مبارزین در برابر این رژیم دسته دسته و گروه گروه از پای در آمده و توّاب می شدند و سپس منفعل از صحنه خارج می‌گردیدند.

زندان یکی از ابزار سلطه

یکی از آسانترین و ساده ترین وسیله حذف مخالفان در رژیمهای دیکتاتوری، از هر نوع که باشد، فردی، گروهی، حزبی، مذهبی و ...، بازداشت کردن آنان تحت عناوین مختلف و گسیل آنها به زندانهای مختلف است. اگر چه تمام جامعه‌شناسان و پژوهندگان مسائل اجتماعی براین عقیده هستند که پرکردن زندانها از مخالفین دردی را دوا نمی‌کند و مشکل ابعاد پیچیده‌تری بخود میگیرد، اما در کوتاه مدت برای دیکتاتورها و کسانیکه قصد دارند سلطه همه جانبه خود را بر جامعه گسترش دهند و تنها قدرت فائقه باشند، زندانی‌کردن مخالفین، حلال مشکلات است. چون

زندان، ساده ترین ابزاری است که با کمک آن میشود دهن مخالفین را بست و با یک فرمان، گروه و یا افرادی را بازداشت و سپس با روشهای گوناگون آنها را وادار به همکاری و یا سکوت کرد. و یا با پرونده سازیهای مختلف، آنهائی را که ممکن بشود فیزیکی از صحنه خارج و یا لکه دار و بی حیثیت کنند و یا حداقل با نگاهداری آنها در زندان از ادامه فعالیتشان در بیرون، در امان باشند. دیکتاتورها و رژیم های دیکتاتوری، چون حاضر به پذیرش هیچ قانون و قول و قراری نیستند، هیچ اظهار نظر و مخالفتی را تحمل نخواهند کرد و به بند کشیدن مخالفین و بر قرار کردن جوّ سانسور را بهترین وسیله آسوده شدن از دست آنان تلقی می کنند.

در کشورهائی که از دموکراسی جاافتاده‌ای برخوردار هستند و حقوق فردی و اجتماعی محترم شمرده می‌شود و حکومتها متکی به آراء مردم هستند نیز، زندان وجود دارد و با وجودیکه در مواقع نادری در زندانهای آنها رفتار مشابهی نظیر آنچه که در کشورهای دارای رژیم دیکتاتوری هستند مشاهده می‌شود، معهذا زندان، وسیله‌ای برای به بند کشیدن مخالفین سیاسی و یا عقیدتی نیست. رژیم های دیکتاتوری از هر نوعی که باشند، چون به آراء مردم تکیه ندارند، طبیعی است که آزادی را سد راه حکومت خودکامه خود میدانند و از آن هراس دارند که اگر ملت آزاد گردد و در کشور آزادی نسبی برقرار شود، رهبری و حکومت را از دست بدهند. بنابراین با انواع حیل و دسائس مانع برقراری آزادی هستند و می‌گویند: مردم علم و اطلاع ندارند، صلاح خود و کشور را نمی‌دانند، مردم آشنا و آگاه به مسائل جهانی نیستند، مردم آمادگی گول خوردن دارند و لذا اگر آزادی وجود داشته باشد، آلت دست خواهند شد. یا مردم جاهل را چه رسد که در کار بزرگان امرونهی کنند. مردم را باید با شتاب و اجبار به دروازه تمدن بزرگ رساند، مردم حکم گوسفند را دارند و علما حکم چوپان را. گوسفند نمیداند که کدام چراگاه و علفزار برایش مناسب است، بر گوسفند نیامده است که به چوپان بگوید مرا به کجا می‌بری. مردم باید مطیع و تابع محض رهبر باشند. اگر ۳۰ میلیون مردم رأی بدهند که مخالف رأی رهبر باشد، رأی رهبر قابل اجرا است.

در بعضی مواقع که دیکتاتورها صحبت از رأی و آزادی مردم می کنند، آن رأی و نظری محترم است که موافق نظر و صوابدید رهبر باشد. دیکتاتورها زمانی که عرصه را تنگ می‌بینند و تحت فشار مردم هستند و یا وقتیکه در مراحل اولیه می‌خواهند توده را بخود جلب کنند، صحبت از آزادی و حکومت مردم بر مردم می کنند. جهان تا کنون هیچ دیکتاتوری را بخود ندیده است که واقعاً به آزادی و آراء مردم اعتقاد داشته باشد. وقتی از آزادی و رأی حرف می‌زنند بدین خاطر است که:

۱- هنوز سوار بر ملت نشده و تا بدست گرفتن کامل قدرت و سوارشدن بر اریکه حکومت فاصله دارند.

۲- برای بستن دهان روشنفکران و آن قشری که تا حدودی مطلع هستند و مانع قدرت مطلقه‌اند و نیز برای اغفال و فریب آنها سخن از رأی مردم و آزادی فردی و اجتماعی به میان می‌آورند.

۳- برای موجه نشان دادن خود به مردم و جلب حمایت افکار عمومی جهان است که صحبت از مردم به میان می‌آورند و می‌خواهند چنین وانمود کنند که برای استیفای حقوق مردم تمام خطرات را به جان خواهند خرید.

٤- برای اینکه رهبریت بلامنازع کشور را در اختیار بگیرند و بصورت مرکز "ثقل" و یا "ستاره توده" در آیند.

به مرور که بر اریکه قدرت سوار می‌شوند، معانی رأی مردم، آزادی های فردی و اجتماعی و... رنگ می‌بازد و گام به گام بسوی قدرت خودکامه پیش می‌روند. بهمان نسبت که با "تفرقه بینداز و حکومت کن"، گروهها، دستجات و شخصیتها را از صحنه خارج و یا حذف می کنند، بهمان نسبت دیکتاتورتر می‌شوند. و با بوجود آوردن سازمانهای پیچیده و تو در تو که سر نخ همگی آنان به نحوی در دست خود رهبر است، بخشی از آگاهان را تحت عناوین مختلف عضو شورای مرکزی، عضو هیئت اجرائی، نماینده رهبری، رئیس شورا و ... بخود مشغول می کنند و بخشی دیگر را با کمک اینان طرد می کنند و در مراحل آخر هنگامی که نوبت طرد اینها می‌رسد، فریادشان به آسمان بلند می‌شود. و سرانجام همه آگاهان و آزادیخواهان معتقد به آرای مردم را از صحنه خارج و ناآگاهان و فرصت طلبان

را بر گرده مردم سوار می‌کنند. زمانی از این دسته و گروه و شخص تعریف و تمجید می‌کنند و زمانی دیگر از کسانی دیگر. و بدین طریق بین همه یک حالت ترس و رقابت ایجاد می‌کنند. هر دسته و گروه و یا شخص نیز برای از بین بردن ترس خود و حفظ مقام و موقعیتش، هرچه بیشتر خود را به رهبر نزدیک و سعی می‌کند چنان وانمود کند که او و یا گروه وی است که مو به مو پیرو منویات رهبر است و رهبر بدین منوال کار را ادامه می‌دهد و از طریق ایجاد توازن قوا بین آنها، از تمام آنها به سود منافع شخصی و گروهی خود استفاده کرده و هر وقت زمان آن فرا رسید، این و یا آن شخص، که دیگر نقش خودش را بدرستی بازی کرده است، بدور خواهد انداخت. البته کار هنوز تمام نشده و برای خفه یا بی حیثیت و یا لکه دارکردن اشخاص و یا کسانیکه در مقابل او ایستاده‌اند و یا احتمال میرود در آینده مشکلی ایجاد کنند، با استفاده از عوامل اطلاعاتی و امنیتی و پرونده سازیهای لازم، آنان را بازداشت و به زندان می‌افکنند.

در تمام رژیم های دیکتاتوری و توتالیتر، دستگیری افراد و زندانی کردن و تحت انواع شکنجه قرار دادنشان، بقصد اهداف زیر انجام می‌پذیرد:

- ایجاد ترس و وحشت در جامعه و در خود افراد دستگیرشده، بدین منظور که کسی جرأت مخالفت نداشته باشد.

- قطع کردن رابطه مردم با اشخاص و افراد دستگیرشده و کسانیکه در جامعه از امکانات ارتباطی و اسم و رسمی برخوردار هستند، بطوریکه خود رژیم تنها رابط جامعه و بازداشت شدگان باشد.

- ملکوک و بی حیثیت کردن افراد در افکار عمومی و غیر موجّه جلوه دادن آنها.

- گسستن رابطه افراد، اشخاص و گروهها با هم و تبدیل آنها به افرادی بی‌هویت و منفرد.

- حذف مخالفین در درون جامعه بدین منظورکه کسی نباشد که از اعمال آنها انتقاد و یا سخن حقی را بیان کند.

- کسی نباشد که ازمنافع ملی و میهنی که وسیله رژیم دیکتاتوری به یغما میرود دفاع کند و صدایش بگوش مردم برسد و در دل آنها اثر کند تا برای احقاق حقوق خود بپا خیزند.

- و ...

و تمام اینها به قصد استقرار دیکتاتوری و خودکامگی و اشباع خوی فرعون صفتی است. البته با دستگیری و زندانی کردن مخالفین کار تمام نشده است و خیال رژیم از این امر راحت نمی‌گردد. زیرا در تمام جوامع و دورانها، عده‌ای از افراد دستگیر و زندانی شده و یا کسانیکه حاکمان قصد دارند آنها را دستگیر کنند، تا حدودی وجیه الملّه‌اند، گذشته خوبی دارند، بین مردم تا حدودی محبوب و محترم و از افراد سرشناس و مشهور جامعه‌اند و چون نفوذ و ریشه‌ای در بین مردم دارند، بسادگی قادر نیستند که پاسخگوی چون و چراهای مردم خود و جهان باشند. این است که برای به زانو در آوردن زندانی، وی را مورد شکنجه روحی و جسمی قرار می‌دهند و با فراهم کردن و فراهم شدن زمینه های لازم، روشهایی را در پیش می‌گیرند که منجر به ملکوک کردن و بی حیثیت کردن اینگونه افراد، چه آنهائیکه در زندان هستند و چه آنهائی که خارج از زندان هستند بشود. باید هرجا ریشه ای هست از جا کنده شود، هر عزت مند و محبوبی خار و خفیف، هر آبادی و عمرانی تخریب، هر مال و ثروتی غارت و هر زبانی هست بریده شود. با سرازیر کردن اشخاص به زندان، بخشی از اهداف فوق، زمانی بهتر و آسانتر عملی می‌گردد که زندانی علیه خود و اعمالی که انجام داده و یا نداده است اعتراف کند و بقصد جبران گذشته نادرست خود توبه نماید. رژیم های دیکتاتوری از طریق اعترافات و توبه کردنها، هم خود افراد زندانی و اسیر را بصورت ابزاری در دست خود در میآورند و هم افراد همرزم، همگروه و کسانیکه با وی ارتباط داشته‌اند را بی‌حیثیت و یا برایشان پرونده سازی می‌کنند. یافتن پاسخ مناسب برای پرسشهای مطرح شده در اول این فصل، بدون بررسی پدیده زندان و وضعیت زندانیان عقیدتی و سیاسی در رژیم گذشته میسر نخواهد بود. لاجرم بخش بعدی را به پدیده زندان در رژیم گذشته اختصاص می‌دهیم.

زندان در رژیم گذشته)پهلوی(

پدیده زندان و زندانی در زمان شاه، مانند بسیاری از پدیده های دیگر آن رژیم در پرده ابهام باقی مانده و بطور جدی مورد بررسی و ارزیابی قرار نگرفته است. به نظر میرسد که تجزیه و تحلیل این مسأله برای دست اندرکاران رژیم فعلی در خور صواب نخواهد بود و برایشان به لحاظ تبلیغی نکته مثبتی بحساب نمیآید و از دست اندرکاران رژیم گذشته نیز کسی بدان توجه نکرده است. طبیعی است اگر متولیان رژیم گذشته می‌خواستند به این مسأله توجه کنند و این پدیده را آنسان که هست به جامعه عرضه بدارند، قبل از هر چیز لازم بود که دست به ایجاد شرایطی بزنند تا در آن شرایط، جامعه بتواند این مسئله را آنطور که هست ارزیابی کند. یک چنین کاری بدو دلیل عمده عملی نبوده است: یکی اینکه تمام کوشش خود رژیم این بود که هیولای زندان و سیستم اطلاعاتی در بین جامعه آنقدر مخوف و ترسناک جلوه کند و سایه شوم آن بر کل جامعه فروافتاده باشد که مردم بخاطر ترس از آن نتوانند دست از پا خطا کنند. و دیگر اینکه دستگاههای تبلیغاتی رژیم چنان نازا و ناتوان بود که مسائلی را هم که می‌خواستند جامعه از واقعیت درست آن مطلع شود، برایشان مقدور نبود آنطور که برای مردم قابل باور باشد، آنرا عرضه بدارند. این بود که همیشه اکثر مسائل در هاله‌ای از ابهام پیچیده بود و این خاصیت جامعه‌ای است که در جو سانسور بسرمی‌برد.

در جامعه‌ای که سانسور بر آن سایه افکنده است همیشه این مشکل وجود دارد که تبلیغات رژیم حاکم بر آن، در بین جامعه اثر منفی برجای میگذارد و هر مطلب و یا اطلاعاتی را که رژیم در اختیار مردم میگذارد، برداشت و تعبیر مردم از آنها معکوس و منفی خواهد بود. در یک چنین جامعه‌ای هیچکس وظیفه خودش نمیداند که کوشش کند پی به حقیقت مطالب ببرد و از کم و کیف آنها، آنگونه که روی داده‌اند و یا هستند، مطلع بشود و لذا بیشتر به مسائلی روی میآورند که بشود آن را دستآویزی علیه رژیم قرار دهند. همینکه پدیده‌ای علیه رژیم بود، آنرا می‌پذیرند و از آن علیه رژیم استفاده می‌کنند.

بهرجهت قصد از عنوان کردن مسئله زندان و زندانی در رژیم گذشته، مبری کردن رژیم شاه از جنایاتی که مرتکب شده است نیست، بلکه هدف این است که کوشش شود مسائل آنطور که بوده است به تصویر درآید تا جامعه از بعضی ابهامها خارج شود و بتواند مسائل را بهتر ارزیابی کند و به راه حلهای مناسبتری برای حل مسائل کشور خود دسترسی پیدا کند. بررسی مسئله زندان و زندانی در زمان شاه برای هدف ما که پیدا کردن پاسخی مناسب برای سؤالهای مطرح شده است، نکات مفید و گفتنی در برخواهد داشت و نتیجه بررسی آن هر چه باشد به فهم مسائل مطرح شده کمک خواهد کرد.

اینکه در زندانهای رژیمهای دیکتاتوری از هر نوع آن، شکنجه های روحی و جسمی وجود دارد جای انکار نیست. اما همین مسائل در هر رژیمی چهره متفاوتی دارد که با توجه به طبیعت آن رژیم لازم است آنها را مورد بررسی قرار داد.

در مورد زندانهای شاه در مواردی از جمله تعداد زندانیان سیاسی، اعدامها، وضعیت دادگاههاو... اغراق آمیز و گاهی به اصطلاح یک کلاغ چهل کلاغ شده است. در مواردی رژیم نسبت به رویدادی متهم شده است و گاه مرگ مشکوک بعضی از اشخاص راکه می‌شده است از آن بعنوان مستمسکی علیه رژیم استفاده کرد، با ایجاد شایعه آنرا بگردن رژیم انداخته‌اند. در بررسی پدیده زندان و زندانی در زمان شاه چند مسئله حائز اهمیت است :

۱- اغراق و بزرگ کردن بعضی از مسائل

۲- وضعیت اجتماعی زندانیان

۳- قهرمان شدن و کسب موقعیت ویژه

٤- روال کار دستگاههای اطلاعاتی در رژیم شاه

۵- عناوین و مشخصه زندانیان در رژیم انقلابی

۱- اغراق کردنها

مسلمانان و بویژه شیعیان که مدعی پیروی از مولای خود حضرت علی)ع(هستند، میبایست راستی و درستی را از آن حضرت بیاموزند و روش وی را در مورد دوستان و دشمنان خود بکار برند و برای همه نمونه راستی و درستی باشند، متأسفانه با "جایز شمردن دروغ مصلحت آمیز" هر درست و نادرستی را به رژیم شاه نسبت می‌دادند و وظیفه خودشان نمی‌دانستند که صحت و سقم آنرا تحقیق کنند. همینکه می‌شد از مطلبی علیه شاه استفاده کرد، ولو آن مطلب دروغ باشد، از آن استفاده می‌شد، مهم نبود که آن مسئله درست بوده است یا نادرست، مهم این بود که می‌شود از آن علیه رژیم استفاده کرد یا خیر. آنروزها گفته می‌شد شاه چنین و چنا ن است، باید از هروسیله‌ای برای ساقط کردن وی سود جست. غافل از اینکه وقتی یک روشی در جامعه پذیرفته و بکار گرفته شد، آن روش دیگر دوست و دشمن نمی‌شناسد. در یک چنین جامعه‌ای هر کسی که قدرت را بدست بگیرد از همان روش برای از میدان بدرکردن مخالفین خود استفاده خواهد کرد.

این یک امر تجربه شده‌ایست که در طول تاریخ آزمایش شده و همیشه نتیجه یکسانی ببار آورده است که وقتی در بین جامعه‌ای، فرقه‌ای، دسته‌ای و ... دروغ مصلحت آمیز ویا "هدف وسیله را توجیه می‌کند"، جایز شمرده شد، روش دروغگویی به سراسر جامعه سرایت خواهد کرد، زیرا مصلحت هر دسته، گروه، فرقه، شخص و ... متفاوت است و هرکدام بنا به مصلحت خود از دروغ علیه دیگران سود خواهند جست و برا ی راحت کردن وجدان خود از دروغگویی، از توجیه مذهبی "دروغ مصلحت آمیز" استفاده خواهند کرد و راضی و خوشحال که طبق روش دین خود عمل کرده‌اند. اگر ما آدمهایی منصف و با خودمان یگانه باشیم، بجای اینکه از رژیمی که با آن دست بگریبان هستیم شکایت کنیم، اول باید از خودمان شکوه و شکایت کنیم، زیرا این رژیم دیکتاتور کم و زیاد دست پخت اعمال همگی ما است. و اکنون نیز اگر بخواهیم تغییراساسی در رژیمی که بر کشور مسلط است بوجود بیاوریم، قبل از هر چیز باید نسبت به اعمال و روش خود تجدید نظر نمائیم.

دروغ و شایعه سازی، حول و حوش رژیم شاه بشدت رواج داشت و هرکسی که با رژیم مخالف بود و در بین اجتماع از اسم و رسمی برخوردار، اگر اتفاق منجر به مرگی برایش پیش می‌آمد، آن مرگ را به گردن رژیم شاه می‌انداختند و می‌گفتند که فلانی بطور مرموزی بدست دژخیمان رژیم کشته شد و بعدهم مرتب روی آن تبلیغ می‌شد و آنقدر آنرا تکرار میکردند که به مرور امر بر کسانی هم که از اصل مسئله با خبر بودند، چنان مشتبه می‌شد که با وجود آگاهی از آن می‌گفتند: بله به دست رژیم کشته شده است. در این مورد مثالهایی چون: صمدبهرنگی، غلامرضا تختی، جلال آل احمد، مصطفی خمینی، کافی، دکترشریعتی و... وجود دارد.

از کودتای ۲۸ مرداد تا سال ۱۳۵۷ در بیدادگاههای رژیم کودتا، در عرض مدت ۲۵ سال کمتر از پانصد مورد حکم اعدام مخالفین رژیم صادر شده است. در نهضت ۱۲ محرم ۱۳٤۲ که سرانجام با واردشدن ارتش و کشته شدن عده‌ای، آن خیزش عظیم خوابیده شد که در آن رابطه مراجع تقلید بازداشت شدند و همگی آنها بعداز مدتی آزاد که آقایان خمینی و قمی مجدداً بازداشت و تبعید شدند، در آن رابطه دادگاه فقط حکم اعدام دو نفر طیب حاج رضایی (٦) و حاج اسماعیل رضایی را صادر کرد که مشابه آن خیزش در جمهوری اسلامی برابر با قتل عام توده وسیعی می‌توانست باشد.

بعد از آن واقعه از سازمانها و مبارزین داخلی، چندان خبر مهمی نبود و همگی آنان مهر سکوت بر لب نهاده بودند. از سال ۱۳٤۹ به بعد، سازمانهای مسلحانه شکل گرفت و در رابطه با آن عده‌ای دستگیر و تعدادی نیز در درگیریها

کشته شدند. در این دوره تا سال ۱۳۵٤، که تقریباً این سازمانها متلاشی شده بودند، تعدادی از اعضاء درجه اول این سازمانها که مستقیم در عملیات نظامی شرکت داشته‌اند، در دادگاهها به اعدام محکوم و عده‌ای نیز حبس های طویل‌المدت گرفتند که همگی آنها در جریان انقلاب و در بحبوحه پیروزی آن آزاد شدند. اگر کسانی همت بخرج بدهند و در مورد آمار دقیق این اعدامها در طول ۲۵ سال تحقیق کنند، شاید به رقمی کمتر از آنچه ذکر شد برسد(۷) و این خود نشان دهنده آنست که در دادگاههای رژیم شاه حداقل به خاطر ترس هم که شده، از ضوابطی پیروی شده است. اما تبلیغات وشایعات چنان بود که گفته می‌شد رژیم شاه دسته دسته و هزاران هزار جوانان میهن را به جوخه‌های اعدام می‌سپارد و یا در جریان ۱۵ خرداد ٤۲ اجساد آنها را به دریاچه نمک قم ریخته است. در مورد تعداد زندانیان سیاسی و عقیدتی در رژیم گذشته، چنان اغراق شده بود که در آن زمان مخالفین رژیم در داخل و خارج از کشور جا انداخته بودند که رژیم یکصد هزار زندانی سیاسی دارد و این رقم را به همه باورانده بودند. این تبلیغ نادرست در مورد تعداد زندانیان سیاسی در ایران بحدی بود که خود ما هم که در خارج از کشور اطلاعات واخبار در اختیار دیگران می‌گذاشتیم، باورمان شده بود که ایران حداقل ۵۰ هزار زندانی سیاسی دارد، در حالیکه وقتی درب زندانها باز شد، کل زندانیان سیاسی رقمی حول و حوش سه هزار نفر یا کمتر بود.

۱-۱- غلو در آمار و ارقام

چنان بنظر میرسد که در کشور ما، بالابردن و غلوکردن در آمار و ارقام یک امر مسری همه دورانها بوده است و این مسئله ریشه در تاریخ کشور ما دارد. کمترکسانی در مورد شنیدن خبری و یا دیدن آمار و ارقامی بخود اجازه می‌دهند که با نظر انتقادی به صحت و سقم آن بپردازند، بویژه اگر آن آمار و ارقام در جهت تمایلات قلبی آنان باشد. همینکه رقمی از جانب مقامی رسمی و یا کسانی که از مشروعیتی نزد مردم برخوردار هستند شنیده شده باشد، غالباً آنرا می‌پذیرند و سپس تحلیل خود را بر آن مبنا استوار می‌سازند. این امر ممکن است دلایل متعددی داشته باشد، ولی به نظر اینجانب مهمترین آن این است که در کشور ما و جوامعی نظیر ما، جان انسان و حقوق وی، ارزش واقعی خود را باز نیافته است و با وجودیکه مسلمانان به ظاهر معتقد هستند که اگر انسان، انسانی را کشت، مثل این است که نسلی را کشته باشد و کشته شدن یک انسان بی گناه در حکم کشته شدن همه انسان ها تلقی شده است (۸)، چنان کشت و کشتار را عادی جلوه داده‌اند که تا رقم کشته شدگان و اعدامیان بالا نباشد، وجدان این انسانها بیدار نمی‌شود و قلبشان به طپش در نمیآید و به راحتی از کشته شدن و یا اعدام چند انسان می‌گذرند و میگویند: چند نفری، دو یا سه نفری کشته شده و یا اعدام شده‌اند و خیلی مهم نیست. برای این انسانهای خمود و بی‌تفاوت، مفاهیمی مثل نوع بشر و همنوع را، اینقدر کم بها و بی ارزش کرده‌اند که تا رقم اعدامی و کشته شده بالا نباشد، توجه‌اش را بخود جلب نمی‌کند و جامعه بحرکت در نمیآید. دیگر اینکه گروهگرایی و فرقه گرایی چنان قوی است که هر دسته و گروهی تا از گروه و دسته خودش اعدام نشوند و یا به زندان نیفتند و یا مورد شکنجه قرار نگیرند، نسبت به دیگران در برابر این بلاها بی تفاوت هستند و غالباً میگویند: "چشمشان کور، بگذار سزای اعمالشان را ببینند".

اما همین ها به مجرد اینکه نوبت به دسته و گروه خودشان میرسد، صدای وانفسا و وااسلاماشان بلند میشود که چرا از گروه اینان زندانی و شکنجه شده‌اند. اصل شکنجه و زندان، زمانی نزد اینان مذموم و بد تلقی می‌شود که از گروه و دسته خود آنها گرفتار شده باشند، والا تا قبل از آنکه خودشان گرفتار یک چنین مصائبی شوند یا مسئله زندان، شکنجه و اعدام را نشنیده و یا بی‌تفاوت از آن گذشته‌اند، و در بسیاری موارد با شکنجه گر اصلی همصدا و همگام شده‌اند و یا در مرکز سیستم حکومتی، رهبری سیستم را که همه اینها از او نشأت گرفته است، همه جانبه حمایت کرده‌اند. آیا تا قبل از اینکه مدیران و شهرداران مناطق مختلف تهران زندانی و شکنجه نشده بودند، کسان دیگری

زندانی و شکنجه نشده بودند؟ اگر جواب این سؤال مثبت است، نباید کسانی که امروز صدای خود را بوجود شکنجه در زندانها بلند کرده‌اند از خود سؤال کنند که چرا آنموقع که دیگران دچار همین مصیبت شده بودند، صدایشان در نمی‌آمد؟ آیا آنان انسان نبودند؟! این نتیجه گروهگرایی و فرقه گرایی است. در ذهن فرد فرقه گرا، انسانی انسان است که به نحوی جزو گروه خودش باشد.

در کشور ما، انسان را به حدی بی ارزش کرده‌اند که هنگامی که در سال ٦٤ با فشار همه جانبه آقای منتظری به آقای خمینی، لاجوردی از سمت دادستانی انقلاب اسلامی مرکز برکنار شد و زندانها را تحویل مسئولین جدید داد، آمار زندانیان تحویل گرفته شده در زمان ریاست وی با آمار زندانیان تحویل داده شده به مسئولین جدید همخوانی نداشت و آمار موجود، زندانیان کمتری را نشان می‌داد و این تعداد کسری، کسانی بودند که بدون دادگاه و بطرق مختلف توسط وی سربه نیست شده بودند. وقتی نگارنده با بعضی از بچه های حزب‌اللّه در این مورد گفتگو و اعتراض میکردم که آقای لاجوردی یک چنین انسانی است که از زندانیانی که تحویل گرفته، تعدادی را کم آورده و خودش بدون هیچ مجوزی آنها را سربه نیست کرده است، آنها در جواب می‌گفتند: مگر چندتا آدم کم آورده است؟ در کشور ما دویست سیصد نفر آدم چیزی نیست ! این است معنی بی ارزش بودن انسان. و به همین علت است که چه در رژیم گذشته و چه در رژیم حال، در همه زمینه ها برای اثرگذاری هرچه بیشتر، آمار و ارقام را دستکاری میکنند و آنرا تا حد ممکن بالا می‌برند.

همانگونه که قبلا خاطرنشان شد، زندان در تمام رژیمهای دیکتاتوری، یکی از وسایل حذف مخالفین بالفعل وبالقوه و حاکم کردن جو خفقان و ترس بر کل جامعه، جهت ایجاد دیکتاتوری مطلق است. با وجود این، وضعیت و شرایط زندان و زندانی در هر کدام از رژیمها متفاوت است و نمیشود آنها را با هم مقایسه کرد، زیرا هر کدام از آنها محصول شرایطی است که بر جامعه حکمفرماست. نوعی از رژیمهای دیکتاتوری که تا حدودی رژیم حاکم برآن جامعه از وضعیت نسبتاً با ثباتی برخوردار است و حدود و وظایف هر ارگان و دستگاهی را در صورت ظاهر، قانون مشخص میکند و قوه قضائیه در آن رژیم از استقلال دست و پاشکسته‌ای برخوردار است، نمیشود آنرا با یک رژیم انقلابی نوپا که در آن هیچ چیزی سرجای خودش نیست و رهبر انقلاب نیز با حاکمیت مطلق خودش هر روز احکام جدیدی صادر میکند و این و آن را بر مسندی می‌نشاند و یا دست به خلق ارگان و سازمانهای جدید تحت امر خود می‌زند، مورد مقایسه قرار داد.

انسانهای ساده لوح و خوش باور، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی فکر می‌کردند که رژیم انقلاب اسلامی برخلاف سایر رژیمهای انقلابی گذشته، ضامن اجرای عدالت و ضوابط است و اجازه نخواهد داد که خودسری و تعدد مراکز قدرت در کشور ایجاد شود. غافل از اینکه انقلاب با داشتن رهبر فردی مطلق العنان، اسلامی و غیر اسلامی نمی شناسد و گروه تشنه تازه به قدرت رسیده چون اعتقاد دارد که باید با جبر و اکراه، دین و در واقع ذهن خود را حاکم مطلق بر جامعه بگرداند و چون اوامر خود را همان دستورات مطلق خداوند تلقی کرده و خود را نیز نماینده تام الاختیار خدا می‌انگارند، لذا اینان از هر دیکتاتوری دیکتاتورتر می‌شوند.

وضعیت دادگاههای رژیم شاه را نمی‌شود با رژیم انقلابی جمهوری اسلامی مقایسه نمود، زیرا هرکدام از اینها محصول شرایط خاصی هستند که در جامعه بوجود آمده است. کسانی که در رژیم شاه دستگیر و به زندان می‌افتادند تا حدودی از قبل می‌دانستند که حد کیفر آنها تا کجاست. در دادگاههای آن دوره تا حدودی ضوابطی اجرا می‌شد و بسیاری از احکام را می‌شد از قبل پیش بینی کرد و بر همه مشخص بود که غیر از کسانی که مسلحانه علیه رژیم مبارزه میکنند -که در مواردی حکم اعدام برایشان صادر می‌شد- برای فعالیتهای سیاسی غیرمسلحانه چند سالی حبس، تبعید و یا از این قبیل احکام بود. در آن رژیم، دادگاهها یک حالت ظاهری داشت و بعضی از جنبه های حقوقی متهم در آنها، تا حدودی رعایت می‌شد. وکیل مدافع ولو تسخیری وجود داشت. متهم از امکان نوشتن

لایحه دفاعیه و آخرین دفاعیات برخوردار بود و قبل از دادگاه از کیفرخواست خود اطلاع داشت. دادگاه نیمه باز بود و حداقل تعدادی در آن شرکت داشتند و متهم با تهیه کردن آخرین لایحه دفاعیه از خود دفاع می‌کرد.

با فشارهای بین المللی و مبارزه مبارزین خارج از کشور، گهگاهی از بعضی از مجامع بین المللی، وکلا و یا حقوقدانانی برای بازدید از زندانهای کشور و تماس و ملاقات با زندانیان راهی ایران می‌شدند و در بازگشت گزارشاتی از سفر خود همراه با ذکر مواردی از نقض حقوق بشر را منتشر می‌کردند و رژیم را در مواردی محکوم می‌نمودند. رژیم شاه روی افکار عمومی جهان حساب میکرد و نسبت به آن حساس بود و از افکار عمومی ترس داشت و لذا سعی می‌کرد که بعضی از ضوابط و اصول را در دادگاهها و زندانها رعایت کند. حقیقت آن است که چون رژیم شاه، یک رژیم وابسته بود و بنا به گفته خودش متفقین تصمیم گرفتند که وی شاه ایران باشد. (۹) و سپس با کودتای ۲۸ مرداد "سیا"، با پیشنهاد و کمکهای اطلاعاتی و رایزنی انگلستان (۱۰)، بر سر قدرت بازگشت که در حقیقت عامل دست نشانده غرب به حساب میآمد و چون خودش بیش از همه به این مسئله واقف بود، این بود که افکار عمومی غرب برایش مهم و تعیین کننده بود و از جمله به علت ترس از غربی ها و راضی نگاهداشتن آنان و همسو و هم جهت نشاندادن خود با آنان، دادگاههای رژیم شاه از یک ضوابطی برخوردار بود.

نکته مهم دیگر اینکه دادگاههای رژیم گذشته، غالباً نسبت به اعمال انجام شده حکم صادر میکردند و عقاید را تا زمانیکه بصورت عمل درنیامده بود محاکمه نمیکردند و کمتر صورت تفتیش عقاید داشت.

در زندانهای جمهوری اسلامی، عقاید مردم نیز به مسلخ کشیده میشود و بخاطر داشتن عقیده‌ای زندانی را محاکمه و محکوم می‌کنند. نکته مهم اینکه وقتی دادگاههای رژیم شاه متهمی را به کیفری محکوم میکرد، این حکم به وی ابلاغ می‌شد و زندانی بعداز آن وضعیتش مشخص بود و میدانست که دیگر کاری با او ندارند و باید صبر کند تا آزاد شود و یا مدت محکومیتش به پایان برسد.(۱۱) اما یک زندانی در جمهوری اسلامی از روز دستگیری تا زمانیکه آزاد میشود، هیچگاه مطمئن نیست و همیشه این ترس را دارد که هر لحظه ممکن است در اثر اتفاق جدیدی وضعیتش تغییر کند.

مخالفین رژیم گذشته از هر گروه و دسته‌ای که بودند، در بعضی از خواسته‌ها وحدت نظر داشتند و دوست و دشمن ظاهراً برایشان مشخص، هدف و مقصد نیز معلوم بود. در خواسته‌ها، اهداف شعارها و پشتیبانی ایدئولوژی، نکته ابهامی برایشان وجود نداشت. عدم ابهام در هدف و راه، انگیزه مقاومت و ایستادگی انسان در برابر مخالف را بشدت بالا میبرد و به انسان نیروئی برای مقاومت کردن ارزانی می‌بخشد. در صورتیکه بعداز انقلاب برای زندانیان همه این موارد، بطوریکه بعداً خواهد آمد، در هاله‌ای از ابهام پوشیده شده بود.

۲- وضعیت اجتماعی زندانیان در رژیم گذشته

مبارزه در رژیم گذشته برای عده‌ای یک عمل میهنی، مردمی، رهایی بخش و برای بسیاری دیگر یک وظیفه دینی، اجتماعی و جهاد در راه حق و عمل خدایی تلقی می‌گردید. مبارزین در گذشته از موقعیت والای اجتماعی و دینی برخوردار می‌شدند و کسانیکه دست به مبارزه می‌زدند نه تنها در بین جامعه معزز و محترم بودند، بلکه از عناوین و القابهای مهمی نیز برخوردار می‌شدند. اینان هرجا که می‌رفتند صدرنشین می‌شدند و گفتار و اعمال و رفتارشان سرمشق و نمونه برای دیگران بحساب می‌آمد و همین که عده‌ای مبارزه می‌کردند، مردم کمتر به سایر اعمال و رفتار آنها توجه داشتند. بلحاظ عزیز و محترم بودن مبارزین در بین مردم، برخی هم برای کسب آن موقعیت فرید اجتماعی و تشخص طلبی، به مبارزه روی می‌آوردند و چون آگاهی و باور عمیقی نسبت به آن معتقدات و اهدافی که به خاطرش مبارزه می‌کردند نداشتند، وقتی انقلاب پیروز شد و آنها به آب و علفی رسیدند، به یکباره تمام آن

ارزشها و عهد و پیمانها نقش بر آب شد و خود اینان چنان عمله ظلمه شدند که روی شاه و اعوان و انصار وی را سفید کردند.

در آن زمان خانواده و وابستگان آنهائی که مبارزه می‌کردند و احیاناً به زندان می‌افتادند نیز، در بین مردم و اجتماع معزز و محترم بودند و مسائل و گرفتاری‌هایشان اکثراً رفع می‌شد و به هر محفلی که می‌رفتند صدر نشین بودند و از عزت و افتخار برخوردار می‌شدند و حتی دوستان و آشنایان و مردم به آنان بخاطر داشتن چنین فرزندان و یا خویشاوندی تبریک می‌گفتند و خانواده ها نیز به داشتن چنین مبارزینی افتخار می‌کردند. مخوف و ترسناک جلوه دادن ساواک برای هر دو دسته: مبارزین و ساواک فایده در برداشت. کسانیکه با آن مبارزه می‌کردند و در مقابل آن ایستاده بودند، رشیدتر، مقاومتر، نستوه تر و قهرمانتر می‌شدند. و برای ساواک نیز این فایده را در برداشت که وقتی جو ترس همه جا سایه می‌افکند، از روی آوردن بسیاری به مبارزه جلوگیری می‌کرد و از مقدار آنها کاسته می‌شد. و بهمین علت است که از سال ٥٤ تا اوائل ٥٦ که جرقه انقلاب زده نشده بود، سازمانهای مسلحانه تقریبا متلاشی شده بودند و مبارزین سنتی نیز همه خاموش نشسته و تماشاگر صحنه بودند.

مبارزین و زندانیان عقیدتی وسیاسی در رژیم گذشته عناوین و مشخصات ویژه‌ای در افکار عمومی مخالفین رژیم پیدا می‌کردند که می‌شود آنها را فهرست وار در جدول زیر خلاصه کرد:

۲-۱- مشخصات زندانی در رژیم شاه

انقلابی مبارز	**وطن پرست**
مجاهد نستوه	**قهرمان ملی**
مسلمان آزاده	**مجاهدین راه حق**
آزادیخواه	**مجاهدان راه استقلال و آزادی**
رهروان راه حسین)ع(	**شیران در بند**
مجاهد خلق	**فدائی خلق**
ضدامپریالیسم و ضد صهیونیسم	**ضد رژیم سلطنتی و دیکتاتوری**
ضدامریکا و ضد کاپیتالیسم	**مدافع برپایی عدالت و آزادی و ...**

۳- قهرمان شدن و کسب موقعیت ویژه

جوانان در سنین جوانی آمادگی هر نوع فداکاری و کارهای ماجراجویانه را به قصد کسب افتخارات مختلف ملی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی و... دارند و اگر در عنفوان جوانی در رابطه با اینگونه مسائل افتخارآفرین و قهرمان پرورانه قرار بگیرند، طبعاً بخاطر جذابیت آن، به طرف آن مسائل کشیده می‌شوند. مسائل سیاسی، اجتماعی و مذهبی موقعیکه به صورت مقابله با ظلم و ستم و احیای حقوق مظلوم از ظالم در آید، از جذابیت خاصی برای نسل جوان برخوردار می‌شود و قادر است که جوانان را با شور و شوق به طرف فعالیت های فداکارانه در اطراف اینگونه مسائل بکشاند.

هنگامی که جوان پرشور و پراحساس مشاهده می‌کند کسانیکه دست به مبارزه علیه رژیم ظالم حاکم می‌زنند همه جا مطرح می‌شوند و از موقعیت خاصی در جامعه برخوردار می‌گردند، دیگر سرازپا نمی‌شناسد و حاضر می‌شود برای کسب افتخارات ملی و اجتماعی از خود مایه بگذارد. طبعاً آگاه و ناآگاه بخشی از مبارزه علیه رژیمی که به

دیکتاتوری و ستمگری مشهور شده است، با انگیزه قهرمان شدن و کسب موقعیت اجتماعی و دست زدن به اعمال خداپسندانه انجام می‌پذیرد، بویژه وقتی مشاهده می‌شود کسانیکه دست به مبارزه زده‌اند:

- از القاب و عناوین بس افتخار آمیز و خداپسندانه در جامعه برخوردار هستند.

- در بخشی از جامعه موقعیت ویژه‌ای کسب می‌کنند و بخصوص با مشاهده اینکه با یکی دو بار به زندان رفتن و یا به مبارزه دست زدن، با وجودیکه به لحاظ علمی، تجربی و یا حتی مذهبی، چندان اطلاعی بعنوان یک کارشناس امور میهنی، ملی و اسلامی ندارد، در مجامع مختلف میتواند خود را عرضه کند و حتی در موارد متعددی به بسیاری از مجربین، بزرگان و اسلام شناسان انتقاد کند و به آنها خرده بگیرد، خودبخود غرورش برانگیخته می‌شود و چنان شور و هیجانی به او دست میدهد که حاضر می‌شود از بسیاری از چیزهای دیگر صرفنظر کند و تمام تلاش و هم و غم خود را صرف مسائل مبارزاتی کند.

- احساس مسئولیت به وی دست می‌دهد و خود را در برابر کشور و ملت مسئول می‌داند و این احساس مسئولیت کردن به مرور به آنچنان مسئولیتی خطیر تبدیل می‌شود که خود را در برابر ملت و مردم و دین مسئول و متعهد احساس می‌کند و وظیفه خود می‌داند که به دفاع و استیفای حقوق همه برخیزد و حتی خودش را فراتر از این، مسئول تغییر و دگرگونی جهان می‌پندارد. از این مرحله به بعد دیگر همه چیز او در امر مبارزه خلاصه می‌شود و دنیا را از دریچه چشم مبارزه جوئی نگاه می‌کند و در مشاهدات و مطالعات خود فقط به آن قسمتهایی می‌پردازد که به نحوی بیانگر امر مبارزه و مبارزه جوئی است: دین، قرآن، احادیث، ادعیه، همه و همه را بخاطر آن بخش مبارزه جویانه و توضیح و توجیهش می‌پذیرد و خلاصه اسلام و قرآن برای او در بحث جهاد و مبارزه خلاصه می‌شود و برای اینان این امر بصورتی جلوه گر می‌شود که گوئی چیز دیگر و یا بحثهای دیگری در این جهان وجود ندارد.

- این احساس مسئولیت به مرور در آنان بصورت قیم مردم و ملت بودن جلوه می‌کند و خودش را قیم و مسئول تمام امور و همه مردم می‌داند و این امر چنان در نظر او مشتبه می‌شود که گویی همه باید از نظریات وی تبعیت و پیروی کنند.

- مشاهده می‌کند که با واردشدن به میدان مبارزه، نه تحصیلی، نه تجربه‌ای و نه علمی لازم است. همین که یکی دو بار به زندان بیفتد و آزاد شود،از همه آن عزت و شرف برخوردار می‌گردد و حتی اگر احیاناً کار به اعدام هم بکشد، به همه آن اجر و ثواب اخروی مفتخر و یا در زمره قهرمان ملی ویا مجسمه آزادیخواهی محسوب می‌گردد و در خارج از کشور هم که از اعدام خبری نبود بعنوان یک مبارز خستگی ناپذیر و کارشناس امور اجتماعی، انقلابی، مذهبی و ... به جامعه معرفی می‌گردد.

و ...

همه این عوامل به جوانان پرشور و پر احساس، انگیزه قیام و شرکت در امر مبارزه و مقاومت و ایستادگی در برابر رژیم دیکتاتور و ستمگر را اعطاء می‌کند. بزرگی و عظمت کار مبارزه به حدی است که هیچ امر دیگری با آن نمی‌تواند به مقایسه و برابری برخیزد. تخصص در امری و یا تجربه و علم و دانش هیچ به پای آن نمی‌رسد، چرا که امر مبارزه برای کسانیکه وارد آن می‌شوند و در آن استمرار میورزند، بصورت حرفه و شغل در می‌آید و در ذهن خودشان نظیر کسان دیگری که در علوم و حرفه دیگر خود را متخصص می‌پندارند، اینان نه تنها خود را مجرب و متخصص در امر مبارزه، بلکه مسئولیت تغییر سرنوشت مردم را نیز برخود فرض می‌دانند.

جهت نشان دادن عظمت کار مبارزه و بزرگی آن در ذهن خود مبارز و نیز در ذهن جامعه، شعارهای مبارزاتی علیه رژیم گذشته را در ذیل بصورت فهرست می‌آوریم:

۳-۱- شعارهای مبارزاتی علیه رژیم شاه

شاه عامل امپریالیسم و صهیونیسم درمنطقه
شاه ژاندارم منطقه برای حفظ منافع امپریالیستها
شاه سگ زنجیری امپریالیسم امریکا
حکومت دست نشانده امریکا نابود باید گردد
جرثومه فساد باید از زمین برکنده شود
فرهنگ مبتذل غرب باید برچیده شود
مرگ بر شاه خونخوار
مرگ بر امپریالیسم و سگ زنجیری‌اش اسرائیل
حکومت باید دست زحمتکشان باشد
شاه عامل فحشاء و فساد
قانون اسلام ضامن سعادت بشر
مستضعفین جهان باید حاکم جهان گردند
ظالم را باید با شمشیر ادب کرد
سرنوشت ملت ایران باید بدست خود ملت تعیین شود، نه امریکا، نه انگلیس و یا شوروی
استقلال و آزادی
اسرائیل غاصب محو باید گردد
ملت فلسطین باید به خانه و کاشانه خود برگردد
سرزمین قدس آزاد باید گردد
امپریالیسم غرب و در رأس آن امریکا نابود باید گردد

این شعارها و نظایر آن در آن دوران، کم و بیش مورد قبول همه گروههای مبارز و شعارهای همه کسانی بود که در رژیم گذشته به مبارزه برخاسته بودند. اما بعد از پیروزی انقلاب، هر گروهی به دنبال هدف و شعار مخصوص به خود بود و لاجرم وحدت و یکپارچگی خود را از دست دادند. دسته‌ای صاحب انقلاب شدند و رهبری و قدرت را بدست گرفتند و سلطه خود را برهمه گروههای دیگر غلبه دادند و دسته های دیگر که با دسته اخیر، امروز دشمن شده‌اند، قبلا با هم دوست و یا متحد بودند و شعار همگی آنان همین ها بود و یا حداقل آنرا قبول داشتند. اینگونه شعارها و کسب موقعیت در بین اجتماع، آیا به انسان فداکاری و از خودگذشتگی نمی‌بخشد؟

برخوردار شدن و کسب آن مشخصات ویژه‌ای که در مورد زندانیان شاه، قبلا فهرست آن آورده شد و مبارزه کردن برای تحقق شعارهای فوق و سقوط چنین رژیمی برای هر کسی افتخارآفرین و قهرمان پرور بود. و باوجودیکه روال کار دستگاهای اطلاعاتی و اداره‌کنندگان زندان در رژیم گذشته غیراز روالی بودکه در جمهوری اسلامی رواج پیدا کرد، معهذا داستان سرایی‌ها در مورد استواری و مقاومت و نستوه بودن زندانیان در آن رژیم خالی از اغراق نیست.

٤- روال کار دستگاههای اطلاعاتی در رژیم گذشته

با توجه به برخورداری مبارزین و زندانیان سیاسی و عقیدتی از همه نوع حمایت مادی و معنوی در بین مردم و گروههای مخالف رژیم و داشتن موقعیت والای اجتماعی در بین جامعه و معزّز و محترم داشتن خانواده هایشان و نیز با توجه به شرایط زندان ساواک و دادگاههای رژیم شاه که با مشابه آنها در جمهوری اسلامی قابل مقایسه نبوده و نیست، در مورد کسانیکه در رژیم گذشته به زندان افتاده و شکنجه شده و عوارض آنرا تحمل کرده و لب از لب

نگشوده‌اند، اغراق شده است و واقعیت مسئله هرگز روشن نشده است و ظاهراً صلاح بر روشن شدن آن نیز نبوده و نیست، ولی با وجودیکه:

- در آن زمان بر خلاف بعداز انقلاب که رژیم به خاطر پشتوانه توده‌ای هر عیب واقعی و غیر واقعی معترضین به خود را با دستگاههای عریض و طویل تبلیغاتی به گوش همه مردم می‌رساند و حتی با انواع و اقسام حیل از گناهان پنهان مردم نیز پرده دری می‌کند و آنها را برای ملکوک کردن شخصیت آنها به جامعه معرفی می‌کند. در آن رژیم روال بر این نبود که آنها را با طبل و دهل به گوش مردم برسانند و مردم نیز عیوبی را که مبارزین داشتند و یا از آن مطلع می‌شدند، از آن چشم پوشی می‌کردند و نمی‌گذاشتند که دیگران از آنها مطلع شوند و سعی می‌کردند نزد جامعه نیز پنهان بماند. تفاوت اصلی دو رژیم در مشروعیت بود که یکی نداشت و دیگری به میزان وسیعی داشت.

- روال کار رژیم گذشته بر این قرار نگرفته بود که پرونده‌های اشخاص و متهمین را که بایستی به عنوان اسرار شخصی اشخاص محفوظ و مصون از افشا باشد، در معرض افکار عمومی بگذارد و بجز گاهی بصورت کتاب و جزوه و فیلم های تلویزیونی به معرض نمایش همگانی بگذارد. بسیاری از اعمال که در رژیم انقلابی اسلامی از گناهان کبیره شمرده می‌شده و می‌شود، در آن رژیم گناه و عیبی شمرده نمی‌شد، زیرا هنوز زندگی عمومی و بویژه زندگی خصوصی و داخلی مردم مصون از بعضی از تعرضات بود. البته از این نمونه ها گاهی در آن رژیم نیز می‌توان سراغ داد.(۱۲)

در آن زمان بدنبال روابط نامشروع گذشته، افرادی راکه دستگیر می‌کردند و یا راهی زندان می‌شدند نمی‌کشتند و تحقیق نمی‌کردند که ببینند در گذشته و یا در دوران جوانی و ... روابط نامشروعی با زنی یا دختری داشته است و زندگی خصوصی گذشته‌اش کمتر مورد تفتیش قرار می‌گرفت. چون در آن رژیم مسئله زن و مرد و روابط آنها، بصورتی که جمهوری اسلامی از آن برای پرونده سازی، سوءاستفاده کرده و می‌کند، مطرح نبوده است.

- در آن رژیم بجز موارد استثناء به اطاقهای خواب و خصوصی مردم نمی‌رفتند و آنرا مورد تفتیش قرار نمی‌دادند که ببینند چه نوع وسایل آرایشی، لباسهای زیر و یا چه نوع وسایل کمک جنسی وجود دارد که آنها را در جراید منتشر کنند که در منزل فلان شخص مثلا فلان چیزها بوده است.

- در آن زمان مأموران ساواک و زندان و دادستانی اعتقاد نداشتند که هر چه مردم را بیشتر شکنجه و آزار برسانند و یا بیشتر اعدام کنند، از اجر و ثواب اخروی بیشتری برخوردار خواهند بود. در آن زمان مسئله مفسدفی‌الارض، محارب با خدا، باغی و بخصوص ارتداد وجود نداشت و مأموران نیز چنین اعتقادی نداشتند.

- در آن زمان رهبر آن رژیم - شاه- نماینده خدا و رسول و نایب امام و امام نبود و به نمایندگی از خدا و رسول و نمایندگی امام زمان، دسته دسته افراد را به زندان و جوخه های اعدام نمی‌سپرد و مخالفت با شاه نیز، مخالفت با خدا و رسول و امام زمان، نه در نزد جامعه و نه در نزد حاکمان تلقی نمی‌گردید.

- در آن زمان در داخل زندان، بوسیله عوامل خود برای افراد پرونده سازی نمی‌کردند و با توطئه های خود سبب سنگین تر شدن پرونده آنها نمی‌گردیدند.

- در آن زمان هنوز مأموران آن رژیم یاد نگرفته بودند که می‌شود با عوامل خود در داخل زندان برای زندانیان توطئه کرد وبا توطئه‌های خود، آنها را به کارهایی واداشت و بعد همان کارها را سند جرم وی و سنگین ترشدن پرونده‌اش قرار داد.

- و هنوز در آن زمان خیلی باب نشده بود که زندانیان را وادار به مصاحبه‌های تلویزیونی کنند و از این طریق آبرو و حیثیت آنها را از بین ببرند. آنها کمتر به این فکر افتاده بودند که می‌شود از طریق فشار و ترس مردم را واداشت که با شرکت در مصاحبه های تلویزیونی علیه خود اعتراف و شهادت بدهند.

البته آن رژیم نیز در چند سال اواخر عمر خود بفکر ترتیب دادن مصاحبه و شرکت دادن زندانیان در آن مصاحبه ها و اعتراف علیه خودشان، افتاده بود و چند مورد آن نیز اتفاق افتاد. ولی جنبه عمومی بخود نگرفته بود. وضعیت کسانی که در زندانهای شاه از اول تا به آخر با وجود شکنجه های روحی و جسمی لب از لب نگشوده و مقاوم و نستوه ایستاده باشند، چندان درخشان نیست. اگر کسانی دست به یک تحقیق جدی در این زمینه بزنند به این نتیجه خواهند رسید که تعداد این قبیل اشخاص با آن خصوصیات که علیرغم انواع و اقسام شکنجه هاتابه آخر ایستاده‌اند، رقم بالائی را در بر نمی‌گیرد.

براساس اسناد و مدارک موجود متعلق به رژیم گذشته به غیراز بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق و فدائیان خلق که در عملیات مسلحانه علیه رژیم شرکت کرده و دستگیر شده و برای گرفتن اعتراف شکنجه شده و تا آخر ایستاده و اعدام شده‌اند، در مورد مابقی مبارزین تعدادشان محدود است. در بین اسناد و مدارک مختلف ملاحظه شده در این رابطه، در اکثر موارد بیش از همه آیت‌اللّه طالقانی، آیت‌اللّه لاهوتی، آیت‌اللّه منتظری، محمد علی رجائی، دکتر عباس شیبانی، مهندس عزت‌اللّه سحابی، داریوش فروهر، عموئی و ... را می‌شود نام برد.

در آن زمان حتی در باره اشخاصی که بقول معروف توبه نامه می‌نوشتند، سعی می‌شد حرفی از عمل آنان به میان نیاید، و الا از سردمداران جمهوری اسلامی کسانی هستند که برای آزادی خود در زندان رژیم شاه توبه نامه نوشته و یا در مصاحبه تلویزیونی شرکت کرده‌اند. اسامی بسیاری از کسانیکه در رژیم گذشته توبه نامه نوشته، مصاحبه کرده، از ساواک پول گرفته و جیره خوار دستگاه بوده، اعتراف و یا همکاری کرده، حتی بعداز انقلاب نیز مکتوم مانده است. به جز اسناد تعدادی از افراد که بدست این و یا آن افتاد و کم و زیاد منتشر شده است، مابقی اسناد در پرده استتار و یا نابودی قرار گرفته است. زیرا شامل حال بسیاری از دولتمردان جمهوری اسلامی می‌شود)عسگراولادی، انواری، فخرالدین حجازی و ... (.

نظر به اینکه تمام مراکزی که اینگونه اسناد و مدارک در آنها موجود بوده است در اختیار دادستانی انقلاب، سپاه و کمیته ها قرار گرفت، رژیم جمهوری، اسناد همکاران خود را یا نابود و یا مخفی کرده است و فقط به مناسبتهایی هراز گاهی که شرایطی ایجاب می‌کرده است و یا لازم دیده‌اند سند ساواکی بودن، همکاری کردن، پول گرفتن از ساواک و یا توبه نامه نوشتن بعضی ها را بقول خودشان افشاء کرده‌اند. گروه زیادی از روحانیون که از دولت به نحوی مواجب می‌گرفته‌اند و لیست آنها در نخست وزیری ساواک و بانک مرکزی موجود بود، همه آن لیست ها از بین رفت و یا مخفی شد، و هرگاه لازم آید بعضی از آن نام ها از پرده برون خواهد افتاد. به دوستی که لیستی را در اختیار داشت گفتم: یک نسخه از این لیست را به من بده. وی از تحویل دادن آن لیست به من طفره رفت و گفت که لیست را به آقای بنی صدر خواهد داد و سرانجام معلوم نشد که برسر آن لیست چه آمد. آقای خمینی هم هر لیست یا سندی که مربوط به روحانیون در رژیم گذشته می‌شد را می‌گرفت و می‌گفت که رسیدگی می‌شود. در بدو امر هم ظاهراً برای رسیدگی و بستن دهان دیگران، دادگاه در بسته ویژه روحانیت تشکیل داد که در آن دادگاه نیز گهگاهی یکی دو نفر از آن افراد که با رژیم جمهوری کنار نیامده و یا خیلی در بین جامعه بدنام شده بودند را خلع لباس کرد و سپس همین دادگاه ویژه بصورت یکی از ارگانهای سرکوبگر روحانیون مخالف ولایت فقیه و مدافع آزادی در آمد.

۵- عناوین و مشخصه زندانیان در رژیم انقلابی

خوانندگانی که مطالب مختلف این فصل را تا به اینجا پی‌گیری کرده‌اند، مشخصات رژیم گذشته و رهبر آن شاه، مشخصات رژیم جمهوری اسلامی و رهبر آن آقای خمینی و مشخصه زندانیان در رژیم شاه را در جداول مختلف مرور کرده‌اند. اینک وقت آن رسیده است که برای تکمیل کردن آن جداول، جدول القاب و عناوین زندانیان در

جمهوری اسلامی و افکار عمومی‌آورده شود. آوردن این جداول فهم مطلب را برای خوانندگان آسانتر خواهد کرد. قصد از آوردن یک چنین جداول و مشخصاتی قضاوت ارزشی و صحت و سقم آنها نیست، بلکه منظور آنست که آنچه در افکار عمومی جامعه مطرح بوده است، صرفنظر از درستی و یا نادرستی آن، آورده شود. قضاوت ارزشی مطالب و گفته ها بر خود خواننده است.

۵-۱- مشخصات زندانی در جمهوری اسلامی

مفسد محارب و باغی	**ضد حکومت امام زمان**
مرتد	**گروهکی**
ضد انقلاب	**خائن به دین و ملت**
ضد اسلام و ضد قرآن	**تفاله غربی ها و امریکایی ها**
منافق	**ساواکی**
التقاطی	**ضد مکتبی**
لیبرال های امریکایی	**طاغوتی**
زناکار، شرابخوار، معتاد	**فراماسون، صهیونیست**

نگارنده نیز با بسیاری در این رابطه هم نظر است که این القاب و مشخصات در مورد زندانیان یک القاب واقعی و حقیقی نیست. ممکن است بعضی از آنها در مورد بعضی از متهمین از حقیقتی برخوردار باشد، ولی نمی‌شود اینگونه القاب را بطور عمومی در مورد همه یکسان بکار برد. اما حرف این است که این القاب و مشخصات و با تبلیغاتی که در مورد آنها در جامعه شده است، اثرات خود را بر روی نه تنها توده مردم گذاشته، بلکه حتی خیلی از روشنفکران و ... را نیز متأثر کرده است و بهترین دلیل این اثرپذیری منفی اینکه، جز تعداد انگشت شماری که به شکنجه و روش برخورد با زندانی در جمهوری اسلامی اعتراض کرده و موضع گرفته‌اند، مابقی یا آن را تأیید کرده یا از کنار آن گذشته و یا مسأله را به بوته فراموشی سپرده‌اند، مگر اینکه نوبت شکنجه و زندانی کردن گروه خودشان رسیده باشد.
با عنایت به جدول ذکر شده به آسانی فهمیده می‌شود که مقاومت و ایستادگی در برابر رژیم شاه چقدر آسان بوده و به عکس، در رژیم جمهوری اسلامی با چه خطرات ویرانگر و خانمانسوزی مواجه بوده است. علاوه براین با توجه به جداول مشخصات زندانی در رژیم شاه و شعارهای مبارزاتی علیه شاه، نشان می‌دهد که داشتن انگیزه مقاومت در برابر آن رژیم از چه عظمت و بزرگی برخوردار بوده است و در جمهوری اسلامی، مبارزین در برابر رژیم و افکار عمومی جامعه با عکس آنها مواجه بوده‌اند. خود این جداول نشان می‌دهند که چرا در رژیم جمهوری اسلامی دسته دسته زندانیان توّاب می‌شدند و آماده می‌گردیدند و یا آماده شان می‌کردند که در برنامه های تلویزیونی آنچنانی شرکت کنند و علیه خود به اعمال مرتکب شده و نشده اعتراف و اظهار پشیمانی و ندامت کنند.
اما با وجود تمام آنچه که تا بحال گفته شده، بنظر می‌رسد که هنوز برای بسیاری مسئله خالی از ابهام نیست و هنوز سؤالهای مطروحه در اول این فصل جواب های مناسب و در خور را نیافته‌اند و به دو مطلب در خور اهمیت که نقش کلیدی در حل واقعی مسأله دارند پرداخته نشده است:

۱- دوستان سابق، دشمنان لاحق

۲- روش برخورد جمهوری اسلامی با مخالفین
در فصول بعد به تجزیه و تحلیل این دو مطلب پرداخته خواهد شد.

فصل دوم

۱- دوستان سابق، دشمنان فعلی

بدون استثناء در تمام انقلابهای یکی دو قرن گذشته، از انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب اسلامی که در آن توده مردم، سر به شورش علیه نظام حاکم برداشته و رهبری بلامنازع فردی پیدا کرده و این رهبر بصورت "بت" یا "ستاره" و یا مرکز "ثقل" توده درآمده و با حرکت و چرخش دست وی، توده به اینطرف و آنطرف حرکت کرده، سرانجام خود آن رهبر شالوده و پایه دیکتاتوری و استمرار آن را ریخته است. و این یکی از خصوصیات چنین انقلابهایی است، انقلابهایی که دارای سازمان و تشکیلات منسجم و رهبری دستجمعی با شرکت افراد شناخته شده و وجیه‌الملّه مورد قبول جامعه نبوده و سازمان (۱۳) و تشکیلات و رهبری دستجمعی آن (١٤) در طول زمان‌شخصیت اجتماعی و حقوقی استواری پیدا نکرده است، دیکتاتوری عارضه‌مشخص آن است. زیرا در اینگونه انقلابها آن "ستاره" و یا مرکز "ثقل"، نقش تعیین کننده اصلی را در تمام عرصه ها بازی می‌کند و سایر شخصیتهای سیاسی و غیر سیاسی از متقدمین و متأخرین، نقش دست دوم و یا عامل را بازی می‌کنند که بیشتر در رابطه با رهبر معنی و مفهوم پیدا می‌کنند و دارای یک شخصیت مستقلی نیستند.
در طول مبارزه و به خصوص زمان اوج گیری آن، هنگامی که جامعه در حال غلیان است، متأسفانه تمام افراد سرشناس و شخصیتها و گروهها دانسته و یا نادانسته تمام امکانات و هستی خود را به پای آن فردی که بهر دلیلی ظاهراً از همه در جامعه از قدرت بیشتری برخوردار است، می‌ریزند و فکر می‌کنند تنها با رهبری اوست که جامعه یک جا کنده می‌شود و قادر می‌گردد که رژیم را ریشه کن و آنرا واژگون کند و نظام جدیدی را بر ویرانه‌های آن برپا سازد. بدون توجه به جوانب کار و بررسی عوارض بعدی آن، همه استعداد و امکانات به پای آن رهبر ریخته می‌شود. رهبر زیرک نیز با وانمود کردن اینکه: حکومت مال شما است و من بعد از پیروزی و واژگونی رژیم، در گوشه خلوت می‌نشینم و مشغول ارشاد خواهم شد، این فکر را تقویت می‌کند. و چون هنوز قدرت مطلق پیدا نکرده

است و مطمئن نیست که آن نظام از ریشه واژگون می‌شود و کشور با حرکت انگشت وی به حرکت در می‌آید، از همه نیروها در جای خود استفاده می‌کند و در موقع خودش دست به سروگوش هرکسی و مخلی بالطبع هرکدام جداگانه می‌کشد و همه آنها را سبک و سنگین می‌کند و به مرور همکاران و افراد مورد اعتماد خود را انتخاب و دیگرانی راکه ظاهراً نقش آنها تمام شده است، از صحنه حذف می‌کند.

شاید بعضی ها فکر می‌کنند که این رهبران به این علت به دیکتاتوری مبتلا می‌شوند، زیرا قبلا به اندازه کافی تزکیه و جهاد اکبر نکرده‌اند. این مطلب در جای خود قابل تأمل است. ولی در یک چنین شرایطی، مسئله به شکل دیگری مطرح است و آن اینکه در آن شرایط خاص به یک چنین انسانهایی، با دید مطلق می‌نگرند و نه یک دید نسبی (۱۵). شخصی را تصور کنید که بدون داشتن هیچ امکاناتی به مرور تمام قله های رفیعی که در یک کشور ممکن است وجود داشته باشد را فتح کند و رهبر بلامنازع کشور گردد و توده مردم نیز تمام آمال و آرزو و رؤیای خود را در چهره او مشاهده کند و دوای دردهای دنیوی و اخروی خود را از وی خواستار شود و از روی احساس و بدون تفکر و اندیشه با خواست او به خیابانها بریزند، بمرور این امر به خود رهبر مشتبه نخواهد شد و این فکر به او دست نخواهد داد که وجود او در این جهان و در این زمان یک وجود استثنائی و فرید است و نظر، فکر و اندیشه او، راهگشای مسائل داخلی و خارجی و جهانی است و همه باید از افکار وی پیروی کنند؟ در این مرحله، وی خود را بصورت یک فرد نمی‌نگرد، بلکه بصورت "مرکز ثقل" و یا ستاره‌ای می‌بیند که وجودش مشخصه حق و باطل است. گفتارش وحی منزل و قانون خلل ناپذیر برای اداره جامعه باید تلقی شود و نظرات وی ماورای مجلس، دولت، احزاب و هر ساختار اجتماعی دیگری است. آیا یک چنین تلقی عملا در تمام رهبران انقلابهای گذشته و هر حاکم دیکتاتوری وجود نداشته است؟

سیاسیون، روشنفکران، احزاب ... و کسانیکه در جامعه از امکاناتی برخوردار هستند، از این مسئله بطور کلی غافلند و یا اینکه خطر آن را هنگامی که همه چیز را به پای آن فرد قربانی می‌کنند خیلی جدی تلقی نمی‌کنند و یا اثر وضعی این امر بر آنها پوشیده است. در عین حال که با این عمل، پایه های رژیم، ساده تر واژگون می‌شود، در عین حال خود آن فرد را قدم به قدم به دیکتاتوری نزدیک و نزدیکتر می‌سازد. بیشتر اینان زمانی درست بهوش می‌آیند که زمینه حذف خودشان وسیله دیکتاتور آماده شده است. نوبت به حذف هر کدام از سابقون که می‌رسد، داد و فریادشان بلند می‌شود که وامحمدا، واعلیا، واحسینا، چرا چنین و چنان شده است و قبل از اینکه نوبت جدی حذف خودشان فرا برسد، مطلب خیلی برایشان ملموس و قابل درک نیست و حتی گاه و بیگاهی که خلجانات و یا چیزی به نظرشان می‌رسد که حکایت از رشد دیکتاتوری وی دارد، بگونه‌ای به توجیه آن می‌پردازند و یا اینکه فکر می‌کنند خود در نهایت، توان آن را دارند که نظرات خود را به وی بقبولانند و همین امر باعث می‌شود که تا نوبت خودشان نرسیده، خیلی جدی به مسئله برخورد نکنند و هوشیار نگردند.

حامیان و فعالان انقلاب

حامیان، فعالان و همکاران هر انقلابی را می توان به دو دسته متفاوت تقسیم کرد:

الف - کسانیکه در طول سالیان عسرت در داخل و خارج از کشور فعال بوده و برای پیروزی انقلاب مبارزه کرده و انگیزه های قوی سیاسی-اجتماعی و یا مذهبی داشته و جزو مخالفین جدی رژیم بوده‌اند.

ب - کسانیکه در آخرین لحظات پیروزی انقلاب و بویژه بعد از پیروزی آن، بدان پیوسته و در اطراف آن ستاره یا بت و یا مرکز ثقل جمع شده‌اند و از طرف رهبر به مقامهای مختلفی رسیده‌اند.

الف - همکاران و فعالان انقلاب در دوران عسرت و مبارزه

این گروه که می‌شود آنها را فرزندان انقلاب خواند و این تعبیر که :"انقلاب فرزندان خود را می خورد"، به این گروه اشاره دارد که خود به دو دسته و یا دو گروه متفاوت قابل تقسیم است:

۱- گروهی که از نظر تفکر، سنخیت و تابعیت قبل از اینکه رهبر انقلاب به یک ستاره و یا مرکز ثقل توده مردم تبدیل شود، مطیع و تابع بی چون و چرای وی بوده‌اند و نظرات وی جزو عقاید و ایمان آنها شده است.
۲- گروهی که یا با رهبری قبل از پیروزی انقلاب چندان روی خوشی نداشته، خود را محق و لایق‌تر می‌دانسته و یا به لحاظ فکری با وی اختلاف داشته ولی به خاطر دشمن مشترک و پاره‌ای ملاحظات و مسائل، با وی همکاری، همفکری و رایزنی داشته‌اند.
در رابطه با مسئله طرح شده در فصل قبل، گروه ب، فعلا در این مبحث از اهمیت خاصی برخوردار نیست، زیرا رهبر انقلاب با این گروه مشکل جدی ندارد و اینان دسته‌ای هستند که زمانیکه احساس کردند و مطمئن شدند که دیگر رژیم حاکم ماندنی نیست و انقلاب در حال پیروزی است به انقلاب پیوسته و یا بعداز پیروزی، اغلب به خاطر بردن منفعتی از این خوان یغمای بدست آمده، خط عوض کرده (۱۶) و انقلابی شده‌اند. چون خطری از جانب اینان متوجه رهبر انقلاب نیست و همینکه رهبری گوشه چشمی به آنان نشان دهد، آنها بخاطر بردن منافع و زدودن مخالفت گذشته خود با انقلاب و رهبری، بدون چون و چرا، مطیع اوامر رهبر خواهند شد و اغلب کاسه داغ تر از آش نیز می‌شوند. از طرفی چون رهبری می‌داند که اینان نمی‌توانند در رابطه با انقلاب چندان ادعایی داشته باشند و همینکه به پستی برسند مطیع امر خواهند بود، اینان را بر بسیاری دیگر مقدم می‌دارد و بوسیله اینان بسیاری از انقلابیون اصیلی که موافق میل او نباشند را، از میدان بدر می‌کند.
این تقسیم بندی حامیان و فعالان انقلاب به دو گروه اصلی الف و ب مطرح شده، تنها برای سهولت و ساده تر کردن فهم مسائل در اینگونه روابط است. هریک از این دو گروه را نیز میتوان به چندین و چند گروه مختلف دیگر تقسیم کرد. هرچه انقلاب به زمان پیروزی نزدیکتر می‌شود، گروههای متعدد و شخصیتهای برجسته زیادی به آن جذب و هرکدام نیز بنا به تناسب وضعیت، در داخل یکی از گروه الف و یا ب قرار می‌گیرند. بحث اصلی ما در رابطه با همکاری و روابط گروهها و افراد با یکدیگر تا پیروزی انقلاب، متوجه گروه الف، یعنی همکاران و فعالان انقلاب در دوران عسرت خواهد بود.

۱- روابط و همکاری در دوران عسرت و مبارزه

در دوران عسرت و زمانیکه هنوز از انقلاب و پیروزی آن یا خبری نیست و یا پیروزی قطعی و زمان آن را نمی‌شود بطور دقیق پیش بینی کرد، کوشش بسیاری از سیاسیون و غیر سیاسیون فعال، بدست آوردن بخشی از حقوق فردی و اجتماعی و یا رسیدن به یک نوع حکومت پارلمانی نسبتاً آزاد در چهارچوب همان رژیم موجود است و کمتر بفکر واژگونی کامل رژیم هستند. آنها بیشتر می‌خواهند که اهداف و نظراتشان در نظر گرفته شود و در اداره کشور بعنوان یک‌نیرو بحساب آیند.
در میان اینان رهبران مذهبی و طرفدارانشان و کسانیکه تحت نام دین پا به میدان فعالیت های سیاسی می‌گذارند، به لحاظ فکری چون دین و قوانین آن را بهترین وسیله اداره کشور می‌دانند و خود را نیز نماینده خدا و دین به حساب می‌آورند، حکومت و زعامت را مختص خود دانسته و کسان دیگر که حکومت را در دست دارند و یا آنرا به دست می‌آورند، از هر قماش و دسته ای که باشند، همگی را در ذهن خود غاصب می شمرند و چون بدست گرفتن

کامل قدرت را امکان پذیر نمی بینند، سکوت اختیار می‌کنند. اما اگر زمانی وسایل و امکانات فراهم شد، برای بدست گیری رهبری مردم و تشکیل حکومت به نمایندگی از طرف دین و خدا، تمام امکانات را بکار می‌گیرند. اینان همگی با طرز تفکرهای مختلف و خواستگاههای متفاوت، چون کم و زیاد با رژیم در حال مبارزه هستند، هنگامی که ریشه های انقلاب دوانیده شد و جامعه آماده یک انقلاب عمومی و همگانی گردید، به دلیل سابقه مبارزاتی شان، زندان رفتن هایشان، زجرو شکنجه و محرومیت کشیدنهایشان، مردم را بسوی خود جلب می‌کنند و همگی و یا قریب به اتفاق به انقلاب روی می‌آورند و انقلابی می‌شوند. همه این طیفها با طرز تفکرها و خواستگاههای مختلف، فرزندان انقلاب نامیده می‌شوند که بعد از پیروزی انقلاب، اکثرشان بوسیله گروه و یا فردیکه رهبری را در دست خود گرفته است به نحوی از صحنه خارج می‌شوند و دستگاه رهبری به طرق مختلف، هرگروه، دسته و یا شخصیتی را که در برابر خود، مانع اجرای اهداف خود تلقی کند، با روشها و وسیله های گوناگون به حذف آنان همت می گمارد.

با اوج گیری و توده‌ای شدن انقلاب، هنگامیکه شیرازه رژیم در آستانه فروپاشیدن قرار گرفت، بدلیل فقدان یک رهبری دستجمعی مستقل با شخصیت حقوقی و اجتماعی مقبول در بین توده مردم، دموکراسی و حکومت مردم بر مردم جایش را با حکومت رهبر انقلاب برمردم عوض می‌کند و در این مرحله کمتر مردم - و حتی بسیاری از انقلابیون وسیاسیون - به دموکراسی و آزادی توجه دارند و اگر هم از آن حرفی به میان می‌آید در حد شعار باقی می‌ماند و همه نظرها و توجه ها به سوی رهبری و نزدیکترشدن به رهبر است، زیرا اوست که نبض جامعه را در دست دارد و سوار بر احساسات مردم است و متقابلا به شخص رهبر نیز این احساس دست می‌دهد که تنها اوست که از منافع و مصالح توده مردم حراست و نگهداری می‌کند و حافظ خیر و صلاح دنیا و آخرت آنهاست، و لذا یک تنه با تکیه بر همین مردم، بر همه چیز و هرکس که به نحوی مقابل خواسته هایش ایستاده‌اند و مانع اجرای نظراتش هستند می‌تازد. سایر انقلابیون و شخصیتهای مختلف که برای خود و نظراتشان حق و حقوقی قائلند و حتی بعضی از گروهها و شخصیتها که پیروزی انقلاب را نتیجه زحمات و کوششهای مستمر خود در طول سالیان پیش از انقلاب تصور می‌کنند و در نتیجه رهبری و زعامت انقلاب و مردم را از آن خود تلقی کرده و گروه حاکم را غاصب حقوق خود می‌دانند، به عناوین مختلف رو در روی رهبری می‌ایستند و مانع اجرای نظراتش می‌شوند، و از اینجا برخورد و تقابلهای آشکار ظاهر می‌شود و دستگاه رهبری به قلع و قمع آنها دست می‌زند و زندانها پراز انقلابیون می‌شود. این دستگاه رهبری انقلابی برای قلع و قمع و به توبه کشاندن انقلابیون از مشروعیت، امکانات و اطلاعاتی برخوردار است که هرگز رژیم گذشته در برابر مخالفین خود از آن برخوردار نبوده است و با تکیه بر این اطلاعات و امکانات، دمار از روزگار همه در می‌آورد.

۲- اطلاعات دستگاه رهبری انقلاب از انقلابیون

بعد از پیروزی انقلاب و متمرکز شدن قدرت در دست یک گروه و یا شخص رهبر، دستگاه رهبری از چند دسته اطلاعات برخوردار است :

الف - اطلاعاتی که از انقلابیون مختلف در دوران عسرت و همکاریهای مشترک بدست آمده است.

ب - اطلاعات و امکاناتی که توسط بقایای رژیم گذشته که به نحوی همکار رژیم فعلی شده، و نیز اطلاعات سازمانهای مختلف اطلاعاتی رژیم گذشته که در اختیار دستگاه رهبری قرار می‌گیرد.

ج - اطلاعات و امکاناتی که از طرف گروههای وابسته به خارج و گروههائی که با بعضی از کشورهای خارجی از نوعی رابطه برخوردار هستند و ظاهراً منافع مشترکی در این مقطع با دستگاه رهبری انقلاب پیدا می‌کنند.

همه این سه دسته اطلاعات و امکانات به دستگاه رهبری، در جای خاص خود کمک می‌کند و مجموعه‌ای از امکانات را بوجود می‌آورد که دستگاه رهبری توسط آنها بتواند مخالفین خود را از میان بردارد. در این قسمت به توضیح چگونگی دسته اول اطلاعات و امکانات رهبری از سایر انقلابیون که بطور عمومی در همه انقلابهای گذشته وجود داشته است، می‌پردازیم و هنگامی که به مثال انقلاب اسلامی رسیدیم به دسته دوم و سوم این اطلاعات نیز خواهیم پرداخت.

۲-۱- اطلاعات از انقلابیون در دوران عسرت و همکاری مشترک

در تمام انقلابها در دوران عسرت و مبارزه دو گروه و دسته، بنحوی که در بند الف ذکر شده، وجود داشته است و با وجود خواستگاهها، ایده‌ها، طرز تفکر و اهداف مختلف، به خاطر داشتن دشمن مشترک و هدف مشترک، یعنی سرنگونی رژیم حاکم، با هم همکاری، همفکری و یا کم و زیاد رایزنی داشته‌اند وبدین جهت از خط مشی، ایدئولوژی، تاکتیک و استراتژی و نقاط قوت و ضعف یکدیگر بطور نسبی با خبر بوده و تا حدودی از تار و پود هم، بطوری که در زیر خواهد آمد، آگاهی پیدا کرده‌اند:

- گروهها و دسته های مختلف انقلابی و سایر شخصیتهایی که در طول زمان علیه رژیم حاکم به مبارزه بر می‌خیزند، در جریان فعالیتها، همکاری و رایزنی، خود از نقاط قوت و ضعف و بخصوص ضعفهای اخلاقی یکدیگر مطلع می‌شوند و با آگاهی از این نقاط ضعف و ضعفهای اخلاقی است که دستگاه رهبری بعد از پیروزی انقلاب، دست به پرونده سازیهای مختلف برای حذف آنان از صحنه می‌زند.

- در طول زمان از روابط شخصی و غیرشخصی، زدوبندهای درون گروهی و برون گروهی یکدیگر آشنا می‌شوند و از روابط و کمکهای خارجی نیز کسب اطلاع می‌کنند.

- از روشهای آشکار و پنهان یکدیگر و بخصوص از آن دسته از کارهای مخفی یکدیگر که دستور اجرای آنها را در پنهانی به خواص و پیروان خود داده‌اند ولی آشکارا اجرای چنین اعمالی را انکار می‌کنند، نظیر دستور ترورهای سرّی و بکارگیری بعضی از اعمالی که برای از میدان بدرکردن مخالفان خود که در جامعه مشروعیت ندارد.

- با خبر بودن و با خبر شدن از امکانات، استعدادها و نیروهای یکدیگر و شناخت افراد علاقمند و هواداران هم، در بین اقشار مختلف جامعه.

- از شعارهای آشکار و پنهان یکدیگر و اینکه هرشعاری را برای چه منظور و جذب و جلب کدام یک از اقشار جامعه بکار می‌برند، با خبر می‌گردند.

- از دشمنان و مخالفین عقیدتی و غیر عقیدتی همدیگر مطلع گردیده، علاوه برآن درک می‌کنند که هواداران دیگر گروهها، در چه نقاط و بخشهایی از جامعه وجود دارند و قوت و ضعف آنها در کجا است و در کجا امکان جذب نیرو بیشتر است.

- و ...

این اطلاعات، آگاهی ها و شناخت بعداز پیروزی انقلاب، مهمترین منبعی است که دستگاه رهبری که اکنون "مرکز ثقل" توده مردم شده است از آنها علیه دوستان و حامیان خود و انقلابیون دیگر و برای از میدان بدر کردن آنان استفاده می‌کند. رهبر چون از یک طرف "ستاره"، "بت" و یا "مرکز ثقل" توده شده و از طرف دیگر دستگاههای تبلیغاتی و امکانات کشور را در اختیار دارد، این امکان را برای خود بوجود می‌آورد که از تمام آن اطلاعات و ضعفهای اخلاقی و روشهای غیر مشروعی که در دوران پیش از انقلاب علیه رژیم و حامیان آن و یا مخالفان بکار گرفته شده، علیه انقلابیونی که در مقابل او ایستاده‌اند و خود را صاحب و وارث انقلاب می‌دانند، استفاده کند و

چون طرف مقابل از یک چنین امکاناتی برخوردار نیست و مشروعیت لازم و کافی را نیز در بین توده ندارد، لذا قادر نیست که به جامعه بگوید که دستگاه رهبری نیز از این روشها استفاده کرده و دست به این زدوبندها زده و یا بنوبه خود، کارهای خلاف اخلاقی را هم مرتکب شده است و حتی اگر در آن شرایط جوشش و غلیان، که تا مدتها بعداز پیروزی انقلاب وجود دارد، بخواهند بعضی از آن اطلاعات را علیه دستگاه رهبری و گروهش افشاء کنند، چون نبض جامعه در ید رهبر است و اوست که سوار بر احساسات توده است و جامعه نیز آمادگی پذیرش ضعف و خللی را از دستگاه رهبری خود ندارد، این است که اگر هم دست به افشاگری بزنند، جامعه در آن حالت از آنان نمی‌پذیرد و تازه این افشاگری تبدیل به سند و مدرکی علیه خودشان می‌گردد.

همکاران، فعالان و حامیان دوران عسرت و درماندگی از هر دسته و گروه و یا هر شخصیت دیگری که باشند خود را صاحب انقلاب و وارث و فرزندان انقلاب می‌شمرند و حاضر نیستند که مثل سایرین، بدون چون و چرا مطیع رهبر و گروهیکه رهبری را در دست دارند باشند و یا از آن گروه تبعیت کنند. برعکس نسبت به تقسیم کردن منافع و پستها و اداره کشور با رهبری برخورد می‌کنند و در امور مختلف امرونهی روا می‌دارند.

گروه رهبری با قدرت رهبر که از روابط، کارهای خلاف اخلاق، دستورات پنهانی، ترورهای سرّی و سایر ضعفهای خود و سایر انقلابیون مطلع است، برای اینکه از دست این مخالفین انقلابی خود راحت شود و از طرف دیگر رازها و اسرار گذشته گروه خودش پنهان بماند، به مرور و با ترفندهای زیرکانه از این انقلابیون می‌برد و در صورت رام نشدن به حذف آنها می‌پردازد و با کسانیکه در آخرین لحظات پیروزی انقلاب و یا بعداز پیروزی به آن پیوسته و یا به بعضی از دشمنان گذشته که اکنون در اطراف رهبری جمع شده‌اند، پیوند می‌زند و بسیاری از امور را بدست اینان می‌سپارد.

صرفنظر از اینکه هر انقلابی نظیر انقلاب اکتبر فرانسه، اکتبرشوروی، چین،... و انقلاب اسلامی ایران هر کدام با توجه به شرایط خاص اجتماعی، آداب و سنن ملی، وضعیت فرهنگی و تاریخی، اعتقادات مذهبی و دینی مردم آن مرز و بوم، تفاوتهای صوری و ظاهری داشته‌اند، ولی به لحاظ تحول بنیادی و مسیری را که پیموده‌اند، از قوانین یکسانی پیروی کرده و نتایج تقریباً یکسانی نیر ببار آورده‌اند.(۱۷) بهمین علت، پس از پیروزی در تمام این انقلابها، نسبت به همکاران، یاران و حامیان دوران عسرت، یکسان عمل شده است و شاید به همین علت است که گفته اند:"انقلاب فرزندان خود را می‌خورد". بلعیدن فرزندان انقلاب وسیله خود انقلاب، از گذشته دور تا به امروز به شکلهای گوناگون بهمین منوال بوده است. چون مرکز ثقل انقلاب، بصورت یک برگزیده و ناجی بشریت در میآید و برای نجات و رساندن توده به رستگاری، حق حذف هرکسی را که در برابر این مسئولیت خطیر در مقابل خود مشاهده کند، به خود می‌دهد.

۲-۲- رهبر و جایگاه ویژه در تاریخ

به مرور که ستاره، بت و یا مرکز ثقل واحدی برای انقلاب در حال ساخته شدن و قدرت گرفتن است، احساس منجی بودن و مسئولیت خطیر تغییر کشور و جهان به آن تک ستاره دست می‌دهد. هرچه قدرت این مرکز ثقل در بین توده کشور و جهان تقویت می‌شود، به همان میزان احساس برتری و استثنائی بودن خودش نسبت به همه مردم در وی زیادتر می‌گردد و زمانیکه بعنوان رهبر بلامنازع تثبیت گشت و حمایت و پشتیبانی گسترده توده‌ای را از آن خود ساخت و برای واژگونی و انقراض رژیم حاکم، نظرات و راه حلها از آن وی و یا بنام وی عرضه شد و نظراتش قانون و مافوق قانون تلقی گردید، وی خودش را یک شخص برگزیده و نجات بخش به حساب می‌آورد و وجود خودش را عطیه‌ای الهی برای بشریت تلقی می‌کند و لاجرم وظیفه سنگین نجات کشور خویش و جهان را برگرده خود احساس کرده، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ برای خود مشاهده می‌کند. هیچگاه و در هیچ شرایطی حاضر نیست

که اشتباهات و خطاهای خود را که موجب ویرانی و تباهی کشور شده است به گردن بگیرد و اگر زمانی تحت شرایط خاصی مجبور شد که مسئولیت اشتباه و خطای تصمیم خود را بپذیرد، پذیرفتن آن مسئولیت و عواقب تصمیم گیری غلط خود را، وسیله‌ای برای هرچه بیشتر بسط قدرت مطلق خود می‌گرداند.(۱۸)، معتقد است که چون دیگران دستورات و اوامر وی را درست و به موقع اجرا نکرده‌اند، فساد و ویرانی به وجود آمده است.)یا تمام تباهی ها ونابسامانی ها را بازمانده رژیم گذشته یا توطئه خارجی ها برای نابودی انقلاب و کشور وانمود می‌کند(. در این مرحله، افکار، رفتار و سلوک، ایده آلها، راه حلها و تلقی خود از جهان و مسائل آن را منحصر و فرید می پندارد. از یکطرف عصیانگر، شورشگر و بت شکن می‌شود واز طرف دیگر خود وی به سرعت به بتی دیگر، که همه امکانات آن فراهم گشته است، تبدیل می‌شود. او به خاطر مسئولیت خطیر و منحصر به فردی که جهت تغییر و ساختن تاریخ کشور و جهان برای خود قائل است و برای تحقق آنچه که هر زمان در ذهن می‌پرورد، به هرکسیکه نسبت به این جایگاه ویژه برخورد کند و یا نظراتش مخالف وی باشد، مشکوک شود، در حذف و از بین بردن او کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهد. این است که در حذف یاران مشکوک و از بین بردن دشمنان واقعی و غیرواقعی خود، سخت بی رحم و ظالم می‌شود. نظر به اینکه در ساختن بهشت ذهنی و جامعه ایده‌آل خویش تردیدی به خود راه نمی‌دهد، کشت و کشتارهای بی حساب و وسیع در نظراو موجه و اندک جلوه می‌کند و یا اصلا چیزی به حساب نمی‌آید.

برای اینگونه رهبران در یک چنین حالتی، هیچ قانون و قرار و مداری ارزش ندارد و اگر گهگاهی در اثر فشارهای مختلف و یا برای خاموش کردن صدای دوستان و دشمنان خود از قانون حرف می‌زنند، خود را پایبند به آن نمی‌بینند، چون آنان تنها به آن جایگاه ویژه و به سرانجام رساندن رسالت خویش در جهان می‌اندیشند و هر آنچه که آنان را به این هدف مقدس نزدیک و نزدیکتر کند، عملی شرعی، پسندیده و خدائی است و اگر برای رسیدن به این هدف متعالی ذهنی آنان، لازم باشد که توده‌های وسیعی از بین بروند و یا بخشهایی از کشور ویران گردد، در نظر آنان و در مقایسه با آن هدف متعالی چیزی به حساب نمی‌آید و اعمال در نظر آنان بدینگونه و نسبت به آن هدف و جایگاه ویژه، ارزیابی می‌شود.

اگر با دقت و بدور از پیش داوری به اعمال و رفتار هیتلر، استالین، مائو و ... نگاه کنید، صحت این مدعا برایتان آشکار می‌شود. Zhisui Liپزشک مخصوص مائو که در سفر و حضر بیش از ۲۵ سال همه جا و در تمام مدت همراه وی بوده است، در رابطه با بی رحمی و سنگدلی مائو، چنین‌می‌گوید:

"... قبول کردن اینکه مائو چگونه آماده است شهروندان خودش را بخاطر رسیدن به اهدافش قربانی کند بغایت سخت بود. من این مطلب را در خلال ملاقاتی که در اوایل سال ۱۹٥٤ با جواهر لعل نهرو، نخست وزیر هند داشت فهمیدم. مائو بمب اتمی را "ببر کاغذی" تصور می‌کرد و آماده بود که چین میلیونها از مردم خود را در مقابل پیروزی بر امپریالیسم از دست بدهد. مائو به نهرو چنین گفت: بمب اتمی چیزقابل ترسی نیست. چین جمعیت زیادی دارد. آنها نمی‌توانند او را از هستی ساقط کنند. مرگ ۱۰ یا۲۰ ملیون نفر چیزی نیست که از آن ترسید. نهرو با شنیدن این سخنان وحشت کرد. در سال ۱۹۵۷ در یک نطقی در مسکو، مائو گفت او آماده است که ۳۰۰ ملیون نفر از دست بدهد، نصف جمعیت چین. حتی اگر چین نصف جمعیت خودش را از دست بدهد، کشور از آن رنج بزرگ نمی‌برد. ما می‌توانیم جمعیت بیشتری تولید کنیم. در "یک گام به پیش" هنگامی که میلیونها خلق چین در طول قحطی مردند، من کاملا آگاه شدم که تا چه حد مائو با سایر امپراطوران خونخواریکه اینچنین مورد تحسین او هستند، شباهت تام دارد. مائو می‌دانست که میلیون میلیون از گرسنگی در حال جان کندن هستند ولی او بدان توجه نمی‌کرد... . مائو مرکزی بود که دیگران در اطراف او گردش می‌کردند و اراده او حاکم مطلق بود."(۱۹)

یا آقای خمینی می گفت: "سی میلیون بگویند نه من‌می‌گویم آری".

رهبران دیکتاتورمنش، آن هنگامی که براریکه قدرت سوارند برای احدی، حتی دوستان خود ارزشی قائل نیستند و فقط کسانی ظاهراً در نزد ایشان از عزت و احترام برخوردار هستند که بر گرد کعبه او طواف کنند و مطیع گوش بفرمان وی باشند.

آقای حسین خمینی، پدربزرگش را اینچنین برایم توصیف کرد: در یکی از روزهای اردیبهشت سال ٦٠ نزد آقای تقوی رئیس دفتر ریاست جمهوری بودم. از درب وردی کاخ ریاست جمهوری خبر دادند که آقای حسین خمینی آمده است و می خواهد با آقای بنی صدر ملاقات کند. نظر به اینکه آقای بنی صدر تمایل به این ملاقات نداشت، آقای تقوی به نگارنده گفت: لطفاً بروید و با حسین آقا ملاقات کنید و ببینید چه مطلب و یا پیامی دارد؟ وی را ملاقات کرده و در یکی از اطاقهای دفتر با هم به گفتگو نشستیم. پس از سلام و احوالپرسی، حسین آقا از من پرسید آیا شما می‌دانید که در رابطه با این وضعیت موجود، برنامه آقای بنی صدر چیست و چه می‌خواهد بکند؟ پاسخ دادم اطلاع ندارم. وی سپس گفت: از قول من به آقای بنی صدر بگوئید کشوردر حال ویرانی و متلاشی شدن است. اگر آقای بنی صدر می‌خواهد کشور و انقلاب را از دست حزب و آخوندها نجات دهد، تنها راه کوتاه کردن دست حزب و روحانیون از امور کشور است. و اگر وی فکر می‌کند که پدربزرگم از کشت و کشتار وحشت دارد، کاملا در اشتباه است. من پدربزرگم را خوب می‌شناسم. اگر سیصدهزار نفر را بکشد، خم به ابرویش نمی‌آید. آقای خمینی پیرو مکتب ابن ابی‌العربی است. در آن مکتب نظر بر این است که انسانها نظیر کف های روی دریا هستند. در این طرز تفکر برای حفظ و نگهداری یک امر مهم نظیر حکومت، اگر لازم باشد که بسیاری را هم فدا کرد باید کرد. کسانی که بخاطر حفظ و پایداری آن امر مهم فدا می‌شوند، نظیر همان کف های دریا که بعداز ترکیدن به دریا متصل می‌شوند هستند. و دراین صورت اگر مجرم بوده به حق کشته شده‌اند و با گناهان کمتری رفته‌اند و اگر بی گناه بوده‌اند، اجر و ثواب بیشتری در انتظارشان است.

در آن روزها حسین آقا برعکس احمد آقا که بازیگر بود، از روی خلوص نیت و صداقت فعالیت می کرد و در جستجوی پیدا کردن راه حلی برای نجات کشور از چنگال حزب و آخوندیسم بود و بدین خاطر آقای هاشمی رفسنجانی نگرانی خود را از این مسئله در کتاب "عبور از بحران" آشکار کرده است. وی در خاطرات شنبه ٢٣ فروردین ٦٠، ص ٦٤ می‌نویسد:

"اطلاع یافتم که حاج احمد آقا خمینی مصاحبه مطبوعاتی انجام داده و برخلاف مصاحبه های گذشته، ایشان با خط امام نسبتاً هماهنگی نشان داده و موضعگیری حسین آقا اخوی زاده‌اش را محکوم کرده و توضیحی از معنای خط سوم داده است".

در یکشنبه ١٣ اردیبهشت در مورد سانسور همه جانبه حسین آقا، در عبور از بحران می‌نویسد:

"ساعت هفت صبح جلسه هیئت رئیسه داشتم. در آن جلسه سخنرانی پریروز حسین آقا در مشهد مطرح شد و اینکه به همه مطبوعات اطلاع داده شد که حرفهای او را ننویسند.")ص ٩٥ کتاب(

در ٢٨ خرداد پس از حذف آقای بنی صدرمی‌نویسد:

"پس از مدتی حسین آقا خمینی را ملاقات کردم، بی روحیه‌بود.")ص ١٦٠ کتاب(

حسین آقا که با روحانیون بزرگ شده بود، همانطوری که خودش می‌گفت، رهبران حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی را خوب می‌شناخت و می‌دانست که حذف آقای بنی صدر بمنظور قبضه کردن قدرت و ایجاد دیکتاتوری مطلق دینی است. از این رو کاملا بی روحیه شده بود. وی در این راه نزدیک بود جان خود را از دست بدهد و اگر مادر بزرگش بداد او نرسیده بود، شاید جزو سرسلسله جنبانان قتل‌های مکرر سیاسی می‌بود. بطوریکه نقل شده است: برای خاموش کردن صدایش وی را ربوده و به یکی از خانه های امن اطلاعاتیان می‌برند. مادر بزرگش که بموقع از قضیه مطلع شده، به نزد آقای خمینی می‌رود و به وی می‌گوید: حسین آقا تنها یادگار فرزندم مصطفی

است.اگر مویی از سرش کم شود، چادرم را به کمرم می‌بندم و همه چیز را چنان افشا و برملا می‌کنم که آبرویی برایت باقی نگذارد. کارت به جایی رسیده است که قصد نابودی فرزندم را کرده‌ای؟! آقای خمینی با مواجه شدن با این معضل به احمد آقا اشاره می‌کند و سپس حسین آقا آزاد می‌گردد. ولی سرانجام با حاکم کردن دیکتاتوری مطلق صدایش را برای همیشه در نطفه خفه کردند.

برای فهم بهتر مطلب و نیز چگونگی نحوه استفاده عملی از مطالبی که در این فصل تا بحال به اختصار ذکر شده است، نگارنده به ذکر انقلاب شیعی عباسی و انقلاب اسلامی ایران بسنده می‌کند و بر دیگران است که با توجه به نکات عمومی ذکر شده، سایر انقلابها را در اینگونه روابط مورد بررسی قرار دهند و صحت و سقم آن نکات را تحقیق نمایند.

انقلاب شیعی عباسی

انقلاب شیعی عباسی که کم و بیش مردم ما از بخشهایی از وقایع و رویدادهای آن مطلع هستند، انقلابی است که به نام دین و پشتوانه دینی برسر قدرت آمده است و مدت چهارقرن بر بخش عظیمی از جهان آن روز حاکم بوده و مشترکات زیادی با انقلاب اسلامی ایران دارد. از طرفی رهبر فعلی جمهوری اسلامی، آقای خامنه‌ای در سال ۵۰ و یا ۵۱ در یکی از جلسات حسینه ارشاد سخنرانی داشت، که نوار آنرا برای اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا فرستاده بودند. موضوع سخنرانی این بود که خاندان آل علی و بنی عباس با هم سازمان و تشکیلات نقیب و نقبا را بوجود آورده و با هم علیه سلسله اموی به مبارزه برخاسته بودند. بخشی از سخنرانی حکایت از این داشت که چگونه بعداز پیروزی خاندان بنی عباس، انقلابیون و خاندان آل علی را حذف و سربه نیست می‌کردند.

با توجه به آن سخنرانی و مطالعه چگونگی تأسیس خلافت عباسی و شباهتهای زیادی که در سربه نیست کردن مخالفان وسیله خاندان عباسی در آن دوران با جمهوری اسلامی مشاهده کردم، این مطلب برایم تداعی شد که سازمان مخوف اطلاعات - امنیت و شکنجه که خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی از پایه‌گذاران آن هستند، چه شباهتهای زیادی در سربه نیست کردن مخالفان با روشهای دوران جاهلیت خلافت عباسی دارد. اینان در چنان خواب عمیقی فرو رفته و فکرشان قاصر از درک این مطلب، که آن دوران سپری شده و جهان جهانی دگر است.

انقلاب شیعی عباسی و شیعی علوی که در زمان اوج گیری و پیروزی آن به شیعی تمام عیار عباسی تبدیل شد، شاید بتوان گفت اولین انقلاب دینی در نوع خود است که بسیاری از مسائل، حوادث، رویدادها و روشهای بکارگیری آن برای شیعه ها و سایر مسلمانان کم و بیش روشن است. ریشه های اولیه آن بعداز واقعه عاشورا و شهادت حضرت امام حسین بدست خاندان بنی‌امیه شکل گرفت که هدف آن براندازی بنی‌امیه و رسانیدن خاندان پیامبر و آل علی به حکومت و زعامت مسلمین و خونخواهی فرزندان پیامبر از خاندان حاکم بنی‌امیه بود.

بعداز آن واقعه عظیم و جانخراش و قتل عام خاندان پیامبر در کربلا، در اطراف و اکناف عالم اسلام، گروههای مختلفی قیام کردند که هدفشان براندازی بنی‌امیه و حاکم گردانیدن خاندان پیامبر بود: قیام توّابین بوسیله بزرگان شیعه، قیام مختار، قیام زیدبن علی، محمد بن عبداللّه بن حسن معروف به حسن مثنی یانفس زکیه که در مدینه خروج کرد و قیام یحیی بن زید در خراسان، نمونه هایی از این قیام ها هستند که با بدست آوردن پیروزی های نسبی و دوانیدن ریشه های نهضت در بین مردم، سرانجام همگی آنها بدست حاکمان بنی‌امیه سرکوب و سران و یاران آن کشته و شهید شدند. ولی همین قیامهای به ظاهرشکست خورده، پایه‌های حکومت بنی‌امیه را در بین جوامع مختلف اسلامی آن روز ویران ساخت و سرانجام خاندان بنی‌امیه منقرض و انقلاب پیروز شد و خاندان بنی‌عباس رهبری آن را بدست گرفت و مابقی گروهها و همه انقلابیون دیگر بکلی از صحنه و از انقلاب حذف گردیدند.

تمام گروههای فعال و رهبرانشان در نقاط مختلف بخصوص خراسان، کوفه، مدینه، بصره و ... برای جذب و کشاندن مردم به صحنه مبارزه علیه ظلم و ستم بنی‌امیه، از مهمترین و مقدس ترین شخصیتها در نزد توده مردم نظیر ابن عباس، محمد حنیفه، زیدبن علی‌بن‌الحسین و ... و در رأس همه آنها شخصیتهای مختلفی از خاندان پیامبر سود می‌جستند و خود و یا گروه خویش را به آنان منتسب می‌کردند و با شعار یالثارات‌الحسین به خونخواهی امام حسین و یارانش قیام می‌کردند.

در تمام این دوران، دو خاندان بزرگ و گسترده که هردوی آنها به یک ریشه می‌رسیدند، در مرکز و محور این قیامها و شورشها بودند: یکی خاندان بنی عباس که از عباس بن عبدالمطلب و ابن عباس عموی پیامبر، حافظ و مفسر قرآن، و دیگری خاندان بنی هاشم که مستقیماً از نسل حضرت فاطمه و حضرت علی که فرزندان پیامبر خوانده می‌شدند، ریشه می‌گرفت. بسیاری از سران و تیره‌های مختلف این دو خاندان تا پیروزی انقلاب شیعی عباسی که عبداللّه‌بن عباس‌معروف به ابوالعباس سفاح و برادرش منصور دوانیقی برمسند زعامت و رهبری امپراطوری عظیم اسلامی نشستند با هم بودند. یاران یکدیگر را می‌شناختند، از راز و رمز یکدیگر آگاهی داشتند، از انگیزه حرکت و میزان نفوذ و قدرت یکدیگر در بین جوامع اسلامی مطلع بودند. نقاط قوت و ضعف افکار و اندیشه‌های واقعی یکدیگر را در طول زمان دریافته بودند و با وجودیکه بسیاری از آنان انگیزه اصلی، شعار اصلی و دستورات پنهانی خود را جز برای خواص و حلقه اسرار خود بروز نمی‌دادند، اما از تمام این اطلاعات و آگاهی‌ها در آستانه پیروزی انقلاب، جهت حذف و طرد همگی انقلابیون بجز آنانیکه حامی و پشتیبان رهبری بودند، استفاده کردند و حتی به بسیاری از این حامیان و کسانیکه خود موجب پیروزی انقلاب و رساندن خاندان عباسی به حکومت بودند نیز وفا نکردند و همگی را به مرور سربه نیست کردند.

این فرزندان انقلاب از یکطرف صاحب نفوذ و قدرت بودند و از طرف دیگر به اسرار انقلاب، زد و بندها، ترورها، دستورات پنهانی و سرّی، روشهای اتخاذی در مقابل دوست و دشمن در طول مبارزه، دسترسی داشتند و این اطلاعات خطر بزرگی برای رهبری در پی داشت و ممکن بود روزی علیه رهبری مورد استفاده قرار گیرد. لذا رهبر انقلاب با زیرکی و حیله های گوناگون با یک تیر دو نشان می‌زند: کسانی که خود را صاحب و وارث انقلاب می‌دانند را از سر راه خود بر می دارد و با از بین رفتن آنان اسرار انقلاب و اسرار رهبری کمتر در معرض افشاء شدن قرار می‌گیرد و هم مرگ آنان را به گردن دسته و گروههایی که قصد حذف آنان را دارند می‌گذارند و با آنان نیز تصفیه حساب می‌کنند و در این رابطه رحم به صغیر و کبیر نمی‌کنند. کشت و کشتار، شکنجه، شخصیت زدایی و هتک حیثیت، قتل و غارت و ... مهم نیست، مهم حفظ اسرار انقلاب و حفظ قدرت دستگاه رهبری و استقرار و استمرار حکومت جدید بنام پیروی و تبعیت بی چون و چرا از رهبر و "مرکز ثقل" و یا بسط قدرت افراد تحت نام رهبر است.

رهبر انقلاب با تکیه بر قدرت اطلاعات و امکانات جمع شده در دست خود و پشتیبانی مردم، این حق را به خود می‌دهد کسانی که مخالف نظر وی هستند و یا احتمال خطری از ناحیه آنان متوجه انقلاب، که در حقیقت متوجه خود رهبری است، به هر وسیله و تمهیدی از سر راه خود بر دارد تا بدون مانع و رادعی بتواند ایده و اندیشه خود را که فکر می‌کند یک ایده خدائی و استثنائی است که به وی القاء شده، آنرا تحقق ببخشد.

هدف از این نوشتار، تجزیه و تحلیل انقلاب عباسی نیست، بلکه هدف اصلی روشن کردن آن نوع اسرار، مسائل و روشهایی است که اگر در دست هر دسته و گروه که باشد می‌تواند برای از بین بردن دیگران از آن ها سود جوید. بنابراین وجود آنها برای همه طرفهای درگیر حساس و لاجرم بخش بزرگی از آن مصائب که گریبانگیر انقلابیون پس از پیروزی انقلاب می‌شود، از ناحیه همین اطلاعات است و از این رو بحث ما، بیشتر درهمین مورد متمرکز می‌گردد.

اطلاعات و اسرار شکننده و حساس

اطلاعات، اسرار، دستورالعملهای سرّی و روشهایی که در دوران مبارزه با رژیم حاکم و بعداز پیروزی برآن رژیم بکار گرفته شده و خواهد شد را کم و زیاد همه گروهها و بخصوص گروههای اصلی در هر انقلابی در اختیار دارند. در این زمان هم رهبری انقلاب و هم سایر رهبران گروههای درگیر، قسمتهایی از آن را غیراخلاقی و نادرست می‌دانند و یا حداقل صلاح نمی‌دانند آن دستورها و اسرار در جامعه آشکار و یا اینکه فاش شود که اینان عامل و دستوردهنده اینگونه روشها و دستورالعمل ها بوده‌اند. نظر به اینکه انجام این قبیل اعمال و روشها فاقد مشروعیت و نزد افکار عمومی تقبیح شده است، لاجرم این اطلاعات و شیوه‌ها باید جزو اسرار باقی بماند و در حفظ و فاش نشدن آنها از تمام امکانات مختلف از قبیل: تطمیع و تحبیب، ترساندن، زندان، اعدام، توطئه های گوناگون، هتک حیثیت کردن ها و وادارکردن به توبه استفاده می‌شود. اگر نگوئیم همه، می‌شود گفت اکثر افراد رده بالای انقلاب و شخصیتهای دوران عسرت هرکدام به نسبت،از بخشی از این اسرار و اطلاعات آگاه بوده‌اند.(۲۰) می‌توان گفت که یا خود عامل اجرای بخشی از آن اقدامات بوده و یا اگر هم خود عامل و مباشر نبوده‌اند، تا حدودی نسبت به بعضی از آنها در زمان خود اطلاع حاصل کرده‌اند. این افراد و شخصیتها بدلیل اینکه فکر می‌کرده‌اند افشای آن اسرار و اطلاعات در آن زمان به نفع رژیم تمام شده و یا موجب حذف خودشان و یا از بین رفتن منافعشان می‌شود، و یا اینکه امکان افشای آن را نداشته‌اند، از افشای آنها سرباز می‌زده‌اند. از این روست که مشاهده می‌شود بعداز اینکه انقلاب از جوش و خروش اولیه باز ایستاد و یا زمانیکه آب ها از آسیاب افتاد، کم‌کم هرکدام به نحوی به افشای بعضی از آن اسرار مبادرت می‌ورزند و بدینسان اسرار انقلاب که بستگی به قدرت و توان دستگاههای رهبری دارد، با گذشت زمان شروع به افشا شدن می‌کند. بخشی از این نوع اطلاعات، اسرار و روشها در انقلاب عباسی که در غالب انقلابها وجود داشته و بکار گرفته شده است را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- آگاه از اسرار یکدیگر

قبلا متذکر شدم گروهها و کسانیکه علیه رژیمی به مبارزه بر می‌خیزند در دوران مبارزه به مرور از اهداف، انگیزه و امکانات و نیز بعضی از اسرار یکدیگر آگاه می‌گردند و همین اطلاعات بعداز پیروزی بهترین وسیله خارج کردن رقیبان مدعیان و وارثان انقلاب از صحنه زعامت و استقرار حکومت مطلقه فردی و دیکتاتوری است.
عباسیان هنگامی که به قدرت رسیدند و حکومت بنی‌امیه واژگون گردید، با دو دسته مختلف از انقلابیون مواجه بودند که از هر دو گروه احساس خطر می‌کردند و با وجود آنها خلافت مطلقه خود را در خطر می‌دیدند. آنها از همان اول دست بکار شدند و از تمام امکانات و اطلاعاتی که داشتند کمک گرفتند تا دست هر دو دسته را از سر خود و انقلاب کوتاه کنند. این دو دسته عبارت بودند از: سرداران، نقیبان و کسانیکه در طول مبارزه خود آنها را با دستورالعملها به اطراف و اکناف فرستاده و فرمان داده بودند که مردم از اینان اطاعت کنند، و در رأس همه آنها سلیمان بن کثیر،ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی بودند و دسته دوم تیره های مختلف خاندان بنی هاشم.

۲- دسته اول انقلابیون

ابراهیم امام هنگامی که بدست مروان گرفتار و رازش فاش شد، برادر خود ابوالعباس سفاح را جانشین کرد و به یاران و نقیبان خود دستور داد که از سفاح اطاعت کنند. کمی بعد از آن ابوالعباس همراه با یاران و کسانی از خاندانش به کوفه که قبلا بدست انقلابیون به رهبری ابوسلمه خلال افتاده بود، آمد. هنگام ورود ابوالعباس و خاندانش به کوفه، ابوسلمه آنها را مدت چهل روز در خانه ولیدبن سعد جای داد و ورود آنها را از شیعیان مکتوم داشت و موقعیکه از وی در باره امام می پرسیدند می‌گفت :" شتاب میارید". (۲۱) بالاخره این راز فاش شد و مردم

و سران آنها و یا سران شهر آمدند و با ابوالعباس سفاح بیعت کردند. اکثر مورخین بر این مطلب اتفاق نظر دارند: هنگامی که خبر مرگ ابراهیم امام به ابوسلمه خلال رسید، بنا به دلایلی که خیلی مشخص نیست، از رأی سابق خود بگشت و خواست که از دعوت عباسی)آل عباس(به دعوت آل ابوطالب بازگردد و خلافت را به فرزندان علی‌بن‌ابیطالب باز گرداند. یعقوبی، مسعودی و ... با کمی اختلاف نوشته‌اند که ابوسلمه نامه‌ای به امام جعفرصادق و عبداللّه بن حسن فرستاده و گفته است که "شما بیائید تا مردم با شما بیعت کنند". مسعودی این واقعه را که می‌تواند درسهای فراموش نشدنی برای بسیاری در برداشته باشد، چنین شرح می‌دهد:

"ابوسلمه از پس مرگ ابراهیم امام بیم داشت کار وی آشفته شود و تباهی گیرد. بدین جهت محمدبن عبدالرحمان بن اسلم را)اسلم غلام پیغمبر)ص(بود(با دو نامه به یک مضمون پیش ابوعبداللّه جعفربن محمدبن علی بن‌الحسین بن علی بن ابیطالب و ابو محمد عبداللّه بن حسن بن حسین بن علی بن ابیطالب رضی‌اللّه عنهم اجمعین فرستاد و هر یکی را دعوت کرد که پیش او برود تا دعوت را متوجه او کند و بکوشد تا از مردم خراسان برای او بیعت گیرد و بفرستاده گفت: "بشتاب، بشتاب و چون قاصد قوم عاد مباش". محمد بن عبدالرحمن در مدینه پیش ابوعبداللّه جعفربن محمد رفت و شبانگاه او را بدید و گفت از پیش ابوسلمه آمده است و نامه را بدو داد. ابوعبداللّه گفت: "من با ابوسلمه چه کار دارم، ابوسلمه که شیعه دیگران است." گفت:" من قاصدم نامه را بخوان و هرچه می خواهی جواب بده". ابوعبداللّه چراغی بخواست و نامه ابوسلمه را برداشت و روی چراغ گرفت تا بسوخت و به قاصد گفت:" آنچه دیدی به رفیق خود بگو... . قاصد از پیش وی برون شد و پیش عبداللّه بن حسن رفت و نامه را بدو داد که پذیرفت و خواند و خرسند شد. عبداللّه یک روز پس از آنکه نامه بدو رسیده بود بر خری سوار شده بمنزل ابوعبداللّه جعفربن محمد رفت و چون ابومحمد او را تا بدید از آمدنش حیرت کرد. ... بدو گفت: "ای ابو محمد برای کاری آمده‌ای؟" گفت: "بلی و مهمتر از آنکه بتوان گفت." گفت: "ای ابو محمد چه کاریست ؟" گفت :"این نامه ابوسلمه است، مرا دعوت می‌کند که پیش او بروم و شیعیان خراسانی ما نیز پیش وی آمده‌اند." ابوعبداللّه گفت:"ای ابو محمد از چه وقت خراسانی ها شیعه تو بوده‌اند؟ مگر ابومسلم را تو سوی خراسان فرستاده‌ای؟ مگر تو گفته بودی سیاه بپوشد (۲۲)، اینها که سوی عراق آمده‌اند تو سبب آمدنشان بوده‌ای یا کس پیش آنها فرستاده‌ای ؟ آیا کسی از آنها را می شناسی؟" عبداللّه بن حسن با او به گفتگو پرداخت و گفت : "این قوم در طلب محمد پسر من هستند که مهدی این امت است." ابوعبداللّه جعفر گفت :"بخدا او مهدی این امت نیست و اگر شمشیر بکشد کشته خواهد شد." ابوعبداللّه با او مشاجره کرد تا آنجا که گفت : "بخدا مخالفت تو از روی حسد است." ابوعبداللّه گفت:" بخدا آنچه می‌گویم از روی خیرخواهی است ابوسلمه نظیر این نامه را که بتو نوشته به من نیز نوشته است ولی قاصد او اقبالی که پیش تو یافت پیش من نیافت و من نامه او را پیش از آنکه بخوانم سوزانیدم."(۲۳) عبداللّه خشمگین از پیش جعفر برون شد و قاصد ابوسلمه پیش او باز نگشت مگر وقتی که با سفاح بر خلافت بیعت کردند." (۲٤)

از تمام این مطالب یک چیز روشن می‌شود و آن اینکه: ابوسلمه وزیر آل محمد با ابوالعباس اختلاف داشته و یا قدرت خودش را در خطر می‌دیده است و یا واقعاً حقایق را متوجه شده و پشیمان شده است که ورود ابوالعباس و خاندانش را به کوفه پنهان داشته و نامه به امام صادق و عبداللّه بن حسن نوشته است. بهرحال این راز فاش شد و سفاح دشمنی وی را بدل گرفت و صحبت شده بود که تنها پیش ابوالعباس بیاید و بیعت کند و اگر بیعت نکند همانجا او را بکشند. ولی با وجودیکه وی تنها نزد ابوالعباس رفت و با وی بیعت کرد، باز در صدد از بین بردن وی برآمد. چون ابوسلمه خلال یکی از سرشناسترین و قدرتمندترین افراد قدیمی انقلاب بود، که قبل از اینکه ابومسلم به خراسان رود، به خراسان رفته بود و در خراسان، فارس، ری و کوفه جاپا و طرفدارانی داشت و بنام وزیر آل محمد معروف شده بود.(۲۵) ابومسلم در نامه هایش به او می‌نوشت: "برای امیر حفص بن سلیمان وزیر آل محمد از

ابومسلم امین آل محمد." (۲۶) ابوسلمه یک شخصیت بسیار سابقه دار و مشهور در بین تمام انقلابیون و خاندان بنی عباس و خاندان ابوطالب بود، لذا کشتن او کار ساده‌ای نبود. با توطئه و برنامه ریزی از قبل تعیین شده بوسیله فرستاده ابومسلم از خراسان به کوفه، کشته شد و شایع کردند که خوارج او را کشته‌اند و بدینسان هم از قدرت و ترس از وی راحت شدند و هم قتل وی را بگردن دشمن دیگر انداختند و به نفع خودشان تبلیغ کردند. و اگر هم مسئله مشکلی ایجاد می‌کرد و یا فاش می‌شد، عنوان می‌کردند که ابومسلم وی را کشته و تازه این پرونده‌ای برای ابومسلم می‌گردید. باز تاریخ نویسان با اختلافاتی در ظاهر و سیاق کلمات اتفاق نظر دارند که ابوسلمه خلال، وسیله فرستاده ابومسلم بقتل رسید. ولی در اینجا گفته طبری را، که می‌شود حدس زد به حقیقت نزدیکتر است، می آوریم: "ابوجعفر منصورمی‌گوید: وقتی ابوالعباس امیر مؤمنان غلبه یافت، شبی به صحبت بودیم و از رفتار ابوسلمه سخن آوردیم. یکی گفت :"شما چه میدانید شاید آنچه ابوسلمه کرد با نظر ابومسلم بود" ابوالعباس گفت: "اگر این با نظر ابومسلم بوده ما هدف بلیه‌ای هستیم، مگر خدا آنرا از ما بگرداند." آنگاه پراکنده شدیم. پس از آن ابوالعباس مرا پیش خواند و گفت: "رأی تو چیست؟" گفتم: " رأی من رأی توست ." ابوالعباس به ابومسلم نوشت و رأی خویش را معلوم وی داشت و اینکه ابوسلمه قصد دغلی داشته و از او بیم دارد. ابومسلم به امیرمؤمنان نوشت: "اگر امیر مؤمنان چنین چیزی از او داشته باید او را بکشد." اما داود بن علی به ابوالعباس گفت: "ای امیرمؤمنان چنین مکن که ابومسلم و مردم خراسان که با اویند وضع او را به نزدشان می‌دانی آنرا بر ضد تو دستاویز کنند. به ابومسلم بنویس یکی را سوی ابوسلمه فرستد و او را بکشد." ابوالعباس این را به ابومسلم نوشت و به همین سبب ابومسلم مراربن انس ضبی را فرستاد و یارانش شبی راه ابوسلمه را گرفتند و او را بکشتند و گفتند: " خوارج ابوسلمه را کشتند.". (۲۷)

در جامعه همیشه کسانی هستند که بدلیل داشتن موقعیت اجتماعی، انقلابی و یا شرایط ویژه سیاسی و یا نظامی آنان، سربه نیست کردنشان از طریق پرونده سازی و متهم کردن آنان به وابستگی به این و یا آن کشور امکان پذیر نیست. ازاین رو اینگونه اشخاص را با توطئه های گوناگون سربه نیست می‌کنند و سپس برایشان اشک تمساح می‌ریزند و یا به درجه رفیع شهادت نائل می‌گردانند و در غالب موارد هم از شهادتشان برای اغفال و تحمیق هرچه بیشتر توده برانگیخته شده، استفاده های تبلیغی می‌کنند. در اینجا به توضیح چند نمونه از این سربه نیست کردنها در جمهوری اسلامی با استناد به کتاب " عبور از بحران " آقای هاشمی رفسنجانی که سرنخهائی را بدست داده است می‌پردازم:

- دکتر مصطفی چمران
- آیت اللّه لاهوتی
- تیمسار فلاحی و سرهنگ فکوری

۲-۱- قتل دکتر مصطفی چمران

چنان به نظر می‌رسد که دکتر مصطفی چمران به دستور سران جمهوری اسلامی به قتل رسیده است و سپس آنرا به گردن دشمنان انداخته‌اند و با یک تیر دو نشان زده‌اند: هم از دست وی و گروه نظامی مستقلش راحت شده‌اند و هم شهادتش را وسیله‌ای برای کوبیدن دیگران قرار داده‌اند.

بعداز کشته شدن دکتر چمران، این شایعه که ویرا، خود سران جمهوری اسلامی به قتل رسانده‌اند، دهان به دهان می‌گشت و چون وی از جلو هدف اصابت گلوله قرار گرفته بود، شایعه به قتل رساندنش هر روز شدت می‌گرفت. دوستان و علاقمندانش می‌گفتند که وی را خودی ها به قتل رسانده‌اند. اکنون با انتشار کتاب "عبور از بحران" و به دست دادن سرنخها معلوم می‌شود که شایعات در آنروزها حقیقتی را بیان می‌کردند. برای پاسخگوئی به این سئوال لازم است مختصری به نقش وی در این رابطه پرداخته شود.

نظر به اینکه دکتر چمران قبلا در مصر، سوریه و لبنان دوره عملیات جنگهای نامنظم را دیده بود و در لبنان فرمانده نظامی گروه امل)بازوی نظامی مجلس اعلای شیعیان لبنان(بود، تجربه و تخصص ذیقیمتی بهمراه داشت. هنگامیکه عراق به ایران حمله کرد، وی از همان تاکتیک ها استفاده کرد و با اجازه ارتش و فرمانده کل قوا، گروه مستقل نظامی از داوطلبان تشکیل داد که ستاد جنگهای نامنظم این گروه در اهواز قرار داشت و فرماندهی این گروه مستقل در اختیار خود وی بود.

آقای دکتر چمران و گروه مستقل نظامی‌اش زیر بار بهشتی، هاشمی و خامنه‌ای نمی‌رفت و خود وی مستقل عمل می‌کرد. به دو علت احمد آقا و هاشمی رفسنجانی از این گروه وحشت داشته‌اند و مترصد بودند که بعد از عزل آقای بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری، ممکن است برایشان مشکل تراشی کند. قبل از اینکه آقای بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کنند، آقای خمینی از دکتر چمران خواسته بود که جانشینی فرماندهی کل قوا را از طرف وی بپذیرد. اما وی از اینکار امتناع ورزیده بود. دیگر اینکه آنها مطلع بودند که وی با آقای بنی صدر در مورد مسائل مربوط به جبهه و جنگ و ... به رایزنی می‌پرداخت و علاوه برآن در شورای عالی دفاع و هم در ستاد جنگهای نامنظم ازآقای بنی‌صدر حمایت می‌کرد.

مسئله قتل دکتر چمران در آنروزهای سال ٦٠ و بعداز آن بصورت شایعه همه جا مطرح بود. ولی امروز دم خروس از لابلای اوراق کتاب "عبور از بحران" آقای هاشمی هویدا شده است. وی در خاطرات پنجشنبه ١٤ خرداد سال ٦٠ می‌نویسد:

"اول شب در نخست وزیری با احمد آقا و آقای رجائی جلسه داشتیم. احمد آقا مطالب مهمی داشت. حسابی همراهی می‌کند: مسئله گروه مسلح چمران، مسئله بنی صدر و راه حلهایی داشت. "

طبق گفته وی گروه مسلح چمران برایشان مسئله بوده و احمد آقا برای آن و نیز برای بنی صدر راه حلهایی داشته است. شانزده روز بعد راه حل هر دو مسئله آشکار گشته است. با دست زدن به کشت و کشتار خیابانی و ایجاد جو ترور و وحشت، طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور و در واقع کودتا علیه وی را از مجلس گذراندند و همزمان با طراحی توطئه و اجرای آن وسیله ایادیشان، دکتر چمران به قتل رسیده است. آقای رفسنجانی در خاطرات ٣١ خردادمی‌نویسد:

"در خیلی از شهرها آشوب مختصری توسط گروهکها ایجاد شده بود که با دخالت مردم سرکوب گردید: در تهران ١٦ نفر کشته و ١٥٦ نفر مجروح از حوادث دیروز گزارش شده است ... متأسفانه خبر شهادت دکتر چمران در جبهه دهلاویه، حلاوت رأی موافق مجلس را از کاممان برد و اعلان خبر شهادت را تا آخر شب برای اینکه مجلس تحت الشعاع قرار نگیرد به عقب انداختم ... امروز علیرغم تهدید هایی که از طرف گروهکها شده بود - که در صورت عزل بنی‌صدر شهر را به آشوب می‌کشند - کوچکترین حرکتی نکردند - شاید قاطعیت دادگاه انقلاب -که امروز صبح ١٥ نفر از عوامل آشوب را سریعاً محاکمه و مجازات کرده است - و به علت حضور حزب‌اللّه."

طبق گفته وی در عرض دو روز ٣١ نفر کشته شده و به قتل رسیده‌اند. تقارن قتل چمران، با کشتار مخالفان و اوج گرفتن سرکوب در روزها و ماههای پس از آن، سئوال برانگیز است بویژه که با کشته شدن چمران مشکل گروه مستقل نظامی زیر فرماندهی او که در مذاکرات خصوصی سید احمد خمینی - هاشمی رفسنجانی مطرح بوده هم حل شده است !!

و اما کشته شدن دکتر چمران طبق اطلاعات بدست آمده چنین است:

پس از اینکه آقای خمینی به دکتر چمران پیشنهاد فرماندهی کل قوا را می‌کند، وی می‌گوید این عمل در وضعیت جنگ خطرناک و عواقب وخیمی برای کشور در پی دارد و از قبول آن امتناع می‌ورزد. سپس در جبهه، در جمع تعدادی از پاسداران و پرسنل زیر نظر خود، از شدت ناراحتی این مسئله را مطرح می‌کند و می‌گوید: تغییر

فرماندهی کل قوا به صلاح کشور نیست و اینکار خطرناک است. پاسداران نفوذی که در گروه مستقل چمران وارد شده بودند، مطلب را به خامنه‌ای و رفسنجانی اطلاع می‌دهند و اینان که طبق گفته هاشمی برای گروه چمران طرح و برنامه داشتند، بهمان پاسداران دستور می‌دهند که وی را هدف گلوله قرار دهند. پاسداران نیز از جلو دکتر چمران را به گلوله می‌بندند و بدین طریق یکی از میهن پرستان صدیق و با وفا را از پای در میآورند.

۲-۲- قتل آیت اللّه لاهوتی

برای بررسی چگونگی قتل آقای لاهوتی به ترتیب مختصری در مورد سابقه سیاسی و فعالیت ها و موضعگیریهای سیاسی او پس از انقلاب و سپس به چگونگی قتل وی براساس آنچه که آقای هاشمی رفسنجانی آورده است می‌پردازم.

"حجت الاسلام والمسلمین حسن لاهوتی اشکوری از زمره روحانیون مبارز و انقلابی بود که سالهای متمادی را در زندانهای ستم شاهی سپری کرده بود و تلاشهای زیادی برای استقرار نظام جمهوری اسلامی انجام داد. مرحوم لاهوتی پس از انقلاب، مسئولیتهای مهمی چون نماینده ولی فقیه در استان گیلان، نماینده مردم رشت در مجلس، سرپرست سپاه پاسداران و امامت جمعه رشت را عهده دار بود." (۲۸)

آقای لاهوتی از زمره کسانی بود که همراه پرواز انقلاب بود و در فیلمهای اصلی، هنگام پیاده شدن آقای خمینی از هواپیما، پشت سر وی قرار داشت ولی در سانسورهای بعدی این فیلم، تصویر او همچون تصویر صادق قطب زاده حذف می‌شود. آقای لاهوتی یکی از طرفداران پروپاقرص و یار نزدیک آقای خمینی بود. اما بعداز روشن شدن مواضع رهبری در استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه، وی در خط استقلال و آزادی پای فشرد و روز به روز از خط آقای خمینی و دستگاه رهبری فاصله گرفت. تا اینکه ابتدا در کوچصفهان به هنگام سخنرانی، چماقداران دستگاه رهبری، وی را مورد ضرب و شتم قرار دادند و سرانجام با چراغ سبز رهبر و اشاره آقای هاشمی رفسنجانی بدست جلاد اوین از میان برده شد.

خاطرات ۳۰ فروردین

"شب مهمان آقای لاهوتی بودیم از امام و ماها شکایت داشتند که چرا در جریان حادثه کوچصفهان از ایشان حمایت نشده است. باید با ایشان صحبت و احساساتش را آرام و تنظیم کرد.")ص ٧٤ کتاب(

جمعه ۱۸ اردیبهشت

"ظهر آقای لاهوتی مهمان ما بود و بحث هایی در باره نقاط ضعف جناح لیبرال شد و تردیدی که بعضی ها در کیفیت فرماندهی جنگ دارند تعدیل شده است. بعضی گله ها شخصی است.")ص ۱۰۳ کتاب(

جمعه ۲۲ خرداد

"شب آقای لاهوتی آمد و بحث های زیادی در باره مواضع ایشان داشتیم. ایشان از مواضع امام، ما، مردم، صدا و سیما و مجلس انتقاد داشت.")ص ۱۵۱ کتاب(

آقای لاهوتی که یک چهره محبوب و سرشناس و باسابقه و فعال بود، مانعی بر سر راه استقرار دیکتاتوری بحساب میآمد و بطوریکه از همین مختصر آشکار است و بقول آقای هاشمی نتوانسته‌اند احساساتش را آرام و تنظیم کنند و وی را مطیع و فرمانبردار خود سازند، تصمیم به حذف وی گرفته می‌شود.

چهارشنبه ٦ آبان

"ساعت ۳ بعدازظهر خبر دادند که از طرف دادستانی انقلاب به خانه حسن لاهوتی ریخته‌اند و خانه را تفتیش می‌کنند. به آقای اسداللّه لاجوردی گفتم با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی حرمتی نشود. گفت : دنبال مدارک وحید لاهوتی هستند. اول شب اطلاع دادند که آقای لاهوتی را به زندان برده‌اند و احمد آقا هم تماس

گرفت و ناراحت بود. قرار شد بگوییم ایشان را آزاد کنند. آقای لاجوردی پیدا نشد، به آقای سید حسین موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب گفتم و قرار شد فوراً آزاد کنند. احمد آقا گفت، امام هم از شنیدن خبر ناراحت شدند.")ص ۳٤۸ کتاب(

پنجشنبه ۷ آبان

"اول وقت بعداز نماز و کمی مطالعه، عفت تلفنی اطلاع داد که آقای لاهوتی را دیشب به بیمارستان قلب برده‌اند. بلافاصله تلفن زد و گفت از دنیا رفته‌اند. تماس گرفتم. معلوم شد صحت دارد. آقای لاجوردی دادستان انقلاب تهران گفت، آقای لاهوتی اتهامی نداشته‌اند، برای توضیح مدارک مربوط به وحید آمده بودند که به محض ورود به زندان دچار سکته قلبی شده و معالجات بی اثر مانده است. قرار شد پزشکی قانونی نظر بدهد. ساعت ۸ صبح جلسه علنی تشکیل شد. من خبر فوت ایشان را دادم و ضمن اعلام خبر گریه کردم. در باره کیفیت دفن آقای لاهوتی مشورتهایی شد، قرار شد روابط عمومی مجلس اعلان کند. دادستانی می‌خواست بدون اطلاع به قبرستان ببرد موافقت نکردم.")ص ۳٤۹ کتاب(

شنبه ۹ آبان

"قرار شد فاتحه‌ای برای مرحوم لاهوتی بگیریم. چون خانواده ایشان بخاطر نارضایتی شدید از جریان حاضر نشد اعلان فاتحه کند. روابط عمومی مجلس شورا برای ایشان و دو نفر دیگر نمایندگان مجلس که اخیراً در تصادف اتوموبیل فوت کرده‌اند ...، یکجا فاتحه‌ای اعلام کرد.")ص ۳۵۲ کتاب(

چهارشنبه ۱۳ آبان

"احمد آقا خمینی ساعت ۱۰ صبح آمد و پرونده آقای لاهوتی را که از دادستانی برای اطلاع دادن به امام گرفته بود آورد. و لیستی از اشیایی که در بازرسی آقای لاهوتی برده بودند. و گفت در مورد ایشان بهتر بود با ظرافت عمل شود بخاطر خدمات ایشان در دوران مبارزه")ص ۳۵٦ کتاب(

جمعه ۱۵ آبان

"... اول شب حمید و فائزه آمدند و شب را پیش من ماندند چون تنها بودم. مقداری آنها را تسلیت دادم و ارشاد کردم. غیر مستقیم گله داشتند که چرا من با صراحت نگفتم که آقای لاهوتی در زندان سکته کرده و فوت شده.")ص ۳۵۹ کتاب(

سه شنبه ۲٦ آبان

"... آقا جلال را فرستاده بودم که چیزهای شخصی مرحوم لاهوتی را که دادستانی هنگام بازداشت ایشان از منزلشان برده بود بگیرد، بعداز ظهر آورد.")ص ۳۷۱ کتاب(

اظهارات آقای هاشمی به اندازه کافی گویا و حاکی از اطلاع و موافقت وی در بازداشت آقای لاهوتی است. با وجود این توجه به چند نکته زیر خالی از فایده نیست:

۱- طبق اعتراف خود آقای رفسنجانی علاوه براینکه به وی خبر می‌دهند که به منزل آقای لاهوتی ریخته‌اند و خانه را تفتیش می‌کنند، وی به آقای لاجوردی می‌گوید: با توجه به سوابق و مبارزات آقای لاهوتی بی حرمتی نشود. پس موافق بازداشت و تفتیش خانه وی بوده است.

۲- سپس بعداز تفتیش خانه، به آقای هاشمی اطلاع داده‌اند که آقای لاهوتی را به زندان برده‌اند. احمد آقا هم در جریان بوده است. و قرار شده است بگویند وی را آزاد کنند. اما آقای لاجوردی پیدا نمی‌شود. عذر بدتر از گناه. اگر آقای هاشمی و احمدآقا راست می‌گفتند و از بازداشت آقای لاهوتی ناراحت بودند، قرار می‌گذاشتند و خود احمد آقا یکراست به زندان اوین می‌رفت و وی را آزاد می‌کرد. هر دو این آقایان می‌دانستند که در آن شرایطی

که همه روزه دهها نفر از فرزندان این کشور را به جوخه های اعدام می‌سپردند، آقای لاجوردی در محل دادستانی انقلاب در زندان اوین است و از آنجا تکان نمی‌خورد.

۳- آقای لاهوتی به محض ورود به زندان اوین دچار سکته قلبی می‌شود و معالجات بی اثر می‌ماند. "قرار شده است که پزشکی قانونی نظر بدهد". باید پرسید نظر پزشکی قانونی چه بود و کجا اعلام شد؟ آیا سکته قلبی آقای لاهوتی هم از نوع سکته هایی نبوده است که با تزریق آمپول هوا و یا با شیاف پتاسیم که منجر به سکته قلبی فوری می‌شود، ویرا از بین برده‌اند. نظیر سعیدی سیرجانی، ماموستا محمد ربیعی امام جمعه، غفار حسینی و ...

٤- دادستانی می‌خواسته است که جنازه را بدون اطلاع به قبرستان ببرد، ولی آقای هاشمی موافقت نکرده است. اما دادستانی جنازه را قبل از موعد مقرر بدون سر و صدا حرکت داده است و آقای هاشمی به لاجوردی اعتراض کرده است. این حرفها، بیشتر شبیه موش و گربه بازی است .

٥- آقای لاجوردی دادستان اینقدر جرأت و جسارت نداشت که بدون اجازه مقامات بالا، آقای هاشمی رفسنجانی، احمد آقا و آقای خمینی و چراغ سبز آنها، شخصی نظیر آقای لاهوتی را که از مبارزان با سابقه و یار پروپاقرص آقای خمینی و پدر دو داماد آقای رفسنجانی است را به خانه‌اش یورش ببرد و سپس وی را بازداشت و روانه زندان کند.

اعدامها، بگیروببندها ... طبق اعترافات خود آقای هاشمی، به تصویب وی می‌رسیده و سپس مجریان نظیر لاجوردی آنرا اجرا می‌کرده‌اند:

جمعه ۳ مهر

"ناهار را در منزل موسوی اردبیلی و با حضور آقایان مهدوی)کنی(، خامنه‌ای و احمد آقا بودیم. آقای مهدوی)کنی(پیشنهاد داشت بکلی اعدامها قطع شود و با محاربان ملایمت کنیم که تصویب نشد.")ص ۳۰۲ کتاب(

مهدوی کنی که خود پیشنهادکننده قطع اعدامها بوده، طبعاً مخالف اعدام ها بوده است. از چهارنفر باقی مانده، اگر دو به دو موافق و مخالف بودند، رأی ها سه به دو می‌شد و پیشنهاد مهدوی کنی به تصویب می‌رسید. لاجرم می‌بایستی از چهارنفر باقی مانده، حداقل سه نفر مخالف قطع اعدام ها باشند و آن سه نفر هم می‌بایست هاشمی، خامنه‌ای و احمدآقا باشند. نظر به اینکه حاج احمدآقا از جانب پدرش نیز شرکت می کرده، در صورت موافق نبودن با خشونت و اعدامها به معنای راضی نبودن آقای خمینی به این امر نیز تلقی می‌شده است. آقای موسوی اردبیلی هرگز در جایی قرار نمی‌گرفت که نظرش به معنای مخالفت با نظر آقای خمینی تلقی شود. در اینصورت دو نفر دیگر برای حفظ ظاهر هم که شده مجبور به اطاعت بودند. در این معادله مسلم است که احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای موافق اعدام ها بوده‌اند. در هرحال اگر هاشمی با نظر مهدوی کنی موافقت داشت، این موضوع را در خاطرات خود قید می‌کرد و مسئولت ادامه اعدام ها را متوجه احمد خمینی، خامنه‌ای و موسوی اردبیلی می‌نمود.

یکشنبه ۱۷ مهر

"سپس جلسه‌ای با آقایان)سیدعلی(خامنه‌ای،)عبدالکریم(موسوی اردبیلی و اسداللّه لاجوردی داشتیم. در باره وضع زندانها و دادگاهها و ... تصمیماتی اتخاذ شد.")ص ۳۰۲ کتاب(

دوشنبه ۲۷ مهر

"عصر جلسه‌ای با حضور آقایان محمد یزدی، ربانی املشی و سپس جلسه مشورتی با مسئولین سپاه، دولت و شورای قضایی داشتیم که در باره برخورد با ضد انقلاب و زندانی ها و اعدام ها بحث شد. گزارش دادند که ضد انقلاب ضربه کاری خورده و حدود ۸۵ درصد از نیروهای تروریستی بازداشت و بخشی هم مجازات شده‌اند و تصمیم گرفته شد که اعدام ها کم باشد و تابع حرکت تروریستی باشد.")ص ۳۳۳ کتاب(

دوشنبه ۱۸ آبان

"بعداز ظهر در مجلس، مصاحبه‌ای تلویزیونی با خبرنگاران انگلیسی داشتیم. بیشتر انگشت روی نقاط ضعف - به نظر خودشان - می‌گذاشتند. زندانی‌ها، اعدام ها... من هم خونسرد جواب توضیحی می‌دادم.")ص ۳٦۱ کتاب(.

به زعم آقای هاشمی، زندانی‌ها، اعدام ها را... نقاط قوت خود می‌داند. وی خبرنگاران انگلیسی را ظاهراً دست انداخته و گفته است که آنها به نظرخودشان دست روی نقاط ضعف گذاشته‌اند. انسان باید چقدر از خود بیگانه و مخبط شده باشد که پاسخ دادن خونسرد به این جنایات را مایه فخر و مباهات و یا نقاط قوت خود تلقی کند !!

۲-۳- ولی فقیه پشت پرده ؟!

با عنایت به مطالب ذکرشده، آقای هاشمی رفسنجانی خود اعتراف می‌کند که در قلع و قمع همه جریانهایی که در جهت مخالف نظر ایشان بوده، از آمران و عاملان اصلی بوده است و هدفی جز دستیابی به قدرت مطلقه و تملک قهری و انحصاری حکومت و حاکمیت نداشته و با استناد به اعترافات زیر، ولی فقیه واقعی ایشان بوده است :

۱- خاطرات ۸ فروردین

"... سپس با احمد آقا صحبت هایی داشتیم. احمد آقا می‌خواست بفهمد که بالاخره ما با آقای بنی صدر چه خواهیم کرد. گفتم ایشان اگر قانع باشد که رئیس جمهور در حد قانون اساسی باشد و از مقام ریاست جمهوری علیه ارگانهای قانونی سوء استفاده نکند، می‌توانیم ایشان را تحمل کنیم")ص ٤۲ کتاب(

۲- خاطرات ۲۳ فروردین

"اطلاع یافتم که حاج احمد آقا خمینی مصاحبه مطبوعاتی انجام داده و برخلاف مصاحبه های گذشته، ایشان با خط امام نسبتاً هماهنگی نشان داده و موضعگیری حسین آقا، اخوی زاده‌اش را محکوم کرده است")ص ٦٦ کتاب(.

بدین ترتیب احمد خمینی را هم ناگزیر می‌کند که به باند بهشتی - خامنه‌ای - هاشمی به‌پیوندد.

۳- خاطرات ۲۸ خرداد

"آخر شب احمد آقا تلفن کرد و از اینکه پیام امام از تلویزیون پخش نشد شکایت کرد و گفت پیام را در اجتماع مردم امجدیه خوانده و مردم شعارهای پرشوری علیه بنی صدر و لیبرال ها داده‌اند. از آقای لاریجانی توضیح خواستم. گفت برای پاک کردن شعارهای تند وقت زیادی صرف شد و به برنامه نرسید بعد هم پخش می‌شود. ")ص ۱٦۱ کتاب(

٤- خاطرات ۲٤ تیر

"حاج احمد آقا هم امروز آمد به دفتر من و نگران بعضی از سم پاشی ها بود و قرار شد اقدام کنم.")ص ۲۰۲ کتاب(

٥- خاطرات ۲۷ تیر

"حاج احمد آقا خمینی هم آمدند و راجع به پرونده‌ای که برای یکی از آشنایان پیش آمده بود کمک و رسیدگی عادلانه می‌خواست.")ص ۲۰٦ کتاب(

٦- خاطرات ۲ بهمن

"اول شب احمد آقا آمد و در باره اینکه خواهرش در قم کلاسهای تعلیم بیسوادی تشکیل داده و اکنون مورد تعرض حزب اللهی قرار دارد، چاره جویی داشت. مشورت کرد در مصاحبه‌ای بگوید که نهضت آزادی در تصمیم رفتن امام از عراق به پاریس نقشی نداشته است. اخیراً آنها گفته‌اند که ما کمک کرده‌ایم.")ص ٤٥٤ کتاب(

براساس "اقرار عقلا علی انفسهم جایز" و مندرجات کتاب "عبور از بحران"، قوه مجریه، مقننه، قضائیه و سازمانهای مختلف لشکری و کشوری، در زیر سلطه آقای هاشمی رفسنجانی بوده و رتق و فتق همه امور بدست وی صورت می‌گرفته است. هیچ امری از امور کشور نبوده است که بدون صلاحدید و خواست ایشان انجام پذیرفته باشد. مسایل کشور را بسته به اهمیت آن، در یکی از مراحل سه گانه زیر به اجرا در میآورده است :

١- مهمترین امور را با احمدآقا در میان میگذارده و سپس عمل می‌کرده است)شورای دو نفره(

٢- امور و مسایل مهمتر را با احمد آقا و خامنه‌ای شور می‌کرده و به اجرا در میآمده است)شورای سه نفره(

٣- امور مهم را با مشورت احمدآقا، خامنه‌ای، نخست وزیر، موسوی اردبیلی و مسئول مربوطه حل و فصل می‌کرده است)شورای ٦ نفره یا...(

در این سه شورای مختلف، احمد آقا را لابد برای همراه کردن نظر آقای خمینی با خود شرکت می‌داده است.

احمد آقا که مطلع بوده و یا شده که آقای هاشمی شخصی نیرومند و مستظهر به پشتوانه‌های نامرئی توطئه کنندگان داخلی و خارجی است و بدرستی فهمیده است که رادیو و تلویزیون قوای سه گانه و سرنخ تمام سمپاشی‌ها، ترورها، چماقداری‌ها، همه در دست وی قرار دارد، از اینرو بسمت اهداف وی چرخیده و یا اغفال شده و بصورت عاملی در دست وی عمل کرده است و آقای خمینی را نیز احتمالا بدان سمت سوق داده است. و سرانجام احمد خمینی نیز بعداز شرکت در بسیاری از جنایات و توطئه ها و خاتمه اجرای نقش خود، بطوریکه اخیراً فاش شده است به قتل رسیده است. بطوریکه نقل شده است، بعداز اینکه احمد آقااحتمالاً از عملکرد خود نسبت به آقای منتظری پشیمان شده و به سوء مدیریت کشور و اینکه هر فساد و خرابکاری را به گردن امریکا می‌اندازند، انتقاد می‌کند، وی نیز به قتل می‌رسد. پیام امروز شماره ٣٨ بهمن ٧٨ گزارش می‌کند: نیازی، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح گفته است : در اعترافات سعید امامی آمده است که احمد خمینی را نیز به قتل رسانده‌اند.

٢-٤- قتل تیمسار فلاحی و سرهنگ فکوری

برای روشن شدن توطئه قتل سران نظامی، لازم است به عقب برگردیم و زمینه چینی نابودی سران نظامی را با کمک اعترافات ولی فقیه پشت پرده جمهوری اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی مورد ارزیابی قرار دهیم:

"... در خصوص جنگ و فرماندهی ارتش، مطالب و احتمالات زیادی داریم. فرماندهی بخاطر ناهماهنگی و وحشت از نیروهای خالص اسلامی، مایل است نیروهای غیر اسلامی را در ارتش حاکم کند - که منافع مشترک پیدا کرده‌اند- و نیروهای خالص دینی را یا منزوی و یا منفصل نماید. خلبان شیرودی که سمبل ایمان و شجاعت و تلاش است، در پادگان ابوذر به من می‌گفت که امروز ایمان می‌جنگد نه تخصص، و می‌خواهند دست مؤمنان را کوتاه کنند. ایشان همراه و همرزم خلبان شهید کشوری و خلبان شهید آشوری است. وحشت داشت و به من گفت پیامش را به شما بگویم و ضبط هم شده، احتمال اینکه مدیران جنگ بعلل سیاسی طالب طولانی شدن جنگ باشند، وجود دارد و این احتمال تکلیف آور است. احتمالا آقای بنی صدر بمنظور تضعیف دولت و شاید - بعضی هم باشند- برای اجرای منویات امریکا و... مخصوصاً کمبود مهمات و اسلحه قابل توجه است. در این مورد لازم است جنابعالی سریعاً فکری بفرمایید و بهتر است در یک جلسه طولانی و محرمانه با دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی، شیرودی و... با حضور ماها در خدمتتان بحث و تصمیم گیری شود." (٢٩)

با وجودیکه سران نظامی از بین رفتند و فرماندهی جنگ و ارتش طبق منویات آقای هاشمی بدست نیروهای خالص اسلامی مورد اعتماد وی افتاد، حتی بعداز فتح خرمشهر مانع صلح شد و طبق گفته احمد خمینی، آقای خمینی مایل بود که جنگ تمام بشود، اما مسئولان جنگ موافق پایان کار نبودند(۳۰) جنگ را برای اجرای منویات امریکا و انگلیس طولانی کرد تا سرانجام جام زهر را به آقای خمینی نوشانید.

سه شنبه ٤ فروردین

"با آقای خامنه‌ای تلفنی صحبت کردم، صحبت از زیاده طلبی آقای بنی صدر در مورد اختیارات شورای عالی دفاع پس از برگشت به قانون اساسی و)همچنین(فشار آقای فلاحی (۳۱) برای تحویل گرفتن اسناد دبیرخانه شورا بود.")ص ۳۷ کتاب(

پنجشنبه ۲۸ خرداد

"در باره شورای فرماندهی نیروهای مسلح، با امام صحبت شد. نظر ایشان این بود که فعلا به همین وضع بماند تا شخص یا اشخاص مناسبی پیدا شوند. پیشنهاد احمد آقا را دادم. ایشان گفتند احمد در هیچ کاری نباید وارد شود. آقایان فلاحی و فکوری را آنجا ملاقات کردم. نگران بودند ولی می‌گفتند اگر ارتش در جریانات سیاسی دخالت نکند بهتر است و از این جهت عزل بنی صدر را خوب می‌دانستند.")ص ١٦٠ کتاب(

سه شنبه ۲۳ تیر

"گروهی از نیروی هوایی آمدند و پیشنهادهایی داشتند برای تعویض کادر ستاد نیرو پس از سرهنگ جواد فکوری که احتمالا پست فرماندهی نیروی هوایی را برای پست وزارت دفاع از دست بدهد، چون قانون اساسی دو شغل را اجازه نمی‌دهد")ص ۲۰۱ کتاب(

سه شنبه ۳ مرداد

"افطار را در نخست وزیری با آقایان رجائی، احمد خمینی، موسوی اردبیلی، تیمسار فلاحی و سرهنگ فکوری صرف کردم. فلاحی از عملکرد دادگاه انقلاب و انجمنهای اسلامی و امنیت شغلی افسران شکایت داشت و چاره جویی می‌کرد")ص ۲۱۵ کتاب(

چهارشنبه ۷ مرداد

"ظهر گروهی از همافران آمدند و خیلی ناراحت بودند و خواهان تصفیه در نیروی هوایی بودند. با توجه به فرار بنی صدر با هواپیمایی از این نیرو. در دفتر آقای رجایی فوراً جلسه با حضور آقای موسوی اردبیلی و سرهنگ فکوری فرمانده نیروی هوایی تشکیل دادیم. سرهنگ فکوری خیلی ترسیده و تعادل خود را از دست داده بود ومی‌گفت نیروی هوایی با این دو مورد فرار هواپیما متزلزل شده است. گفتم زمینه خوبی برای تصفیه ضد انقلاب در نیرو پیش آمده. با مشورت انجمن اسلامی سیاسی - ایدئولوژی نیرو و دادگاه انقلاب ارتش، تصمیمات مهمی گرفتیم. ستاد فرماندهی و فرماندهان پایگاهها را عوض کردیم. جانشین فرمانده را آقای سرهنگ معینی قرار دادیم. اختیارات آقای فکوری را به معینی دادیم.")ص ۲۱۹ کتاب(

یکشنبه ۱۵ شهریور

"پیش از ظهر در خانه ماندم. اول وقت سرهنگ جواد فکوری، فرمانده نیروی هوایی آمد و تذکراتی در مورد جنگ داشت. پیشنهاد برکناری فرمانده نیروی زمینی را می‌داد. در این مورد با تیمسار فلاحی همراهند . این اختلاف قابل توجه است و مزاحم کار؛ از تصفیه نیروی هوایی گله داشت، این هم جالب توجه است")ص ۲۱۷ کتاب(

جمعه ۲۰ شهریور

"عصر در مجلس جلسه شورای عالی دفاع داشتیم. از تأخیر عملیات مقرره ناراحت بودند. گفتند سپاه آماده نبود. سرهنگ معینی پور را بعنوان فرمانده نیروی هوایی تعیین کردیم و سرهنگ جواد فکوری را مشاور ستاد. سپس جلسه مشورتی داشتیم. احمد آقا هم در هر دو جلسه شرکت داشت")ص ۲۷۸ کتاب(

سه شنبه ۷ مهر

"اول شب خبر رسید که هواپیمای حامل تعدادی مجروح جنگی، جنازه و چندنفر از سران نظامی، تیمسار فلاحی رئیس ستاد، سرهنگ نامجو وزیر دفاع، کلاهدوز قائم مقام سپاه و سرهنگ فکوری و ... نزدیک تهران، کهریزک سقوط کرده، عده‌ای شهید و عده‌ای زخمی‌اند. تا آخر شب با مراکز نظامی در تماس ۱۳۰-Cبودم. خبر روشنی در علت سقوط و سرنوشت آقایان بدست نیامد. احتمال خرابکاری می‌رود. امکان معمولی بودن حادثه هم هست، باید تحقیق شود. تلخی حادثه فشار و سنگینی زیادی برایم آورد.")ص ۳۰۷ کتاب(

چهارشنبه ۸ مهر

"اول وقت با ستاد مشترک تماس گرفتم. حادثه هواپیما هنوز در ابهام است. احتمال شهادت فرماندهان نظامی زیادتر شده، چون جلوی هواپیما سوخته است، ولی خلبان و کمک خلبان زنده‌اند. تیمی برای تحقیق اعزام شده‌اند. با احمد آقا و جاهای دیگر تماس گرفتم. قرار شد اعلامیه‌ای که فقط اصل خبر را می‌دهد پخش شود. ساعت ۹ صبح در دفتر مهدوی)کنی(با حضور احمدآقا و آقای موسوی اردبیلی و آقای خامنه‌ای جلسه‌ای داشتیم. تحقیقات نشان می‌دهد که به احتمال قوی خرابکاری نبوده است و چهار نفر آقایان فلاحی، نامجو، کلاهدوز و فکوری جزو شهدا هستند. هواپیما حامل ۳۳ جنازه، ۳۲ مجروح و ۲۵ نفر مسافر دیگر بوده است که فقط ۲۳ نفر زنده مانده‌اند. اعلامیه‌ای تهیه شد و امام هم بیانیه دادند. در مورد جانشین آنها مشورت کردیم و تشییع جنازه را به فردا موکول کردیم.")ص ۲۰۸ کتاب(

در رابطه با این حادثه نکات زیر حائز اهمیت است :

۱- اگر براستی هواپیما سقوط می‌کرد، به محض برخورد به زمین منفجر می‌شد و آتش می‌گرفت، در اینصورت بعید بود که سرنشینان آن جان سالم بدر ببرند، در حالیکه خلبان، کمک خلبان و ۲۳ نفر دیگر زنده مانده‌اند.

۲- فقط جلوی هواپیما سوخته است. وقتی هواپیمایی خارج از باند فرودگاهی سقوط می‌کند، بر اثر ضربه‌ای که هنگام برخورد با زمین به آن وارد می‌شود، آتش می‌گیرد و در یک لحظه آتش سوزی به تمام قسمتهای دیگر سرایت می‌کند و نه اینکه فقط جلوی آن آتش بگیرد و به جاهای دیگر سرایت نکند. در لحظه سقوط هم امکانات آتش نشانی در زمین موجود نبوده‌است که بلافاصله مأمورین آتش نشانی از سرایت آتش به سایر قسمتها جلوگیری بعمل آورند.

۳- آقای هاشمی روز بعداز سقوط می‌گوید، چون جلوی هواپیما سوخته است، احتمال شهادت فرماندهان نظامی زیادتر شده، ولی خلبان و کمک خلبان زنده‌اند. برای آقای هاشمی نیز ظاهراً جای تعجب است، با وجودیکه جلوی هواپیما سوخته، خلبان و کمک خلبان که در جلوی هواپیما در کابین هستند زنده‌اند، اما فرماندهان نظامی سوخته‌اند. اگر این یک توطئه از پیش طراحی شده نبوده، آقای هاشمی از کجا می‌دانست که خلبان و کمک خلبان زنده‌اند، ولی احتمال شهادت فرماندهان نظامی زیادتر شده. ثانیاً چه رابطه‌ای است میان سوختن جلوی هواپیما و زیادتر شدن احتمال شهادت فرماندهان نظامی و زنده ماندن خلبان و کمک خلبان ؟ این نکته به این مطلب اشارت دارد که هواپیما سقوط نکرده و به زمین نشسته و در زمین توطئه اجرا شده است.

٤- چون هواپیما نظامی بوده است، در عرف نظامی و سلسله مراتبی، قائده چنین است که برای احترام، فرماندهان نظامی را در کابین جلوی هواپیما، جایی که خلبان و کمک خلبان هستند جا می‌دهند و آقای هاشمی نیز به این

نکته معترف است. پس اگر جلوی هواپیما بسوزد و بخاطر آن آتش سوزی، فرماندهان نظامی از بین رفته‌اند، خلبان و کمک خلبان نیز می‌بایستی همراه آنان از بین رفته باشند.

۵- در این حادثه نیز مثل سایر حوادث، اول با احمد آقا، کسی که در غالب توطئه ها همگام، همراه و یا طراح و پیشنهاد دهنده بوده است تماس می‌گیرد و سپس با سایرین جلسه می‌گذارد.

٦- در خاطرات ۸ مهرمی‌نویسد: حادثه هواپیما هنوز در ابهام است و تیم برای تحقیق اعزام شده است. شب بعداز حادثه می‌گوید: باید تحقیق شود. صبح اول وقت می‌گوید: با ستاد مشترک تماس گرفتم، حادثه هواپیما هنوز در ابهام است، تیمی برای تحقیق اعزام شده‌اند. اما ساعت ۹ صبح گزارش و تحقیقات رسیده و نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که به احتمال قوی خرابکاری نبوده است و چهارنفر آقایان فلاحی، فکوری، نامجو و کلاهدوز جزو شهدا هستند. چه تیم مجرب و کارآزموده‌ای بوده‌اند که فوری در ظرف کمتر از چند ساعت از یک چنین حادثه‌ای تحقیق کرده و نتیجه آنرا نیز اعلام کرده‌اند. تحقیقات و گزارش تیم تحقیقاتی کجا انتشار پیدا کرد و به اطلاع چه کسان و مقاماتی رسید. آیا خانواده های شهدای این حادثه اجازه داشتند آنرا مطالعه و یا در اختیار وکلای خود قرار دهند؟

۷- هواپیما حامل ۳۳ جنازه، ۳۲ مجروح و ۲۵ مسافر دیگر بوده است که فقط ۲۳ نفر زنده مانده‌اند. اینجانب با یکی از آن زنده ها در مورد چگونگی این حادثه صحبت کردم. وی گفت که من در حال و هوای خودم بودم. با ورود به فضای تهران دیدم شهر روشن است. بعداز چند لحظه‌ای دیدم که هواپیما در حال نشستن است، فکر کردم که به باند فرودگاه رسیده‌ایم و هواپیما برای فرود و نشستن پایین میآید. ناگهان در روی زمین صدای مهیبی شنیده و آتش و دود و غباری را مشاهده کردم. از ترس و وحشتی که بر من مستولی شد، نمی‌دانم دیگر چه شد تا اینکه خودم را در بیمارستان دیدم.

۸- بعداز حادثه خانم فکوری، نظربه اینکه جزو خانواده شهدا بود، با آقای کروبی سرپرست بنیاد شهید ملاقات و از وی تقاضا می‌کند که پرونده کشته شدن همسرش را تحقیق و رسیدگی کند که چرا وی کشته شده است، در حالیکه ۲۳ مسافر و خلبان و کمک خلبان زنده‌اند و وی اضافه می‌کند که این حادثه، یک توطئه طراحی شده برای از بین بردن آنها بوده است. آقای کروبی در پاسخ می‌گوید: اگر مشکلی دارید، پول و یا چیزی لازم دارید بگویید همه چیز را برای شما مهیا می کنیم، ولی پیگیر این مسئله نباشید. خانم فکوری می‌گوید می‌خواهم علت کشته شدن همسرم را بدانم که به چه گناهی وی بایستی از بین برود. آقای کروبی می‌گوید در کشور برخوردهای سیاسی و تقابل وجود دارد و در این برخورد و تقابل ممکن است چیزهای زیادی اتفاق بیفتد. به نفع شماست که این پرونده را پیگیری نکنید و هرگونه چیزی که برای زندگی کردن و تحصیل بچه ها لازم است بفرمایید دریغ نخواهد شد.

نارضایتی و نامطمئنی دستگاه رهبری از سران نظامی و تجزیه و تحلیل چگونگی وقوع حادثه با استناد به اعترافات آقای هاشمی، یک شاهد در هواپیما و گفتار خانم فکوری همه دلالت بر وجود یک توطئه از پیش طراحی شده برای از بین بردن سران نظامی بوده است.

نکته مهم دیگر که در این رابطه باید گفته شود اینکه: فرماندهان نظامی، فلاحی و فکوری بدرستی فهمیده بودند که دستگاه رهبری مایل به صلح و خاتمه جنگ نیست و تا همه چیز را از بین نبرند، کار را تمام نخواهند کرد. آنها از این مسئله اظهار نگرانی می‌کردند و در صدد چاره جویی بودند. اوایل سال ٦۰ که امیدشان از آخوندهای مسلط بر دستگاه رهبری قطع شده بود، آقای فکوری با بعضی از بنی صدری ها که با جبهه و جنگ سروکار داشتند و یا رفت و آمد می‌کردند، غیر مستقیم و بطور تلویحی اظهار می‌داشت که با وجود این دستگاه رهبری و این آخوندها که حاضرند قیصریه را فدای دستمالی بکنند، جنگ و مسائل کشور حل نخواهد شد و تا شکست، جنگ را ادامه خواهند داد. لذا آقای بنی صدر باید فکری بکند. و گهگاهی نیز پیشنهاداتی می‌کرد.

تیمسار فلاحی نیز که بین آخوندها مشهور بود که وی یک سیاستمدار برجسته و هم یک فرمانده نظامی است، از وی ترس داشتند و در موارد مختلف این ترس خود را از وجود سران نظامی آشکار می‌کردند.

جهت شرکت در بزرگداشت سالروز ۱۵ خرداد سال ٦۰، آقای خمینی، حزب جمهوری اسلامی، روحانیون وابسته بجز آقای بنی صدر اعلامیه دادند و شرکت وسیع وگسترده مردم را در این تظاهرات وظیفه شرعی دینی و انقلابی قلمداد کردند، معهذا استقبالی از جانب مردم از آن بعمل نیامد و طبق گزارش خبرنگاران خارجی، روزنامه های مستقل داخلی، احزاب مستقل، مراکز اطلاعاتی، شهربانی، ارتش و شاهدان عینی حدود ٤٥ تا ٦۰ هزار نفر شرکت کرده بودند.

غروب پانزدهم خرداد، تیمسار فلاحی به منزل آقای بنی صدر آمد و گفت: هم اکنون از اطلاعات شهربانی رکن دوم ارتش و سایر ارگانها، اطلاعات گرفتم و کسانی را هم خودم مستقلا مأمور کرده بودم که تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات امروز را دقیقاً گزارش کنند. طبق مجموعه گزارشها، جمعیت شرکت کننده امروز بین ٤٥ تا ٦۰ هزار نفر بوده است و این به معنای شکست آقای خمینی است و نشان می‌دهد که آقا قدرت بسیج مردمی خود را از دست داده است. برای او تحمل این شکست دردآور است. بنابراین باید بفکر چاره باشید. آقا از این به بعد برای بازیابی قدرت خویش به زور متوسل خواهد شد و دست به کشتار خواهد زد و با تکیه به استراتژی زور عمل خواهد کرد و پیشنهادی نیز داشت.

بعقیده نگارنده، بعداز حذف آقای بنی صدر و سرازیر شدن عده‌ای از اطرافیان وی به زندان، بعضی از اینگونه اطلاعات وسیله توّابین و یا مطلعین به مقامات دادستانی درز پیدا کرده است. و دستگاه رهبری که همیشه از سران نظامی در ترس و وحشت بسر می‌برد، تصمیم گرفته است که در وقت مناسب آنها را از بین ببرد و بدین منظور است که توطئه حادثه هواپیما از قبل طراحی شده است و نمی‌تواند یک حادثه تصادفی و اتفاقی باشد. باوجودیکه از اصل مطلب بدور افتادیم اما ذکر این مثالهای زنده می‌تواند کمکی برای فهم دقیقتر مطلب باشد.

بعد از پیروزی انقلاب، جو ظن و بد گمانی نزد سران انقلاب بشدت قوی است و هر طرف، هر حرف و حرکت طرف دیگر را دلیل بر مخالفت با خود تلقی می‌کند. به همین علت ابوسلمه که در اوایل کار ابومسلم را نزد شیعیان خراسان معرفی و حمایت کرده بود، هنگامی که ابوسلمه با توطئه ابوالعباس بدست همین ابومسلم کشته شد، ترس و وحشت دستگاه عباسی و بویژه ابوجعفرمنصور را بیش از پیش فراگرفت و در دل تصمیم به قتل وی گرفت. ابوالعباس سفاح بعداز کشته شدن ابوسلمه خلال، برادر خود جعفر را با عده‌ای بسوی ابومسلم به خراسان فرستاد. هنگامی که ابوجعفر پیش سلیمان بن کثیر رسید، عبیداللّه حسین‌لنگ، وی را همراهی می‌کرد. سلیمان بن کثیر به حسین گفت : "ما پیوسته امید داشتیم که کار شما سامان گیرد، اگر مایل بودید ما را برای هرچه خواستید دعوت کنید". ابومسلم از همراهی سلیمان بن کثیر با ابوجعفر خبر یافت. حسین لنگ هم از ترس غافل کشی پیش ابومسلم رفت و آنچه را سلیمان بن کثیر گفته بود با وی بگفت. که ابومسلم او را کشت.

بعداز آن ابومسلم، سلیمان بن کثیر را که به هر دلیلی از او بدگمان شده بود، پیش خواند و گفت : "سخن امام را بیاد داری که به من گفت: از هر که بدگمان شدی او را بکش ؟ گفت : آری. گفت : از تو بد گمان شده‌ام. گفت : ترا به خدا قسم می‌دهم. گفت: مرا قسم مده که خیانت امام را بدل داری. پس بگفت تا گردن او را زدند. هنگامی که ابوجعفر از پیش ابومسلم بازگشت به ابوالعباس گفت : "اگر ابومسلم را واگذاری و او را نکشی، خلیفه نخواهی بود و کارت اعتبار ندارد." گفت : "بخدا هرچه بخواهد می‌کند." ابوالعباس گفت: خاموش باش و این را نهان دار. (۳۲) ابومسلم بعداز دریافت خبر رسمی کشته شدن ابوسلمه خلال، وسیله خلیفه ابوالعباس و کشتن سلیمان بن کثیر، محمد بن‌الاشعث بن‌الخزاعی را به فارس فرستاد و فرمان داد تا عمال ابوسلمه را بکشد و او چنین کرد. (۳۳)

بعداز کشته شدن این شخصیتهای انقلاب بدست ابومسلم و راحت کردن خیال خلیفه عباسی از این افراد صاحب نفوذ، نوبت به خود ابومسلم رسید و ابوجعفر منصور با توطئه و طرح از پیش تعیین شده وی را کشت.

۳- کشتن ابومسلم

انقلاب عباسی با فرماندهی ابومسلم در خراسان پیروز شد و به سایر نقاط سرایت کرد و در واقع ابومسلم مؤسس و بنیان گذار دولت عباسی است. و لذا قدرتمندترین شخصیت انقلابی بود و چون ابراهیم امام به وی فرمان داده، او را به خراسان فرستاد و دستور داده بود همه از وی اطاعت کنند و باز ابراهیم امام، مستقیم فرمان علنی کردن قیام را بوی داده و دو پرچم برای اینکار برایش فرستاده بود. وی دعوت خود را علنی کرد و سلطه خویش را در همه جا بخصوص خراسان گسترد و با داشتن فرمان از ابراهیم امام، که سرور همه اینان بود بر قدرتش افزود.

به دو دلیل عمده ابومسلم بعداز پیروزی انقلاب برای خلیفه عباسی خطر درجه یک به شمار می‌آمد: یکی اینکه خودش قدرتمندترین فرد انقلاب بشمار می‌رفت و سپاه و لشگر و فدائی داشت و خراسان زیر سلطه او بود و دیگر اینکه از بسیاری از اسرار مخفی ابراهیم امام، ابوالعباس سفاح و رمز و راز انقلاب با خبر بود که هرکدام از آن، خطر عمده برای دستگاه رهبری بحساب می‌آمد که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

هنگامی که ابراهیم امام رأیش بر ابومسلم قرار گرفت و فرمان داد همه از وی اطاعت کنند، به وی گفت : "ای ابوعبدالرحمن، تو یکی از ما خاندانی، سفارش مرا به یاد داشته باش، این قبیله یمنی را بنگر و حرمت بدار و میانشان اقامت کن که خدا این کار را جز به کمک آنها به کمال نمی رساند. این قبیله ربیعه را بنگر و از کارشان بدگمان باش. این قبیله مضر را بنگر که دشمنان همسایه‌اند، هر کس از آنها را که به کارش بدگمان شدی یا چیزی در خاطرت افتاد، خونش را بریز. اگر توانستی زبان عربی را از خراسان براندازی برانداز. هر نو سالی را که به پنج وجب رسید اگر از او بدگمان شدی خونش را بریز، با این پیر یعنی سلیمان بن کثیر مخالفت مکن و نافرمانی او مکن و چون کاری به نظر تو پیچیده آمد از من به او بس کن." (۳٤). و به همین علت وقتی ابومسلم قیام را علنی کرد گفتند: یکی از اهل بیت و از بنی هاشم است (۳۵) .باز هنگامی که ابومسلم عده‌ای را به زندان کرده بود، با ابومنصور مشورت کرد و ابومنصور بدو گفت: "تازیانه تو شمشیر باشد و زندانت گور." (۳٦). با دستور و خواست ابوالعباس سفاح، ابوسلمه خلال را با توطئه کشت. با اشاره و بی اشاره اینان بسیاری را سربه نیست کرده بود. این است که یک چنین شخصی با داشتن یک چنین اطلاعات وسیع و نفوذ مادی و معنوی، خطر بسیار بزرگی برای دستگاه رهبری بود و می‌بایست از صحنه حذف گردد.

خلیفه عباسی، ابوجعفر)منصور دوانیقی(که تصمیم به قتل ابومسلم گرفته بود، با لطایف‌الحیل وی را به نزد خود فرا خواند. وقتی ابومسلم پیش خلیفه رسید از رفتار دربانان با خود نزد وی شکایت کرد. آنگاه خلیفه به ملامت وی پرداخت و گفت :" چرا سلیمان بن کثیر را که در کار دعوت ما چنان اثر داشت و پیش از آنکه ترا در کاری دخالت دهیم، یکی از نقیبان ما بود، کشتی؟"... ابومسلم بدو گفت :"از پس آنهمه تلاش که کردم با من چنین نمی‌گویند." گفت: "ای پسر زن خبیث به خدا اگر کنیزی به جای تو بود، قلمرو خویش را سامان می‌داد، آنچه کردی در ایام اقبال ما کردی و به اعتبار ما، اگر به اعتبار خودت بود نخی را نمی‌بریدی. مگر تو نبودی که به من نامه نوشتی و از امینه دختر علی خواستگاری کردی و پنداشتی پسر سلیط بن عبداللّه بن عباسی؟ بی مادر به جایگاهی بلند اوج گرفتی." .... ابومسلم که فهمید که خلیفه قصدکشتن وی را دارد گفت: "ای امیر مؤمنان مرا برای دشمن خویش نگهدار." منصور گفت :" کدام دشمنم از تو دشمن تر است." خلیفه طبق نقشه قبلی وی را کشت و بدینسان به کار مؤسس و بنیان گذار خلافت عباسی پایان داده شد.

٤- شعارهای مبهم

از همان ابتدای کار که خاندان عباسی دست به فعالیت علیه حکومت بنی‌امیه برای بدست گرفتن زعامت مسلمین زدند، کارشان را با شعارهای ناروشن و مبهم ولی جذاب و طبق خواسته مردم شروع کردند. بسیاری از نقبا و رهبران انقلاب در دوران عسرت، از اصل شعارها آگاهی داشتند، ولی هنگامیکه در خصوص آنها مورد سؤال واقع می شدند با جوابهای دوپهلو که مردم از کنه مطلب با خبر نشوند آنرا پاسخ می‌دادند. ابهام در شعارها و اهداف به نحوی انتخاب شده بود که هنگامیکه سردستگان مورد سؤال واقع می شدند، به راحتی به سؤالهای مردم پاسخ می‌دادند: اینکه ما از بردن نام حقیقی رهبر و یا هدف اصلی خودداری می‌کنیم بجهت مسائل امنیتی است که اگر دستگاه بفهمد، فوری دست بکشتار می‌زند و جلو کارها را سد می‌کند. در آن زمان چون فعالیت گروههای علوی و غیرعلوی و عباسی بعداز شهادت فرزندان پیامبر در کربلا و به خونخواهی از آنان شروع شده بود، زمینه فعالیت در این راستا بر علیه خاندان بنی‌امیه آماده و مهیا بود و اینان شعارشان را براساس خواست مردم و همان زمینه، آماده بنا کردند. اولین شعار "یالثارات الحسین"، "والرضا من آل محمد" بود. این شعار الرضامن‌آل محمد، یک شعار کشداری بود و هرجا که لازم بود می‌گفتند. منظور خاندان بنی‌عباس است و جای دیگر خاندان علوی را نام می بردند.

خاندان بنی عباس، نقیبان و نمایندگانی را به اطراف و اکناف می‌فرستادند و مخفیانه و یا بعداً آشکارا از مردم بیعت می‌گرفتند. بیعت را هم با محتوای مبهم از مردم می‌گرفتند و آن عبارت بود : "بسوی کتاب خدا و سنت پیامبر)ص(و شخص مورد رضایت از خاندان محمد" (۳۷)

هنگامیکه ابراهیم امام به ابومسلم فرمان داد که دعوت را آشکار کند، بوی گفت: تو یکی از خاندان ما هستی (۳۸) واز اهل البیت هستی و بعد وقتی ابومسلم ظاهر می شد، می گفتند: "یکی از بنی هاشم نمودار شده " (۳۹) و ابومسلم بنام "دعوتگر بنی هاشم" مشهور شده بود و مردم را بنام بنی هاشم و بیعت با آل محمد دعوت می‌کرد.(٤٠) و باز این دعوت بنام بنی هاشم و آل محمد نیز ناروشن و مبهم بود و می شد هم آنرا بهر سو چرخاند. البته تمام این شعارهای ناروشن و مبهم برای جذب افراد و مردم عادی و قبایل بود و الا برای نقبا و نمایندگان و رهبران انقلاب نظیر ابومسلم، ابوسلمه خلال، سلیمان بن کثیر و ... روشن بود و خود اینان برای خواص، نام امامان عباسی را می‌بردند. همه اینان از حقایق آگاه بودند. در اول کار به خاطر حسن نیت و اعتقاد کار را شروع می‌کردند، ولی بعداز بدست آوردن موفقیت و پیدا کردن موقعیت و قدرت، حفظ قدرت و نگهداری موقعیت، با اعتقاد و توجیه نادرستی ها ممزوج می‌شد و از آن پدیده دیگری می‌ساخت که براحتی با کمک آن پدیده دست به کارهای خلاف اخلاق و غافل کشی های مختلف با توجیه های مختلف مذهبی می‌زدند و اشکال و ایرادی هم در این کار نمی‌دیدند.

٥- ترور اشخاص و شخصیتها

غافل کشی مخالفین در دوران انقلاب عباسی رواج داشت. و قبلا ذکر گردید که فرمان و دستور غافل کشی و ترورها را ابراهیم امام به ابومسلم خراسانی (٤١) داد و نیز منصور به ابومسلم گفت : تازیانه‌ات شمشیر و زندانت گور باشد. ابومسلم بسیاری را مخفیانه و غافلگیرانه کشته و سر به نیست کرده بود. کار بجائی رسید که حتی ابوالعباس سفاح بوسیله ابومسلم، ابوسلمه خلال وزیر آل محمد را کشت و بعد گفتند که خوارج او را کشته‌اند. همه این ترورها و غافل کشی ها بعداز پیروزی انقلاب، پرونده‌ای برای اجراءکنندگان آن می‌شود و بسیاری مواقع کسانی را به جرم دست زدن به همین ترورهائیکه خود فرمان اولیه آن را صادر کرده بودند، محکوم و کشته‌اند.

٦- مدعی و مطلع بودن از ضعفها

در هر انقلابی وضع چنین است که بعداز پیروزی انقلاب، سران اصلی دوران عسرت، خودشان هرکدام به تنهایی مدعی انقلاب هستند و آن را از آن خود و پیروزگرداندن آن را نیز بدست خود می‌دانند. این است که رفتار و برخوردها بعداز پیروزی انقلاب و در گرماگرم پیروزی نسبت به هم تغییر می‌کند و هرکسی سعی می‌کند هرچه بیشتر پایه قدرت خویش را تحکیم بخشد. ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خلال بعداز پیروزی، خود را صاحب انقلاب و اگرنه رهبر، بلکه خود را همشأن و هم رتبه رهبر تصور می کردند وبه خاطر زحمات و رنجهائیکه در این راه کشیده بودند خود را محق می دانستند که شریک در امر رهبری و در تقسیم غنائم بدست آمده باشند و رهبری نیز که دخالت در امور را در این سطح مزاحم و مانع اجرای اوامر خود تلقی می‌کند، در انتظار فرصت است تا هرکدام از این مدعیان و یا کسانیکه نسبت به آنها مشکوک شده است را از میان بردارد. آقای خمینی نیز با همین روشها آیت اللّه العظمی شریعتمداری را از صحنه حذف کرد. بعداز قیام ۱۵ خرداد سال ٤٢ که منجر به بازداشت آقای خمینی گردید، بلحاظ سنت و قانون، مراجع تقلید مصون از تعرض بودند، اما چون آقای خمینی تا قبل از قیام ۱۵ خرداد در بین توده و کشور مرجع چندان شناخته شده‌ای نبود، اگر مراجع دیگر از مرجعیت و اقدامات وی پشتیبانی نمی کردند، از بین بردن وی کار ساده‌ای بود. بهمین علت مراجع تقلید و آقای شریعتمداری که مرجع شناخته شده بنامی در کشور بود، طی چند اعلامیه و هجرت به شهر ری از اقدامات آقای خمینی حمایت و مرجع بودنش را مورد تصدیق و تأیید قرار داد.

آقای خمینی که از قدیم و از زمان بنیان گذاری دارالتبلیغ وسیله آقای شریعتمداری نسبت به وی کینه داشت، مترصد فرصت بود تا وی را که بزرگترین مزاحم و رقیب پر قدرت خود در حوزه قم تلقی می‌کرد، از میان بردارد. بعداز پیروزی انقلاب این فرصت به وی دست داد. ابتدا بطرق مختلف وی را تحت انواع فشارها قرار داد و سپس هنگام تصویب قانون اساسی، نظربه اینکه آقای شریعتمداری موافق قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان نبود، با وعده متمم قانون اساسی و تأمین نظریاتش وی را وادار به امضاء و تأیید آن نمود. و چون به روحیه ملایم و ضعیف وی آشنا بود از همین ضعف برای نابودی وی استفاده کرد. بدین طریق که با استفاده از "شو" مرحوم قطب زاده، تحت نام کودتا و با همکاری و همراهی و توطئه حزب توده که وسیله سرهنگ کبیری و سرهنگ عطاریان ساخته و پرداخته شده بود، هم قطب زاده را اعدام کردند و هم با کمک بله قربان گویان و مراجع وابسته و یکشبه ساخته شده خود، از طریق ایجاد رعب و وحشت و جمع کردن طومار و امضاء، آقای شریعتمداری را از مرجعیت خلع کرد. و با این عمل برای اولین بار در تاریخ شیعه، ضربه کاری بر بنیان مرجعیت وارد ساخت و بهمه نشان داد که می‌شود همه چیز و حتی مرجعیت را نیز بازیچه اغراض سیاسی قرار داد.

دسته دوم، انقلابیون

قبل از این آورده شد که عباسیان در دوران اوج گیری انقلاب و پیروزی آن از دو دسته انقلابیون احساس خطر می کردند و خلافت مطلقه خود را با وجود آن دو دسته در خطر می دیدند. و باز پیش از این گفته شد که با چه توطئه و دسیسه هایی سران دسته اول را که مهمترینشان ابوسلمه خلال، ابومسلم و... بودند بطور فیزیکی از صحنه خارج ساختند. همزمان و بعداز آن از دسته دوم صاحب اعتبار و نفوذ، یعنی خاندان علوی نیز غافل نبودند. چون قبل از پیروزی از یکطرف انگیزه خاندان علوی را می دانستند و از اعتبار و نفوذ آنان در بین مردم اطلاع داشتند و آنها را بچشم کسانی نگاه می کردند که خود را صاحب امر و امام واقعی می‌دانند و وجود آنها را مانع و رادعی برای خود

بشمار می‌آوردند. از طرف دیگر تمام افراد و خاندان آنها را از کوچک و بزرگ می شناختند و با بسیاری از آنان در دوران عسرت همکاری و همفکری داشتند.

تیره های مختلف خاندان علوی که از نسل امام حسن و یا امام حسین بطور وسیع گسترده شده بودند، همه را گرفته زندان کرده یا کشته و یا اگر نتوانسته آشکارا بعضی ها را بکشند، آنها را تحت مراقبت شدید قرار داده بودند.

دستگاه رهبری جمهوری اسلامی نیز با اجازه و چراغ سبز آقای خمینی، طرفداران دکتر شریعتی، جبهه ملی، دکتر مصدق، نهضت آزادی، جاما و همه کسانیکه خارج از حلقه اسرار و یا تابع و مطیع نبودند، با ترور، کشتن، هتک حیثیت کردن و یا روانه زندانها گردانیدن، هرکدام را بطریقی از صحنه حذف کردند.

هنگامیکه کار بنی مروان آشفته شد، بنی هاشم شبانگاه در مکه مشورت کردند که بعدازبنی‌امیه خلافت را به چه کسی دهند و با وی بیعت کنند. همه جمع حاضر در آنجا به اتفاق محمدبن عبداللّه بن حسن بن علی بن ابیطالب را برگزیدند. منصور هم در آن شب با او بیعت کرد (٤٢). حال سیر حوادث و وقایع، خود وی را خلیفه کرده است. طبیعی است که نتواند مدعیان دیگر را تحمل کند (٤٣). همان اوایل خلافت منصورمحمدبن عبداللّه در مدینه بر علیه حکومت وی قیام کرد. محمدبن عثمان می‌گوید: منصور به پدر من رو کرد و گفت: "ای عثمان تو بودی که بر ضد امیرمؤمنان قیام کردی و بر ضد ما کمک کردی". پدرم گفت: "من و تو در مکه با یکی بیعت کردیم، من به بیعت خویش وفا کردم و تو به بیعت خویش خیانت کردی". سپس ابوجعفر منصور بگفت تا گردن او را بزدند.(٤٤)

مسئله بیعت کردن ابوجعفر منصور به خاندان ابیطالب در مکه و قیام کردن بنام آنها در جواب نامه ابوجعفرمنصور به محمدبن عبداللّه، هنگام قیام وی در مدینه منعکس است. (٤٥)

نامه ابوجعفر به محمدبن عبداللّه بن حسن هنگام قیام در مدینه و جواب محمد به وی و باز پاسخ منصور به نامه محمد، بسیار قابل مطالعه و تعمق است و به خوبی نشان می‌دهد که هدفها، انگیزه‌ها، شعارها و ادعای هر دو خاندان از یک منشأ سرچشمه و نشأت می‌گیرد و هرکدام دیگری را با همان طرز تفکر و اعتقاد و شعارهای خودش محاکمه می‌کند و از او می‌خواهد که توبه کند و به صراط مستقیم در آید. (٤٦) منصور فرزندان حسن را از کوفه آورد و آنها را محبوس کرد و از میان آنان محمدبن ابراهیم‌بن‌الحسن را بیاورد و زنده بر روی او ستونی ساخت تا کشته شد. (٤٧) و چین را برسر بعضی از آنان خراب کرد. وضعیت به‌حدی سخت شده بود که عبداللّه بن حسن گفت: "به خدا در حکومت آنها ایمن بودیم و در ایام حکومت خودمان ما را می کشند." (٤٨) بنا به فرموده امام جعفر صادق، شکنجه، کشتار، تبعید، زندان و صدمات و زجری که خاندان آل علی از خاندان عباسی کشیدند، روی بنی‌امیه را سفید کردند.

با توجه به شرایط زمانی، مکانی، طرز تفکر از آزادی و حقوق انسانی و ... رایجترین برخورد با مخالفین در مواردی، گرفتن بیعت از مخالفین است و بیعت گرفتن با زور یعنی همان توبه کردن. زندانی کردن و به زنجیر و غل کشیدن، تبعید و تحت نظرگرفتن بخصوص برای آن دسته از مخالفین عباسی که امکان کشتن فوری آنان وجود نداشته، رواج داشته است، ولی اساس برخورد با مخالفین جدی، سر به نیست کردن آنان بوده است.

در آن دوران از مخالفینی که بطور علنی قصد کشتن آنها را داشتند، بجز خاندان علوی، همگی حاضر به توبه کردن بودند. و با اینحال با وجود توبه، بازهم از خلافت خود مطمئن نبودند و لذا آنها را سربه نیست میکردند. در مورد خاندان آل علی و در رأس آنان امام جعفر صادق)ع(با اتخاذ یک تصمیم آگاهانه و شناخت دقیق از وضعیت انقلاب و سران آن که در رابطه با ارسال نامه از طرف ابوسلمه خلال برای بیعت کردن به آنحضرت ملاحظه کردید، امام صادق نه با آنان بیعت کرد و نه آشکارا علیه آنان وارد عمل شد و با عمل خود هیچ زمینه بدست ابوالعباس سفاح و منصور نداد که آنها آن را بهانه‌ای برای نابودی وی قرار دهند. با وجود این آنحضرت و شیعیانش از تعرض و مزاحمت و... مصون نبودند.

در آن دوران نیز اگرمثل امروز از یک چنین دستگاههای روابط جمعی و ارتباطاتی نظیر رادیو تلویزیون و مطبوعات برخوردار بودند، قطعاً همه این مخالفین را از طریق این دستگاهها وادار به توبه و اعتراف علیه خود می کردند و در این اعتراف و توبه گرفتن ها از همان ادعا و شعارهای خودشان در دوران انقلاب استفاده می کردند و سپس با هتک حیثیت و ملکوک کردن آنان، عده‌ای را اعدام، دسته‌ای را همکار اطلاعاتی خود و بخشی را نیز به طرف منفعل شدن سوق می دادند. اما در آن زمان آنها از یک چنین شرایط و امکاناتی برخوردار نبودند و لذا با مخالفین خود آنگونه برخورد می کردند و همان نتیجه را که حذف مخالفین است بدست می‌آوردند و متقدمین با روشهای مدرن‌تر، محیلانه تر و عوام پسند و یا ترکیبی از آنها در پی بدست آوردن همان نتایج هستند.

روش برخورد جمهوری اسلامی با مخالفین

در قسمت اول همین فصل تحت عنوان "دوستان سابق، دشمنان فعلی"، به حامیان و فعالان انقلاب در دوران عسرت و همکاری و همفکری گروه های مختلف انقلابی و مخالفین دیگر رژیم و داشتن اطلاعات همه جانبه رهبری انقلاب پس از پیروزی، از سایر گروهها و دسته ها و اشخاص که هم اکنون به صورت مخالف در آمده و یا خودشان را وارث انقلاب تلقی می‌کنند پرداخته شد و با ذکر مثال عینی در رابطه با انقلاب شیعی عباسی یک به یک آن موارد که تقریبا در تمام انقلابها با توجه به شرایط زمانی، اجتماعی و تاریخی، مذهبی و فرهنگی ساری و جاری است، توضیح داده شد. در فصول بعدی موارد توضیح داده شده در رابطه با جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و قبل از آن به روش برخورد رهبر انقلاب با یاران، دوستان قدیمی و حامیان اصلی انقلاب بخصوص آنهائیکه ادعایی دارند و امر ونهی می‌کنند، جهت از میدان بدرکردن و یا مطیع کردن آنان اشاره خواهد رفت.
گروهها، احزاب و شخصیتهایی که در دوران عسرت و نیز پیروزی انقلاب فعالانه در امر انقلاب شرکت داشته و مطیع بی چون چرای رهبر نگشته‌اند، مانع بزرگی سر راه رهبر انقلاب جهت استقرار آن نوع حکومتی که می خواهد بسازد، می باشند و بنابراین رهبر با اتکاء به روشهایی سعی می‌کند آشکارا و یا با ایماء و اشاره به آنان حالی کند که کشتی را کشتیبان دیگر آمده است و فعلا صلاح بر این است که مطیع و تابع امر رهبر باشند تا به همه چیز برسند و الا حذف خواهند شد. در این قسمت بخصوص روش آقای خمینی با کسانی که مانع اجرای اوامرش بودند حائز کمال اهمیت و در خور یک تحقیق جداگانه است و ما فعلا از آن در می گذریم و به روش برخورد سازمانهای اطلاعاتی در زندان با مخالفین می پردازیم و در این رابطه نیز سازمانهای اطلاعاتی و دادستانی انقلاب با در دست داشتن برگ سبز رهبر انقلاب عمل می‌کردند. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که خشت اول این بنای کج با دست رهبر گذاشته شد.

برخورد سازمانهای اطلاعاتی با مخالفین

در زندانهای جمهوری اسلامی مخالفین و متهمین با سازمانهای مختلف اطلاعات-امنیت و شکنجه (٤٩)، که از این ببعد تحت نام "ساش" از آنها یاد می‌شود، روبرو بودند. این عوامل در زندانها، از تمام وسائل و روشهایی که قبلا در زندانهای رژیم گذشته نسبت به زندانی های عقیدتی و سیاسی و گروههای براندازی اعمال شده بود، استفاده می‌کردند. علاوه برآن، روشهای برخورد گروههای چپ و غیر چپ در داخل و خارج از زندان با افراد خودی و غیرخودی و نیز روشهای تجربه شده در کشورهای بلوک شرق و یا سازمانهائی که تمرکز قدرت در دست یک فرد و یا حزب خاص قرار دارد، مورد استفاده قرار گرفته است. این روشها از طریق مأموران اطلاعاتی آن کشورها و یا از طریق احزاب وابسته به آنها نظیر حزب توده و اعوان و انصار آن حزب در اختیار عوامل دادستانی قرار می‌گرفت.

همچنین گاهی این روشها توسط برخی از زندانیان پیشنهاد و به عوامل دادستانی آموخته می شد و آنها هم در رابطه با کلیه متهمین و زندانیان از تمامی این تجارب و روشها استفاده می کردند.

در جریان پیروزی و بلافاصله بعداز پیروزی انقلاب، اولین گروهی که دستگیر شده و راهی زندانها گردیدند، افراد وابسته به رژیم گذشته و بقایای رژیم سلطنتی بودند. این افراد تقریباً شامل اکثر بخشهای طبقات حاکم از مقامات لشکری و کشوری، قضایی و مجلسین سنا وشورا، امنیتی و بویژه مقامها و عوامل مختلف ساواک می‌شدند.

برخی از این افراد کسانی بودند که گویا هنوز در خواب بوده و متوجه نشده بودند چه تحولی روی داده است و یا خود را چندان گناهکار نمی‌دانستند و یا امکاناتی برای فرار به خارج از کشور نداشته و یا در اثر وعده و وعیدهای لفظی اغفال شده بودند. تعدادی نیز وجود داشتند که حاضر به دربدری و بی خانمانی در کشورهای بیگانه نبودند و یا بهردلیل دیگری قرار را بر فرار به خارج از کشور ترجیح داده بودند.

با گسیل اینان به زندانها، دادگاههای انقلاب بکار افتاد و بدون رسیدگی کافی و بدون تشکیل دادگاههائی که قبل از انقلاب قول داده شده بود که مورد قبول و رضایت مردم و جهانیان باشد، اغلب با یک محاکمه بی ضابطه و برق آسا محکوم و اعدامها شروع شد و هنگامی که صدای آقای مهندس بازرگان نخست وزیر، آقای بنی صدر، سازمانهای حقوق بشر و کسان دیگر در اعتراض به این اعدامها و دادگاهها در آمد و خواستار آن بودند که به اینگونه روشها خاتمه داده شود و نباید افراد را بدون محاکمه واقعی اعدام کرد، آقای خمینی در جواب به این اعتراضها گفت : مجرمیت اینها مسلم است و همینکه احراز هویت بشوند برای دادگاه کافی است. بعداز اعدام اولین دسته از مقامات رژیم گذشته وبراه افتادن ماشین دادگاه انقلاب، دو جریان بکلی متفاوت بروز و ظهور کرد: یک طیف که ظاهراً بخشی از گروههای انقلابی اسلامی، اسلامی نماها و چپ ها را در برمی‌گرفت و در بعضی از دستگیریها دست داشتند و افراد نفوذی و غیرنفوذی آنان در درون زندانها و دادگاههای انقلاب نفوذ داشتند و نیز افرادیکه نسبت به بعضی از مقامات رژیم گذشته بدلایلی کینه شخصی و غیرشخصی پیدا کرده بودند، مرتب زندان و دادگاهها را بطرف خشونت و اعدامهای برق آسا سوق می‌دادند و به دولت و مقامات انقلاب و رهبری اعتراض داشتند که به اندازه کافی قاطع و انقلابی نیستند و چرا عوامل رژیم گذشته را اعدام نمی‌کنند؟ شکنجه و اعدامهای سریع بوسیله همین گروهها تجویز می‌شد. هنگامی که نوبت به خود این گروهها رسید صدایشان در آمد که واانقلابا، چرا اینهمه اعدامهای برق آسا و کشت و کشتار و چرا اینهمه شکنجه متداول گشته و اینها چه دادگاهی است ؟ غافل از اینکه وقتی بی ضابطگی و بی قانونی روش شد، دوست و دشمن نمی‌شناسد. گروه دوم که عمدتاً بخشی از دولت موقت و بویژه شخص مهندس بازرگان، بنی صدر و کسان دیگری را در بر می‌گرفت، مخالف شکنجه و اعدامهای بی ضابطه بودند و اعتقاد داشتند تا جائی که ممکن است باید از اعدام جلوگیری بشود و بجز مواردی خاص لازم است عفو عمومی شامل حال همه بشود و با اتحاد و یگانگی، همه در بازسازی کشور شرکت کنند. رهبری انقلاب نیز براثر فشارهای گروه دوم، گاه و بیگاه حرفهایی که دال بر عفو عمومی و حفظ ضابطه و عدالت در دادگاهها بود موافق نظر دسته اخیر از زبان جاری می‌کرد، ولی از آنطرف با بازگذاشتن دست عوامل دادستانی، کمیته و سپاه با اشاره به آنها می‌فهماند که هرچه زودتر کار آنان را تمام کنند.

این قبیل اعمال از یکطرف به خاطر ترس برگشت رژیم گذشته و از طرف دیگر به خاطر تحکیم پایه های قدرت رژیم جدید صورت می‌گرفت. همین فشارهای گروه دوم برای رعایت عدالت و ضابطه و جلوگیری از اعدامهای بی رویه و برق آسا به دستگاه رهبری که در صدد استقرار حاکمیت مطلق خود بود، خود تبدیل به وسیله‌ای در دست عوامل مختلف دستگاه رهبری برای پرونده سازی و قطورتر کردن پرونده برای این گروه شد. این برخورد و تقابلها در رابطه با مسائل مختلف در بین گروهها و کسانیکه خود را وارث انقلاب می‌دانستند، بویژه در رابطه با تقسیم و توزیع قدرت و غنائم بدست آمده، روز به روز شدت می‌گرفت و همچنان ادامه داشت. رئیس جمهور وقت آقای

بنی صدر مانع برخورد قهرآمیز بین گروههایی از انقلابیون که موافق رهبری نبوده و خود را وارث حقیقی انقلاب می‌دانستند و کسانیکه خود را طرد شده از انقلاب می‌دانستند بود.

سرانجام بنا بر نظریه‌ای، کودتا علیه ریاست جمهور و یا قول دیگر عزل ریاست جمهوری که نوع اخیر نیز در حکم یکنوع کودتا علیه تمام بنیادهای آزادیخواهی و ضابطه گستری بود، زمینه تقابل قهرآمیز فراهم گشت و از دهه دوم خردادماه سال ٦٠ بازداشتهای وسیع و بی ضابطه شروع شد و عده زیادی که این بار از خود گروههای مبارز و مدعی بودند به زندانها گسیل شدند. جو خشونت، ترس و وحشت انقلابی با فرمانهای دستگاه رهبری انقلاب به عوامل دادستانی، مقامات کمیته، سپاه و... آشکار گردید و یکباره وحشت و شکنجه بر جامعه و درون زندانها حکمفرما شد. تا آنزمان خوش باوران فکر می‌کردند که این انقلاب چون تحت نام دین و رهبر آن نیز مرجع تقلید و عارف و روحانی است، از مابقی انقلابهای گذشته مستثنی است و در این یکی ضابطه اساس کار است.

اما با بروز این خشونت ها، مردم ناگهان با وحشت بی سابقه‌ای روبرو شدند. ولی هنوز بعضی از گروههای مسلمان چپ نما و روشنفکران مسلمان و ... بودند که متوجه عمق مسأله نشده بودند و برای تحکیم پایه های قدرت رژیم خدمت می‌کردند. حزب توده و اعوان و انصار وی که نقش ستون پنجم را در جمهوری اسلامی بازی می‌کرد، با ادعای حمایت از خط ضدامپریالیستی امام و انقلاب و دستگاه رهبری، راههای خشونت و قبضه کردن قدرت را مستقیم و غیرمستقیم به آنان نشان می‌داد. با پیدا شدن و درست کردن بهانه و برداشته شدن مانع تهاجم قهرآمیز هجوم به همه بنیادهای آزادیخواهی و دفاع از حقوق فردی و اجتماعی و تعطیل کردن روزنامه‌های ملی شروع شد و متعاقب آن گسیل مردم در سراسر کشور به زندانها آغاز گردید و شکنجه، جو رعب و وحشت با چهره های گوناگون آشکار گردید.

یکی از اشتباهات ما در فهم و تحلیل مسئله شکنجه و بی ضابطگی آن این است که گروهی همه گناه را یکسره متوجه دستگاه رهبری و آقای خمینی می‌کنند و می‌گویند که این آقای خمینی بود که مسبب این جو خشونت و ارعاب و اعدام گردید. گروهی دیگر بر عکس، همه گناه را متوجه گروهها می‌دانند و می‌گویند: این گروهها بودند که موجب بوجود آمدن این تقابل قهرآمیز و جو خشونت و شکنجه شدند. سیر تحول این خشونت و روندی که جمهوری اسلامی طی کرده تا به مرحله نهایی خود رسیده، در خور یک تحقیق مستقل است تا مشخص شود چگونه پایه های این خشونت کم‌کم ریخته شده است و چه کسان و گروههایی خود از اولین پایه گذاران آن خشونت ها در درون و برون زندانها بوده‌اند. در اسناد و مدارک گروههای آن زمان مطالبی در رابطه با اینگونه مسائل ذکر شده و در این میان بویژه اسناد مدارک و نشریات گروههای چپ و چپهای مسلمان، نکات مهمی را در بردارد. این تحقیق از حوصله این بحث خارج است و کار مستقلی را می‌طلبد. بر کسانی که از بضاعت و توان عملی برخوردار هستند فرض است که این تحقیق جداگانه را پیگیری کنند و آنرا به سرانجام برسانند. علاوه برآن یکی دیگر از مسائل ریشه‌ای که باید در باره آن تحقیق شود، جاانداختن و ترویج محاکمه ها و دادگاههای انقلابی بود که مورد تأیید غالب گروههای سیاسی-انقلابی قرار می‌گرفت، زیرا قربانیان آنها دشمنان پیشین آنها بودند)از رژیم شاه(. آنها فکر نمی کردند که اگر چنین رویه‌ای پذیرفته شود به مرور سنت می‌شود و سپس به سراغ دیگران هم خواهد رفت. چنانچه وجدان اجتماعی بپذیرد که انسانی را می‌شود ظرف چند دقیقه و یا چند ساعت بازجویی کرد و کشت، کار تمام است. محققاً تحقیق در خور مطالعه‌ای از این پژوهش ها بدست خواهد آمد و هر نتیجه‌ایکه از آن بدست آید در روشنترشدن زوایای ایجاد جو خشونت و شکنجه و نیز سؤالهای مطروحه در فصل اول این نوشتار حائز کمال اهمیت خواهد بود.

روش برخورد در زندان

در زندانهای جمهوری اسلامی، عوامل دادستانی از تمام وسایل و روشهای عملی شده و رایج در سازمانهای امنیتی رژیم گذشته نظیر ساواک، روش برخورد گروههای چپ با افراد و مخالفین خود، روشهای تجربه و آزمایش شده سازمانهائی که در آنها تمرکز قدرت در دست یک شخص و یا یک گروه خاص است و دیگران تحت نام نمایندگی از وی و بنام وی اعمال قدرت می‌کنند، استفاده شده و خواهد شد. علاوه برآن، روشهای ابداعی ویژه، همراه با چاشنی مذهب و با تکمیل کردن روشهای گذشته بکار گرفته شده است. ریشه و اساس دستگیری، شکنجه و زندان، اعتراف گرفتن، اعدام و ... در به انقیاد کشیدن افراد و ایجاد جو رعب و وحشت در کل جامعه و در نتیجه سلطه بر دیگران نهفته است. برای به انقیاد در آوردن زندانی، روشهای مختلف را روی وی آزمایش کرده و سپس اثرات هرکدام را جداگانه ارزیابی می‌کنند و هرکدام که بیشتر مؤثر و کارگر افتاد، همان را تا حصول نتیجه ادامه خواهند داد. زمانیکه جوانه های نتیجه ظاهر و آشکار شد، برای اغفال زندانی از روشهای پیچیده مختلط تحبیب و تنبیه و ترس بهره می‌گیرند. آمادگی و یا آماده کردن زندانی برای توبه و اعتراف علیه خود، به دو دسته عوامل مختلف بستگی دارد:

الف - روشهای برخورد عوامل دادستانی با متهم و زندانی

ب - وضعیت و شرایط خود زندانی

الف - روشهای برخورد عوامل دادستانی با زندانی

بعضی از روشهائیکه بکاربرده می‌شود تا زندانی را وادار کنند و یا وادار شود که نسبت به اعمال انجام شده و نشده علیه خود اعتراف و توبه کند، بقرار زیر است:

۱- ایجاد جو ترس و وحشت

مهمترین وسیله برای اعتراف گرفتن از زندانی روشهائی است که در وی ایجاد ترس و وحشت می‌کند. برای ایجاد ترس و وحشت در افراد نمی‌شود فرمول خاصی ارائه داد. حساسیت هرکس نسبت به مسائل و نیز اهمیتی که وی نسبت به آنها دارد متفاوت است و ترس وی نیز بستگی به این حساسیت و اهمیت دارد. البته روشهایی عمومی وجود دارد که برای ایجاد ترس در افراد، غالباً از آن ها استفاده می‌شود. اما عوامل دادستانی همیشه درجه حساسیت و اهمیت مسائل مختلف را بر روی افراد آزمایش می‌کنند. مهمترین هدف عوامل دادستانی، ایجاد جو عمومی ترس و وحشت در داخل و خارج زندان است. زمانیکه این جو بوجود آمد، اعتراف گرفتن و وادارکردن به توبه بمیزان قابل ملاحظه‌ای تسهیل و افزایش می یابد.

در جو ترس، مردم از روی تصادف و اتفاق منطقی عمل می‌کنند و بیشتر اعمال مردم، هنگامیکه جو ترس بر آنان مستولی است، غیر ارادی و غیر منطقی است. ترس مانند هر عامل دیگر یک پدیده در وجود و هستی ما است. هستند بعضی افراد سازمانها و ... که آموزش دیده‌اند تا چگونه ترس را به دیگران القاء کنند تا آنان عامل اجرای نظراتشان باشند. انسانی که با ترس دست به گریبان است دیگر خودش نیست، او آرام و قرار ندارد و بسویی رانده می‌شود و اجازه می‌دهد که او را بسوئی برانند. به این علت است که دیکتاتورها چون از "قدرت ترس" و اعجاز آن آگاهی دارند، از آن برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کنند. کسیکه در حالت ترس بسر می برد مثل انسان مستی است که فکر و منطق خود را از دست داده است و لذا فقط از روی تصادف و اتفاق منطقی عمل می‌کند و فرار از واقعیات عکس‌العمل طبیعی یک چنین انسانی است.

بدین خاطر از دوران های بس گذشته تا به امروز، سلطه گران از ایجاد جو ترس در دیگران همیشه سود جسته‌اند. شکنجه کردن با انواع و اقسام وسایل از قبیل شلاق زدن با کابل به کف پا زدن، اعدامهای مصنوعی، چشم بستن،

توهین کردن، در سلول انفرادی انداختن، توهین کردن در مقابل دوستان و بستگان، برچسب های مختلف زدن، در مضیقه های خوراکی، آشامیدنی و سوء استفاده از اعتیادهای مختلف از قبیل سیگار، تریاک، چای و قهوه ... و قراردادن همه اینها بعلاوه فشارهای روحی-روانی از وسایل ایجاد ترس هستند. اینها همه روشهایی است که بطور کم و زیاد در همه جا متداول و رایج است. آزمایش و تجربه کردن اینکه کدامیک از اینها در هر فرد و شخصیتی مؤثر واقع خواهد شد، در نزد عوامل دادستانی از اهمیت فوق العاده برخوردار است. بدلیل شرایط مختلف روحی-روانی، هر انسانی در مقابل بعضی از آن روشها تا مرحله‌ای توان ایستادگی دارد و در برابر بعضی دیگر و یا از مرحله‌ای به بعد به زانو در خواهد آمد. کسانی حتی در مقابل نکشیدن سیگار و یا کم و زیاد شدن غذا عنان اختیار از کف می دهند. باور کردن این مسئله که مگر ممکن است کسی به خاطر غذانخوردن و ننوشیدن چای و یا قهوه، نکشیدن سیگار بزانو درآید، برای کسانیکه در شرایط آزاد بسر می برند و با فراغ بال این مسائل را مطالعه می‌کنند، کمی مشکل است. ولی نویسنده خود شاهد و ناظر بوده است که دادن یک نخ سیگار، چند حبه قند، یک فنجان چای یا قهوه و... در آن شرایط سخت و تنهایی، چه اثری برروی زندانی داشته است.

کسانیکه بهر دلیل ترس و وحشت بر آنها غلبه کرد، برای رهایی و نجات جان خود به سادگی آماده هرنوع اعتراف و توبه از اعمال کرده و ناکرده خود می‌شوند. در بعضی شرایط و بعضی از موارد، برای ایجاد ترس و توبه و اعتراف گرفتن از روش روبروکردن دوستان همرزم، هم حزب و یارانی که قبلا با هم همکاری داشته‌اند، استفاده می‌کنند. بدینطریق که : در این روش، حلقه و یا حلقه های ضعیف و ناآگاه را پیدا کرده، آنها را وادار می‌کنند که نسبت به اعمال دوستان خود تک نویسی و یا اعتراف کنند، چه کارهایی انجام داده‌اند و بعدازاینکه سرنخی گیر آوردند این دوستان را با هم روبرو می‌کنند تا اعمال خود را فاش کنند وبدینطریق هم یاران و دوستان قدیمی را بجان هم می‌اندازند و هم از اعمال و افکار آنها اطلاع حاصل می‌کنند. در چنین مواردی و برای چنین اشخاصی، اعتراف و توبه کردن، آخرین شانس است که شخص اسیر دربند در دنیای تاریک برای رهایی خود آنرا آزمایش می‌کند.

۲- رو کردن کارهای خلاف شرع و عرف گذشته

دیگر از روشهای ایجاد ترس و وحشت بخصوص در دل افراد انقلابی، روکردن کارها و اعمالی است که وسیله این افراد و یا با مباشرت آنها انجام پذیرفته است و این اعمال و کارها، از آن قبیل کارهایی است که در نزد افکار عمومی مذموم، خلاف شرع و عرف جامعه شناخته شده است.

قبلا توضیح داده شد که اشخاص و گروههای مختلف انقلابی در دوران عسرت و یا حتی بعدازپیروزی انقلاب، زمانیکه هنوز ظاهراً همه با هم یکی هستند، دست به انجام اعمال و روشهایی می زنند که ممکن است برای آنها توجیهی داشته باشند و یا یکنوع مجوز از بعضی از رهبران گرفته باشند. اما انجام آن اعمال و روشها در نزد افکار عمومی و عرف جامعه مذموم و پست شناخته شده است مانند: ترور کردن، حکم قتل پنهانی صادر کردن، جعل و تقلب کردن ،برچسب و تهمت زدن، دزدی کردن، دروغ گفتن و ... . این گروهها و اشخاص هنگامیکه انقلاب پیروز می‌شود ظاهراً برای حفظ و حراست و تحکیم انقلاب دست به انجام همان کارها و روشهای خلاف اخلاق و عرف جامعه می زنند، ولی در حقیقت، هدف اصلی از انجام آن کارهاتفوق خود بر سایرین و یا حذف آنها است. و حتی گاهی برای حذف کردن بعضی از انقلابیون و اشخاص صاحب نفوذ در جامعه دست به ترور آنها می زنند و آنرا به گردن وابستگان رژیم گذشته و یا مخالفین خود می اندازند.

در این زمان چون هنوز ظاهراً اختلافی در میان نیست، در مواردی هم که اختلافی موجود است، هنوز در سطح عموم مردم ظاهر نشده است و همه زیر فرمان دستگاه رهبری هستند. رهبری و سایر ارگانهای تابع آن از انجام این قبیل اعمال خلاف عرف و اخلاق جامعه حرفی به میان نمی‌آورند و حتی اگر بعضی از اعمال انجام شده آشکار گشت و ممکن نشد که انجام آن عمل مکتوم نگاه داشته شود، خود آن گروهها با کمک و نفوذ دستگاه رهبری، آن قبیل پرونده ها را به نحوی ماست مالی و مختوم اعلام می‌کنند و از مجریان آن حرفی به میان نمی‌آورند و یا اینکه آنها را بی گناه قلمداد می‌کنند. از طرف دیگر رهبری و سازمانهای اطلاعاتی وی، با اشاره رهبر و با شناختی که از دیگر انقلابیون و اشخاص با نفوذ در جامعه دارند، با همین اعمالی که توسط اشخاص و گروهها انجام شده و باعث تقویت و تحکیم قدرت رهبری و پایه استقرار و استمرار دیکتاتوری گشته است، دست به پرونده سازی علیه مجریان این قبیل اعمال برای روز مبادا می‌زنند و آنها را بعنوان حربه‌ای علیه شان در دست خود نگاه می‌دارند. سپس هر زمان که صلاح بدانند و یا خطری از ناحیه اینان احساس کنند، با روش پیچیده و زیرکانه‌ای آنها را دستگیر کرده و یا می‌کشند و عاملان، که در این موقع دیگر امکان در آمدن صدایشان و رساندن آن به جامعه برایشان وجود ندارد و چون بی حیثیت شده‌اند، دیگر ممکن نیست به جامعه بگویند: این درست است که آن کارها با مباشرت و یا بوسیله ما انجام پذیرفته است، اما انجام آن ها با اشاره و موافقت فلان و بهمان رهبر و یا فرد بوده و توجیه مذهبی و یا تشکیلاتی آن در دست اینان بوده است. این است که تنها راه نجاتی اگر برایشان متصور باشد، که غالباً احتمال آن کم است، اعتراف و توبه و تقاضای عاجزانه طلب بخشش از گناهان از مقام معظم رهبری است. سپس دستگاه رهبری، برای خاموش کردن صدای آن مسئله در جامعه و یا برای پاسخگویی به جامعه، آن پرونده ها را آشکار می‌گرداند و لذا چون انجام آن کارها، خلاف اخلاق عرف و قانون در جامعه بوده است، با آشکار کردن آن پرونده ها توسط دستگاه رهبری است که توده ناآگاه برانگیخته شده، به وجود چنین رهبری آگاه و عدالت خواه افتخار می‌کند وبرای احقاق حق خون های ریخته شده دیگران و دفاع از حریم مقدس اخلاق و دین، صلوات و درود برایش می‌فرستند.

عاملین این کارهای خلاف عرف، اخلاق و دین در جامعه، وقتی کارشان با دستگاه رهبری انقلاب به این مرحله رسید، ناقوس پایان کارشان به صدا درمی‌آید و از همه طرف در منگنه قرار می‌گیرند. از یکطرف رهبر که بصورت بت و یا مرکز ثقل جامعه در آمده است، اگر خدای ناکرده اینان بخواهند برعلیه چنین رهبری در زندان به عوامل دادستانی که اغلب جوانهای پرشور و احساساتی، که تابع بی چون و چرای رهبر هستند حرفی بزنند، تنها کینه و نفرت آنها را نسبت بخود تقویت می‌کنند و چون خود اینان عامل این بت ساختن و مطلق کردن ها بوده‌اند و در گذشته ظاهراً به نمایندگی و با مجوز همین رهبری عمل می‌کرده‌اند، حال چگونه ممکن است بگویند که بت و یا مرکز ثقل خودشان نیز نادرست بوده است. از طرف دیگر عوامل دادستانی در لباس دوستی با وعده و وعیدهای مختلف به اینان القاء می‌کنند که اگر اعتراف و توبه کنند، هم رهبر آنها را خواهد بخشید و به رتبه و مقام گذشته و بالاتر از آن خواهد رساند و هم خود را از این مهلکه نجات داده و هم انقلاب را از دستبرد مخالفین، معاندین، اجانب و ... حفظ خواهند کرد و لاجرم اینان در آن دنیای بسته و تاریک سلول زندان، تنها راهی که برایشان می‌ماند این است که علیه خود اعتراف و از کارهای نادرست گذشته توبه و چنان وانمود کنند که این اعتراف و توبه از روی کمال آزادی و اختیار بوده است و با فکر کردن بر اعمال گذشته به این نتیجه رسیده‌اند و بعد هم از رهبر تقاضای عفو بنمایند. برای روشن شدن مطلب اخیر، به ذکر یک مثال قناعت کرده و قضاوت را به خود خواننده واگذار می‌نمایم:

بعداز دستگیری سید مهدی هاشمی و دارودسته وی، روزی با ماشین یکی از بچه های حزب اللهی به جائی می رفتیم. رادیو ماشین روشن بود و اخبار پخش میکرد. از جمله اخبار آن روز قرائت کیفر خواست سیدمهدی هاشمی

و یاران وی توسط آقای ری شهری، دادستانی انقلاب ارتش بود. هنگامیکه دادستان شروع به خواندن کیفرخواست کرد، توجه آن دوست حزب اللهی را که رانندگی نیز می‌کرد به خود جلب کرد و با دقت هر دو به کیفرخواست گوش می‌کردیم. بعداز ختم کیفرخواست، آن دوست حزب اللهی که ظاهراً یکی از طرفداران سید مهدی بود به من گفت: آیا شما از این کیفرخواست چیز نادرست و خلافی دستگیرتان شد؟ من که هرچه دقت کردم از آن چیزی نفهمیدم و هرچه فکر کردم دیدم سید مهدی کاری نکرده است و اینها برایش پرونده سازی می‌کنند، در جواب به او گفتم: مسئله اینطور نیست که شما تصور می‌کنید. براساس این کیفرخواست، آقای سیدمهدی مرتکب اعمال بس بزرگ خلاف شرع، عرف، اخلاق و قانون شده است. وی دست به جعل و تقلب در اسناد، اختفای اسلحه، مباشرت و ارتکاب به قتل قبل و بعداز انقلاب، ترور، پرونده سازی علیه دیگران و ... زده است. آن جوان حزب اللهی گفت: اینها که گفتی چیزی نیست. اگر در انقلاب و برای انقلاب اینها جرم است ما همه مرتکب چنین اعمالی شده‌ایم، بسیاری از ما مرتکب جعل اسناد، اختفای اسلحه، ترور، از میدان بدرکردن این و آن و... شده‌ایم. در پاسخ به این مطلب به او گفتم: آیا هنگامیکه شما دست به این قبیل کارها می‌زدید، آیا ممکن بود آنرا علنی اعلان کنید وبه جامعه بگوئید که برای حفظ انقلاب بایستی دست به این قبیل اعمال زد؟ گفت: طبیعی است که خیر. به او گفتم: پس معنای این کار که شما آن را مخفی از جامعه و در خفا انجام می‌دهید این است که انجام این قبیل اعمال در جامعه مذموم و خلاف عرف و اخلاق، شرع و دین و قانون است. زیرا وقتی انجام کاری عرفی، اخلاقی، شرعی و قانونی بود، نیازی به مخفی کردن آن در جامعه نیست و مجریان، آنرا بطور آشکار و علنی انجام می‌دهند و انجام آن براساس بنیادهای اخلاقی و قانونی در جامعه پسندیده است. سپس به او گفتم: این مسئله تنها مختص سیدمهدی هاشمی نیست، بلکه برای همه افراد مانند اوست. برای فردفرد شما و به جهت انجام چنین کارهایی برایتان پرونده درست شده است و تمام این کارها در آن پرونده ضبط گردیده است و هروقت که لازم باشد و صلاح بر آن قرار گرفت، آن را رو خواهند کرد و بدینوسیله هرکه را که بخواهند و یا از ناحیه او خطری احساس کنند، وی را حذف خواهند کرد. این تنها سید مهدی و گروه وی نبوده‌اند که دست به این قبیل اعمال می‌زده‌اند، گروهها و اشخاص دیگر نیز برای به قدرت رسیدن، دست به اعمال مشابهی زده‌اند. (۵۰) تنها آشکارشدن آن اعمال در دوران بعداز پیروزی انقلاب، بستگی به شرایط آن گروه و اشخاص در جامعه و در رابطه با رهبری و انقلاب دارد. رهبر هوشیار و زیرک، اوامر خود را با ایماء و اشاره به پیروان خود می‌گوید تا آن را مخفیانه انجام دهند تا اگر بعداز انجام، آن مسئله اتفاقی علنی گشت و یا مشکلی پیش آورد، گناه آن را متوجه عامل و نه شخص و یا مقام دستوردهنده آن گردانند.

۳- دام سازی

از دیگر روشهائی که بعداز پیروزی هر انقلابی برای استقرار کامل دیکتاتوری و حذف هر نوع مخالفی بویژه مخالفانی که خود از داعیان انقلاب بوده و یا در نزد جامعه و افکارعمومی از موقعیتی برخوردار بوده‌اند و یا در دستگاه جدید برای خود موقعیتی کسب کرده و با هیأت حاکمه و دستگاه رهبری مخالف شده‌اند، بی حیثیت کردن و حذف آنها از طریق دام و پرونده سازی است. این روشی است که از گذشته های دور تا به امروز در اکثر جوامع برای رسیدن به هدفهای خاصی اعمال گردیده است. بمنظور از صحنه خارج کردن بعضی از افراد و شخصیتها، برایشان پرونده سازی کرده و یا دامی در سرراهشان قرار داده و هنگامیکه آن‌ها، به دلایل ضعف های اخلاقی، احساسی و ... در دام آن تله گرفتار آمدند، از آن دام پرونده مورد نیاز ساخته شده و با آن پرونده که ظاهراً یک پرونده واقعی است، آنها را از حیّز انتفاع انداخته و بدینطریق خود را از دست آنها نجات می‌دهند.

دولتها و بویژه بخشهای اطلاعاتی و امنیتی آن، در مواقع خاص و برای حذف یا معامله و یا بی حیثیت کردن مخالفینی که ظاهراً بدلایل خاصی قادر به حذف آشکار آنها نیستند و یا راه دیگری بنظرشان نمی‌رسد، از طریق دام و پرونده سازی سعی می‌کنند اول شخصیت فرد و یا گروه را لکه دار کرده و در مرحله بعد به حذف کامل وی اقدام کنند. اگر هرکسی به اطراف خودش و تجربه های دوران زندگیش نگاه کند، می تواند نمونه هایی از این دامسازی ها و قراردادن تله در سرراه شخصیت ها و بعضی از افراد را پیدا کند که بدین طریق آنها را ملکوک و از میدان بدر کرده و یا فیزیکی از قید حیات راحت کرده‌اند. در رابطه با جاسوسی و ضدجاسوسی این نوع از دامسازیها بسیار رایج و به کرات دیده شده است. در طول تاریخ بشر و بخصوص در دو قرن اخیر بسیاری از دامسازیهایی که در کشورهای مختلف و جوامع گوناگون بوقوع پیوسته وبعدها راز آنها از پرده بیرون افتاده است، بصورت کتاب داستان، فیلم، نمایشنامه و گزارش درآمده و گهگاهی بعضی از آنها در صدر اخبار قرار گرفته است.

دستگاه رهبری اگر از ناحیه افراد وشخصیتهای معتبر و مقبول جامعه و یا کسانیکه در بین گروهها و بخشهایی از اقشار مختلف جامعه صاحب اسم و رسمی شده و یا با برخورداری از موقعیت انقلاب امکاناتی بهم زده‌اند احساس خطر کند، غالباً از این روش استفاده می‌کند. پرونده سازی در انقلابهای مختلف با توجه به شرایط زمانی، مکانی برخورداری از پشتوانه های مختلف ایدئولوژیکی، عقیدتی، دینی و فرهنگی بصور مختلف و اشکال گوناگون بوده است که در این رابطه می‌شود آنها را به دو دسته عمده تقسیم کرد:

- انقلابهای مارکسیستی

- انقلابهای مذهبی و دینی

انقلابهای مارکسیستی

انقلابهائی که با پشتوانه ایدئولوژی مارکسیستی پیروز شده و یا بعداز اینکه انقلاب در کشور پیروزی بدست آورده، ایدئولوژی مارکسیستی حاکمیت یافته است. دام گستردن و پرونده سازی برای مخالفین تحت عناوین خیانت به حزب طبقه کارگر، خیانت به ایدئولوژی مارکسیستی، برگشت به زندگی بورژوائی، جاسوسی به نفع بیگانه و بر ضد طبقه کارگر، توطئه علیه حزب و دستگاه رهبری انقلاب، توطئه وبراندازی حکومت طبقه کارگر، همدستی و همکاری با کشور ثالث علیه طبقه کارگر و از این قبیل دامسازیها رایج و شایع بوده است. در اینگونه دام و پرونده سازیها، اغلب سکس، دزدی، اختلاس و ... را بنا به موقعیت شخصیت مورد نظر در اجتماع، چاشنی آن کرده و می‌کنند.

در دوران استالین با پرونده سازیهای گوناگون، دسته دسته افراد حزبی و انقلابی را دستگیر کرده و سپس با وعده عفو و بخشایش از جانب رهبری و به بهانه اینکه به صلاح حزب طبقه کارگر است، که به موارد مذکور در پرونده‌ای که تشکیل و اعلام شده است اعتراف کنند، بسیاری از آنها را وادار به اعتراف و توبه نسبت به کارهای ناکرده خود می‌کردند و سپس بعداز اعتراف در پیشگاه جامعه بسیاری از آنها راهی جوخه های اعدام می‌شدند و دیگر فرصت هیچ امکانی را به آنها نمی‌دادند که حقیقت را بازگویند. با کمک این نوع پرونده سازیها که در زمان استالین به اوج خود رسید، دست به تصفیه های وسیع در اتحادجماهیرشوروی و در بین تمام احزاب سوسیالیستی کشورهای اقمار زده شد.

در رابطه با دام و پرونده سازی در دوران استالین بویژه بعداز فروپاشی حکومت سوسیالیستی در شوروی و کشورهای اقمار آن، کتابهای بسیاری نوشته شده که در آنها بسیاری از آن دامسازیها آشکار گردیده است. اما چون هدف از این نوشتار تحقیق و بررسی این روش برای حذف مخالفین در آن دوران نیست، کسانی که مایل به اطلاع و تحقیق بیشتری در آن دوران هستند، می‌توانند به کتابهائی که در این زمینه نوشته شده است رجوع کنند.

انقلابهای مذهبی

انقلابهائی که تحت نام دین و پشتوانه مذهبی نضج گرفته و پیروز شده وبا نام دین حکومتی را بنا نهاده است، نظیر انقلاب شیعی عباسی، صفوی ... و انقلاب اسلامی ایران، دام و پرونده سازیها با توجه به مذهب و اعتقادات مذهبی مردم عبارت بوده است از : مخالفت با امیرالمؤمنین، مخالفت با امام، قیام برعلیه خلیفه رسول‌اللّه، بدروغ خود را منتسب به امام و خاندان پیامبر کردن و غیره. این نوع تله سازیها و انداختن شخصیتهای برجسته در یک چنین دامهائی بقصد حذف فیزیکی آنها، بیشتر در انقلاب شیعی عباسی رایج بوده است. ولی در انقلاب اسلامی ایران دام و پرونده سازیها تحت عناوین: مخالفت با حکومت امام زمان، مخالفت با حکومت خدا، دین و رسول، مخالفت با امام خمینی، مرتد، مفسد و محارب و باغی، رشوه خواری، همکاری با رژیم گذشته و یا ساواک، لواط، زنا و روابط جنسی، جاسوسی بنفع بیگانگان و ... است. این تله و پرونده سازیها در جمهوری اسلامی در دومرحله جداگانه انجام پذیرفته است:

مرحله اول این پرونده و دامسازیها، شامل حال افراد برجسته و کسانیکه دارای موقعیت اجتماعی هستند و جذب کامل رژیم نشده و یا احتمال داده می‌شود که ممکن است در آینده در سلک مخالفین در آیند و یا حتی بعضی از مقامات خود رژیم که احتمال بروز مخالفتی از آنها در آینده میرود و یا پای خود را از گلیم خویش درازتر کنند، جهت بی حیثیت و ملکوک کردن چهره آنان در جامعه، برای همه اینان پرونده و دامسازی می‌شود و هرزمان که لازم باشد با روکردن اینگونه پرونده ها و تبلیغ بر روی آنها بوسیله دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی خود، از آنان هتک حیثیت می‌شود و سپس یا آنها را بطور کامل حذف و یا به عامل بی‌اراده خویش تبدیل می کنند و یا اگر دیگر خیلی معزّز و محترم باشند از آن پرونده ها در خاموش کردن و وادارکردن آنها به ادامه همکاری سود خواهند جست.

اغلب انسانهائی که عموماً درگذشته ضعفهایی داشته و یا هنگامیکه در انقلاب پست و مقامی پیدا کرده و دستشان را باز گذاشته‌اند، وسوسه شده و مرتکب کارهای خلاف اخلاق، قانون، شرع و عرف شده‌اند. در انقلابهایی که رهبری آن در دست یک فرد و یا عده‌ای معدود متمرکز است و در برابر مردم و یا هیچ ارگانی مسئول و پاسخگو نخواهند بود، دست بسیاری از دست اندکاران در تاراج اموال عمومی و دولتی تجاوز به حقوق و اموال دیگران، سرازیرکردن درآمدهای کلان به جیب خود و یا وابستگان از طریق زدوبند، به ثمن بخس خریدن یا فروختن اموال دولتی و مصادره‌ای، تصاحب زمین های موات و دولتی و مصادره‌ای، گرفتن امتیازهای مهم انحصاری، گرفتن ارزهای دولتی تحت نامهای صوری مختلف، زدوبند باشرکتها و پیمانکاری های داخلی و خارجی، گرفتن کمیسیونهای مهم در رابطه با خریدهای دولتی و بویژه خریدهای خارجی، واریز کردن پولهای دولتی و سپرده های مردم بحسابهای شخصی و بردن سودهای کلان و ... باز است و این اعمال پرونده و دام سازی را برای مرتکبین آن خیلی آسان می‌کند. علاوه بر مسائل شرح داده شده از مسائل جنسی و در مواردی وابستگی به رژیم گذشته و جاسوسی به نفع بیگانگان استفاده شده است. در حقیقت می‌توان گفت که بحق، جمهوری اسلامی در دام گذاری و پرونده سازیهای رشوه خواری، ترور اشخاص با تصادفهای ساختگی (۵۱)، مسائل جنسی و جاسوسی، ید طولائی پیدا کرده و سال بسال آنرا پیچیده تر و تکمیل تر کرده است.

مرحله دیگر استفاده کردن از دام و پرونده سازیهای مختلف بویژه در درون زندانها و بقصد گرفتن اعتراف و وادار کردن زندانی به توبه، بشدت رایج و معمول بوده است. ساختن پرونده و اعتراف گرفتن از یک زندانی که در درون زندان های انقلاب از هرگونه امکان دفاع از خود بدور است، خیلی ساده تراز وضعیت و شرایط غیرانقلابی است. در این رابطه جمهوری اسلامی برای آندسته از زندانیانی که قصد پرونده سازی برایشان داشته است، دست به تحقیق گذشته های دور آنها زده و بویژه در این رابطه از کسانیکه در گروههای انقلابی و از مخالفین رژیم گذشته بوده و

اطلاعاتی در مورد آن زندانی داشته و یا از پرونده های ساواک و سایر ارگانهای اطلاعاتی گذشته و ... و یا وسیله دوستان خود آنها اطلاعاتی کسب کرده که از همه اینها برای پرونده سازی استفاده می‌شود و چون انسانها عموماً جایزالخطا هستند و در دوران زندگی و یا عهد نوجوانی و جوانی ممکن است خطایی در رابطه با مسائل جنسی کرده باشند و با وجود اینکه سالیان دراز از آن می‌گذرد، در بعضی مواقع از آن رابطه ها مدعی خصوصی درست کرده و پرونده قطوری برای متهم می‌سازند و شاهدانی نیز برای آنها تراشیده و به صحنه های دادگاه می‌آورند. طبیعی است، اگر کسی در گذشته ضعفهای اخلاقی داشته و یاکارهای خلاف عرف شرع و قانون مرتکب شده باشد، حال که در زندان هست با برجسته کردن این ضعفها و اضافه کردن چاشنی ترس از مجازات و کیفر زندانی، به سادگی حاضر می‌شود در قبال چشم پوشی از آنها هرچه را از او بخواهند اعتراف و از گذشته خود توبه کند.

مسئله وادار کردن به توبه و اعتراف علیه خود تنها به افرادیکه در گذشته خلاف و یا ضعف اخلاقی داشته‌اند منحصر نمی‌شود، بلکه شامل حال کسانی هم که بهردلیل در بازجوئی ها و در رابطه با عوامل دادستانی ضعفی از خود نشان داده‌اند نیز شده است. این مسلمانان و حامیان دین حتی تحقیق خود را به اطاق خواب افراد نیز معطوف داشته و با نصب دستگاه فیلمبرداری از روابط جنسی و خصوصی بعضی از افراد نیز فیلم تهیه کرده‌اند. مقامات اطلاعات در منزل یکی از مدیران شرکتهای اتوموبیل سازی با تعبیه دستگاه فیلمبرداری در اطاق خواب وی، تمام روابط وی را با خانمی که بنا به گفته مطلعین صیغه وی بوده است فیلمبرداری کرده و بعداً آنرا بعنوان سند زناکاری وی در اختیار داشتند و این فیلم بین خواص جهت تماشا دست به دست می‌چرخیده است. ولی چون طرف سمبه‌اش پرزور بوده، توانسته بود که از دادگاهی شدنش جلوگیری بعمل آورد. یکی از متهمین به نویسنده اظهار داشت اگر با اینها کنار نمی آمدم، می خواستند که نسبت زنا به من بدهند و اعلان کنند که من زنا کرده‌ام. در یک چنین مواردی طبیعی است که زندانی دیگر توان ایستادگی نخواهد داشت و حاضر به هر نوع اعترافی علیه خود خواهد شد و بسادگی توبه و از گذشته خود اظهار ندامت و پشیمانی خواهد کرد. در اینگونه موارد و پرونده سازیها رژیم جمهوری اسلامی و دادستانی انقلاب، به اصطلاح مثل کبوتر دو برجه عمل کرده است:

٤- قضاوت در رابطه با دوستان و همکاران خود

موارد زیادی مشاهده شده است که وقتی فرد و یا افرادی از خودی های رژیم به این قبیل اعمال و مسائل جنسی دست زده‌اند و اتفاقی آن مسئله رو شده است و یا کسان دیگری آن مسئله را آشکارکرده‌اند، مقامات دادستانی و جمهوری اسلامی بلافاصله تمام کوشش خود را در خاموش کردن آن بکار برده‌اند و حتی کسانی را که موجب آشکار کردن آن شده‌اند، مجازات کرده‌اند. در اینجا به دو نمونه اشاره می‌شود. آقای دکتر حسن آیت هنگامیکه در رژیم گذشته در سمنان در آموزش و پرورش مشغول تدریس در دبیرستان دخترانه بوده است، به دختری تجاوز کرده که پرونده در آن زمان برایش تشکیل شده است و به همین علت از آنجا اخراج گردیده است. بعداز انقلاب این پرونده مجدداً آشکار گردید و به اطلاع سران مملکتی رسید. آنها نیز کوشش کردند که از روشدن و عمومی شدن آن جلوگیری بعمل آورند. در صورتیکه نظیر همین مسئله در مورد دیگران به اعدام آنها منجر شده است. مورد دیگر در رابطه با آقای معادیخواه وزیر ارشاد اسلامی در زمان صدارت آقای مهندس موسوی است. بچه های سپاه، آقای معادیخواه را با خانمی در حین انجام عمل جنسی دستگیر و بازداشت کرده بودند. بعد که مسئله آشکار گردید، تنها کاری که با وی کردند این بود که او را وادار کردند که از وزارت ارشاد اسلامی استعفا بدهد. روزی از روز ها در زندان قزل حصار هنگامیکه با آقای حسین م- ی در حیاط زندان قدم می‌زدیم، این مسئله معادیخواه مطرح شد و من از وی پرسیدم که نظرشما در این مورد چیست؟ وی گفت: آقای معادیخواه حتی قبل از انقلاب نیز دنبال این قبیل اعمال و کارها بود و این اولین بار نبوده است که وی مرتکب انجام چنین عملی شده است. اما به

وی ترفیع مقام داده، مسئول بنیاد نهج البلاغه کردند و کسانی راکه دست به آشکار کردن آن زده و موجب تضعیف حزب جمهوری اسلامی (۵۲) شده بودند به زندان محکوم کردند. یکی از جوانان حزب اللهی را که در رابطه با افشای مسئله آقای معادیخواه زندان کرده بودند، به آقای لاجوردی می گوید چرا مرا زندان کرده‌اید؟ او پاسخ می‌دهد: همین برای تو بس که موجب تضعیف حزب شده‌ای. فقط این چند مورد را برای نمونه عنوان کردم و الا این قبیل موارد آنقدر زیاد است که اگر جمع آوری شوند خود کتاب قطوری خواهد شد.

۵- قضاوت در رابطه با زندانیان و مخالفین

همین قبیل موارد که قبلا ذکر شد و یا خیلی کوچکتر از آن، هنگامیکه برای یک مخالف و یا کسانیکه با رهبری و حاکمیت رو در رو قرار می‌گرفتند، اتفاق افتاده بود و یا از گذشته یک زندانی جزئی‌ترین مسأله جنسی را مطلع می‌شدند، برای آن که آنرا تبدیل به مسئله زنا بکنند بعناوین مختلف: در لباس دوستی و کمک دام سر راه وی قرار می‌دادند و برای اینکه از او حرف بکشند که به اعتراف وی منجر شود، مثلا به او می‌گفتند اشکالی ندارد، بگو یکبار زنی را بوسیده‌ای و یا حداقل دستی به سروروی وی کشیده‌ای و یا ... سپس از همین موارد پرونده زنا تشکیل می‌شد و شاهدانی نیز اگر لازم می‌آمد برایش می‌تراشیدند. و زندانی که از هیچ حقوق دفاعی برخوردار نبود، لاجرم برای فرار از آن مسائل و گاه راحت کردن خود و حفظ آبرو، حاضر به اعتراف علیه خود شده و توبه را بر ایستادگی ترجیح داده است. در بعضی مواقع این قبیل پرونده ها را در افکار عمومی جامعه آشکار کرده، آبرو و حیثیت خانواده و بستگان و نزدیکان وی را بر باد می‌دادند. وقاحت را گاهی به حد اعلای خود رسانده، بخشهائی از پرونده متهم را استخراج کرده و بصورت کتاب انتشار داده‌اند. بعنوان مثال به نمونه زیر توجه کنید:
درکتاب غائله ١٤ اسنفد ١٣٥٩ که پدیدآورنده و ناشر آن دادگستری جمهوری اسلامی ایران، شورای عالی قضایی است. در مورد سرگرد دلشاد تهرانی چنین آمده است:
" ج - سرگرد دلشاد تهرانی - پس از سرهنگ فرسنداج به فرماندهی گارد گماشته شد. این آقا دلچسب تر از سرهنگ بود، چون ظاهری آراسته و متدین و باطنی بس آلوده و ناهنجار داشت. گزارش بسیار محرمانه‌ای این آقا را چنین معرفی می نماید:
١- در یک خانواده مذهبی در تهران در خیابان امیریه، خیابان فرهنگ متولد شده است.
٢- سرای فرهنگ و خیابان بوذرجمهری، نمایشگاه داران و دلالان اتوموبیل او را خوب می‌شناسند.
٣- قبل از ازدواج پاتوق دلشاد خیابان جمشید و شهرنو بود.
٤- از پرسنل قدیمی تیپ ٢٣ نوهد است .
٥- در سال ١٣٤١ در یک مأموریت نظامی در نقده به یک دختر ١٣ ساله تجاوز نموده.
٦- در جوانی ... بوده است.
٧- عوامل قدیمی باشگاه کیان، بخصوص مهدی لحافدوز با وی روابط ... داشته‌اند.
٨- قبل از انقلاب خبرچین ضد اطلاعات تیپ بود.
٩- در جریان کاروانسراسنگ، عضو فعال و بهمین جهت سی هزار ریال از ساواک دریافت نموده است.
١٠- بلافاصله پس از انقلاب رنگ عوض کرده سرپرست کمیته پاکسازی تیپ شد که کلیه سوابق پلید خود را از پرونده رکن دوم اطلاعات بر می دارد.
١١- از امکانات شغلی خود بعداز پیروزی انقلاب استفاده کرده و یک اتوموبیل بنز سواری طاغوت به قیمت بسیار نازل و قسطی خریداری می نماید." (۵۳)

در سال ۱۳٦۷ بعداز خودکشی و یا خودکشی کردنش، وی را شخصی عاشق و دلسوخته امام و نمونه بارز یک نظامی انقلابی و برحذر از مادیات و ... معرفی می‌کنند:

"سرهنگ دلشاد تهرانی، افشاء کننده کودتای نوژه در گذشت. سرهنگ تهرانی از افسران دلسوز متهعد و از جان گذشته ژاندارمری بود. یکی از همکاران او در گفتگویی با خبرگزاری جمهوری اسلامی در مورد تعهد کاری و خصائل اخلاقی وی اظهار داشت : پایبندی و ارادت او به اسلام و انقلاب زبانزد همه بود و در اجرای وظایف کمترین اغماضی روا نمی‌داشت. وی تأکید کرد سرهنگ تهرانی در همین حال با اخلاق حسنه خود محیط کاری را آکنده از صفا و صمیمیت کرده بود. کشف و افشای کودتای نوژه از بارزترین فعالیتهای مرحوم سرهنگ تهرانی طی دوران خدمتش بوده است. وی در جبهه های جنگ تحمیلی حضور فعال داشت و در چند نوبت نیز مجروح شد. سرهنگ دلشاد تهرانی عاشق دلسوخته حضرت امام و نمونه بارز یک نظامی انقلابی و وطن دوست بود. قبل از انقلاب در هوانیروز فعالیت داشت و سپس وارد ژاندارمری شد و مدتی معاونت بیمارستانی ژاندارمری را بعهده داشت. تواضع و ایمانش او را برحذر از توجه به مادیات کرده بود و تا پایان عمر ۵۱ ساله‌اش بصورت بی پیرایه‌ای با همسر و دو دخترش زندگی کرد. بمنظور بزرگداشت مرحوم سرهنگ تهرانی فردا)جمعه(، ساعت ۳۰/۱٤ مجلس ختمی در مسجد ابوسعید واقع در خیابان ابوسعید منعقد است" (٥٤)

منقول است که این اطلاعیه و مطلب را مقامات امنیتی به خبرگزاری جمهوری اسلامی و روزنامه داده است. در کتاب دادگستری جمهوری اسلامی، آقای دلشاد تهرانی را بدانگونه معرفی کرده‌اند، ولی بعداز خودکشی، وی را اینگونه معرفی می‌کنند. راز مطلب چیست ؟

علت ناهنجار و فاسد معرفی کردن دلشاد تهرانی در مرتبه اول این است که وی در آن زمان مسئول یگانه حفاظت ریاست جمهور، آقای بنی صدر بوده است. قصدشان نشان دادن فساد و بخدمت گرفتن افراد فاسد در دفتر آقای بنی صدر است که ویرا این چنین معرفی کرده‌اند و بیچاره دلشاد تهرانی که در این رابطه چوب بنی صدر را خورده است. طرفه اینکه نقل کرده‌اند وی یکی از افسران ورزیده اطلاعات بوده و کشف و افشای کودتای نوژه را از مهمترین فعالیت دوران خدمت وی ذکر می‌کنند و توجه نکرده‌اند که این کشف هم در دورانی است که وی در دفتر ریاست جمهوری مشغول خدمت بوده است.

در مرتبه دوم همین افسر با باطنی بس آلوده و ناهنجار -به زعم آنها- را بخدمت می‌گیرند و بکارهای امنیتی - اطلاعاتی بکار می‌گمارند، از همه عیوب گذشته پاک و مفتخر به القاب های افتخارآمیز می‌گردد.

بعداز قتل مرحوم دکتر کاظم سامی در ۲ آذرماه سال ۱۳۷٦، بطوریکه نقل می‌کردند از آقای تهرانی خواسته شده است همانطوریکه کودتای نوژه را کشف کرده است، قاتل دکتر سامی را نیز پیدا بکند و نشان دهد که دولت در این قتل دست نداشته است و وعده خلعتی نیز به او می‌دهند. آقای تهرانی دست بکار می‌شود، اما محتوای پیام را که می‌گوید: با پیدا کردن قاتل دکتر سامی نشان دهد که دولت در قتل دست نداشته است را بدرستی دریافت نمی‌کند و با پیگیری و جدیت کار تحقیق را پی می‌گیرد و سرانجام دو هفته بعداز قتل دکتر سامی، هنگامیکه سرنخ اصلی را کشف می‌کند در پشت میز کارش به ضرب گلوله وی را به قتل می‌رسانند و همانروزها شایع کردند که وی در اطاق کارش با اسلحه کمری خود خودکشی کرده است. و برای حتم غائله بدینگونه از زحمات وی قدردانی کردند.

٦- ساختن پرونده های جنسی و سایر دامها

بسیاری را در رابطه با مسائل سیاسی و عقیدتی بازداشت و اعدام کرده و بخاطر اغفال ذهن جامعه، برای کم آب و رنگ کردن شخصیت وی، مسئله اصلی را که یک مسئله سیاسی بوده است حذف و در حکم اعدام آنها، مسئله را لواط، زنا و یا موارد متعدد زنای محسنه و یا جرایم مربوط به مواد مخدر اعلام کرده‌اند. خود این مسئله بسیار قابل تعمق است که با توجه به آن شرایطی که در قرآن و متون اسلامی در مورد اثبات زنا و لواط ذکر شده است، چگونه و به چه طریق اینها توانسته‌اند که به اثبات آن بپردازند، همانطوریکه در مورد زنا آمده است که چهار شاهد عادل باید شهادت بدهند که خود انجام عمل را مشاهده کرده‌اند و مثل میلی که در سرمه دان برود، رابطه زن و مرد را دیده‌اند و یا خود عامل، در کمال آزادی برعلیه خود شهادت بدهد که چنین عمل شنیعی را انجام داده است و نیز آمده است که چهار شاهد عادل باید در یک جلسه شهادت بدهند. کسانی را با ساختن پرونده های زنا و یا لواط اعدام کرده‌اند، که جرم اصلی آنها مسئله سیاسی و مخالفت بوده است و مقامات جمهوری اسلامی و دادستانی از بعضی از آنها قبل از مخالفت و زمانیکه در سلک انقلابیون بوده‌اند، اطلاع داشته‌اند. در اینجا نیز به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنم. این نمونه انتخابی، مسئله آقای امیدنجف آبادی، حاکم شرع انقلاب اصفهان است. هنگامیکه وی را اعدام کردند، در حکم اعدام وی مسئله لواط ذکر شده است. اعدام وی بخاطر دو مسئله، یکی اعدام میراشرافی و دیگر افشای مسئله مک فارلین است. آقای امید نجف آبادی خودش در مجلس خبرگان برای ما جریان اعدام میراشرافی را چنین نقل کرد: هنگامیکه میراشرافی را دستگیر و او را بازجوئی کردم بمن گفت: تو هیچ کاری نمی‌توانی بکنی. به او گفتم که ترا اعدام می‌کنم. در جواب گفت: یقین بدان اگر مرا اعدام کنی، خودت بدتر از آن خواهی دید. آقای امید چنین ادامه داد: بعد از دستگیری وی، سیل تلفنها و سفارشها و توصیه ها نسبت به وی شروع شد و من به هیچکدام از آنها توجهی نکردم. تا اینکه امام خمینی وارد کار شد و من اطلاع حاصل کردم که پیکی از طرف آقای خمینی بهمراه نامه آقا که امر کرده‌اند فوری میراشرافی را رها کنم به اصفهان آمده است. من قبل از اینکه پیک برسد و نامه آقای خمینی را بدست من بدهد، فورا او را احضار کردم و دستور اعدام را صادر و وی را اعدام کردم. یکی دو ساعت از اعدام وی گذشته بود که پیک رسید و نامه را بدستم داد. نامه را روی چشم گذاشتم و باز کردم. مضمون نامه این بود که میراشرافی را رها کن و هرکاری داری زمین بگذار و فوری بیا پیش من. سپس به پیک گفتم متأسفانه کمی شما دیر رسیده‌اید و قبلا وی اعدام شده است و من خبر نداشتم که امام از اعدام وی ناراضی است و بلافاصله در تهران خدمت آقا رسیدم. وقتی آقا را ملاقات کردم با یک نگاه خیره کننده‌ای گفت: میراشرافی را اعدام کردی؟!

دوم افشای مسئله مک فارلین : امیدنجف آبادی در سفری به خارج از کشور در پاریس، از طریق آقای منوچهر قربانی فر، که سابقاً با وی رابطه داشته است، از جریان رفتن مک فارلین به ایران مطلع می‌شود. آقای امیدنجف آبادی در بازگشت به ایران، جریان را به سیدمهدی هاشمی گزارش می‌کند. سیدمهدی با دردست داشتن این گزارش سعی می‌کند که با هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای بده و بستان بکند، ولی موفق نمی‌شود. وی سپس جریان مک فارلین را به ابووفا مأمور اطلاعات سفارت سوریه در تهران اطلاع می‌دهد و او هم آنرا به سوریه منتقل می‌کند و از طریق او خبرش در روزنامه الشراع لبنان درج می‌شود. هنگامیکه خبر در لبنان انتشار پیدا کرد، آقای هاشمی رفسنجانی مجبور شد در همان روز سخنرانی کند و مسئله را یک جوری رفع و رجوع نماید. در همان سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی چنان دستپاچه شده بود که چند جور و ضدونقیض حرف زد. بعد هم آقای خمینی خودش وارد اصل قضیه شد و خطاب به کسانیکه از وزیر امور خارجه توضیح خواسته بودند گفت : "صدایشان از حلقوم اسرائیل بیرون می‌آید".

مدتی بعداز این وقایع، آقای سیدمهدی و تعدادی از یارانش را دستگیر کردند. از جمله آقای امید نجف آبادی که وی را در این رابطه دستگیر و سپس تحت نام لواط اعدام کردند. در کتاب خاطرات سیاسی ری شهری (۵۵) چنین

آمده است: فتح اللّه امید نجف آبادی، همکاری با مهدی هاشمی، مسائل شدید خلاف اخلاق (٥٦)، اعدام تاریخ ١٦/٨/٦٧. یکی از طرفداران سید مهدی و امید، بعداز اعدام وی و مطلع شدن از عنوان لواط برای او بسیار ناراحت بود و می‌گفت: من از اینان متحیرم که چطور از نظر فقهی احراز کرده‌اند که او لواط کرده است. مگر نه اینکه چهار شاهد عادل باید شهادت بدهند که این عمل واقع شده و وقوع آنرا با تعبیر معروف ردکردن نخ ثابت کرده باشند و یا خود مشاهده کرده‌اند. معلوم می‌شود که اینان عادل نبوده‌اند، چون اگر عادل بودند چگونه می‌توانستند به درون خانه ها بروند و وقوع این عمل شنیع را مشاهده کنند.

در این رابطه، بنا به موقعیت و اطلاع از شخص مورد نظر یا از گذشته او، چیزی بدست می‌آورند و یا اینکه شخصی را در سر راه او قرار می‌دهند و بعد آن فرد کاشته شده، با وی آمد و رفت پیدا می کرده، سپس بعداز دستگیری وی، آن فردی را که سر راهش قرار داده بودند، احضار و یا دستگیر و وی را نسبت به عمل انجام شده وادار به اعتراف می‌کنند. در اینگونه موارد زندانی، راه دیگری جز اعتراف به گناه و توبه و ندامت از گذشته خویش نخواهد داشت. در مورد امید نجف آبادی نقل می‌کردند که جوانی را سر راه وی قرار داده بودند و بعد آن جوان را حاضر می‌کنند و نسبت به وی اعتراف می‌کند که با من عمل لواط انجام داده است.

دیگر از موارد دامسازی در زندان برای زندانی، فرستادن یکی از افراد خودی در نقش زندانی و یا زندانی آنتن وسخن چین و یا افرادی از حزب و یا گروه خود زندانی که همکاری را با دادستانی شروع کرده، در سلول فرد زندانی است. در چنین مواردی که بسیار در زندان جمهوری اسلامی رایج بوده است، فردی که از خودشان است و یا زندانی است که تن به همکاری داده، با زندانی مورد نظر همنشین می‌شود و با وی اظهار همدردی و همدلی می‌کند و سعی می‌کند از هر دری سخنی به میان آورد و با همدلی و مهربانی کردن، کم‌کم اعتماد وی را بخود جلب کند و برای جلب اعتماد طرف از هرنظر در نقش دوست و شخصی مورد اعتماد، اول مسائل و وضعیت خودش را بصورت گوناگون برای وی نقل می‌کند و چنین نیز وانمود می‌کند که دادستانی از این مسائل اطلاع ندارد و بدینوسیله شخص مورد نظر را اغفال می‌کند و براثر نبود تجربه کافی، تنهایی، فرار از ترس و ... وی نیز مسائل خودش را نقل می‌کند و یا سرنخهایی را بدست وی می‌دهد و این شخص نیز سعی می‌کند که از وی هرچه بیشتر حرف بکشد و چیزهایی کشف کند. سپس مسائل کشف کرده و یا مطلع شده و یا تمام مسائلی را که بخاطر دوستی برای وی نقل شده، همه آنها را در اختیار دادستانی می‌گذارد. بعداز دریافت این اطلاعات باز جویان با زندانی برخورد می‌کنند و وقتی زندانی متوجه می‌شود که اسرارش فاش شده است، می‌داند که مقاومت کردن دیگر بی معنی است. در این نوع موارد که بسیار زیاد دیده شده است، تنها راه باقی مانده برای زندانی اعتراف علیه خود و توبه کردن از اعمال گذشته است.

بعد از پیروزی انقلاب و بویژه از خرداد سال ٦٠ به بعد هجوم و سیل نوجوانان و جوانانی که از روی احساس و شور و هیجان انقلابی جذب این و یا آن گروه شده بودند، بسوی زندانها شروع شد و این توده بی تجربه و جوان، بسادگی اغفال می‌شدند و آنچه که در چنته داشتند به نحوی عنوان می‌کردند و اطلاعات گروهی و سازمانی خود را لو می‌دادند. بخصوص هنگامیکه این جوانان و نوجوانان می‌دیدند که بسیاری از رهبرانشان و افراد بالای سازمانها توبه و اعتراف کرده و همکاری با دادستانی را شروع کرده‌اند. پائینی ها احساس می‌کردند دیگر جائی برای ایستادگی و مقاومت نمانده است و بقول معروف وقتی پیش نماز این کند، پس نماز آن خواهد کرد. در این رابطه لاجوردی به قصد سنگین تر کردن پرونده آقای قطب زاده، پاسداری را با برنامه ریزی در سر راه وی کاشت و پاسدار نیز بعنوان اینکه نفوذی و از مخالفین است، اعتماد وی را بخود جلب کرد و اطلاعات دریافتی از وی را تحویل دادستانی داد و در نتیجه دادستانی اعدام وی را تسریع کرد، چون می‌ترسید بعضی از دوستانش امکان یابند از طریق آقای خمینی به کمک وی بشتابند و وی را نجات بدهند.

بعداز دستگیری قطب زاده بعضی از دوستانش کوشش می‌کنند از اعدام وی جلوگیری بعمل آورند. نزد آقای خمینی وساطت می‌کنند و از خدمات وی به انقلاب و خود آقای خمینی به وی متذکر می‌شوند و می‌گویند: نظر به اینکه وی جزو یکی از یاران شما، عضو شورای انقلاب، اولین رئیس صدا و سیما و وزیر امور خارجه بوده است، اگر هم در ذهنش چیزی گذشته، اما کاری انجام نشده است. و این قصاص قبل از جنایت است و اعدام وی در نزد افکار عمومی جهان انعکاس بدی خواهد داشت.

ظاهراً آقای خمینی می‌گوید موقتاً از اعدام وی خودداری کنید. لاجوردی و دارودسته‌اش و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به رهبری و طراحی حسن واعظی برای گرفتن مجوز و تسریع در اعدام قطب زاده توطئه زیر را به اجرا در می‌آورند:

یکی از پاسدارانی که با سلول آقای قطب زاده در تماس بوده است، رابطه نزدیکی با وی برقرار کرده، چنین وانمود می‌کند که از دوستان وی و از مخالفین جمهوری اسلامی و یکی از افراد نفوذی در دادستانی است. بعداز جلب اعتماد آقای قطب زاده بخود، می‌گوید که ما در بیرون امکانات زیادی داریم و با نفوذیهای خود قادریم شما را از اینجا فراری دهیم و بخارج از کشور بفرستیم و چون شما یک شخصیت شناخته شده در افکار عمومی جهان هستید، وجود شما در خارج می‌تواند برای آزادی کشور از دست دیکتاتوری آخوندیسم مفید واقع شود.

قطب زاده خام حرفهای این پاسدار می‌شود و می‌گوید حال که چنین است ترتیب کار را بدهید. پاسدار برای ترتیب دادن جریان فرار آقای قطب زاده از چنگال لاجوردی، می رود که با گروه خود وسایل فرار وی را فراهم کند. بعداز چند روز دیگر به سلول قطب زاده بر می‌گردد و به وی می‌گوید ترتیب همه کارها داده شده است، ولی کسانی که قرار است شما را بخارج فراری دهند گفته‌اند خرج اینکار سیصد هزار دلار است که از این مبلغ نصف آنرا اول کار می‌گیرند و مابقی را بعداز انجام کار.

قطب زاده‌می‌گوید من در اینجا پولی ندارم ولی می‌توانم بشما حواله بدهم تا در آلمان دوستم آنرا بشما پرداخت کند. پاسدار می‌گوید اشکال ندارد و من حواله را می‌گیرم و از طریق گروه خود با دوست شما رابطه برقرار می‌کنیم و بعدازاینکه وی پول را به حساب آنها ریخت، ترتیب فرار شما داده می‌شود. آقای قطب زاده به دوستی که در آلمان دارد حواله می‌دهد که آن مبلغ را بحساب آنها واریز کند. پاسدار حواله را می‌گیرد و میرود تا ترتیب کار را بدهد.

لاجوردی و دارودسته‌اش حواله را می‌گیرند و نزد آقای خمینی می‌برند و می‌گویند ما که به شما می‌گوییم که آقای قطب زاده توطئه گر است. وی نه تنها پشیمان نشده است، بلکه در درون زندان نیز طرح فرار خود را ریخته است و این هم سندی که با دست خودش نوشته است. بعداز آن آقای خمینی می‌گوید حال که چنین است ترتیب او را بدهید. لاجوردی و دارودسته‌اش خوشحال و خندان از اینکه مجوز اعدام را گرفته‌اند فوری وی را اعدام می‌کنند.

قطب زاده منتظر است تا ترتیب فرار وی را فراهم آورند چند روزی از دادن حواله می‌گذرد و خبری نمی‌شود تا اینکه بعداز هفت هشت روزی پاسداری که مجری توطئه بوده است را به سلول وی می‌اندازند. پاسدار که ظاهراً شکنجه نیز شده است به قطب زاده می‌گوید برنامه لو رفته است و در اثر لو رفتن آن، مرا دستگیر و شکنجه کرده‌اند. ولی قطب زاده متوجه می‌شود که این طرح توطئه اجرای اعدامش بوده است.

بعداز اعدام، پاسداران نقل می‌کردند که وی را با زجروشکنجه کردن تیرباران کردند. بدین ترتیب که اول تیر بدست و پای وی می‌زدند و وی که افتاده بود و دست و پا میزد تمام بدن ویرا با تیر سوراخ سوراخ کردند و در یک چنین حالی هنگامیکه دیگر رمقی برایش باقی نمانده بود تیر خلاص را به مغز وی خالی کردند و به حیاتش خاتمه دادند.

فصل سوم

زندانی در معرض بمباران اطلاعات یکطرفه

دیگر از موارد مهمی که منجر به شکستن روحیه مقاومت و اعتراف و توبه کردن زندانی می‌شود، علاوه برآنچه که تا بحال ذکر گردید، قرار دادن زندانی در معرض اطلاعات یکطرفه است. اطلاعات یکطرفه در شرایط ترس و وحشت و تنهایی بسیار کارگر می‌افتد و در مواردی حتی امر را بر خود زندانی به مرور مشتبه می‌سازد و موقتاً چنین حالتی به او دست می‌دهد که فکر می‌کند تمام آنچه را که بویژه بعداز پیروزی انقلاب انجام داده است، خطا و اشتباه بوده و راه درست همان راهی است که مسئولین امر و مقامات دادستانی و یا افراد دیگری در رابطه با عوامل دادستانی غیرمستقیم به وی القاء می‌کنند. معمولا زندانی تا موقعیکه در زندان و در معرض هجوم بمباران اطلاعات یکطرفه است در حالت ندامت باقی می‌ماند. ولی هنگامیکه آزاد شد و یا به نحوی در رابطه با فرد مطلع دیگری قرار گرفت به زودی دوباره بر می‌گردد و در چنین حالتی اغلب منفعل شده و دست از همه چیز می‌شوید، و این حالت، یک حالت ایده آل برای رژیم حاکم است.

برای اینکه اطلاعات یکطرفه مؤثر واقع شود، در مراحل اولیه تمام وسایل ارتباطی را از دسترس زندانی دور و عوامل مستقیم و غیر مستقیم دادستانی جای همه آن ارتباطات را پر می‌کنند و دائم با وی در تماس و مراقبت هستند و اثرات اطلاعات مختلفی را که بوی منتقل کرده‌اند، بر روی وی ارزیابی می‌کنند. این اطلاعات یکطرفه کمتر بر روی زندانی بدون ایجاد جو ترس و وحشت مؤثر واقع می‌شود. بدین علت است که شما مشاهده می‌کنید، در غالب رژیمهای انقلابی، داخل و خارج از زندان و بازداشتگاهها را، با روشهای مختلفی مخوف و خطرناک و بصورت هیولای ترس و وحشت در می‌آورند و با آن هیولا، هم زندانی و هم مردم خارج از زندان را می‌ترسانند. هنگامیکه ترس در دل زندانی جای گرفت، در اختیار قرار گرفتن وی بوسیله عوامل رژیم حاکم بسادگی انجام می‌پذیرد. مهمترین مرحله، همان مرحله ایجاد ترس و هراس شدید در دل زندانی است. اگر زندانی در شرایط مختلف نترسید و بازجویان متوجه این امر شدند که او ترسو نیست، در این مرحله بستگی به شرایط شخص زندانی، یا از او دست می‌کشند و یا در اعدامش تسریع بعمل می‌آورند.

از راههای مختلف، ترس و وحشت در دل زندانی ایجاد می‌کنند. بعضی از این راه و روشها، در جاهای مختلف این نوشته توضیح داده شده است. ولی به این نکته اشاره میشود که بسیاری فکر می‌کنند که ترسو نیستند و اگر کسی به آنها بگوید: آیا شما در زندگی از چیزی می‌ترسید؟ خیلی محکم می‌گویند: "چرا بترسیم، مرگ یکبار شیون یکبار". این چنین جوابهایی در حالت عادی خیلی ساده است، ولی در شرایط سنگین و خاص، وضعیت بگونه‌ای دیگر است.

اینان چون در زندگی گرفتار آن شرایط نشده‌اند، از وجود ترس در خود، اطلاع درستی ندارند و یا در حقیقت نمی‌خواهند خود را در نزد دیگران از دست و پا بیندازند. این است که گاهی مشاهده می‌شود چنین اشخاصی وقتی در آن شرایط قرار گرفتند، از هر ترسویی ترسوترند. بسیاری از چیزها و دلبستگی ها در انسان، خود نشان از وجود ترس است. ولی بسیاری به وجود این ترس در خود باور ندارند. همه مردم بطور طبیعی خانواده و بستگان و بخصوص زن و بچه، رتبه و مقام، شهرت و ثروت، آبرو و موقعیت اجتماعی، محبوب و قهرمان بودن، صحت و سلامت نفس و روان، برخورداری از شخصیت در محیط اجتماعی، زیست در بین اجتماع و حشر ونشر با دیگران، دین و عقیده، ایدئولوژی و مسلک و مرام، پایبندی به اهداف دینی ومسلکی، رهبری ومدیریت و ... را دوست دارند و هرکسی نسبت به بعضی از این مقوله ها حساستر و نسبت به بعضی دیگر کمتر حساس است. هنگامیکه خطر، آن مقوله های حساستر را تهدید کرد، ترس بر او غلبه می‌کند. و برعکس مقوله های دیگری در مقابل مقوله فوق قرار دارند که انسان از داشتن و یا منتسب بودن و یا از انجام دادن آنها تنفر دارد و اگر کسی و یا دستگاهی وی را به آن چیزهائی که از آن تنفر دارد نزدیک کند و یا وی را بدان بچسباند، در این حالت، باز ترس بر وی مستولی می‌شود.

در هر حال هنگامیکه ترس در دل زندانی جای گرفت و مؤثر افتاد، خود وی بدست وپا می‌افتد و یا کسانی وی را به سمت دلخواه خود هدایت می‌کنند و یا کمی به تحبیب وی می‌پردازند و در این رابطه امکان دسترسی به بعضی از امکانات را که قبلا از او قطع کرده‌اند، به وی اعطاء می‌کنند. با این امکانات نظیر یک تماس تلفنی و یا ملاقات حضوری چند دقیقه‌ای با خانواده، در اختیار گذاردن بعضی امکانات رفاهی، برداشتن شکنجه از روی وی و وعده و وعید دادن، نظر وی را تا حدودی به خود جلب می‌کنند و در اینصورت مرتب به سلول سر زده، با وی همدردی و درد دل می‌کنند و بدینوسیله باب مذاکره و بحث را باز می‌کنند. این اعمال در زندانهای رژیم انقلابی و در شرایط بحران خیلی ساده تر از رژیم معمولی انجام می‌پذیرد. چون یکی از چیزهای بدیع در زندانهای انقلاب این است که در غالب موارد هم زندانی و هم زندانبان هردو ظاهراً انقلابی و همکار بوده و یا فعالیت و مبارزه مشترکی بر علیه رژیم گذشته داشته‌اند و لذا یا از نزدیک همدیگر را می‌شناسند و یا از نظر فکری، گروهی و دسته‌ای نسبت بهم آشنایی داشته و دارند و حالا بعداز پیروزی انقلاب، اینها که قبلا تا حدودی یگانه بودند، دوگانه شده‌اند: عده‌ای نقش زندانبان بخود گرفته و دیگران زندانی. در شرایط انقلاب، شرایط زندان و زندانی از نظر ماهیت، کاملا با زندان معمولی رژیم قبل بطور کلی متفاوت است. صرفنظر از هواداران، علاقمندان و اعضاء جدید جوان و نوجوانی که در شرایط بعداز انقلاب به این شخصیت و یا آن شخصیت، این و یا آن گروه پیوسته‌اند، زندانی و زندانبان یکدیگر را می‌شناسند و تا حدودی از تاروپود هم آگاهی دارند، نقاط قوت و ضعف یکدیگر را می‌شناسند، همه اینها در گذشته دارای مواضع تقریباً یکسانی بوده‌اند، هدف و شعارهای مشترکی داشته‌اند، لاجرم اکنون زندانبان و عوامل دادستانی زندانیان خود را با همان عقاید قبلی و شعارها و اهداف خودشان به محاکمه می‌کشانند و بسیاری را تحت نام خیانت به همان اهداف و شعارها به مسلخ می‌برند. هواداران، علاقمندان و اعضاء جوان و نوجوانی که با همان شعارها، همان اهداف و همان عقاید قبل از انقلاب گرد این و یا آن سازمان، این و یا آن شخصیت بعداز انقلاب جمع شده‌اند، از نظر اطلاعات در سطح بسیار نازلی هستند و از تجربه چندانی نیز برخوردار نبوده‌اند و بیشتر احساسات نوجوانی و جوانی است که اینان را به این و یا آن وابسته کرده است و نه علم و آگاهی و شناخت. و این نازل بودن سطح اطلاعات و تجربه، یکی از عواملی است که منجر به مؤثر واقع شدن اطلاعات یکطرفه می‌شود. تنها مسئله انکار و خدشه ناپذیر در نزد اینان، همان عقاید، شعارها و اهداف قبل و در حین پیروزی انقلاب است و با همین ها نیز به محاکمه کشیده خواهند شد. اینگونه به محاکمه کشیدن‌ها، ساده تر و زودتر و بیشتر از رژیم گذشته منجر به اعتراف و توبه کردن می‌شود. حال این سئوال مطرح است که چگونه این اطلاعات یکطرفه در رژیم انقلاب بشدت کارگر می‌افتد و کار به اعتراف و ندامت کشیده می‌شود؟

چگونگی تأثیر اطلاعات یکطرفه

اطلاعات یکطرفه گرچه نسبت به همه مردم اثرات نامطلوب داشته و موجب گمراهی آنان می‌شود و اشخاص را به راهی که مطلوب شخص اطلاع دهنده است خواهد کشاند، اما با این وجود، وضعیت شخصی که آزاد است با کسی که زندانی و اسیر در بند است به لحاظ تأثیر همین اطلاعات یکطرفه کاملا متفاوت است. در زندان بعداز پیروزی انقلاب و بعداز گذشت فاز اول آن که نوبت گرفتاری افراد و شخصیتهای رژیم گذشته است، نوبت به انقلابیون و خودی ها می‌رسد. این بار زندانها از این انقلابیون و خودی ها که خود انقلابی و صاحب انقلاب و یا از حامیان آن بوده‌اند و خود را وارثان و فرزندان انقلاب می‌دانند انباشته می‌شود.

اینان هنگامیکه آزاد و فعال هستند هر دسته، گروه، حزب و یا شخصیتی، برای خودش خط مشی و اعتقاد و هدفی دارد و افکار و اعمالش با آن روش و منش و خط مشی خو گرفته است. کوشش می‌کند که انقلاب را بر طبق راه و روش دلخواه خود به پیش ببرد و هدایت کند. علاقمندان، هواداران و اعضاء تازه وارد جوان و نوجوانی که بعداز پیروزی انقلاب به این و یا آن گروه، این شخصیت و یا آن شخصیت روی آورده و گرد وی جمع شده‌اند، بلحاظ برتری تجربه و اطلاعات در وضعیت نازلتری نسبت به کسانیکه قبل از پیروزی انقلاب همراه و همگام بوده‌اند، می باشند. این دسته اخیر بیشتر بر اثراحساسات و تبلیغات احساسی گرد این و آن جمع شده‌اند. با وجود این چنان می‌نماید که اینان نیز برای خود طرز فکر و خط مشی ویژه‌ای دارند. دادن اطلاعات یکطرفه و القاء آن به این دسته از طرف رهبر یا دستگاه رهبری آن گروه، سازمان و یا شخصیت به افراد پیرو و هوادار خود، بسادگی ممکن میگردد و اثرگذاری اطلاعات دیگران بر روی آنان در محیط های آزاد، بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است. ولی دادن همین اطلاعات به همین دسته و نیز دسته متقدمین در زندان انقلاب، بشکل دیگری مطرح است. در زندان انقلاب، دادن اطلاعات یکطرفه به زندانی زمانی در وی مؤثر واقع می‌شود که دو پدیده قبلا وجود داشته باشد و فضای جامعه آکنده از این دو باشد:

۱- رهبر، ستاره و یا مرکز ثقل در جامعه تثبیت شده باشد و عوامل اطلاعاتی و دادستانی بعنوان نمایندگان آن مرکز ثقل عمل کنند.

۲- جو ترس و وحشت درون و برون زندان را فرا گرفته باشد.

هردوی این پدیده ها در جامعه بعداز انقلاب بوجود آمده است. با اوج گیری و پیروزی انقلاب، رهبر، بت و یا مرکز ثقل آن در جامعه مشخص گشته و توده بفرمان آن رهبر و یا مرکز ثقل به قیام و قعود برخاسته‌است. ترس و وحشت نیز بعداز پیروزی انقلاب بطرق مختلف بوسیله دستگاه رهبری تحت نام حمایت از انقلاب به کوتاه کردن دست ضدانقلاب در رژیم گذشته، جلوگیری از به انحراف کشیده شدن انقلاب و ... برجامعه حاکم گشته است. در تمام انقلابها این دو پدیده: مرکز ثقل، بت یا رهبر و حاکم گردانیدن ترس و وحشت بدون استثناء با شدت و ضعف وجود داشته و خواهد داشت.

۱- رهبر، بت و یا مرکز ثقل

بعد از انقلاب، هنگامیکه دیکتاتوری مطلق بر جامعه حاکم گشت و جو ارعاب و ترس فضای کشور را فرا گرفت، بسیاری از مردم تازه بخود می‌آیند و می‌گویند: ما که بخاطر دیکتاتوری قیام نکرده بودیم، قیام کرده بودیم که آزادی و استقلال و عدالت و ضابطه در کشور مستقر گردد، ولی حال بجای آن، دیکتاتوری مطلق و ترس و وحشت حاکم گشته است. اینان به این نکته توجه نکرده‌اند که اگر نه همه مردم، اما بسیاری از همین مبارزین، انقلابیون،

سیاستمداران مذهبی و غیر مذهبی، روشنفکر و نیز اقشار مردم، خود مسبب بوجود آمدن آن بت و یا مرکز ثقل و عامل استقرار دیکتاتوری مطلق و ترس و وحشت بوده‌اند.

تا بتی در جامعه ساخته نشده است بسیاری از کارها ممکن است، ولی هنگامیکه آن بت ساخته شد و همه چیز در دست او قرار گرفت، دیکتاتوری مطلق قطعی است و در این صورت درست بنظر نمی‌رسد که همه تقصیرها را متوجه آن بت و یا مرکز ثقل ساخت، بلکه کسانیکه خود در ساختن و شکل گیری آن نقش بازی کرده‌اند نیز، نسبت به اعمال و کردار خود مقصر و گناهکار هستند. هیچ دیکتاتوری و یا بتی از اول دیکتاتور نیست، بلکه روابط و عواملی دست بدست هم می‌دهند تا اینکه دیکتاتور ساخته می‌شود. استعداد، توانایی و شخصیت بت شدن و دیکتاتورشدن در همه با شدت و ضعف و شکل و فرمهای خاص وجود دارد. آقای خمینی که خود بنیان گذار ولایت مطلقه فقیه است در یکی از سخنرانیها در اوایل پیروزی انقلاب گفت: "رضاخان هم از اول که دیکتاتور نبود، کم‌کم دیکتاتور شد" . (۵۷) در هر حال وقتی بتی ساخته شد و قبله حاجات گشت، همه بر گرد او به مانند حجرالاسود به طواف مشغول می‌شوند و کوشش می‌کنند از دست وی فرمانهای مختلف بگیرند(۵۸) و رهبر و یا مرکز ثقل وقتی وجود خودش را در جامعه بعنوان رهبر و صاحب امر مطلق، تثبیت شده دید، کم‌کم شروع به قلع و قمع کردن نه تنها مخالفین انقلابی و غیرانقلابی، بلکه آن دسته از موافقین و همراهان خاص (۵۹) خود و نیز آن کسانیکه نردبان ترقی وی برای رسیدن به قله قدرت شده‌اند می پردازد. تنها کسانی حق حیات و ماندن دارند که رازدار او بوده و عضوی از حلقه پیوسته اویند و در این حلقه نیز هرزمان، هر عضوی خلاف رأی او عمل کند، وی نیز باید حذف بشود.

هنگامیکه آن تک شخصیت در جامعه وجودش مسجل گشت، توده مردم و حتی روشنفکران، سیاستمداران و ... خود را در اختیار او قرار می دهند و گوش بفرمان هستند که هر فرمانی که از ناحیه او صادر شود، بدون تفکر و تعقل به مرحله اجرا درآورند و گاهی که این فرمان ویا دستور عاقلانه و یا از روی انصاف بنظرشان نمی‌رسد، آنها بجای اینکه بگویند: این فرمان و دستور نادرست است، می گویند حتماً ما اشتباه می‌کنیم و رهبر که اشتباه نمی‌کند، حتماً مصلحت چنین است و ما نمی فهمیم. بخشی از اینگونه افراد که کم هم نیستند، در بخش اطلاعاتی و دادستانی و زندانها مشغول شکنجه کردن و شخصیت زدایی افراد زندانی و اسیر هستند و از کارشان ناراحت که نمی‌شوند هیچ، بلکه شاد و خندان که اوامر رهبری و یا صدر شورای هیئت رئیسه و یا ولی مطلقه فقیه را به اجرا گذاشته‌اند و پاداش ویا اجر جزیل در انتظار آنها است. نقل می‌کردند که آقای لاجوردی دادستان انقلاب گفته است: اوایل کار دادستانی هنگامیکه چند نفر را اعدام می‌کردم ناراحت می‌شدم، ولی بعداً از اعدام افراد نه تنها ناراحت نمی‌شدم، بلکه شاد و خوشحال نیز می‌شدم که مجری فرمان الهی هستم. آقای علی کریمی معاون آقای خلخالی نیز که براثر اختلافات کارش به زندان کشیده شده بود تعریف می‌کرد: هنگامیکه آقای خلخالی فرمان اعدام صادر می‌کرد و آن فرمان اجرا می‌شد، شاد و شنگول می‌گشت. شاید بسیاری فکر کنند که اینگونه افراد چند نفر استثنایی هستند. بسیارند کسانیکه اگر در آن شرایط و در آن پست و مقام قرار گرفتند، نظیر اینان و یا بدتر از آنان عمل می‌کنند. همچنانکه بسیاری از شکنجه گران امروز، ناقدین شکنجه کردن در رژیم گذشته بوده‌اند. بودند و هستند کسانیکه فکر می‌کرده و می‌کنند که آقای خلخالی، هادی غفاری، لاجوردی، موسوی تبریزی دادستان اسبق کل انقلاب و یا ... بدون اجازه رهبری دست به این جنایت ها می‌زده‌اند. البته آقای خمینی هم چنان وانمود می‌کرد که این اوست که جلو این کشت و کشتار را گرفته است و اگر جلو توده را رها کند خیلی بیشتراز اینها خواهند کشت. اما آقای خلخالی به کرات در پاسخ به کسانیکه در رابطه با اعدام ها از وی سئوال و یا انتقاد می‌کردند گفته است : وی تمام اعدامها را به دستور و تجویز آقای خمینی انجام داده است. مرکز ثقل و یا بت که تبدیل به دیکتاتور شده است، دائما از طریق دستگاههای ارتباط جمعی که در اختیار دارد به توده مردم زجر کشیده القاء می‌کند که کینه و نفرت خود را متراکم کرده و بر سر دشمن فرو بریزند. دشمن هم کسی است که او معین می‌کند. او از خواسته ها وبویژه احساسات توده

آگاهی دارد و می‌داند که تحت چه فشارهایی بوده‌اند، وی درست دست روی همان احساسات (٦٠) می‌گذارد و فشار می‌دهد تا توده را بحرکت و هیجان کور بدون تعقل وا دارد و توده اغفال شده نیز حمله را بطرف هر دشمنی که او اشاره کرد آغاز می‌کند. برای به بندکشیدن هر نوع مخالفی، اگر حادثه‌ای بوجود آید که چه بهتر و اگر نه، بوسیله ایادی و عوامل وی بطور مصنوعی حادثه‌ای آفریده می‌شود و سپس گروه‌گروه مردم، از هر دسته، سازمان و حزب و یا شخصیتهای مختلف مملکتی را گرفته، تحویل سیاه چال های زندان ها می‌دهد و در آنجا مابقی برنامه ادامه پیدا می‌کند.

۲- فراگیری جو ترس و وحشت

در مباحث گذشته به مناسبتهایی به بعضی از روشهای ایجاد جو ترس در دل زندانی پرداخته شد. قطعاً خوانندگان در محیط زندگی خود، شاهد بعضی از روشهای ایجاد جو ترس بوده و تجربیاتی اندوخته و یا اینکه براثر مطالعه اینگونه مسائل، اطلاعاتی کسب کرده‌اند. در تمام رژیمهای نوپای انقلابی و از جمله انقلاب اسلامی، شرایط ایجاد جو ترس و وحشت از هر جهت آماده و مهیا است زیرا:

- رژیم گذشته فرو پاشیده ولی هنوز بسیاری از عوامل آن در کشور مشغول فعالیت بوده و یا بعضی از آنها از ارکان دولت انقلاب هستند.

- ارکان رژیم جدید هنوز کاملا ثبات و استقرار پیدا نکرده و بسیاری از زعمای قوم هنوز وحشت برگشت رژیم قبل را دارند.

- همه گروهها، دسته ها و شخصیتهای مختلف، رهبری و صیانت کشور را از آن خود می‌دانند و یا حداقل سهم بزرگی را برای خود قائل هستند.

- جامعه از نظر امنیت سیاسی و اقتصادی در وضع بهم ریخته‌ای قرار گرفته و یا قرار داده شده است.

- تخلف از قانون امری ساری گشته، قانون چندانی حکمفرما نیست و مردم در طول اوج گیری انقلاب به قانون شکنی و تخلف از قانون و آزادی نامحدود خو گرفته‌اند و همه نیز حق خود می‌دانند که آنچه را که حق می‌دانند عمل کنند.

- هر دسته و گروه و یا شخصیتی بنا به موقعیت اجتماعی و توانائی خود در صدد است که بخشی از ارکان و یا پستهای مهم را تصاحب و عوامل نفوذی و غیرنفوذی خود را در جاهای مختلف برای کسب قدرت پراکنده سازد.

- برخوردهای داخلی بین گروههای صاحب نفوذ و شخصیتهای مختلف نسبت به چگونگی اداره کشور و استقرار حکومت آینده، نوع حکومت و ساختار و قوانین آن شروع شده است.

- پراکنده کردن و یا به تعبیری پراکنده شدن اسلحه گرم بین توده مردم، بویژه جوانان و نوجوانان امری عادی شده است.

- کسانیکه در رژیم گذشته، چه داخلی و چه خارجی، منافعشان بخطر افتاده است، مترصد بوجودآمدن فرصتی برای ضربه زدن به رژیم جدید هستند.

- و ...

همه اینها زمینه و عوامل بسیار مناسبی برای ایجاد جو ترس و وحشت و برقرار کردن سانسور شدید در بین جامعه در دست رهبر و یا مرکز ثقل انقلاب است. اولین مرحله، ایجاد ترس و وحشت دامنگیر عوامل رژیم گذشته می‌شود. اما روشی که در مورد آنها بکار گرفته می‌شود، خود بخود بصدا در آمدن زنگ خطری برای دیگران است و می‌تواند

حتی در دل بخشی از انقلابیون ترس ایجاد کند، بخصوص که بخشی از خود این انقلابیون در اوایل کار دست به کارهای نادرست و بی ضابطه تحت عنوان کارهای انقلابی می‌زنند. با اعدامهای برق آسا و بدون محاکمه و وجود دادگاههای نامناسب، اولین ضربه ها فرود آورده می‌شود و در پی آن غارت خانه و منازل بخشهایی از رژیم گذشته و مصادره زمین، کارخانجات و ... بدون ضابطه مشخصی، تحت عنوان دفاع از حقوق مستضعف و مظلوم شروع و سپس بجای سرازیر شدن این اموال به خزانه دولت برای استفاده های عمومی، در دست این و آن چپاول می‌شود (٦١) و همگی اینگونه اعمال تحت نام و فرمان رهبر (٦٢) و یا نمایندگان رهبری انجام می‌پذیرد. در این مرحله، ترس در دلها کمی شدت می‌گیرد و بعضی ها که هوشیارترند متوجه امر شده خود را بکناری می‌کشند و ازهمه چیز دست می‌شویند و یا جزو حلقه رهبری جدید قرار می‌گیرند و به چپاول و یغماگری می‌پردازند. بخاطر کم و زیاد سهم بردن از این خوان یغما (٦٣) در بخشهای مختلف اقتصادی و سیاسی و مدیریتی است که اینها که قبلا تا حدودی با هم یگانه بودند، دوگانه می‌شوند و اختلافها شدت می‌گیرد و دستگاه رهبری نیز که در صدد استقرار ولایت مطلقه است، از این اختلافات حداکثر بهره برداری را می‌کند و خود این گروهها و شخصیتها را وسیله خراب کردن و از بین بردن خودشان می‌کند و به مرور عده‌ای تحت اوامر رهبری در نقش زندانبان عمل می‌کنند و بعضی دیگر زندانی همین یاران دیروز خود می‌شوند.

رهبر زیرک و آگاه، با وقوع هر حادثه واقعی و ساختگی، ضربه خود را به گروهها و کسانیکه مورد نظرند وارد می‌کند و با اشاره به ارگانهای نوپای بوجود آمده از انقلابیون تحت فرمان، یورش به دسته ها و گروهها و شخصیتهای خارج از حلقه رهبری را صادر می‌کند و در بسیاری موارد، این گروههای ناآگاه و غافل نیز فرصت های مناسبی برای یورش به خودشان در اختیار دستگاه رهبری و عوامل دادستانی قرار می دهند. سپس با بوجود آمدن و یا آوردن چند حادثه، شرایط را سنگین و آماده می‌کنند و رهبر در حالیکه از یکطرف به توده برانگیخته شده، وعده های توخالی آزادی عدالت و حکومت قانون را می‌دهد، از طرف دیگر با زیرکی خاصی فرمان یورش و بستن دهان و قلم همه گروههای آزادیخواه و برقراری جو سانسور را به عوامل دادستانی و اطلاعاتی صادر می‌کند و آنها نیز که گوش بفرمان و در انتظار چنین روزهایی بوده‌اند، با یورش برق آسا دستگیریهای وسیعی را آغاز می‌کنند و آنها را راهی زندانها می‌سازند و بمنظور ایجاد جو رعب و وحشت در داخل و خارج زندان تعدادی را فوری از هر دسته و گروهی به جوخه های اعدام می‌سپارند تا دیگران حساب کار خودشان را بکنند. و بدین ترتیب جامعه در بهت و حیرت فرو می‌رود و وحشت همه جا را فرا می‌گیرد.

در زندان انقلاب، اصولا بحث از قانون و ضابطه، کارآیی چندانی ندارد و تازه اگر هم هراز گاهی اثری از قانون پیدا بشود، دفاع براساس قانون و یا صحبت کردن از قانون کار ساده‌ای نیست و هر شخصی نیز توانائی و موقعیت آن را ندارد. در آنجا تنها اعمال را به محاکمه نمی‌کشند، بلکه اعتقاد و افکار را نیز به مسلخ می‌برند و آن را ذبح شرعی می‌کنند. قانون در نظر عوامل دادستانی یعنی حرف مرکز ثقل و یا رهبری که بصورت بت جامعه در آمده است. در مورد خود نگارنده در بدو دستگیری و زمانیکه هنوز اوضاع بکلی دگرگون نشده بود، چون هنوز بحث از قانون و ضابطه به میان بود، بازجو براساس قانون مطبوعات (٦٤)، چند جلسه‌ای از من بازجوئی کرد. ولی بعد از برقراری جو ارعاب و ترس که بویژه بعداز انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی (٦٥) به یکباره بر زندان ها حاکم گشت، تمام روابط و شرایط در زندان ها بکلی تغییر کرد. بعداز آن من هیچگاه در صدد برنیامدم که برای دفاع از خودم از طریق استدلال قانونی پیش بروم که مثلا فلان کار و یا بهمان عمل یک عمل قانونی و یا غیر قانونی بوده است. در زندان انقلاب، بازجویان، دادیاران و عوامل دادستانی اصولا با قانون سروکار ندارند. موافقت یا مخالفت با مرکز ثقل و یا بت جامعه مطرح است. اعمال و اعتقادات نیز از نقطه نظر مرکز ثقل مطرح و بحث کلی این است که آیا اعمال و اعتقادات زندانی و یا دسته و گروه و یا شخصیت مورد نظر وی در جهت حمایت و پشتیبانی از آن مرکز

ثقل و یا ستاره جامعه بوده است یا خیر!؟ از این نگاه مسائل مورد ارزیابی و تفتیش قرار می‌گیرند و روی آن قضاوت می‌شود. وضعیت در یک چنین شرایطی و اسیر بودن در دست کسانیکه نه قاضی بوده و نه تجربه قضاوت داشته و نه از قانون و چگونگی مراحل تحقیق در مورد پرونده و پروسه آن علم و اطلاعی داشته‌اند و نه حتی از چگونگی انقلاب و شرایط و وضعیت آن و مراحلی را که طی کرده است اطلاع کافی داشته‌اند و تنها قضاوت آنها براساس حرف کلیشه‌ای موافق و یا مخالف انقلاب بودن، موافق و یا مخالف مرکز ثقل بودن، آنهم از نقطه نظر دستگاهی که رهبری را به تمامه قبضه کرده استوار است. بسر بردن در یک چنین شرایطی بسیار شکننده و سخت است. بی مناسبت نیست که در اینجا نگاهی مختصر به کتاب "از کاخ شاه تا زندان اوین"، نوشته آقای احسان نراقی بیفکنیم و ببینیم وی مسئله زندان و زندانی انقلاب را چگونه مورد ارزیابی قرار داده است.

۲-۱- آقای احسان نراقی و کتاب از کاخ شاه تا زندان اوین

روزی از روزها در سال ٦١ تعدادی از دوستان در گوشه‌ای از بند ٦، واحد ۳۲۹ زندان اوین دور هم نشسته بودیم و در مورد صحبتهای دادستانی و مسئولان زندان بحث در گرفته بود و عده‌ای با خوشبینی نسبت به آن اظهار نظر می‌کردند. در پایان آقای نراقی گفت : ما باید ببینیم که رئیس جمهور جزیره اوین، یعنی آقای لاجوردی در مورد ما و سرنوشتمان چه می‌گوید و نه آقای موسوی اردبیلی و یا کسان دیگر. نگارنده این سطور برای اولین بار در زندان اوین با وی آشنا شدم و مدتی با وی همبند بودم. قبلا اسم وی را شنیده بودم و یادم هست که یکبار در سال ۱۳۵۸، هنگامی که می‌خواسته به خارج از کشور سفر کند، در فرودگاه وی را بازداشت کرده بودند. آقای بنی صدر به اینطرف و آنطرف می‌زد که اسباب آزادی و خروج وی را فراهم کند تا کتابی را که در مورد شاه و رژیم گذشته آماده کرده بود منتشر کند. من شخصاً او را ندیده بودم و در طول زمانی هم که روزنامه انقلاب اسلامی منتشر می‌شد، هیچگاه با روزنامه تماسی نگرفت. وی در رژیم گذشته مؤسسه مطالعات علوم اجتماعی وابسته به دانشگاه تهران را پایه ریزی کرده بود که از جمله آقایان: حسن حبیبی، تکمیل همایون، بنی صدر و ... در آنجا به کار تحقیق در اطراف مسائل مختلف اجتماعی در ایران پرداخته بودند.

آقای نراقی یکی از محققان مسائل اجتماعی است و در هرکجا سعی می‌کند مسائل مختلف آنجا را کشف و شناسائی کند. در زندان، از افراد گروهها وکسانی که دست اندر کار رژیم گذشته و یا حال بودند، با ایجاد رابطه کوشش می‌کرد که مسائل مختلف را تحقیق کند و دلایل کارها و فعالیت های آنها را دریابد. وی دارای زبانی مناسب برای ایجاد رابطه و جوّ اعتماد در بین افراد مختلف و از روش برخورد مناسبی نیز با دیگران برخوردار است. وی مدتی با زندانیان مختلف هم بند بود. در تمام طول این مدت، در صدد جمع آوری اطلاعات مفید و کنکاش مسائل مختلف با آنها بسر می‌برد. و اگر بگویم که وی توانسته بود اطلاعات مفید و وسیعی را چه در رابطه با رژیم گذشته و چه در رابطه با رژیم جمهوری اسلامی و بویژه مسائل مختلف زندان و دادستانی، روشهای مختلف شکنجه، وضعیت حاکم بر دادگاهها، برخورد زندانبانان و عوامل دادستانی و اطلاعاتی با زندانی و متهم، کشف و راز بعضی از رویدادهای مهم را بدست آورد، اغراق نگفته‌ام. وی که یک محقق و کارشناس مسائل اجتماعی است، خیلی شایق است که مورد مشورت و رایزنی قرار بگیرد، حال چه رژیم شاه باشد و چه رژیم جمهوری اسلامی و چه ... اغلب در اینگونه مسائل سعی می‌کند که راهی به افراد با نفوذ پیدا کند. از اینکه مسئولین و مقامات بالای کشور به نظراتش گوش فرا دهند و نظرات اصلاحی وی را بشنوند، رضایت خاطرش جلب می‌شود و می‌شکفد. بنظر می‌رسد که اهل دوز و کلک نیست و آدمی است که نظراتش رامی‌گوید و کمتر اهل قلب و غش است. منتها قادر است که با هرکس و هر رژیمی بسازد و بنظر من این همان نکته‌ای است که بخاطر آن دوست و دشمن از وی انتقاد می‌کنند والا در زمینه علوم اجتماعی

و تجزیه و تحلیل آن، استادی مجرّب و به روش تحقیق مسائل اجتماعی مسلط و از تجربه ذی قیمتی نیز برخوردار است.

وی کتابش را در سال ۱۹۹۲ در پاریس منتشر کرده است که در ایران نیز ترجمه فارسی آن بنام "از کاخ شاه تا زندان اوین" (٦٦) چندین بار چاپ و منتشرگردیده. از آنجا که نگارنده در زندان با وی آشنا شدم و مطلع از اینکه وی چه اطلاعات وسیعی از زندان انقلاب در مورد زندانیان، عوامل دادستانی، حوادث و وقایعی که درون زندان اتفاق افتاده کسب کرده، انتشار چنین کتابی با این سبک و محتوا از کسی که خود قریب دوسالی را بطوری که خودش می‌گوید بدون داشتن هیچ جرم مشخص گرفتار بوده است و در این مدت یا شاهد بسیاری از انواع و اقسام شکنجه ها بوده یا شنیده و یا آنها را کشف کرده است، خارج از انتظار بود. لذا پس از مطالعه دقیق کتاب، برخود لازم دیدم که در مورد آن برای اذهان خوانندگان گرامی توضیح مختصری بدهم. آقای نراقی در مقدمه‌ئی که بر ترجمه فارسی کتاب نوشته، صحت و امانت در کار ترجمه را ارزنده توصیف کرده است. گرچه کتاب در مجموع شامل اطلاعات مفید و دست اولی است، ولی محتوای آن قسمت از کتاب که در رابطه با زندان اوین و برخورد رژیم جمهوری اسلامی، عوامل دادستانی و دستگاه قضایی انقلاب است به نحوی تدوین شده که به خواننده خارجی و داخلی که کتاب را مطالعه می‌کند، چنین احساسی دست می‌دهد که عوامل دادستانی و دستگاه قضایی انقلاب را نه تنها از گناه مبری بداند، بلکه به یک چنین دستگاهی که در آن شرایط بحران و جو سنگین سیاسی، آن شرایط و امکانات و برخورداری را برای مخالفان و دشمنان خود در زندان فراهم کرده است، یک نمره عالی نیز بدهد.

تا جائیکه اطلاعات یاری می‌رساند و بسیاری از حوادث و وقایع را همزمان با آقای نراقی در زندان شاهد بوده‌ام، آقای نراقی در قسمت مربوط به زندان، آن قسمتهایی را که برشته تحریر درآورده است بدون اینکه مطلب دروغ و یا نادرستی را ذکر کرده باشد، مطالب و موضوعات را بگونه‌ای به نگارش درآورده که شرایط حاکم برزندان، رفتار، کردار و برخورد عوامل دادستانی با زندانیان تماماً معلول روش غلط این و یا آن گروه بوده است و دستگاه مظلوم رهبری و قضایی جمهوری اسلامی را اجباراً و نا خواسته به یک چنین راه و روشی سوق داده‌اند. (٦٧) علاوه برآن وی غالباً در تجزیه و تحلیل و بیان امور واقع در زندان به گفتن بخشی از حقیقت بسنده کرده است. با وجودیکه وی اطلاعات گسترده‌ای در رابطه با وضعیت و شرایط دادگاهها، برخورد قضات و عوامل دادستانی با متهمین و زندانیان، چگونگی صدور احکام چند دقیقه‌ای، بکارگیری انواع و اقسام روشهای شکنجه روحی و جسمی داشته است، نه تنها از آنها ذکری به میان نیاورده است، بلکه اگر حادثه و یا واقعه‌ای را بیان کرده به نحوی به نگارش درآورده که حتی الامکان بشود آنرا طبیعی جلوه داد. نظیر: داستان حسن گشتاپو ص ۳۸۳ و شورجه ص ٤٦٤ و یا داستان مالک الرقابی مسئول بند ٦ ص ٤٢٣ کتاب.

آقای نراقی از شکنجه کردن متهمین باروشهای مختلف بقصد گرفتن اعتراف، که خود شاهد بسیاری از آنان و از جمله بعضی از دوستان همبند خودش بوده‌اند، نامی به میان نیاورده است. از وضعیت حاکم بر دادگاهها و حکام شرع که لرزه براندام هرزندانی می‌انداخت که حتی خود آقای نراقی برای یک دوست پیرمرد وشریف خود، جهت آماده کردن وی برای رفتن به دادگاه در دفتر داخلی بند ٦ که در اختیار دو پاسدار زندانی از پاسداران آقای قدوسی که به زندان افتاده بودند بود، دادگاهی صوری با قاضی شرع اینجانب و دادستانی خود وی تشکیل داد. نظر به اینکه آن دوست خود معتقد بود که هیچ کار خلاف قانونی انجام نداده است و بیگناه وی را به زندان انداخته‌اند، ما با محاکمه وی در آن دادگاه صوری، جهت گوشزدکردن بعضی از چیزهائی که در نظر او جرم نبود ولی از نظر دادستانی و قضات خود مختار جرم به حساب می آمد، کمی کوتاه بیاید تا قاضی را بطرف تخفیف جرم و یا آزادی سوق دهد و خوشبختانه آن شخص در همان روز دادگاه چون آقای گیلانی وی را از قبل می‌شناخت، رأی به آزادیش داد. اما آقای نراقی حتی اینها را نیز مکتوم گذاشته است. از وضعیتی که هنگام بازدید آقای موسوی

تبریزی، دادستان کل انقلاب و ترس و وحشتی را که با بازدید وی در آن شب بر بند حاکم شد، با ذکر یکی دو جمله غیر مستقیم از کنار آن گذشته است)ص ٤٤٥ کتاب(.

این نوع برخورد یک روشنفکر با مسائل کشور و بویژه دستگاههای قضایی و آنچه که به حقوق بشر مربوط می‌شود، برخورد روشنفکری است که به سمت قدرت در حال چرخیدن است و مایل است در هر رژیمی و تحت هر شرایطی مورد مشورت قرار بگیرد و مقام علمی و توانایی او را اذعان داشته باشند و همیشه مطرح باشد. آقای نراقی اجازه انتشار این کتاب را دلیل برسعه صدر مسئولان انتشارات کشور دانسته و به همین علت نامه‌ای به لوموند نوشته و کسانی را که در خارج از کشور از وجود سانسور داخل کشور انتقاد کرده‌اند، مغرض نامیده است:

"در اینجا لازم می دانم به سعه صدر مسئولان انتشارات در کشور که اجازه انتشار کتاب را داده‌اند اشاره کنم و این مطلب را من به روزنامه لوموند که اخیراً در باره وضع کتاب در ایران مقاله‌ای نوشته است گفته‌ام ... به هرصورت امیدوارم این آزادمنشی مسئولان انتشاراتی به همین گونه ادامه یابد تا مغرضان در خارج ازکشور به خود اجازه ندهند زندگی روزانه نویسندگان در ایران را شبیه به زندگی توأم باترس و وحشت سلمان رشدی تلقی کنند و بی انصافی را بجائی برسانند که تجلیل از شعرای بزرگ مانند حافظ وسعدی و فردوسی را بصورت امر تحمیلی از طرف یونسکو عنوان کنند در صورتیکه همه دست اندرکاران فرهنگی می‌دانند نمایندگان جمهوری اسلامی در سالهای گذشته رأساً ابتکار تنظیم قطعنامه مربوط به تجلیل از این بزرگان را برای تصویب در کنفرانس عمومی یونسکو بعهده داشته و از هیچ کوششی در این راه فروگذار نکرده‌اند." (٦٨)

روشنفکر در فکر و ذهن توده مردم یعنی کسی که بتواند حوادث و جریان را اگر نه برای آینده‌ای دور، بلکه حداقل برای آینده نزدیک ترسیم کند و سیرعمومی و جهت جاری حرکت کشور را در آینده پیش بینی و مورد ارزیابی قرار دهد و نه اینکه با صادر کردن مجوز کتابی که می‌تواند دلایل مختلف و یا دلیل ویژه‌ای داشته باشد را، برهمه امور تعمیم دهد و چند قدم دورتر را نتواند مشاهده کند. با شناخت استعداد و توانایی که از آقای احسان نراقی سراغ دارم خیلی بعید است که وی از روی ناتوانی علمی خود یک چنین کتاب و تحلیلی را از زندان ارائه داده باشد و خدا داناتر است.

نظربه اینکه از بازدید آقای موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب در اینجا ذکری به میان آمد، جهت تجسم رفتار دادستان کل با زندانی و متهم و لاجرم کل جامعه شرح ماوقع خالی از فایده نیست.

۲-۲- انتصاب موسوی تبریزی به دادستانی کل و زنده بودن یک مرتد

بعداز ترور آقای قدوسی دادستان کل کشور، آقای موسوی تبریزی طی حکمی از طرف آقای خمینی به آن مقام منصوب شد. در آن شبی که در اخبار رادیو و تلویزیون اعلان شد که حجت الاسلام موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب شده است، یکی از زندانیان اطاق یک، بند ٦، تعریف کرد که در آن لحظه پیش تیمسار سجده‌ای در اطاق باهم نشسته بودیم. وقتی این خبر اعلان شد، تیمسار سجده‌ای گفت: "انّاللّه و انّا الیه راجعون". پرسیدم یعنی چه جناب تیمسار؟ وی در جواب گفت: دیگر کار من تمام است و با آمدن این شخص مرا اعدام خواهند کرد. گفتم چرا ؟ پاسخ داد: برای اینکه ما عاملین آتش زدن سینما رکس آبادان را شناسائی کردیم و معلوم شد که دست چه کسانی در کار بوده است و من در جریان کامل و کم و کیف آن هستم و عاملین آنرا می‌شناسم و تمام اینها در پرونده‌ام مندرج است و چون او هم در اینکار دست داشته است برای از بین بردن منبع خبر و درز پیدا نکردن به بیرون، مرا خواهند زد و همین هم شد. چند روز بعد وی را صدا زدند و بردند و بعدهم او را تیرباران کردند.

بعداز اینکه مدت کمی از دادستانی کل انقلاب موسوی تبریزی گذشته بود، روزی جهت بازرسی و رسیدگی به مسائل زندان همراه چندنفر از پاسدارانش به داخل بند ما آمد و از یک یک اطاقها شروع به بازدید کرد. به داخل

هراطاقی که می‌آمد از فرد فرد افرادیکه در آن اطاق بودند چند سئوال کلیشه‌ای می‌کرد و این معنی رسیدگی به کار زندانی بود. اول به اطاق یک وارد شد. از جمله افرادیکه در آن اطاق بودند، آقای احسان نراقی بود. آقای موسوی تبریزی تا چشمش به آقای نراقی افتاد در حضور جمع حاضر در آن اطاق به آقای نراقی می‌گوید: "تو مفسد و مرتد هنوز زنده‌ای" ؟! در آن وضعیت که جو وحشت همه را گرفته بود با گفتن این جمله وضعیت سختی پیدا شد و بسیاری فکر می‌کردند که عنقریب وی را نیز اعدام خواهند کرد. روحیه خود وی خیلی بد نبود و بعداز دو سه روزی بحال عادی گذشته بازگشت.

هنگامی که دادستان به اطاق ما یعنی اطاق ٤ وارد شد، بچه ها دور تا دور اطاق نشسته بودند و پاسداران همراهش به وسط اطاق آمدند و شروع به سئوال و جواب کرد. هرکسی که نوبت به وی می‌رسید از جایش بلند می‌شد و پس از گفتن نام و علت دستگیری خود و یا اینکه پرونده‌اش در چه رابطه‌ای است می‌نشست. در این اطاق سرتیپی بود بنام آقای تیمسار امیراصلانی. وقتی نوبت بوی رسید، هنگامیکه وی از جایش بلند شد و ایستاد و نام خود را ذکر کرد، موسوی تبریزی بوی پرید و گفت: "تو همان کسی هستی که در چهارراه قصر آدم کشتی و باید اعدام شوی" . به جرأت می‌توان گفت که او آنشب با حرف خود وی را اعدام کرد. از قضا یکی دو سه روز بعد این تیمسار را صدا زدند که با کلیه وسایل آماده شود. غالباً می‌گفتند که وی را هم برای اعدام بردند. اما خوشبختانه او را به دادستانی ارتش منتقل کرده بودند و بعداز مدتی آزاد شده بود.

در آنشب جو بقدری سنگین و وحشتناک بود که هیچکس جرأت نداشت اظهار بی‌گناهی بکند و یا درخواستی برای خودش مطرح کند. همه به این قناعت می‌کردند که بگویند: نامم این است و در این رابطه نیز دستگیر شده‌ام و یا اگراز کسی سؤال دیگری می‌کرد، مختصر جواب می‌داد. و اگر به کسی چیزی نمی‌گفت، وی از این عمل خوشحال می‌شد و غالباً میل داشتند که فعلا بگذرد تا شاید در آینده فرجی بشود.

خلاصه کلام اینکه بعداز فروافتادن بختک ترس بر روی زندانی و وجود تثبیت شده مرکز ثقل و یا رهبر انقلاب در جامعه، کار القاء اطلاعات یکطرفه به زندانی در زندان انقلاب با آن شرایط حاکم بر زندان خیلی ساده تر از شرایط دیگر است. از یکطرف زندانی اطلاعات کافی در زمینه های مورد لزوم ندارد و با قطع کردن همه کانالهای ارتباطی مانع دستیابی وی به هرنوع اطلاعاتی می‌شوند و تمام اطلاعاتی که بوی می‌رسد، اطلاعات انتخاب شده است. از طرف دیگر، زندانی اگر هم در آن شرایط اطلاعاتی داشته باشد، یارای مخالفت در برابر مرکز ثقل و یا ستاره جامعه در خود احساس نخواهد کرد.

معمولا عوامل دادستانی انقلاب دو دسته اطلاعات مختلف یکطرفه را به خورد زندانی می‌دهند و زندانی را براساس همین دو دسته اطلاعات به محاکمه می‌کشند و او را وادار به اعتراف و توبه می‌کنند: یکی، یادآوری و القاء اهداف و شعارهای تثبیت شده انقلاب و دیگر، اعمال غیرقابل دفاع گروهها و شخصیتها.

الف - یادآوری و القاء اهداف و شعارهای تثبیت شده انقلاب

شعارها و اهداف انقلاب، هم برای زندانی و هم برای دادستانی در طول اوج گیری و تداوم آن بعداز پیروزی انقلاب، کاملا مشخص شده است. گرچه در دوران عسرت و حتی زمانیکه انقلاب در حال اوج گیری بود و تا مدت کمی بعداز انقلاب، هر گروه، دسته و یا شخصی علاوه بر شعارهای عمومی، شعارها و اهداف مخصوص بخود را بیان می کرد. اما بعداز تثبیت وجود مرکز ثقل و رهبر انقلاب بعداز پیروزی، شعارها و اهداف که بعضی از آنها ظاهراً تحقق یافته و بعضی دیگر تداوم دارد و تکمیل تر شده است، یکسره در دست آن ستاره است و دستگاه رهبری است که از شعارها و اهداف بعنوان ابزاری در دست خود استفاده می‌کند و هرزمان که لازم باشد، شعارهایی جدید که تکمیل کننده شعارهای قبلی است را به توده در حال غلیان و جوشش عرضه می دارد.

قبلا مشخصه رژیم جمهوری اسلامی و رهبری آن در افکار عمومی و نیز شعارهای مبارزاتی علیه رژیم شاه فهرست وار آورده شد. با نگاهی به آنها مشاهده می‌شود که بخشی از شعارها و اهداف انقلاب، از نظر صورت ظاهر تحقق پیدا کرده است. با اضمحلال رژیم شاه، تمام آن شعارها و اهدافی که پسوند و یا پیشوند شاه داشت تحقق پیدا کرده است و با در دست گرفتن قدرت وسیله رهبری انقلاب، شعارهای جدید که تندتر و حادتر نیز شده است بوسیله دستگاه رهبری اعلان می‌شود و زندانی را با همه آنها بمباران می‌کنند و بخاطرش می‌آورند. شخص اسیر نیز بدلایل مختلفی قادر نیست که آنها را نادرست بخواند و یا در اصل آنها تشکیک بعمل آورد. از طرف دیگر خود وی نیز با آن شعارها به مبارزه کشیده شده بود. اکنون بدلیل اینکه گروه و دسته‌ای که وی به آن وابسته است و یا شخصیت مورد علاقه‌اش و یا خود وی با دستگاه رهبری روبرو واقع شده است و تا زمانیکه آزاد بوده از طرف گروه و یا شخص مورد علاقه‌اش در رابطه با علل مخالفت با دستگاه رهبری تغذیه اطلاعاتی می‌شده است، بهمین دلیل در خط تشکیلاتی و یا گروهی خود عمل می‌کرده است. حال که دستگیر و به زندان افتاده، تمام آن کانالهای اطلاعاتی‌اش قطع گردیده و جای تمام آنها را عوامل دادستانی پر کرده و اطلاعات یکطرفه لازم را به وی می‌رسانند. در جو ترس و وحشت و سلول تنهایی، اغلب دنیای زندانی نیز نظیر همان سلولی که در آن زندگی می‌کند کوچک می‌شود و بموازات آن خواسته‌اش نیز کوچک، و لذا با مختصر لطف و یا محبتی اغفال می‌شود، چون به دنیا نیز از همین دریچه تنگ نگاه می‌کند. گاه زندگی و دنیای وی تبدیل به همین سلول میشود. در این دنیای حقیر پست و کوچک، اطلاعات یکطرفه بسیار کارگر می‌افتد و وی را از پای در می‌آورد. در اینگونه موارد کمتر از مسائل و اطلاعات پیچیده استفاده می‌کنند، بلکه مرتب مسائل ساده و بدیهی را در لباس ناصح مشفق بوی تذکر می‌دهند. از یکطرف بوی گوشزد می‌کنند: مگر تو ضدامپریالیسم و ضد استکبار نبودی، مگر ضد اسرائیل و طرفدار آزادی فلسطین و بیت المقدس نبودی، مگر برای حاکمیت مستضعفین بر سرنوشت خودشان مبارزه نمی‌کردی، مگر برای نابودی شاه و طاغوت قدعلم نکرده بودی، مگر تو آرزوی برپایی حکومت اسلامی نداشتی، مگر نمی‌خواستی که این میکده ها و فاحشه خانه ها از بین برود، مگر خواهان آزادی و استقلال و رهایی از سلطه بیگانگان نبودی، مگر نمی خواستی که همین پابرهنه ها حاکم گردند و مگر نمی‌خواستی که ... ؟ از طرف دیگر گفته می‌شود: آیا تو ضدامپریالیسم و ضد استکبارتر از امام کسی را می‌شناسی؟ آیا امام ضد طاغوت و ضد ظالم نیست؟ آیا این حکومت اسلامی و رهبرش امام، لبه تیز حمله‌اش را متوجه اسرائیل و نابودی آن نکرده است؟ آیا این امام نیست که یک تنه مقابل امریکا ایستاده و می‌گوید: کاخ سفید باید سیاه شود؟ آیا کارگران و کشاورزان، حامی بهتری از این حکومت و رهبرش امام دارند که می‌گوید: "خدا هم کارگر است" و "بوی عرق بدن کارگر بوی عطر می‌دهد"؟ آیا این امام نبود که شاه را بیرون کرد و امریکا را به زانو در آورد؟ آیا این امام و رهبری وی نبود که باعث آزادی همه زندانیان گردید؟ آیا اکنون همین پابرهنه ها نیستند که کارها بدستشان است؟ آیا این حکومت و امام در مقابل شرق و غرب نایستاده است و آیا این حکومت اسلامی و رهبری آن نیست که ...؟

در آن سلول تنهایی و بالا بودن شمشیر داموکلوس بالای سر زندانی در تب و تاب انقلاب، جواب سطحی همه آن ها مثبت است و حتی اگر کسی قادر به استدلال عمیق آنها باشد، جرأت اینکه به مرکز ثقل و یا بت انقلاب خرده بگیرد، نخواهد داشت، چون وی مافوق قانون و کمربسته از طرف امام زمان و مجری فرمان الهی است. اگر در آن شرایط کسی بگوید که وی هم تحت تأثیر شرایط و کانالهای اطلاعاتی عمل می‌کند و معصوم نیست، همین برای محارب بودن وی کافی است و هنگامیکه آقای مهندس بازرگان از کانالهای ارتباطی که آقای خمینی را احاطه کرده است سخن می‌گوید، آقای خمینی برمی‌آشوبد و بوی می‌خروشد. در حالیکه کم و زیاد این اطلاعات بر روی زندانی اثر گذاشته و یا حداقل او را وادار کرده که مجدداً نسبت به مسائل و گذشته‌اش فکر کند، بوی القاء می‌کنند: آیا از شخصیت تو بدور نبود که در مقابل حکومت اللّه قرار بگیری؟ تو جواب خدا و ملت را چه خواهی

داد؟ آیا تو با امام به مبارزه برنخاستی و آیا وسیله و آلت دست دیگران قرار نگرفتی؟ آیا اینها کارهای مردمی بود که خرمنها را آتش زدند؟ آیا این مردم کوچه و بازار چه گناهی کرده بودند که وسیله عوامل گروهکها قطعه قطعه شدند؟ اگر به نظر شما عقیده آزاد است، چرا اینها باید بجرم اینکه حزب اللهی هستند بدست گروهکها کشته شوند؟ آیا گروه و رهبر شما مخالفت با امام، آن عارف پیر و طلبه نکرد؟ آیا شما مسلحانه در مقابل حکومت اسلامی و امام نایستادید؟ آیا شما با اعمالتان جگر آن سلاله پیغمبر را بدرد نیاوردید؟ آیا شما بهشتی و یارانش را نکشتید؟ این پیرمردان ۷۰-۸۰ ساله، صدوقی، دستغیب، مدنی و ... چه گناهی کرده بودند که می‌بایستی به زعم شما قطعه قطعه شوند؟ آیا یک چنین گروههایی با چنین کارنامه‌ای، دنبال آزادی و حقوق بشر هستند و آیا ...؟ شما جوانان پاک، چگونه دنبال یک چنین گروههایی چشم بسته راه افتادید و چگونه این از خدا بی خبران از سادگی، پاکی و بی اطلاعی شما سوءاستفاده کردند؟

طبیعی است که یک چنین اعمال و کارنامه‌ای در بیرون از زندان هم قابل دفاع نیست تا چه رسد به سلول زندان. انسان وقتی درحصار تشکیلاتی و سازمانهای سانترال دموکراتیک چپی و یا نشأت گرفته از آن و تشکیلات مذهبی حسن صباحی گرفتار آمد و تحت تعلیمات خاص گروهی قرار گرفت، بمرور سازمان و تشکیلات در نظر وی نقش خدا پیدا می‌کند و فرمانهای رهبر و یا کسیکه محور قدرت تشکیلات را در دست دارد، برای هوادار و عضو، به مثابه وحی منزلی است که هیچ خدشه بردار و تشکیک پذیر نیست و هرچه از آن مرکز صادر شود، همان حق است ولو فرمان قتل،جنایت، خیانت و ... باشد. اما وقتی این حصار تشکیلاتی و تعلیمات و اطلاعات آن فرو ریخت و انسان با خودش خلوت کرد، بسیاری از آن اعمال برایش سئوال برانگیز می‌شود. در زندان یک چنین شرایطی بوجود می‌آید. زندانی دیگر در محاصره تشکیلات خاص خود قرار ندارد و با بمبارانهای اطلاعات و بخاطر غلبه جو ترس و وحشت، کمتر قادر است که متوجه حصار جدیدی که در آن گیر افتاده است بشود و منطقی روی آن فکر کند. با اطلاعات یکطرفه تمام نکات منفی سازمان و رهبران و کارنامه اعمال آنان را بوی گوشزد می‌کنند و همه اینها با ترس عجین می‌شود و تزلزل در روحیه زندانی بوجود می‌آورد. زمانیکه احساس شد که تزلزل و یا خلجاناتی در دل زندانی پیدا شده، عوامل دادستانی باز به کمک وی می‌آیند و راه نجات از این ورطه هلاکت را بوی القاء می‌کنند. از این ببعد در وصف توبه و کسانیکه پس از مرتکب شدن خطایی و یا جرم و خیانتی توبه می‌کنند و خود را از گذشته پاک می‌گردانند، مثل این است که تازه از مادر متولد شده باشند، با وی صحبت می‌کنند و مثالهای تاریخی و دینی نظیر توبه حرّ را برایش می‌آورند وبعد که وی را آماده توبه کردند، مرتب به او القاء می‌کنند که برای جبران گذشته و قبولی توبه باید اعتراف کنی و از دادن هر اطلاع و یا کمکی که از دستت بر می‌آید و برای راهنمایی مردم و جوانان مفید است، نباید کوتاهی کنی تا دیگر اشخاصی مثل تو در دام گرفتار نیایند. این اعتراف و توبه کردن و کمکهای تو نزد خدا و خلق پسندیده است و این جهاداکبر است. و بدینطریق گروهی آماده اعتراف و توبه می‌شوند. طبیعی است که در این مراحل عده‌ای تحت تأثیر اطلاعات یکطرفه و جو ترس آمیخته با کمی محبت و برانگیختن احساسات و مورد سئوال قراردادن اعمال و رفتار گذشته توّاب می‌شوند.

این نکته که چه تحولی در آن شرایط در زندانی بوجود می‌آید که منجر به توبه و اعتراف علیه خود و حتی از این فراتر، همکاری همه جانبه اطلاعاتی تشکیلاتی و تجربی با عوامل دادستانی می‌گردد، جریان بسیار پیچیده و دلایل گوناگون و تودرتویی برای هرفرد می‌تواند داشته باشد. همه جوانب مسئله مشخص نیست که چه تحولی در آن شرایط در فکر انسان حاصل می‌شود که منجر به چنین رویه‌ای می‌گردد. تمام کوشش من با توجه به آنچه که به تجربه اندوخته و مطالعه کرده‌ام، اینستکه سعی می‌کنم شما را به حقیقت مسئله نزدیک و نزدیکتر سازم. باوجود آنچه تا بحال از نظرتان گذشته است، بسیاری از زندانیان هنوز هم محکم روی موضع خود ایستاده‌اند و هنوز عوامل

دیگری باید دست بدست هم بدهند تا اینکه زندانی وادار به توبه و اعتراف علیه خود بشود که بعضی از آنها را در بحثهای آتی ملاحظه خواهید کرد.(٦٩)

در یک رده بندی کلی در زندان انقلاب، دو دسته افراد تقریباً از هم متمایز هستند که عوامل دادستانی تمام هم و غمشان براین است که از طریق دادن اطلاعات مختلف و یا بکاربردن روشهای گوناگون آنها را وادار به توبه و اعتراف نمایند: یکی افراد رده های بالا وسرشناس گروههای مختلف و یا شخصیتها و افراد موقعیت دار در بین جامعه، و دیگری هواداران، جوانان و نوجوانانی که تازه جذب این و یا آن گروه، این و یا آن شخصیت شده‌اند.

عوامل دادستانی هردو دسته را مد نظر دارند، ولی در به اعتراف و توبه کشاندن افراد و نمایش آنها از طریق رسانه های گروهی و مصاحبه های رادیو و تلویزیونی، بیشتر گروه دسته اول مورد نظر هستند. چون اعتراف و توبه این دسته، هم در جامعه و هم در بین هواداران و اعضاء ساده تازه وارد و هم زندانیان، اثر مستقیم دارد. اگر این دسته به اعتراف و توبه کشیده شدند، اعتراف و توبه گرفتن و یا با میل خود توبه کردن برای افراد دسته دوم خیلی ساده می‌شود و جای زیادی برای ماندن بر موضع قبلی برایشان باقی نمی‌ماند. اینستکه عوامل دادستانی در عین حالیکه با گروه دوم برخورد می‌کنند، فشار کار را بر روی گروه اول متمرکز می‌سازند تا آنها را وادار به توبه و اعتراف نمایند.

١- رده های بالا و سرشناسان

در اوایل کار، معمولا هنگامیکه سیل دستگیری ها وبازداشت ها آغاز می‌شود و بی‌محابا به همه حقوق فردی و اجتماعی حمله می‌شود، وجود ترس و وحشت تا حدودی حاکم می‌گردد. افراد ساده و کم اطلاع از روبرو شدن با یک چنین شرایطی و حفظ موضع از صداقت و حسن نیت بیشتری برخوردار هستند تا افراد رده های بالا و بعضی از شخصیتها و افراد سرشناس، زیرا جوانان و نوجوانان هوادار و اعضاء ساده هنوز آن پیچیدگی افراد رده بالا را پیدا نکرده و راه و روش توجیه گری را هنوز یاد نگرفته‌اند. به همین علت است که در بسیاری از موارد، افراد رده های بالا و شخصیتها جان سالم بدر می‌برند ولی در مقابل، خرده پاها زودتر طعمه عوامل دادستانی می‌شوند و تا افرادی در بیرون بخود بجنبند، آنها را بجوخه های اعدام سپرده‌اند. این خرده پاها و هواداران و جوانان ساده که هنوز طعم بعضی از عناوین و مقامها را نچشیده، از تجربه چندانی برخوردار نبوده و تعلیمات گروهی که برایشان نقش خدا را پیدا کرده، فکر می‌کنند که رده های بالا و افراد سرشناس نظیر خودشان از چنین صداقت و صمیمیتی برخوردار هستند و آن تعلیمات برای آنان نیز جنبه وحی دارد. لذا روی موضع می‌ایستند و خود را فدا می‌کنند. اینان هنوز آن تجربه کافی را پیدا نکرده‌اند که متوجه شوند، اگر نه همه، ولی برای غالب رهبران رده‌های بالای گروهها و یا افراد سرشناس و شخصیتها و نیز دستگاه رهبری که قدرت انقلاب را در دست دارد، داستان، داستان قلعه حیوانات است. (٧٠)

در رابطه با سران و بالائی ها و مقایسه آن با خرده پاها، مسئله هم برای خودشان و هم برای عوامل دادستانی کاملا متفاوت است. زندانیان گروه اول در طول زمان تجربه هائی اندوخته و روشهای مختلف توجیه گری را نیز تمرین کرده‌اند و قادرند که بهتر هم با عوامل دادستانی برخورد کنند و هم به توجیه مسائل برای خود و آنها بپردازند. از طرف دیگر چون اینان حامل اطلاعات، اسرار، تجربه های تشکیلاتی و... هستند، عوامل دادستانی نیز مایلند که آن اطلاعات و تجربیات را از آنان اخذ نمایند و بقول معروف آنها را تخلیه اطلاعاتی کنند، لذا فرصت بیشتری در اختیار آنان می‌گذارند که همین پیداکردن فرصت بیشتر، در آن جو سنگین و طوفانی، احتمال جان سالم بدر بردن برایشان بیشتر می‌شود. مگر آندسته از افراد استثنائی از رده های بالا و شخصیتها که از نظر عوامل دادستانی وضعیتشان کاملا مشخص است و از وجودشان نیز احساس خطر می‌کنند. در اینصورت با بستن سریع اتهامات درست و نادرست و یا دام نهادن سرراهشان، فوری آنها را بجوخه های اعدام می‌سپارند. برای به زانو در آوردن زندانی، عوامل

دادستانی قبل از هر چیز از ضعف خود زندانی استفاده می‌کنند و با بزرگ و یا خطرناک جلوه دادن آن، زمینه توبه کردن سران و بالائی ها را فراهم می‌آورند.

۲- نقاط ضعف رده های بالا

پیش از این در مورد بعضی از ضعفهای اخلاقی و غیراخلاقی گروهها، افراد سرشناس وشخصیتها در دوران عسرت انقلاب و بعداز پیروزی انقلاب، زمانیکه گروهها و... در صدد تحکیم قدرت خود هستند، نکاتی خاطرنشان کردم و افزودم که تمام گروهها و افراد سرشناس مبارز، کم و زیاد از نقاط ضعف و قوت همدیگر مطلع هستند. در دوران بعداز پیروزی انقلاب، گروهیکه قدرت خود را برهمه غلبه می‌دهد و دستگاه رهبری انقلاب را در دست خود می‌گیرد، برای حذف سایر گروهها، اشخاص سرشناس و شخصیتهائی که با وی هماهنگ نیستند، از این ضعفها پرونده می‌سازد و در موقع خودش برعلیه آنان از آنها استفاده می‌کند. این مسئله در تمام انقلابها جاری بوده است و در انقلاب اسلامی نیز بشدت رواج داشته و دارد.

افراد رده بالای گروهها، بعضی از شخصیتهای سیاسی و غیرسیاسی که قبل از پیروزی انقلاب علیه رژیم حاکم فعالیت داشتند، به مرور زمان براثر عوامل مختلفی از اهداف اولیه سازمانی و تشکیلاتی خود و یا مواضع اخلاقی و عقیدتی فاصله می‌گیرند و برای بدست گرفتن قدرت و یا تفوق و غلبه هژمونی خود بر سایرین در بعضی از تصمیمات غیر اخلاقی، غیرشرعی، غیر قانونی و خارج از عرف جامعه در مورد دیگران و حتی در مورد اعضاء خود شرکت می‌کنند و یا حداقل از آن آگاهی دارند و از آن دم فرو می‌بندند. به مرور از اهداف اولیه فاصله می‌گیرند ویا در بعضی از جهات تغییر مواضع می‌دهند و آن هدف متعالی مبارزه بر علیه نابرابری و ظلم و ستم، تبدیل به هدف بدست گرفتن قدرت و حکومت به هر وسیله ممکن می‌شود. در طول مبارزه و زمان، امر مبارزه برای این قبیل گروهها و شخصیتها هم بصورت یک شغل مانند هر شغل دیگری که ممری برای گذراندن زندگی است وهم بصورت یک مقام اجتماعی و رهبری جامعه در می‌آید و برای خود مسئولیت بزرگ نجات نه تنها کشور خویش، بلکه نجات جامعه جهانی را بر عهده خود می‌پندارند و کم‌کم برای خود حقی مافوق دیگران قائل می‌شوند و این نحوه نگرش به مسائل، خود نکات ضعف زیادی در طول زمان بدنبال خواهد داشت و از این دید باید به بعضی از چرخشها نسبت به مواضع اولیه آنان نگریسته شود. قبل از پیروزی انقلاب همه گروهها در اعتقادات و روش اتخاذی برای تغییر رژیم و ساختن جامعه‌ای ایده‌آل برویرانه‌های رژیم، به یک نوع مطلق گرایی و جزمیتی رسیده بودند و در تاروپود آن مطلق و جزمیت تنیده شده در اطراف خود خو گرفته‌اند و هیچ روش و راه حل دیگری جز آنچه که خود بداخل آن رانده شده و آنرا از خود می‌دانند، برایشان متصور نیست. از طرفی خود را صاحب و متولی آن مطلق و جزمیت می‌دانند و دیگران را در ادامه راه حل و روش در ذهن خود، فاقد صلاحیت می‌شمارند. البته تا جائیکه امکان داشته باشد آنرا بر زبان جاری نمی‌سازند. همه اینها باعث می‌شود که انسان درگیر جزمیت و مطلق گرایی هرنوع روش غیراخلاقی، خلاف عرف و سنت جامعه را برای خود جایز بشمارد و برای هر عمل نادرست خود توجیه های عجیب و غریب بتراشد. و لاجرم ضعفهای اخلاقی و غیراخلاقی از پس یکدیگر حادث می‌شوند. اما در دوران عسرت و مبارزه بدلیل جو سانسوری که برجامعه حاکم است، این ضعفها کمتر ظاهر می‌شود، ولی رده های بالا، سران و بعضی از شخصیتها، از آنها کم و زیاد اطلاع دارند و چون برعلیه رژیم مبارزه می‌کنند، آن ضعفها را نادیده می‌گیرند و یا از آن در می‌گذرند و یا می‌گویند: کم‌کم اینها درست می‌شود. اما بعداز پیروزی انقلاب، همه اینها دگرگون می‌شود و از هر نکته کوچکی پرونده بزرگی برای عامل آن تشکیل می‌شود. عوامل مهمی دست به دست هم می‌دهند تا سران رده های بالا و بعضی از افراد سرشناس و شخصیتها، در درون زندان انقلاب به اعتراف و توبه کشانده شوند:

- مسئولیت بزرگ و خطیر نجات جامعه و جهان برای خود قائل بودن که در اثر این طرز تفکر، انسان اسیر در بند و زندانی نیز یک چنین وظیفه سنگینی برای خود قائل می‌شود و می‌کوشد که بهرنحوی که ممکن است جان خود را از مهلکه نجات دهد. و ظاهراً یکی از راههای نزدیک و عملی آن اعتراف و توبه کردن است با این تصور که بعداً ممکن است همه آنها را توجیه کند.

- عامل مهم دیگر، انتظار نداشتن از زندان و داغ و درفش بعدازپیروزی انقلاب است. بطور طبیعی سیاستمداران، انقلابیون و شخصیتهای برجسته و سرشناس جامعه که درگیر امر مبارزه هستند، تمام هم و غم خود را به این امر معطوف می‌سازند که انقلاب پیروز بشود و نظام فاسد از بین برود و اصلا بفکر بعداز پیروزی انقلاب نیستند که ممکن است همین مسائل با حدت و شدت بیشتر در لباس دیگری تکرار شود. و به این علت وقتی انقلاب پیروز می‌شود، فکر می‌کنند که آن دوران سپری شده است و دوران، دوران خودشان است. در حالت مستی و عشق سوار بر اسب پیروزی، بدون توجه به جوانب کار، می‌تازند و زمانی از این حالت مستی بیرون می‌آیند که خود را اسیر در چنبره یاران و همکاران دیروز خود می‌بینند و چون انتظار چنین شرایطی را نداشته و فکری برای پیش آمدن چنین وضعیتی نکرده‌اند، خیلی سریع فرو می‌ریزند و با وجودیکه شاید خیلی بحثها و مطالب در مورد مقاومت، ایستادگی بخاطر عقیده و هدف را مطالعه کرده و یا به دیگران تعلیم می‌داده‌اند، گوئی بیکباره تمام آنها کارآیی خود را از دست داده است و در این حالت نیز نزدیکترین راه نجات، همان اعتراف و توبه است.

ضعفها که از مهمترین عوامل وادار کردن و یا وادارشدن زندانی به توبه و اعتراف علیه خود است، بدو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- ضعفهای اخلاقی که شامل مسائل مختلف جنسی و سکسی، تهمت و برچسب زدن، دزدی، نوعی همکاری با رژیم گذشته، توطئه چینی علیه این و آن، دروغگویی و... که بیشتر در اثر ضعف اخلاق و اعتقاد بوجود می‌آید و بعداز پیروزی انقلاب اینها اهمیت ویژه‌ای در دست گروهیکه قدرت را تصاحب کرده است پیدا می‌کند. بخصوص وجود بعضی از اینها در پرونده شخص زندانی موجب می‌شود که وی به هر عملی که بوی القاء کنند برای رهایی و یا رونشدن آنها، به اعتراف و توبه و همکاری های دیگری دست بزند. در بخشها و فصول گذشته به بعضی از اینگونه موارد با ذکر مثالهایی پرداخته شده است و نیازی به تکرار مجدد آن نیست.

۲- اعمال غیر قابل دفاع گروهها، انحراف از مواضع

در قرن اخیر معمولا کسانیکه در رژیمی نظیر رژیم شاه، تشکیلات و یا سازمان زیرزمینی را برای مبارزه حاد بقصد سرنگونی آن رژیم بنیاد نهاده‌اند، غالباً جوانان تحصیل کرده دانشگاهی بوده که تحصیل دانشگاهی را تمام کرده و یا در نیمه راه رها کرده و به مبارزه با رژیم روی آورده‌اند. جوانانی بوده‌اند آکنده از صداقت و ایمان، شور و شوق برای برقراری عدالت و مساوات و ازبین بردن نابرابریهای جامعه. این جوانان پرشور در جامعه‌ای که جو سانسور همه جانبه برقرار بوده و قلمها و زبانها را بریده و بی عدالتی و دیکتاتوری حاکم است و سازمان یا تشکیلاتی که بکار مبارزه جدی با چنین رژیمی بپردازد وجود ندارد و یا اگر وجود دارد، کارآیی خود را از دست داده است و به نامی بی محتوی و محفلی دوستانه مبدل شده، احساس می‌کنند وجود یک چنین جامعه‌ای برایشان تحمل ناپذیر گشته است. علاوه برآن در کشوری نظیر ایران مشاهده می‌کنند که علما و مقامات روحانی و مذهبی که می‌بایستی پاسدار عدالت و برقراری مساوات و حقوق فردی و اجتماعی باشند، ظاهراً سکوت اختیار کرده یا حامی و مبلّغ رژیم موجود شده و یا حرکت چندانی در زمینه های سیاسی و اجتماعی از خود نشان نمی‌دهند، در یک چنین محیط و شرایطی، این جوانان بفکر ایجاد تشکیلات و سازمان زیرزمینی بقصد براندازی رژیم می‌افتند.

مشخصه بارز این بنیان گذاران، تشکیلات زیرزمینی و مخفی، صداقت، ایمان، شور و هیجان است. اما بلحاظ مسائل اجتماعی و سیاسی، نه از تجربه کافی و نه از علم و دانش لازم برخوردار بوده‌اند. در آن دوران که علم مبارزه

بصورت بتی در دست بلوک شرق قرار گرفته بود و برای هر مسئله اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، هنری و مذهبی نسخه های عملی مشخصی را براساس دید تنگ نظرانه ایدئولوژی تدوین شده ارائه داده و طبق آن نسخه‌ها، جامعه را به مبارزه علیه رژیمهای موجود برای رسیدن به جامعه بی طبقه و برابر ذهنی و رویائی، فرا می‌خواندند. این جوانان پرشور کشور ما نیز بدون توجه به تجربه های تاریخی، فرهنگی و مذهبی کشور خویش، از بعضی از این نسخه ها عکسبرداری کرده و راه حل کشور خویش را در گرو عمل به این نسخه ها و اجرای آن می‌پنداشتند. این جوانان بدو طیف کلی تقسیم شده که در اساس هر دو طیف، آن نسخه ها را کلید مشکلات ایران تصور می‌کردند. گروه اول آشکار و عریان همان نسخه ها را پذیرفته و در عمل یکی از طیفهای مختلف مارکسیست - لنینیستی را اساس کار خود قرار دادند. گروه دیگر که از جوانان مذهبی و علاقمند به دین تشکیل شده بود، از یکطرف راه حلی در مذهب برای حل مشکلات و بحران کشور مشاهده نمی‌کردند و از طرف دیگر چون خود معتقد به دین و مذهب بودند می‌کوشیدند که بین مذهب و علم، آشتی برقرار سازند و چون آن نسخه ها را علم محض می‌پنداشتند، لاجرم در آن تضادی با اسلام و دین مشاهده نمی‌کردند و فکر می‌کردند که با این ابتکار خود، آن کاستی‌های دینی و یا چیزهایی را که به نظر آنها دین مسکوت گذاشته است، پرخواهند کرد و بدینترتیب یک تفسیر جدیدی از دین که عبارت از آشتی دادن دین با آن علم محض بت شده‌ای که در انحصار مارکسیستها بود، ارائه دادند و توجه چندانی نداشتند که وقتی روش شناخت، نگرش انسان به جهان و تحولات آن از یک زاویه و دید خاصی باشد، در طول زمان آن جهان بینی و ایدئولوژی خاص را که اصل و اساس کار است نگاه می‌دارد و مابقی یعنی زوائد و شاخ و برگها را فدای آن می‌کند.

به همین علت است که مشاهده می‌کنیم که این طیف از جوانان در طول حیات خود، چندین فاز مختلف را طی کردند و سرانجام دچار تعدد هویت شدند و تصفیه های درون گروهی (۷۱) در درون و برون کشور و در داخل تشکیلات آنها صورت گرفت. این تحولات درون گروهی با ابعادی که پیدا کرد، باعث حذف یکدیگر و لودادن افراد خودی به پلیس و اعدامهای سازمانی، شلاق زدنها، بایکوت کردن اعضاء خود در داخل و خارج از کشور گردید و سرانجام انحرافات درونی و برونی آشکار گشت و گروههای مختلف علیه یکدیگر دست به افشاگری زدند.(۷۲)

در هر حال سازمان و تشکیلات هر دو طیف در سال ٥٤ در زیر ضربات رژیم شاه خرد و متلاشی شد و افراد و اعضاء آن یا در درگیریهای خیابانی کشته شده یا راهی زندانها گردیده و یا فرار کرده و راهی دیار غربت شدند. در درون و برون زندان و خارج از کشور، اختلافات درونی و برونی سازمان تحول یافته مجاهدین و بعضی از اعضاء باقیمانده بر اسلامیت خود از یکطرف و همه اینها با چریکهای فدائی خلق و طیفهای آن به هر چه ضعیفتر شدنشان در داخل کمک کرد و در خارج از کشور نیز منجر به متلاشی شدن کنفدراسیون جهانی دانشجویان و چند شقه شدن آن و جبهه ملی دوم شد. و از طرف دیگر، اختلافات مجموعه این طیفها با گروههای مذهبی در درون وبرون زندان و در خارج از کشور باعث اختلافات و کینه های شدیدی گردید که هنوز که هنوز است آثار آن دیده می‌شود.

مختصر اینکه از سال ٥٤ به بعد که تمام این سازمانها متلاشی شده و در نهایت ضعف بودند و جز اسمی چیزی از آنها باقی نمانده بود، شاه مغرور از اینکه همه سازمانهای مخالف را متلاشی کرده و نفسها را در سینه ها خفه کرده و سانسور همه جانبه برقرار ساخته است، در نهایت حزب واحد رستاخیز را برپا کرد و اعلام نمود که ایران را به "جزیره آرامش و ثبات" در منطقه‌ای پرآشوب و متلاطم تبدیل کرده است. غافل از اینکه این جزیره آرامش و ثبات در میان اقیانوس متلاطم، آتش زیر خاکستری بود که به هنگام وزیدن باد حقوق بشر و مورد سئوال قرارگرفتن رژیم ضد حقوق بشری شاه، آتش زیر خاکستر شعله ور گردید و با انتشار مقاله "ارتجاع سیاه" بر شدت شعله افزود وبه طوفانی بدل شد که رژیم شاه را زیرو رو کرد و برباد داد و حکومت انقلابی اسلامی مستقر گردید.

با اوج گیری انقلاب و بازشدن درب زندانها و آزادشدن کلیه زندانیان سیاسی و پیروزی انقلاب، این گروهها مجدداً دست به کار بازسازی سازمانهای متلاشی شده خود شدند و چون بخاطر مبارزه و فداکاریها در جامعه از عزت و احترامی برخوردار بودند، دست به تبلیغات شدید براساس همان نسخه های موجود زدند و بسیاری از جوانان و نوجوانان پرشور و هیجان زده را بخود جذب کردند. سپس جهت بدست گرفتن قدرت به کار جمع آوری اسلحه، اسناد و مدارک و نفوذ در ارگانهای مختلف پرداختند و بلحاظ روانی و احساسی و مبارزه مسلحانه با رژیم شاه، خود را وارث و صاحب حقیقی انقلاب می‌دانستند و یا حداقل سهم بزرگی از آنرا طلب می‌کردند و در این امر خود را ذی حق می‌دانستند. در آنطرف سکه، گروههای مذهبی که در درون وبرون زندان و خارج از کشور با اینان برخورد داشته و یا خط و نشان کشیده بودند، بدور رهبر انقلاب جمع شده و بسیاری از مناصب و پستهای حساس را اشغال کردند. آقای خمینی و دستگاه رهبری نیز که از اول نظر خوبی نسبت به آنان پیدا نکرده بود، روی خوشی به آنها نشان نداد و ارزشی برایشان قائل نبود، کوشش همه جانبه‌ای در جهت حذف و یا مهارکردن این گروهها بکاربرده شد و روز به روز آنها را در مقابل خود قرار دادند و اینان نیز از هرفرصت کوچکی برای بزرگ و قدرتمند جلوه دادن خود استفاده می‌کردند (۷۳) و سرانجام زمینه تقابل فراهم گشت.

با برکناری آقای بنی صدر از ریاست جمهوری و انفجار حزب جمهوری اسلامی، بهانه این تقابل و رودررویی به اوج خود رسید و ترور و کشت و کشتارها شروع شد. رهبری این سازمانها و تشکیلات و بخصوص سازمان مجاهدین خلق با نداشتن علم و شناخت کافی از طبیعت انقلاب و وضعیت و شرایط مرکز ثقل آن، یعنی آقای خمینی در بین مردم از یکطرف و تحت فشار قرار گرفتن و حفظ و نگهداری جوانان پرشور و حساس و انگیزه دادن به آنها از طرف دیگر، خود را وارد فاز جدید یعنی مبارزه مسلحانه علیه رژیم نوپای انقلاب کرد و با این عمل سند مرگ خود را در آن زمان امضاء نمود. سازمان که هنوز تجربه و توان کافی برای یک چنین رویاروئی نداشت، با چند یورش و دستگیری و اعدام بعضی از سران و اعضایش این رویای میلیشا و ارتش ملی که به زور تبلیغات خود ساخته، که هم خود و هم کسان دیگر را اغفال کرده بود، به یکباره در هم ریخت. در اثر این درهم ریختگی و گسست، دست به اعمالی زده شد که غالب آن جز در جمعهای تشکیلاتی و چمبره سازمانی در هیچ جای دیگر قابل دفاع نبوده و نیست.

سپس انحراف از مواضع اعلان شده گذشته، وسیله بنیانگذاران سازمان یکی پس از دیگری شروع شد و روز بروز شدت بیشتری یافت. ناپایداری مواضع، یکی از مهمترین ضعفهایی است که در اثر تغییر و چرخش از اهداف و مواضع گذشته نشأت می‌گیرد و اعمالی را موجب می‌شود که دفاع از آنها یا ممکن نیست و یا در شرایط زندان کار بسیار مشکلی است.

ب - محاکمه با همان شعارها و انحرافات

۱- زندان در اوایل پیروزی انقلاب

در فصول گذشته ذکر شد که بعداز پیروزی هر انقلابی که توده در آن به صحنه کشیده شده است و از جمله انقلاب اسلامی ایران، دو دسته زندانی متمایز از یکدیگر وجود دارد. یکدسته اعضا و مقامات رژیم گذشته و دسته دیگر انقلابیون و کسانیکه به نحوی بعداز پیروزی انقلاب در مقابل دستگاه رهبری قرار می‌گیرند.

وضعیت دسته اول در همان اوایل پیروزی انقلاب مشخص می‌شود. نحوه محاکمه و دادگاه و نوع اتهام این دسته با دسته دوم کاملا متفاوت است. گرچه در گرماگرم پیروزی انقلاب به این دسته ظلم و ستمهایی می‌شود و دادگاههای بی ضابطه جهت خاموش کردن شعله آتش خشم مردم، گروههای انقلابی و بویژه انقلابی نماها، برای نشان دادن اینکه مجرمین بدست عدالت سپرده می‌شوند، به کار آنها رسیدگی و بعضی را اعدام، بخشی را به زندان و یا مصادره اموال و ... محکوم می‌کنند. اما گروههای انقلابی و انقلابی نماها به دلیل کینه و تنفر شدیدی که از رژیم گذشته در دل دارند نه تنها به این بی ضابطگی ها اعتراضی نمی‌کنند، بلکه خود عامل و مجری آن هستند. حتی بعضی از

سیاستمداران و روشنفکران که به ضابطه‌ای معتقد هستند و نسبت به بعضی از ترکتازیهای بعداز پیروزی انقلاب اعتراض می‌کنند، اعتراض آنها به چیزی گرفته نمی‌شود و دستگاه رهبری و گروههای انقلابی مطیع امر و یا به ظاهر مطیع و یا گردآمده زیر چتر رهبری، به اینگونه اعتراضها وقعی نمی‌گذارند و از کنار آن می‌گذرند و از آن سندی نیز علیه اعتراض کنندگان می‌سازند.

با فروپاشی رژیم گذشته، اعضاء و مقامات آن رژیم که به زندان افتاده‌اند نه تنها پناهگاه خود را از دست داده‌اند، بلکه چون پرده از روی جنایات رژیم، ظلم و ستمها، بی عدالتی ها و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی ... برداشته شده است، خود را تا حدودی مقصر و گناهکار دانسته و برای پاک شدن و بدست آوردن پناهگاهی در رژیم جدید احساس اعتراف و توبه از گناهان گذشته به آنها دست می‌دهد و آمادگی آنرا پیدا می‌کنند. توبه و اعتراف کردن این گروه از زندانیان نسبت به ظلم و ستمها و اعمال رژیم گذشته در اوایل پیروزی انقلاب کار مهمی به نظر می‌آید وبه ظاهر کمک به حقانیت رژیم جایگزین شده می‌کند. ولی بعداز زمان کوتاهی اهمیت خود را از دست می‌دهد. معمولا چنین متداول بوده است که بعداز اعدام بعضی از مقامات بالای رژیم گذشته، مابقی مقامهای لشکری و کشوری رژیم که دستشان به قتل و یا مباشرت در امر قتل و به جان و ناموس مردم و یا خیانت مستقیم به کشور در رابطه با بیگانگان آلوده نبوده است، تنها به صرف همکاری با رژیم گذشته مؤاخذه نخواهند شد.

گروهی از سران و یا غیرسران که مانده و قرار را بر فرار ترجیح داده‌اند و یا در گرماگرم پیروزی انقلاب دستگیر شده، راهی زندانها می‌گردند، بعضی ها اعدام، گروهی دیگر به زندانهای طولانی و یا کوتاه مدت محکوم می‌شوند. در این دوران، زندان اهمیت ویژه‌ای پیدا نمی‌کند. اهمیت مسئله زندان و زندانی در یک رژیم انقلابی، زمانی شروع می‌شود که دسته دسته از انقلابیون و حامیان انقلاب راهی زندان ها می‌شوند. در انقلاب چنین متداول است که هر گروه هنگامیکه نوبت به دستگیری اعضاء و هواداران خودش فرا می‌رسد، آنوقت تازه از خواب غفلت بیدار می‌شود وصدای عدالت خواهی‌اش به آسمان بلند می‌شود. ولی تا قبل از این اگر بعضی از دوراندیشان و خیرخواهان دستگاه رهبری را به گذشت و عفو عمومی و پاره کردن زنجیر دور و تسلسل کشت و کشتار دعوت کنند و به بعضی شکنجه ها و زندانی کردنها اعتراض کنند، آنان را به بی عرضه‌گی و ترسوئی، وابستگی به این و آن، لیبرال و لیبرال پیچیده و ... متهم می‌کنند و یا اگر از شکنجه و زندانی کردنهای بی ضابطه چیزی بشنوند یا اصلا به روی خود نمی‌آورند و یا وارد این وادی نمی‌شوند و آنرا ناشنیده می‌گیرند.

۲- معیار سنجش حق و باطل در درون وبرون زندان

رژیم جدید بعداز پیروزی انقلاب، بهر شکل و فرم و نامی بر ویرانه های رژیم گذشته استقرار پیدا می‌کند و مشروعیت خودش را از رأس دستگاه رهبری یعنی همان مرکز ثقل، بت و یا ستاره انقلاب اخذ می‌کند. مرکز ثقل نیز با برخورداری از "اقبال عامه" فرمان می‌راند. ارگانهایی نظیر شورای انقلاب، مجلس شورای ملی و یا اسلامی، ریاست جمهوری، هیئت دولت و ... که بعضاً ظاهراً با مراجعه به آراء مردم موجودیت پیدا می‌کنند و برای ساده‌اندیشان و نزدیک بینان به منزله رفتن کشور بسوی دموکراسی، ضابطه و حکومت مردم بر مردم تلقی می‌شود، اما در حقیقت تمام آنها بنا به طبیعت یک چنین انقلابی، به ابزاری در دست دستگاه رهبری تبدیل می‌شود و یا تبدیلش می‌کنند و وظیفه آنها هرچه بیشتر موجه جلوه دادن دستگاه رهبری، خود رهبر و حکومتی که وی بنیاد نهاده در افکار عمومی جهان و کشور است و اگر کسی در این ارگانها حاضر به آلت دست شدن نشود بهر طریقی

باید حذف گردد. رهبر انقلاب به همه این ارگانها بمنزله ابزاری در دست خودش می‌نگرد و وظیفه و علت وجودیشان را فقط در این می‌داند که:

۱- در اوایل کار برای بستن دهان بعضی از مخالفین، بخشی از روشنفکران و سیاستمدارانی که در انقلاب شرکت کرده و افکار عمومی جهان که نگویند حکومت در خط دیکتاتوری است.

۲- آزادی خواه جلوه دادن رهبر، دستگاه رهبری و حکومت جدید.

۳- مردمی و متکی به آراء مردم نشان دادن ارگانهای مستقرشده در کشور.

٤- روپوش و روتوش و قانونی کردن حرفها، گفته ها و امیال رهبری در افکار عمومی.

از نظر توده مردم برانگیخته و هیجان زده، همه این ارگانهای ظاهراً دموکراتیک تا زمانی مورد احترام و پذیرش و دموکراتیک است که رهبر آنرا دموکراتیک بداند و یا مورد قبولش باشد. زیرا این رهبر انقلاب است که توده را با فرمانهای خویش به اینطرف و آن طرف می‌راند، نه مجلس، نه دولت، نه شورای انقلاب و نه... . این رهبر بنا به شرایط و موقعیتهای مختلف، اوامرش از طریق شورای انقلاب، مجلس، دولت، نخست وزیر، رئیس جمهور و یا... اجرا و اعلان می‌شود و همه این ارگانها در انتظار پشتیبانی و حمایت رهبر از خود هستند. و شاید بهمین علت است که بعداز پیروزی انقلاب هرمشکلی که پیش می‌آید و یا می‌آورند با وجود دولت، مجلس، شورای انقلاب، نخست وزیر، رئیس جمهور و ... همه از وی استمداد می‌طلبند و از وی خواستار می‌شوند که با صادرکردن فرمانی و یا دستوری رسمی به حل این و یا آن معضل کمک کند. در اوایل کار حتی بسیاری از افراد سیاستمدار روشنفکر و دموکرات منش غافل از این تالی فاسدی که بر این امر مترتب است با عشق و علاقه تمام کوشش خود را بکار می‌بردند تا نظر وی را به این و یا آن مسئله جلب کنند و حل آن را از وی طلب کنند. و از اینجاست که رژیم بسوی دیکتاتوری مطلق گام به گام نزدیک می‌شود. شاید به این علت هرلحظه از رهبر استمداد می‌طلبیدند. چون مراکز مختلف قدرت و گروههای غیرقانونی در برابر آنها قد علم می‌کنند و مانع انجام وظیفه آنها می‌شوند. ولی اینها احتمالا از کنه مسئله غافل هستند که تمام و یا اکثر این گروهها و مراکز، با اشاره و فرمان خود رهبر دست به آن اعمال می‌زنند.

در نزد توده برانگیخته شده در حال غلیان، حرف رهبر، حرکت رهبر، گفتار رهبر، حکم قانون و بالاتر از آن را پیدا می‌کند و حتی معیار و سنجش حق و باطل و تمیز آن از یکدیگر می‌گردد. چیزی و یا امری حق است که مرکز ثقل و یا ستاره انقلاب آنرا تأیید کند و درست بداند در غیر اینصورت باطل است. بنابراین هنگامیکه شخصیتی مرکز ثقل شد، گفتار، حرفها، حرکات و سکناتش نیز بمنزله بت و نمونه متعالی نزد توده برانگیخته شده است. هیتلر، مائو، لنین ... و آقای خمینی چنین بودند. و به این علت است که زندانی در زندان انقلاب در وضعیت بسیار سختی قرار می‌گیرد و اکثر راههای گریز به روی وی بسته می‌شود. حامیان انقلاب، انقلابی ها و انقلابی نماها از هرگروه ودسته‌ای که باشند، هنگامی که وارد زندان انقلاب شدند کمتر جرأت پیدا می‌کنند که حداقل در زمانیکه عوامل دادستانی وی را تحت بازجوئی و محاکمه قرار می‌دهند، مستقیم مخالفت خود را با رهبر و اوامر وی ابراز دارند. در آن شرایط حاد و هیجان زده اگر چنین امری برایشان مسجل شود، فوری کار وی را تمام خواهند کرد. و با توجه به مشخصات رهبر انقلاب اسلامی در افکار عمومی که قبل از این آمد، ملاحظه می‌کنید که مخالفت کردن با یک چنین رهبری آنهم در زندان، چه عواقب سنگینی در پی خواهد داشت.

عوامل دادستانی همین توبه را که در اسلام بایستی به درگاه خداوند بعمل آورد، تغییر و زندانیان را وادار می‌کردند که بدرگاه رهبر انقلاب توبه کنند. قضات شرع، حکام، عوامل دادستانی و ... به نمایندگی از رهبر توبه را می‌پذیرفتند و یا آنرا رد می کردند. همه اینها در پشت کوه رهبر مخفی شده و بنام او هرعملی را انجام می‌دهند و حتی تکلیف آن دنیا و قیامت زندانی را نیز معین می‌کنند. بارها به خود اینجانب تذکر دادند که این دنیایت که تباه شده است، حال بخاطر آن دنیا بیا و بدرگاه امام توبه کن.

۳- دشمنی در لباس دوستی

یکی از تفاوتهای اساسی بین زندانیان و عوامل دادستانی در رژیم شاه و رژیم خمینی در این امر نهفته است که در رژیم شاه، زندانیان و متهمین، زندانبانان و عوامل دادستانی و ساواک را دشمنان آشتی ناپذیر خود می‌دانستند، در صورتیکه زندانبانان و عوامل دادستانی بعدازانقلاب برای حداقل بخشی از زندانیان و متهمین چنین حالتی را نداشته‌اند. هر یک از این دو گروه زندانی و عوامل دادستانی، گروه دیگر را دوستان فریب خورده‌ای می‌دید و از این دیدگاه به هم می‌نگریستند. چون هردو گروه یا درگذشته همدیگر را می‌شناختند و همکاری علیه رژیم شاه داشتند و یا اگر هم یکدیگر را ندیده بودند حداقل و به ظاهر دارای اهداف مشترکی در برانداختن آن رژیم بودند و به طرق گوناگون از اطلاعات مثبت و منفی یکدیگر آگاهی داشتند. همین امر باعث می‌شد که حتی در زندان با توجه به آن شکنجه های قرون وسطائی که اصلا قابل مقایسه با زمان شاه نبوده است، زندانیان و زندانبانان به همدیگر به چشم یک دشمن آشتی ناپذیر و بقول معروف "آنتاگونیست" نگاه نکنند. وجود یک چنین پدیده‌ای خود موجب اعتراف کردن و توّاب شدن و یا حداقل زمینه توبه و اعتراف کردن می‌شد و این یکی از آن چیزهائی است که کسی به آن چندان توجهی نکرده و یا از آن براحتی گذشته است.

بسیاری از ساده‌اندیشان، سیاستمداران، روشنفکران و... فکر می‌کردند و یا می‌کنند که خیلی از مسائل را موشکافانه تجزیه و تحلیل می‌کنند و آگاهی از جوانب مختلف مسائل دارند و بعضاً تصور می‌کردند که این عوامل دادستانی، افرادی کم اطلاع و یا بچه های گول خورده‌ای هستند که بخاطر کمبود اطلاعات و در جریان مسائل نبودن، اینگونه با دوستان قدیم خود بدرفتاری می‌کنند. از این رو خود اغفال شده و بعضی از مسائل و اطلاعات را بعنوان روشن کردن مواضع و انقلابی نشان دادن خود و یا هدایت آنها به صراط مستقیم به آنها می‌دادند. سپس عوامل دادستانی، این گفته هایشان را تأیید و ستایش کرده، از اینان می‌خواستند که همین حرفها را در مصاحبه های تلویزیونی بیان کنند و به ارشاد مردم بپردازند. بدین ترتیب به عناوین مختلف آنها اغفال و خام می‌شدند و یا آنها را اغفال می‌کردند.

عوامل دادستانی مستقیم و غیر مستقیم برای حاضرکردن بعضی افراد به مصاحبه، با وی طرح دوستی -که زمینه آن خود بخود آماده بود- می‌ریختند و از این در وارد می‌شدند که: این مصاحبه ها پخش نخواهد شد و یا فقط برای بستن دهان بعضی از افراد تندرو خودی و روشن کردن موضع شما برای آنان جهت فراهم شدن وسایل آزادی شما است و نقش فرمالیته دارد و ... و به بعضی ها با انگشت گذاشتن روی نقاط ضعف آنها از یکطرف و ستایش و بزرگ کردن آنان از طرف دیگر، به آنان القاء می‌کردند که: وظیفه انقلابی، اسلامی و تاریخی شما است که در این زمان که انقلاب و رهبری آن مواجه با بحران و خطر است بیایید حقایق را با مردم در میان بگذارید و نگذارید که توده های جوان مسلمان این مملکت به انحراف کشیده شوند. و با این طریق کسانی اغفال شده و حرفهایی را که به آنها القاء و یا دیکته می‌کردند بعنوان حرف و نظر خود در مصاحبه های مختلف بیان می‌کردند.

کسانیکه خود را روشنفکر، سیاستمدار و توانا و مطلع از امور می‌دانستند، حداقل می‌بایستی از این امر بدیهی از قبل آگاهی داشته باشند که اگر مصاحبه‌ای انجام و حرفهایی زده شد، دیگر اختیار آن از دست آنان خارج است و این در اختیار عوامل دادستانی و مصاحبه گر است که هرموقع صلاح بداند و یا موقعیت ایجاب کند به پخش تمام و یا قسمتی از آن که لازم باشد مبادرت خواهد ورزید و یا از آن استفاده های مشروع و نامشروع دیگری خواهد کرد. بعضی از همین اشخاص، هنگامیکه قسمتهای مثله شده‌ای از مصاحبه هایشان پخش شد، زبان به شکوه و شکایت گشودند که بنا نبوده است این مصاحبه ها پخش شود و یا مطالب گفته شده در آن، مطالب دوستانه‌ای بوده که برای دوستان گفته شده است نه برای پخش عمومی آن. بخشی از متهمین و زندانیان قادر نبودند تمایزی بین حال و گذشته قایل شوند و برای خود روشن کنند که اگر آنها در گذشته و یا در پروسه پیروزی انقلاب با هم دوست بوده و

یا هدف مشترکی داشته‌اند، امروز دیگر چنین مسئله‌ای وجود خارجی ندارد و مسئله در چشم توده برانگیخته و عوامل دادستانی بدان شکل مطرح نیست. در چشم اینان جز آن "ستاره" و یا "مرکز ثقل"، شخص دیگری مطرح نیست و همه گوش بفرمان بت انقلاب هستند. بعداز پیروزی انقلاب، "مرکز ثقل انقلاب" در هر زمانی، مرزهای دوستی و دشمنی ها را مشخص می‌کند. توجه نکردن به این نکته موجب اغفال و فریب خوردن بعضی ها شده است و آنانی که با چشم دوست گمراه و یا اغفال شده و بی اطلاع به عوامل اطلاعاتی و دادستانی نگاه می‌کردند و با این طرز تفکر که با دادن بعضی اطلاعات و یا روشن کردن مواضع انقلابی خود برای آنان و یا از طریق دوستی ها آنان را در خط درستی هدایت خواهند کرد، به کجراهه رفته و باعث اغفال خود شدند.

غالب زندانیان بعداز پیروزی انقلاب به دلیل عشق و علاقه مفرط به انقلاب و "ستاره" آن سطحی نگرند و برعکس، عوامل دادستانی برایشان چندان تفاوتی ندارد، همینکه کسی پایش به زندان رسید او را ضد انقلاب تلقی کرده و از پیش حکم محکومیت آنان را صادر می‌کنند. بویژه کسانیکه خود انقلابی بوده و در رژیم گذشته مبارزه کرده و یا به زندان افتاده‌اند در نظرشان خطرناکتر جلوه می‌کنند و نسبت به آنها سختگیر تر می‌شوند. همه کوششها و بگیروببندهای عوامل دادستانی بعداز پیروزی انقلاب، در ظاهر برای راهنمایی و هدایت آنهائی است که از صراط مستقیم انقلاب خارج شده و یا رو در روی آن قرار گرفته‌اند، ولی در باطن، هدف حذف تمام آنها و یا تبدیل آنها بصورت ابزاری (٧٤) در دست خود است . و این زمانی حاصل است که از آنان شخصیت زدایی بشود و بهترین راه شخصیت زدایی، کشاندن و وادارکردن آنان به اعتراف و توبه است. با این وجود چون زمینه فراهم است، دو گروه زندانی و زندانبان بعداز پیروزی هر انقلابی نسبت به هم دیدی آشتی ناپذیر ندارند و حداقل هر دو طرف در ظاهر نسبت به هم دیدی دوستانه، برادرانه و دیدی که یک مجموع خانواده نسبت بهم دارند خواهند داشت. با وجودیکه در داخل یک خانواده ممکن است افراد کاملا متضادی از نظر اعمال، کردار و طرز تفکر وجود داشته باشند. برای اینان نیز هیچگاه باب مذاکره و دوستی نسبت بهم بسته نیست و در شدیدترین حالت مخالفت، بازهم با هم می‌نشینند و به گفتگو و بگو و مگو می‌پردازند و با اندک اشاره چشمی و یا دست نوازش و محبت به سر و روی زندانی کشیدن، گاهی به کلی نظر زندانی عوض می‌شود و همین ها عاملی است که موجب بعضی از اعترافها، مصاحبه ها و توبه کردن ها شده است.

٤- شخصیت زدایی کردن

همچنانکه در بخش "زندان یکی از ابزار سلطه" یادآور شدم، برای اینکه رژیمی و بخصوص رژیم نوپای انقلابی سلطه خود را برجامعه حفظ، گسترش و آنرا تثبیت کند، بلافاصله بعداز پیروزی انقلاب به شخصیت زدائی و ملکوک کردن چهره اشخاص می‌پردازد. دامنه این شخصیت زدائی و بی حیثیت کردن مردم میدان وسیعی را در بر می‌گیرد و در این امر خودی و غیر خودی نمی‌شناسد. دستگاه رهبری هرکسی را که رو در روی انقلاب بایستد، از مسائل و یا نظر رهبری انتقاد کند، سئوال برای مردم برانگیزد، امر و نهی کند و یا احساس کند که ممکن است در آینده مزاحمتی ایجاد کند را تحمل نکرده به حذف همه آنها همت می‌گمارد و بویژه اگر اینگونه اشخاص در بین جامعه و کشور از ریشه‌ای، شخصیتی، استعدادی، توانائی، موقعیت اجتماعی و سیاسی، موقعیت فرهنگی و دینی و ... برخوردار باشند، تا ریشه آنها را از بیخ و بن در نیاورد، آرام و قرار نخواهد گرفت و همه بدین منظور است که به جامعه و جهان نشان دهد که هیچ راه حل دیگری برای مسائل کشور غیراز خودشان باقی نمانده و هم به مردم کشور و هم به سایر کشورها بقبولاند که غیراز اینان کسی که توانایی اداره کشور را داشته باشد وجود ندارد و از این رو است که لاجرم از روی ناچاری و ناعلاجی به سلطه آنها گردن می‌نهند و لب از سخن فرو می‌بندند و برای نیل بدین مقصود کارآمدترین اسلحه، زندان و ترسناک و مخوف جلوه دادن آن در درون و برون زندان است.

هنگامیکه با کمک بعضی از روشهایی که قبلا برشمردم ترس و وحشت را در دل متهم و زندانی ایجاد کردند، هم خود زندانی را از پای در می‌آورد و هم زنگ خطر برای کسانیکه در خارج از زندان هستند به صدا در می‌آید و مستقیم و غیرمستقیم به آنها گوشزد می‌کنند که اگر شما هم از پای ننشینید، چنین سرنوشتی نیز در انتظار شما است.

برای درهم شکستن روحیه زندانی، سه دسته عوامل مختلف را بکار می‌گیرند:

۱- مخوف و ترسناک ساختن محیط و برخوردها در درون زندان.

۲- در دست داشتن و یا پیداکردن نقاط ضعف زندانی و انگشت گذاشتن بر روی آنها وبزرگ جلوه دادن آنها.

۳- مجسم کردن و باوراندن اعمالی که زندانی مرتکب شده، در فکر اجرای آنها بوده و یا بدانها اعتقاد داشته است و تلقین کردن به وی که با این اعمال و اعتقادات، زندانی مرتکب چه گناه عظیم و بزرگی شده است.

در محیط های آکنده از ترس، شکنجه و تنهایی، بکارگیری سه دسته عوامل فوق در زندانی اثر می‌کند و ترس وی نسبت به بعضی از مسائل نظیر: ترس از اعدام، ترس از هم پاشیده شدن خانواده، ترس از بی آبروئی، ترس از بین رفتن کار، شغل و حرفه، ترس از مصادره اموال، ترس افشا کردن اعمال، ترس از برچسب زدنهای مختلف و ترس از... بر شدت آن می‌افزاید و زندانی از خود علائمی بروز می‌دهد که حکایت از کارگر افتادن آنهاست. سپس در حالیکه جو ترس و وحشت برهمه جا غلبه دارد، کمی وی را مورد تحبیب قرار داده، روابط ظاهراً دوستانه‌ای با وی برقرار می‌کنند و همراه با ترس و وحشت وعده و وعیدهای مستقیم و غیرمستقیم به وی داده می‌شود. و متأسفانه در آن جو تنهایی و ترس، زندانی کمتر بفکر یافتن معیارهایی می‌شود که بتواند با کمک آن وعده و وعیدهای داده شده را مورد ارزیابی قرار دهد، لاجرم ایمانش نسبت به آنها کارپذیرانه تر و همزمان وابستگی‌اش به رفتارهای تقلیدی و کلیشه ای که به او القاء شده است زیادتر می‌گردد.

در نهایت زندانی منفعل می‌شود و به مرور خود را به عوامل دادستانی نزدیک می‌گرداند و آنها هم که بطرق مختلف وی را کنترل می‌کنند مرتب روی او کار می‌کنند و انگشت روی احساسات آشفته و درهم ریخته‌اش می‌گذارند و راه و روشی راکه باید برای رهایی خودش از ورطه هلاکت و بدبختی انتخاب کند، به وی القاء می‌کنند و چنان به زندانی وانمود می‌کنند که واقعاً دلشان برای سرنوشت وی می‌سوزد که چرا یک چنین فرد توانایی به این مصیبت گرفتار آمده است. تمام کوشش عوامل دادستانی به ظاهر این است که می‌خواهند زندانی را نجات دهند، اما او را بین دوزخ و بهشت، خوف و رجاء، اعدام و آزادی، تا ابد در زندان بودن و پوسیدن و یا رها شدن و رسیدن به همه چیز نگاه می‌دارند. به زندانی القاء می‌شود که تنها راه رهایی از این شرایط سهمگین، همکاری، اعتراف و توبه است. زندانی انقلابی از یکطرف حالت غریقی را دارد که بهر حشیشی برای رهایی خودش دست می‌زند و از طرف دیگر نه اعتقاد دارد و نه قادر است که انقلاب و یا دستگاه رهبری و روشهای دیکتاتورمآبانه را در لباس روشهای انقلابی انتقاد کند. اما در نقش یک منتقد، بعضی از مسائل سطحی و پیش پا افتاده را انتقاد می‌کند و عوامل دادستانی نیز آنها را برایش توجیه کرده، اهمیت انتقاد وی و همکاری و خدمت وی را به انقلاب و مردم بوی خاطرنشان می‌سازند و سرانجام وی را وادار به همکاری ولو بسیار کوچک می‌نمایند. کار که به اینجا می‌رسد روحیه زندانی شکسته می‌شود و زندانی برای راضی کردن وجدان و حفظ غرور و شخصیت خود، خود را در دو حالت متضاد درگیر می‌کند:

۱- اعتراف، توبه و همکاری را مسئولیت خطیر آگاه کردن مردم و جوانان کشور به حقایق برای خود و دوستانش قلمداد می‌کند.

۲- وقتی در تنهایی با خود خلوت می‌کند، نمی تواند خودش را بطور مطلق گول بزند و تا حدودی آگاه است که شخصیت خودش را لکه دار می‌کند، لذا برای جلوگیری کردن از لکه دار شدن شخصیت خود، دست به اعمال و پیشنهاداتی می‌زند که هرچه بیشتر دوستان و یا افراد دیگری را به این قبیل کارها سوق دهد و همکاران دیگری

برای خود پیدا بکند تا از شدت انگشت نما شدن خود در جامعه و نزد دوستان خود بکاهد و از این طریق برای این بار سنگین، به اصطلاح شرکاء جرمی بیابد تا توجیهی برای او باشد و از شدت آن بکاهد. و بدینطریق بعضی از زندانی ها خود موجب کشاندن دوستان و اشخاص دیگر به مصاحبه، توبه و یا اعتراف کردن می‌شوند. و این در حالتی است که شکنجه گران و عوامل دادستانی در باطن برای یک چنین افرادی پشیزی قائل نیستند. شکنجه گران و عوامل دادستانی نیز رسالت بزرگ حفظ دستآورد انقلاب و نجات مردم از دست ضد انقلاب را برای خود قائل هستند و این افتخاری است که مستقیم از دست بت و یا مرکز ثقل انقلاب بدان مفتخر شده‌اند. انقلابی و ضدانقلابی بودن را نیز آن تک ستاره یا مرکز ثقل تعیین می‌کند. و بدینسان عوامل دادستانی همه ضدونقیضهای بت و یا مرکز ثقل را در لباس مصلحت انقلاب برای خود توجیه می‌کنند و اینگونه مصلحت گرائیها و توجیه کردن ها را نیز مستقیماً از اعمال رفتار و کردار بت انقلاب دریافت کرده‌اند. لذا آماده‌اند که بهروسیله ممکن از زندانی شخصیت زدایی بعمل آورند و وی را وادار کنند که علیه خود اعتراف و توبه کند و بدینطریق حقانیت رهبری و مظلومیت وی را برای توده در حال جوشش و غلیان اثبات نمایند.

۵- فقر معیار ارزشی و ارزیابی

با توجه به تجربه های تاریخی و شخصی، یکی از مهمترین مشکلی که بعد از پیروزی هر انقلابی و از جمله انقلاب اسلامی ایران دامنگیر کسانی که خود از حامیان و پشتیبانان انقلاب و مبارزین رژیم گذشته بوده، شده است، فقر معیار درست ارزیابی امور واقع و تهی شدن دست آنان از ضابطه و اتخاذ روش صحیح ارزیابی با معیارهای ارزشی نسبت به اعمال و کردار حاکمیت است. بعداز پیروزی انقلاب و در طول زمان بخشی از انقلابیون و حامیان آن وسیله بت یا مرکز ثقل انقلاب و یا جانشینان آن تک ستاره که به نحوی از انحاء از دخالت در امور کشور کنار زده شده‌اند، روی در روی انقلاب قرار گرفته و یا از اعمال دستگاه رهبری و اداره کنندگان کشور انتقاد بعمل می‌آورند و بسیاری از آنان لاجرم کارشان به زندان، فرار، مهاجرت، متواری شدن و به حذف فیزیکی می‌انجامد. غالب اینان چه در داخل و چه در خارج از زندان دچار فقر معیارهای درست ارزشی و اغتشاش در ضابطه، گرفتار آمده‌اند و لذا کمتر قادرند که روش صحیح و درستی را در برابر رژیم حاکم اتخاذ کنند. وجود این فقر یکی دیگر از دلایلی است که آنها را به اعتراف، توبه و مصاحبه کشانده و می‌کشاند. عدم معیار درست ارزیابی کردن و تهی بودن دست انسان از ارزشهای درست بعداز انقلاب، بدو دسته تقسیم می‌شود: نخست فقر معیار و ارزشهای واقعی مبارزین در رژیم گذشته و قبل از انقلاب. بخشی از انقلابیون در رژیم گذشته بدون آگاهی واقعی، اعتقاد و ایمان قلبی به مبارزه کشیده شده و ارزشهایی را پذیرفته و بخاطر حاکم گرداندن این ارزشهای پذیرفته شده، دست به مبارزه علیه رژیم گذشته می‌زدند. اما همین انقلابیون و مبارزین بدون آگاهی عمیق و یافتن ارزشهای درست، بعضاً بخاطر موقعیت، جو زمان و بدست آوردن موقعیت اجتماعی و قهرمان مآبانه و... به مبارزه کشیده می‌شدند و حرفهایی از عدالت، مساوات، مسئولیت اجتماعی، ظلم و ستم، رشوه و فساد، جنایت و خیانت به ملت و کشور، اعتقادات اسلامی و... را بطور سطحی آموخته و آنها را بیان می‌کردند ولی از داشتن معیارهای درستی برای شناخت آن مفاهیم و ارزشها در برابر غیرارزشهای حاکم تهی بودند و اگر هم چیزهایی در دست داشتند، بسیار سطحی و نازل بود و طبیعی است که اگر افرادی در یک چنین شرایطی گرفتار آیند و سرازیر زندان شوند از پیش معلوم است که برسراینان چه خواهد آمد و این کمبود بویژه بعداز انقلاب، وسیله کارآمدی برای شخصیت زدایی کسانی است که در دام عوامل دادستانی گرفتار می‌آیند.

دسته دوم که بسیار مهمتر و کارآمدتر از دسته اول است: اغتشاش در معیارها و مشتبه شدن آنهاست که در زیر به توضیح این مهم پرداخته خواهد شد.

٦- اغتشاش در معیارهای ارزشی و ارزیابی

بعداز پیروزی انقلاب برای بسیاری از انقلابیون چه موافق و چه کسانیکه بعداً به صف مخالفین حاکمیت به هر شکل و نوعی می‌پیوندند و به اصطلاح اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند، معیار ارزشی آنها کم و بیش دچار اغتشاش، گسیختگی و مشتبه شدن می‌گردد. این درست است که این دسته برای خود معیار ارزشی و ضابطه داشته‌اند، اما بعداز پیروزی معیارهای مورد ارزیابی و ارزشی بیشتر به ستاره و یا مرکز ثقل انقلاب متکی می‌گردد و معیار صحیح در نظر اکثریت، غالباً آنهایی است که صحیح بودن و با ارزش بودن آنرا مرکز ثقل انقلاب تأیید و مهر صحت بدانها گذاشته باشد.

در انقلاب کسانیکه در دوران عسرت به صف انقلابیون می‌پیوندند، در درجه اول دانشجویان داخل و خارج از کشور، روحانیون جوان، بعضی از فارغ التحصیلان دانشگاهها، بازاریان و... هستند و در اوج گیری انقلاب، سایر طبقات نیز بدان می‌پیوندند. با وجودیکه خواستگاههای هر گروه و دسته تا حدودی با یکدیگر تفاوت دارد، ولی اکثراً و بجز یک اقلیتی کوچک هیچکدام هنوز مزه پست و مقام و یا ریاستی را نچشیده‌اند و به یک زندگی بسیار ساده قناعت می‌کرده‌اند. اما بعداز انقلاب، همه انقلابیون و نیز اکثر کسانیکه به صف اپوزیسیون پیوسته‌اند و به حاکمیت اعتراض و انتقاد دارند، کم و زیاد در رژیم جدید صاحب پست و مقامی، وزیر و وکیلی، عضو شورای انقلاب و یا نمایندگی امامی، مدیر کل و یا سرپرستی استانی و یا قائم مقامی، فرمانده سپاه یا کمیته‌ای (٧٥) و... بوده‌اند. اتومبیل دولتی و راننده شخصی داشته‌اند، صاحب ابواب جمعی و بله قربان گو بوده‌اند، با امضاء آنها پولهایی رد و بدل می‌شده و کارهایی به اجراء در می‌آمده، خانه لوکس و امکانات رفاهی پیدا کرده‌اند، پول و ثروتی بهم زده‌اند و... مزه همه این تنعمات را چشیده‌اند. مزه کردن و چشیدن چنین امکاناتی ناخودآگاه و خودآگاه یک اثر وضعی بر روی انسان می‌گذارد و معیارهای ارزشی انسان را دچار اختلال می‌کند.

اثر وضعی داشتن پست و مقامی و برخوردار بودن از امکاناتی برای شخص دارنده آن، چندان فرقی نمی‌کند که آیا او در آن پست ومقام و... از روی صداقت و راستی و منافع ملی عمل کرده و یا بخاطر منافع شخصی و گروهی و یا هر دو. مهم این است که عناوین و پست و مقام و برخورداری از امکانات رفاهی و اجتماعی و بله قربان گو داشتن، معیار ارزیابی انسان را از خود و محیط خود دچار اختلال و اغتشاش می‌گرداند.(٧٦) درست نظیر خانواده. همه شما کم و زیاد حداقل در خانواده خود، دوستان و یا بستگان، تجربه داشته و یا دیده‌اید که در یک خانواده گاه عضوی از آن دارای ارزشهای انسانی بسیار والا و یا بسیار پست و خطرناک و یا منحرف بوده است و یا در خانواده‌ای فرزندی که از هر جهت شریر و یا خارج از ارزشهای حاکم برخانواده است، کمتر اتفاق افتاده است پدر و یا مادری بطور کلی یک چنین فرزندی را طرد کرده باشند و برعکس با هزار اما و اگر و شاید مسئله را در مورد فرزند خود ندیده می‌گیرند، در صورتیکه اگر یک صدم آنرا در فرزند خانواده دیگری ملاحظه کنند شاید تا قیامت وی را از خود برانند. چرا چنین است؟ برای اینکه در داخل خانواده یک نوع منافع مشترک، احساس مشترک و یا علائق مشترکی برقرار است که باعث می‌شود انسان در یک چنین مواقعی، ضابطه و ارزشهایش دچار اغتشاش شود و رابطه جای ضابطه را بگیرد.

در انقلاب نیز یک چنین حالتی حکمفرماست و حاکمان نیز با آگاهی از این اغتشاش در ضابطه و معیارهای ارزشی اپوزیسیون، چهار نعله برآنها می‌تازند. برای خود من، بارها چه در داخل و چه خارج از زندان این سئوال و پرسش پیش آمده است که بسیاری از ماها با رژیم شاه چه اختلافی داشتیم که رو در روی آن ایستاده بودیم و پای خود را برای سرنگون کردن آن توی یک کفش کرده بودیم؟ در صورتیکه وقتی به اعمال و کردار بسیاری در رژیم جدید نگاه می‌کنیم، اصلا قابل مقایسه با رژیم گذشته نیست. حتی این سئوال را من با بسیاری از انقلابیون و مخالفین سرسخت رژیم شاه مطرح کردم و از آنها پرسیدم: با وجود داشتن این رفتار و کردار و اعمال، شما با رژیم شاه چه

مخالفتی داشته‌اید که با وی مبارزه می‌کردید؟ جواب این بود که اگر حقیقت را بخواهی خود ما هم نمی‌دانیم. وقتی رهبران و اپوزیسیون جامعه‌ای از داشتن معیارهای درست ارزیابی اعمال محروم بوده و شکلها، معیار ارزیابی قرار می‌گیرند و نه محتوی، در یک چنین حالتی قدرت تشخیص و ارزیابی درست از بین خواهد رفت و این ارزیابی اعمال و روشها با شکلهای بی محتوی است که زندانی را در زندان انقلاب از پای در می‌آورد و کار وی را به اعتراف علیه خود و توبه و مصاحبه می‌کشاند.

۷- اپوزیسیون

سیاستمداران، انقلابیون، روشنفکران و کسانیکه در رژیمی خود را در زمره اپوزیسیون قلمداد می‌کنند و مدعی هستند که قدرت و توان اداره کشور و هدایت آنرا بسوی ترقی و تعالی دارند و حاکمان بر سریر قدرت را ناتوان و ناصالح می‌شمرند، حداقل بایستی قادر باشند که اعمال و رفتار رژیم ولو اینکه خود در استقرار آن سهیم بوده‌اند را با ضابطه و معیارهای ارزشی درست، مورد قضاوت قرار دهند. بعنوان مثال کسانیکه جزو اپوزیسیون هستند باید برای خود روشن کنند که چه تفاوتی بین این رژیم و رژیم گذشته وجود دارد و اگر به این نتیجه رسیدند که اعمال ورفتار این رژیم به مراتب برای جامعه و ملت خطرناکتر و اثر مرگبارتری دارد، آنوقت لازم می‌آید که روش مبارزه خود را با این رژیم متجاوز و متجاسر به حقوق فردی و اجتماعی مورد تجدید نظر جدی قرار دهند. در اینجا لازم است که مقایسه‌ای بین گذشته و حال بعمل آورده شود:

- ابعاد ظلم و ستم و تعدی و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی چه تفاوتی کرده است.
- با توجه به ازدیاد جمعیت، میزان زندانیان عقیدتی و سیاسی به کجا رسیده است.
- برخورد عوامل دادستانی و اطلاعاتی با مخالفین سیاسی و عقیدتی خود، چه تفاوتی پیدا کرده است.
- دستگاه قضایی کشور مستقل تر شده یا وابسته تر.
- امنیت قضایی چه ابعادی بخود گرفته است.
- میزان درآمد سرانه بالا تر رفته است و یا بسوی قهقرا کشیده شده است.
- کشور از نظر اقتصادی و توان مالی در وضعیت بهتر و یا بدتری قرار گرفته است.
- رشوه و فساد در دستگاه اداری کشور ابعاد گسترده تری پیدا کرده و یا از آن رخت بربسته است.
- دروغ و حیله و تزویر در دستگاه رهبری کشور همه گیرتر شده است و یا اینکه بسوی بهبودی رفته است.
- در جامعه بین المللی آبرومندتر شده‌ایم و یا بی آبروتر.
- امنیت اقتصادی و مالکیت مستحکمتر شده است یا ضعیف تر.
- از دین و ارزشهای دینی پاسداری بعمل آمده و یا مورد تجاوز قرار گرفته و بصورت دستآویزی در آمده است.
- دیکتاتوری شاهنشاهی خطرناکتر است و یا دیکتاتوری مطلق ولایت فقیه.
- پاسداری از جان انسانها و حرمت آن بیشتر شده است و یا به رده حیوان و کمتر از آن تنزل پیدا کرده است.
- آزادی دانشگاهها محترمتر شمرده شده و یا بیشتر به زنجیر کشیده شده است.
- درجه رشد تحصیلات و اعتبار دانشگاهها بکجا رسیده است.
- و...

با وجودیکه اکثریت اپوزیسیون، آشکار و یا در خفا اظهار می‌دارند که مسائل مطروحه در رژیم جدید ابعاد بس گسترده تر منفی بخود گرفته است، اما بدلیل همان اغتشاش در ضابطه و معیارهای ارزشی، مانع تجدید نظر جدی در مبارزه با رژیم است و به علت وجود همین اغتشاش در ضابطه و معیارهای ارزیابی صحیح است که عوامل دادستانی در زندان با کمک آن از زندانی شخصیت زدایی بعمل آورده و او را به اعتراف و توبه وادار کرده و می‌کنند. چون

هر دو طرف، یعنی زندانی و زندانبان یک نوع معیار ارزیابی وسنجشی دارند و عوامل دادستانی با همان ابزار زندانی را به محاکمه می‌کشانند و او را از پای در می‌آورند.

نظربه اینکه بعداز پیروزی انقلاب اغتشاش در ضابطه و معیارهای ارزشی پیدا شده است و معیار ظاهری حاکم و محکوم، حاکمیت و اپوزیسیون یکی است، انتخاب راه درست نیز مشکلتر شده است و چون انسان فکر می‌کند که خودش در ساخت این رژیم مؤثر بوده است، حالا هم که از آن اهداف اصلی فرسنگها فاصله گرفته است، جرأت طرد و نفی آنرا بخود نمی‌دهد و به همین علت است که یکی از شخصیتهای اپوزیسیون در پاسخ به این پرسش : "به نظر شما در زمان شاه مشکلات شما کمتر بوده یا الان ؟" جواب می‌دهد: "خوب الان آزادی بیشتر است. حرفهایی می‌زنیم و انتقاداتی از دولت می‌کنیم که قبلا نمی‌توانستیم. ولی این موضوع گسترده نیست و قابل تعمیم هم نیست. در زمان شاه ما، یعنی همه زندانیان زمان شاه در این جهت که آن رژیم فاسد و باطل است و بایستی سرنگون شود با هم همآهنگ بودیم. هرگونه فعالیتی علیه آن دولت توجیه می‌شد، چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور. اما الان ما با این نظام و دولت نه تنها خصومت نداریم، بلکه می‌خواهیم اصلاح و بهتر شود و پیشرفته تر و محکمتر شود. ما نمی‌توانیم امروز آنگونه مبارزاتی که آن زمان با رژیم شاه می‌کردیم بکنیم. ما با همین دولت اگر پیشنهاداتی را که ما داریم برای اصلاح امور انجام دهد، کاری نداریم و زیاد طالب قدرت نیستیم." (۷۷)

پاسخ به این پرسش گویا است و حکایت از اغتشاش در ضابطه و معیارهای ارزشی دارد و بیان این مطلب نیز هست که چرا بخشی از اپوزیسیون با این رژیم مماشات می‌کند. چون تفاوت اساسی و ریشه‌ای بین خود و حاکمیت احساس نمی‌کند و یا نمی‌بیند. و این طرز تفکر، خود یکی از عوامل شکنندگی در برابر رژیم حاکم بعداز انقلاب در درون و برون زندان است.

۸- حاکم و محکوم در زندان انقلاب

در زندان انقلاب برخلاف زندان رژیم سرنگون شده، حاکم و محکوم، زندانی و زندانبان، هردو گروه تقریباً بصورت ظاهر دارای شعار مشترک، خواستگاه مشترک، ابزار کار مشترک، اهداف و اعتقادات مشترک هستند. عوامل دادستانی انقلاب با همان ابزار کار و اعتقادات زندانی، وی را به محاکمه می‌کشند.

وقتی انقلاب پیروز می‌شود، هرکسی برای اینکه به وظیفه انقلابی خود عمل کرده و کار مفیدی انجام داده باشد، در جائی و یا ارگانی مشغول فعالیت می‌شود و در عین حال به دسته، گروه و یا این و آن نیز وابسته و نزدیک می‌گردد. عده‌ای از این انقلابیون مرتب موضع و جا عوض می‌کنند و هرجا که احساس کنند قدرت و حکومت به آن سمت میل می‌کند، آنان نیز به همان سمت میل می‌کنند. زمانی نمی‌گذرد که همه اهرمهای قدرت به یک سمت میل می‌کند و در دست مرکز ثقل و یا ستاره انقلاب جمع می‌شود و سپس این قدرت برای استقرار دیکتاتوری مطلق خویش، هیچ نیروی مخالف و هیچ شخصیتی که در جامعه از اسم و رسمی برخوردار باشد و بخواهد مستقل عمل کند و یا امر و نهی نماید را تحمل نمی‌کند وبه حذف همه، حتی یاران نزدیک خود می‌پردازد.

از مهمترین ابزار حذف افراد که در دست رهبر متمرکز شده است، عوامل اطلاعاتی و دادستانی و دستگاههای مختلف تبلیغات و یا رسانه های گروهی است. عوامل دادستانی انقلاب که مستقیم تحت امر رهبر انقلاب عمل می‌کنند و از هیچکس و یا ارگان قانونی شنوایی ندارند، با اشاره رهبر دست بکار می‌شوند و زندانی با همان ابزار و اعتقادات که با ابزار و اعتقادات زندانبان یکی است به محاکمه و اعتراف و توبه کشیده می‌شود. شاید برای بسیاری این حرفها قابل قبول نباشد. واقعیت امر این است که این مسئله چه مورد قبول باشد و چه نباشد، واقعیتی است که وجود دارد و قبول داشتن و نداشتن آن، ذره‌ای از اهمیت آن نمی‌کاهد. این مطلب اخیر در رابطه با یافتن پاسخ سئوالهای مطروحه در آغاز فصل اول، نقش کلیدی دارد.

۹- محاکمه با ابزار و اعتقادات خود زندانی

در بخشهای مختلف این نوشتار یادآوری شده است که بعداز پیروزی انقلاب، انقلابیون چه موافقین و چه کسانیکه به مرور و در طول زمان به جرگه اپوزیسیون می‌پیوندند، بسیاری از خصوصیات قبل از انقلاب خود را از دست می‌دهند و حتی نسبت به اهداف و ارزشهایی که بخاطر تحقق آنها در رژیم گذشته آماده پذیرش و قبول بسیاری از مشکلات و ناراحتی ها بودند، حساسیتشان نسبت به آنها کم شده و یا از بین می‌رود یا برایشان بی تفاوت می‌گردد. و هنگامیکه آن ارزشها مورد تجاوز جدی قرار می‌گیرند، هرکسی بنا بر مصالحی در برابر این تجاوز آشکار نمی‌ایستد و یا اینکه آن تجاوز را از ناحیه رهبری تجاوز به حساب نمی‌آورد. اثراتی که از داشتن چنین روحیه‌ای حاصل می‌شود عبارتند از:

۱- اغتشاش در ضابطه و معیارهای ارزشی شان پدیدار می‌گردد.

۲- در ارزیابی های خود بیشتر شکل گرا می‌شوند تا حقیقت و محتوی گرا.

۳- منافع اپوزیسیون به نحوی با منافع هیئت حاکمه گره خورده و یا می‌خورد.

٤- قدرت شهامت و جسارتشان را که بخود بقبولانند یا بباورانند که، با وجودیکه ما در پیروزی انقلاب و استواری این حکومت سهیم بوده‌ایم، اما این حکومت و دستگاه رهبری فعلا از رژیم گذشته نسبت به حقوق فردی و اجتماعی ظالمتر و دیکتاتورتر است را، از دست داده است.

٥- یکنوع رابطه عاطفی و احساسی و هم خانواده بودن با انقلاب و انقلابیون حاکم دارند، با وجودیکه حاکمان اینان را طرد کرده وبه آنها بچشم زایده هایی بی فایده و بی مصرف نگاه می‌کنند، ولی اپوزیسیون هنوز امیدوار است که بتواند حاکمان را به صراط مستقیم برگرداند.

٦- حاکم و محکوم، دستگاه رهبری و اپوزیسیون خود را عضو یک خانواده احساس می‌کنند و لذا اپوزیسیون قادر به ایستادگی درست در مقابل هیئت حاکمه و دستگاه رهبری نیست.

۷- بعضی از اپوزیسیون یا انقلابیون قبل، از اعمال و روابط خود با داخل و خارج از کشور و روشدن کامل آن روابط وسیله هیئت حاکمه و متقابلا هیئت حاکمه از روکردن بعضی از اسرار و اطلاعات وسیله آنان نگران هستند. و از این جهت با هم مماشات و کجدار و مریز برخورد می‌کنند.

"نه رحم است گر خونم نریزد چشم فتانش
که کجدار و مریزی می‌کند برگشته مژگانش"

۸- هر از گاهی به بعضی از معنونین اپوزیسیون وعده و وعیدهایی داده شده و چشمک همکاری به آنها زده و مفید بودنشان را برای جامعه به آنها گوشزد می‌کنند و اینان نیز همینکه مثلا به آقای هاشمی رفسنجانی و یا آقای خامنه‌ای و یا دیگر مقامات جمهوری اسلامی گاهی نامه‌ای می‌نویسند و یا ملاقاتی دست می‌دهد، دل خوش می‌کنند که بله اینها آنطورها هم که می‌گویند نیستند و قابل اصلاح شدن هستند.

۹- آدم کشی های آنان را که حتی شامل دوستان اپوزیسیون نظیر دکتر سامی، امیر اعلائی، دکتر قاسملو، رهبران کرد و... شده است، آنهم با آن روشها و قساوتهای بی‌مانند، کار رهبران درجه یک و نظر آنان نمی‌دانند، بلکه می‌گویند که ممکن است گروههایی در داخل هیئت حاکمه و بدون اطلاع دستگاه رهبری، دست به یک چنین جنایاتی زده باشند و تازه اگر کسانی و یا گروهی با ایستادگی خود پرده‌ای از یکی از این جنایات حاکم برداشتند، بعضی از اینان برای بده و بستانهای سیاسی خود و بدون در اختیار داشتن اطلاعات لازم آنرا مورد تشکیک قرار می‌دهند.

۱۰- نظر به اینکه از ماهیت و قوانین ساری و جاری چنین انقلابهای توده‌ای، آگاهی و اطلاعات عمیقی ندارند لذا نمی‌توانند بپذیرند: کسانیکه بر اریکه انقلاب سوار می‌شوند و بویژه آن تک ستاره و یا مرکز ثقل اولیه انقلاب، برای خودش نقش خدایی و ماورایی قائل می‌شود و هرکه در برابرش بایستد و یا نسبت به اعمالش انتقاد کند، بهروسیله ممکن در نابودی او خواهد کوشید و تا او را از بین نبرد، از پای نخواهد ایستاد. یک چنین روحیه و روشی، اخلاق عملی جانشینان و سایر رهبران بعدی انقلاب و نیز تمام عوامل اطلاعاتی و دادستانی می‌شود.

و...

یک چنین شرایط و وضعیتی با شدت و ضعف در بین اپوزیسیون و نیز سایر انقلابیونی که بطور کلی حذف شده و یا راهی زندانها گشته‌اند وجود داشته و دارد و عوامل دادستانی و اطلاعاتی و هیئت حاکمه از چنین وضعی مطلعند و از همین شرایط حداکثر بهره برداری را برای شخصیت زدایی در داخل و خارج از زندان بویژه در درون زندان برای کشاندن آنها به اعتراف، توبه و مصاحبه می‌کنند. صرفنظر از عواملی که در بخشهای مختلف ذکر گردید که وجود آنها موجب شکسته شدن و شکستن روحیه زندانی و آماده و یا وادارکردن آنها به اعتراف، توبه و مصاحبه علیه خود می‌گردد، وجود چنین شرایطی خود کافی است که انسان را وادار به توبه، اعتراف و مصاحبه کند.

یکسان بودن شعارها، ابزار، اهداف و اعتقادات زندانی در ظاهر و یا در باطن با شعارها، ابزار، اهداف و اعتقادات عوامل دادستانی و زندانبان، مهمترین عامل شکسته شدن روحیه اسیر در چنگال عوامل دادستانی است و دست زدن به بعضی از کارهای غیر قابل دفاع بعداز پیروزی انقلاب و یا داشتن ضعفهای اخلاقی و گروهی، خود عامل قوی دیگری برای وادار شدن و یا وادار کردن زندانی به اعتراف و توبه و کارهایی از این قبیل است. برای هرچه ملموس تر کردن مطلب اخیر با ذکر دو مثال از دو طیف مختلف بعنوان نمونه اکتفا می‌کنم و مابقی طیفها و یا دسته ها و شخصیتهای منفرد دیگر را خوانندگان خود می‌توانند در ذهن خویش ترسیم کنند.

مثال اول: در این مثال از گروه بنی صدر بعنوان طیف ملی-مذهبی، شامل جبهه ملی، نهضت آزادی، جاماو... و سایر شخصیتهای ملی-مذهبی دیگر که در این طیف می گنجد می‌آوریم. گرچه آقای بنی صدر صاحب تشکیلات، گروه و یا حزب و دسته‌ای نبود و اصولا از نظر تفکر بیشتر به حرکت خودجوش مردم اعتقاد داشت و معتقد بود که سازمان و تشکیلات به بنیاد تبدیل می‌شود و انسان را از حرکت و بعثت باز می‌دارد، با این وجود بعداز کنار زدن وی از ریاست جمهوری، عوامل دادستانی و اطلاعاتی کسانی راکه از دفتر ریاست جمهور، دفتر هماهنگی، روزنامه انقلاب اسلامی، پاسداران و سایر ارگانها که به نحوی با بنی صدر ارتباط پیدا می‌کردند، دستگیر کرده، گروه بنی صدری می‌نامیدند و بدین ترتیب در زندان گروهی بنام گروه بنی صدر شکل گرفت. آقای بنی صدر در طول مبارزات قبل از پیروزی انقلاب و بعداز آن تا انتخابات ریاست جمهوری، به نظر نگارنده در افکار عمومی چنین مشخصه‌ای پیدا کرده بود:

- یار نزدیک امام خمینی

- از حامیان پروپاقرص امام و تحلیل گر مسائل انقلاب و ارائه دهنده راه حلهای مشکلات کشور.

- تئوریسین خطوط انقلاب و برنامه حکومت اسلامی.

- نماینده امام در رابطه با بحث آزاد با سایر گروهها و پایه گذار بحث آزاد.

- اثبات و استدلال این مطلب که مجاهدین گروهی التقاطی است که اساس مطالبشان بر مارکسیسم-استالینیسم استوار است و رگه هایی نیز از اسلام دارد.

- در تبلیغات، انتخابات ریاست جمهوری از موافقین ولایت فقیه و یا حداقل در ظاهر چنان وانمود می‌شد که از موافقین است.

هنگامیکه بعضی از همکاران و دوستان آقای بنی صدر راهی زندانها شدند، علاوه بر مسائل شخصی و عملکرد فردی هر شخص و مسئولیتی که داشت و عوامل دادستانی به نحوی از آنها مطلع شده بودند، از آنها پرس و جو بعمل می‌آمد. از تمامی کسانی که دستگیر شده بودند براساس همان مشخصاتی که ذکر شد یکسری سئوالهای عمومی دیگر بطرق مختلف از غالب زندانیان این گروه بعمل می‌آمد.

طرح سئوالهای عمومی از افراد این گروه

سئوالهایی که برای به زانو در آوردن کسانیکه به نحوی در ارتباط با آقای بنی صدر دستگیر شده بودند، با توجه به اعتقادات و تفکرات خودشان بشرح ذیل است:

- مگر آقای بنی صدر مقابل امام نایستاد، آیا او اسلام را بهتر از امام می‌شناخت؟

- آیا در دفاترهمآهنگی وی، گروههای ضدانقلاب، مجاهدین، رنجبران، اقامه و... فعال نبودند؟

- آقای بنی صدر که می‌گفت ضد ولایت فقیه نیست و برای اثبات آن دلایلی نیز می‌آورد، چطور شد که رو در روی امام ایستاد و ضد ولایت فقیه شد؟

- مگر آقای بنی صدر معتقد نبود و نمی‌گفت که مجاهدین التقاطی هستند و اساس تفکراتشان بر مارکسیسم- استالینیسم استوار است و رگه هایی از اسلام دارند، چطور شد که بیکباره آنها عوض شدند و وی با آنها ائتلاف کرد و گفت اساس تفکراتشان اسلامی است و شاخ و برگهایی از مارکسیسم دارند؟

- او که می‌گفت: "من از شنهای گرم خوزستان نترسیدم، از سلولهای اوین نیز نخواهم ترسید" چطور شد که با رجوی و سرهنگ معزی ضدانقلاب فرار کرد و شماها را تنها گذاشت؟

- کدامیک از این گروههای ضدانقلاب به آقای بنی صدر رأی داده بودند که وی به آنها روی آورد و به آنها میدان داد؟

- مگر خودش در هیئت سه نفره حل اختلاف آقای اشراقی را انتخاب نکرد؟ پس چرا هنگامیکه هیئت و نماینده خودش علیه خودش رأی داد، وی از آن سرپیچی کرد؟

- و مگر ...

می‌شود گفت که همه این سئوالها و نظایر آن، جواب و استدلال دارد. (۷۸) ممکن است چنین باشد. اما در جو سنگین و ترس و حشت زندان، مسئله بطور کلی متفاوت و شکل دیگری دارد. بویژه این مسائل زمانی شدت می‌گیرد و اثر مرگبار بر روحیه زندانی می‌گذارد که خود زندانی نه تنها موافق بعضی از آن اعمال نبوده، بلکه ضد آن نیز بوده است. یکی از مهمترین عوامل از پای درآوردن زندانی، آن قبیل اعمال رهبری و کادر بالای سازمان و تشکیلات است که از نظر آن فرد همکار و یا طرفدار و یا عضو نادرست است و یا وی از چگونگی وقوع آن اطلاع نداشته و در زندان از آن مطلع شده است. به بعضی از عوامل ضربه پذیری و بریدن زندانی در همین بخش اشاره خواهد شد.

غالب رهبران و کادرهای بالای سازمانها و تشکیلات سعی می‌کنند که چهره خود را در قالب انسانی معصوم و کامل و با داشتن دم مسیحایی برای طرفداران و ابواب جمعی خود جلوه دهند تا بدینوسیله هرچه بیشتر پیروان خود را به خود متکی سازند. اینان هیچگاه از نقاط ضعف و شکست دم نمی‌زنند و اغلب آنها را نمی‌بینند و اگر هم آنها را احساس کنند برای هواداران و علاقمندان مخفی نگاه می‌دارند و برعکس چنان اعتماد و اطمینان به پیروزی را به طرفداران خود می‌دهند که آنها بخود بباورانند که اگر همه عوامل برعلیه آنها متحد شوند، در پیروزی حتمی آنها اثری نخواهد داشت . و به این دلیل وقتی زندانی در زندان به نکات ضعف و اعمال نادرست رهبری و کادرهای بالای تشکیلات اشعار پیدا می‌کند، سخت برافروخته می‌شود و ضربه‌ای که از این ناحیه بر روح و روان وی وارد می‌شود، وی را متلاشی می‌کند و این یکی از ضربه های کاری برای اعتراف و توبه و منفعل شدن توده زندانی

است. و چون هنوز مرکز ثقل یا رهبر انقلاب نزد توده از قداستی برخوردار است، عوامل اطلاعاتی تحت امر رهبر انقلاب با جهت سنج وی، خود را جهت می‌دهند و حرف آخر و قانون همان است که وی می‌زند و با یک چنین قانونی به جنگ زندانی برای خردکردن شخصیت وی می‌روند.

بعداز درگیریها و حذف آقای بنی صدر از ریاست جمهوری در نقاط مختلف کشور، ارگانهای مختلف دست به بازداشت و دستگیری همکاران و هواداران وی زدند. برای به زانو در آوردن و وادارکردن آنان به اعتراف و توبه و مصاحبه علیه خود، عوامل دادستانی با ایجاد جو ترس و ارعاب از نقاط ضعف شخصی، سادگی و بی‌تجربه گی و با استمداد از بعضی ضعفهای اخلاقی و یا اعتقاداتی، آنان را وادار به مصاحبه و توبه علیه خود می‌کردند. ممکن است برای بعضی ها این سئوال پیش آید که آقای بنی صدر با آن مشخصات گفته شده و با آنکه با تأیید و اشاره امام به شورای انقلاب رفت، در دولت شورای انقلاب، وزیر اقتصاد و دارائی و همزمان جانشین وزیر امور خارجه شد، نمایندگیهای مختلف از امام داشت، خود امام فرماندهی کل قوا را بوی تفویض کرد وبا آنهمه تأیید و تمجید امام و روحانیت از وی، چگونه در زندان عوامل دادستانی استدلال می‌کردند که مثلا وی خیانت کرده است، اسلامش درست نبوده و خود را مسلمان جا زده است یا اسلام را مورد سوء استفاده قرار داده و قصد به انحراف کشیدن انقلاب در جهت منافع غربی ها داشته است و یا...؟

پاسخ این است که در انقلاب، معیار ارزش و قانون، حرف مرکز ثقل انقلاب و یا آن تک ستاره است. وقتی شخصی در نقش مرکز ثقل و یا بت انقلاب تثبیت گشت، هر سخن، ایماء، اشاره و حرکت وی، خود قانون و بلکه ماورای قانون است. او برای قانع کردن توده برانگیخته شده استدلال و منطق آن چنانی لازم ندارد و مهم نیز نیست که مرتب حرفهایش را عوض بکند. امروز یکی را تأیید و فردا همان فرد را تکذیب بکند. هنگامیکه او علیه کسی سخن راند و حرفی به میان آورد، آن شخصیت از آن به بعد در نزد توده برانگیخته اغفال شده، ضدانقلاب تلقی می‌شود. گرچه در این زمان ظاهراً هنوز روزنامه و مطبوعات وجود دارند، اما چون قلمها و قدمهای آزاداندیشان را شکسته‌اند و هر نفسی را خفه کرده‌اند، زندانی حتی اگر خود از مسائل واقعی و نقش واقعی رهبر در تحمیق توده ها آگاهی داشته باشد، در یک چنین جوی آنهم بویژه در زندان جرأت ابراز آن را بخود راه نخواهد داد. تنها اگر خیلی هوشیار و با تجربه باشد، شاید قادر شود که به نحوی عمل کند که برچسب ضداسلام و انقلاب بوی زده نشود و از طرف دیگر در دام همکاری با آنها گرفتار نیاید و این نقشی است بسیار سخت و دشوار.

دی و یا آذرماه سال ٦٠، سربازجوی بنی صدری‌ها، آقای حسینی بنام مستعار نادری، برای وادار کردن اینجانب به مصاحبه علیه آقای بنی صدر، حسن واعظی که یکی از سران مجاهدین انقلاب اسلامی است و من ویرا قبلا می‌شناختم و در زندان بعضی از سران گروهها و شخصیتها را با حیله و طرفند وادار به مصاحبه و توبه می‌کرد، مرا به ملاقات وی برد. هنگام ملاقات پس از سلام و تعارفات لازم گفت بنی‌صدر خائن بوده، به این کشور خیانت کرده و از خارجی ها پول گرفته است. تو بیا و مصاحبه کن و بگو آقای بنی صدر از خارجی ها پول گرفته است. از شدت ناراحتی سرم را بزیر انداختم و گفتم: من اطلاعی ندارم و این اولین بار است که از شما می‌شنوم که وی از خارجی ها پول گرفته است. اگر مرا اعدام و یا حبس ابد کنید هرگز چیزی را که نمی‌دانم و از آن اطلاعی ندارم بدروغ آنرا نخواهم گفت. پس از بحثهای مفصل سرانجام با تهدید گفت: نمی‌آیی بگویی که بنی صدر از خارجی ها پول گرفته است ؟ در جواب گفتم به یک شرط مصاحبه می‌کنم و آن اینکه میآیم و میگویم برادر بازجو می‌گوید آقای بنی صدر از خارجی ها پول گرفته است. چون این خبر را اولین بار است که من از شما می‌شنوم و منبع آن شما هستید. بعداز این جواب مرا رها کرده و به سلول بازگردانید. شرح کامل این بحث و گفتگو در کتاب "در اوین" آمده است.

مثال دوم: در مورد سازمان مجاهدین خلق و مجموعه گروهها و طیفهایی است که به نحوی در محدوده این طیف قرار می‌گیرند. برای سهولت در کار و درک این مطلب که چرا به سرعت کار به اعتراف توبه و مصاحبه علیه خود منجر می‌شود، لازم است که گذرا نظری به جداولی که در آغاز این نوشته آمده بیفکنید. علاوه بر آن غالب شعارها و اهداف مجاهدین و طیفی که این گروه در برگیرنده آنست و نیز اعمال غیرقابل دفاع آنان، از نظر اعضاء و هواداران زندانی خودشان و نیز دیگران بصورت زیر خلاصه می‌گردد:

شعارها و اهداف:
شاه سگ زنجیری امریکا
شاه کودتاچی را از کشور بیرون کنید
دست بیگانگان و عامل آن شاه از کشور کوتاه باید گردد
شاه عامل امپریالیسم امریکا و صهیونیسم
مردم جهان باید علیه امپریالیسم امریکا بپا خیزند
احتضار امپراطوری دلار
امریکا تفاله امپریالیسم
امریکا ببر کاغذی
امپریالیسم غرب بسرکردگی امریکا
برای دفاع از ملت فلسطین بپا خیزید
زحمتکشان برای منافع خود بپا خیزند
قدرت از آن کارگران و زحمتکشان است
شاه عامل ژاندارم منطقه برای منافع امپریالیسم
مستضعفین جهان باید حاکم برسرنوشت خود شوند
راه حلهای لیبرالی، کلید حل مسائل کشور نیست
با اسرائیل این عامل امریکا مبارزه کنید
...

اعمال غیر قابل دفاع:

فرار به فرانسه و قرارگرفتن در بطن امپریالیسم، دست گدائی به سوی امریکا این تفاله امپریالیسم دراز کردن، به درگاه سناتورهای امریکائی رفتن و از آنها امضاء و تأییدیه جمع کردن، به غربی ها روی آوردن و از آنها استمداد طلبیدن، برای خوش آمدن امریکائی ها اعلان کردن که سرهنگهای امریکائی را در ایران سازمان مجاهدین نکشته است، با بنی صدر لیبرال وحدت کردن، روحانیون پیر ۷۰-۸۰ ساله نظیر صدوقی، مدنی و... را ترور کردن، دست به ترور افراد کوچه و بازار بجرم حزب اللهی بودن زدن، فرمان کشتن حزب اللهی ها را صادر کردن، به رژیم بعث عراق متوسل شدن و در جنگ عامل صدام گردیدن، در جنگ علیه ملت خود به رژیم عراق اطلاعات دادن که بیشتر فرزندان این کشور را بکشد، در جنگ بعنوان عامل اطلاعاتی صدام علیه مردم میهن خود عمل کردن، با عشقبازیهای متعدد انقلاب ایدئولوژیک راه انداختن، فرمان طلاق و ازدواج سازمانی صادر کردن، مادران و فرزندان را از یکدیگر جدا کردن و آنها را به امان خدا رها کردن، شوهران و زنان را وادار به جدائی کردن، زیارتنامه برای رهبر درست کردن، زندان و شکنجه گاه درست کردن و...

با اندکی توجه به مطالب بالا درخواهید یافت که در درون زندان وقتی که انسان با خودش خلوت می‌کند و به آن شعارها و اهداف و سپس اینگونه اعمال می نگرد، نمی تواند در برابر اینگونه اعمال، چه خود عامل آن بوده و یا نبوده به دفاع از آنها برخیزد. در بیرون از زندان و در چمبره سازمان و تشکیلات می‌شود برای اینگونه اعمال توجیه و تفسیرهای گوناگون پیدا کرد. زیرا انسان در یک سیستم تشکیلاتی و سازمان سلسله مراتبی و حاکمیت مرکزی بمانند یک انسان اسیر و در بندی است که شعور و اراده شخصی از وی سلب شده و در اختیار سازمان قرار گرفته است. در درون چنین تشکیلاتی انسان مسخ شده است و هر فرمان سازمانی را باید گردن بگذارد و از آن به مانند وحی منزل پیروی کند. اما هنگامیکه این تار تنیده شده تشکیلات بدور اعضاء و هواداران پاره شد، همراه آن همه چیز فرو می‌ریزد و دیگر انسان قادر به دفاع از یک چنین اعمالی نخواهد بود و این خود یکی دیگر از عوامل انحراف و توبه کردن ها می‌تواند باشد.

طرح و ایجاد سئوال برای یک عضو و یا هوادار تشکیلات

عوامل دادستانی با حاکم کردن جو وحشت و ترس بر زندان و قطع تمام روابط زندانی با دنیای خارج و قراردادن زندانی در معرض بمباران اطلاعات یکطرفه با توجه به اهداف و شعارهای سازمان در گذشته و اعمال و کردار آنها بعداز پیروزی انقلاب، زندانی را با همان ابزار و اعتقادات خودش بدین شرح مورد سؤال و پرسش قرار می‌دهند:
مگر این سعادتی نبود که از طرف سازمان اطلاعات سری کشور را به روسها می‌داد و در نقش عامل آنها عمل می‌کرد؟
آیا این سازمان مجاهدین نیست که در جنگ عراق علیه ایران، اطلاعات نظامی و سوق الجیشی کشور را به عراق می‌داد؟
در کجای دنیا ولو کشوری که بدترین حکومت را داشته باشد، سازمانی به دشمن کشورش که در حال جنگ با کشور اوست، کمک و اطلاعات می‌دهد که بتواند هرچه بیشتر جوانان و فرزندان کشورش را قتل عام کند؟
ممکن است این سؤال به ذهن خواننده خطور کند که باوجودیکه رژیم حاکم دست به یک چنین اعمالی و گاه بدتر از آن می‌زند و همه حقوق فردی و اجتماعی را زیر پا می‌گذارد و کشور را به سوی بدبختی و فقر و فلاکت سوق می‌دهد، اعمالش قابل دفاع است و اعمال اینها غیر قابل دفاع؟
مسئله این است که وقتی گروهی و اشخاصی و یا دسته هایی، نقش اپوزیسیون را بعنوان کسانیکه مدافع حقوق فردی و اجتماعی و آزادی و مدعی هستند که برای استیفای حقوق ملت در برابر یک رژیمی قیام کرده‌اند، دیگر نمی‌توانند دست به همان قبیل اعمال، کارها و یا روشهایی که رژیم حاکم می‌زند بزنند. اگر آنها نیز چنین کنند، دیگر نقشی برایشان باقی نمی‌ماند، جز اینکه دو گروه قلدر و قداره بند، برسر خوردن خوان گسترده ملت با هم به ستیز برخاسته‌اند. زمانیکه گروه و دسته‌ایکه هنوز بقدرت نرسیده و سوار بر اریکه قدرت نشده است، زندان و شکنجه گاه و دادگاههای تفتیش عقاید داشته باشد و هریک از اعضاء خود را که از اعمال رهبری و یا خط مشی سازمان انتقاد کند به هر نحوی که شده است، شمع آجینش کند، پس اگر یک چنین کسانی به قدرت برسند با مخالفین خود و دیگران چه خواهند کرد؟
- این چه سازمان مردمی است که دستگاه رهبری آن مسلط برجان و مال و حتی زن و بچه اعضاء خود است و با یک دستور تشکیلاتی زن ها باید از مرد ها جدا شوند و با دستور دیگر، شوهران باید زنان خود را طلاق بدهند، با فرمان بعدی رهبر، مادران باید بچه های خود را به امان خدا رها کنند و اجازه دیدن آنها را نداشته باشند و یا دستور بعدی همه باید از پدر و مادر و بستگان و دوستان خود ببرند و فقط و فقط به پرستش تشکیلات و دستگاه

رهبری بپردازند؟ یک چنین سازمانی که در زمان معزولی دست به چنین اعمالی می‌زند، اگر حاکم بر مردم و کشور شد چه ها که نخواهد کرد؟

- این پیران روحانی ۷۰-۸۰ ساله شهید دستغیب و شهید صدوقی و... چه گناهی کرده بودند که بایستی ترور و قطعه قطعه شوند؟

- مگر آن بقال کاسب دوره گرد و افراد کوچه و بازار چه جرمی مرتکب شده بودند که دستور ترور آنها داده شده است؟ مگر شما از آزادی افکار و عقاید پیروی نمی‌کنید، پس چرا دستور ترور کسانی را به جرم اینکه حزب اللهی هستند می‌دهید؟

- مگر اسلام ازدواج را مهمترین سنگ بنای اجتماع نمی‌داند؟ چرا سازمان دستور می‌دهد زنان و مردان باید از هم جدا شوند؟ این چگونه اسلامی است ؟

- اسلام که‌می‌گوید بهشت زیر پای مادران است، با چه معیاری سازمان دستور می‌دهد که مادران باید از بچه های خود چشم بپوشند و آنها را به امان خدا رها کنند؟

- کدام دین و مذهبی می‌گوید تو باید زن خود را طلاق بدهی و یا از همسر خود جدا بشوی؟

- مگر مهمترین اهداف و شعار سازمان، مبارزه با امپریالیسم و کاپیتالیسم امریکا نبوده است، حال چه شده است که از درگاه امپریالیسم کمک و استمداد طلب می‌کنند؟ آیا امریکا عوض شده است ؟

- آیا سناتورهای امریکایی از حمایت و نگهداری امپریالیسم چشم پوشی کرده‌اند که برای جلب حمایت از آنان امضاء جمع می‌کنند؟

- آیا این خوش خدمتی و چراغ سبزنشان دادن به امریکا نیست که سازمان اعلان می‌کند که سرهنگان امریکایی را ترور نکرده است؟

- آیا چه کسی بیشتر از امام خمینی امریکا را مورد حمله قرار داده است و کاخ سفید را سیاه کرده است؟

- چه کشور و یا گروهی بیشتر از جمهوری اسلامی و امام خمینی ضداسرائیل و حامی ملت بی پناه فلسطین است ؟

- آیا جمهوری اسلامی و امام خمینی حامی مستضعفان و کارگران نیستند؟

- این پیرمرد عارف نبود که شاه را بیرون کرد و گروه شما و دیگران را از سیاهچالهای رژیم شاه آزاد کرد؟

- آیا شما و سازمان شما بهتر اسلام را می‌شناسد یا این پیر عارف امام خمینی که تمام عمر خود را در مبارزه برای اسلام سپری کرده است ؟

- آیا شما از خدا و پیامبر نترسیدید که در برابر حکومت اللّه به مقابله برخاستید؟

- شما در برابر خدا و رسول چه جوابی خواهید داد که دل این سلاله پیامبر را بدرد آوردید و افراد خدمتگزار این مملکت را کشتید؟

- آیا با وجود این همه جنایات و اعمال خلاف شرع، عرف و دین هنوز باور دارید که رهبران سازمان به اسلام باور دارند و می‌خواهند کشور اسلامی داشته باشند ؟

- آیا سازمان به یکی از اهداف و شعارهای بنیانگذاران خود پا برجا مانده است؟

- آیا چه کسی بیشتر از امام از کارگران و زحمتکشان دفاع می‌کند؟ از این بیشتر می‌شود دفاع کرد که امام گفت: " خدا هم کارگر است" و "عرق بدن کارگر بوی عطر می‌دهد"؟

- تو می‌دانی که حکم کسی که در برابر حکومت اللّه قیام کند چیست؟ آیا تو در برابر حکومت اللّه نایستاده بودی؟

- مگر تو مخالف وابستگی به بیگانگان نیستی؟ و مگر حکومتی مستقل تر از جمهوری اسلامی که نه شرقی و نه غربی است وجود دارد؟ و مگر این امام نیست که دست بیگانگان را از کشور قطع کرد و پابرهنگان را بر مسند حکومت نشاند؟

- و...

با توجه به آنچه تابحال در مورد شکستن روحیه زندانی و به زانو درآوردن وی گفته شده است، هنوز نکات مهم دیگری وجود دارد که توجه به آنها حائز کمال اهمیت است.

عوامل دیگر ضربه پذیری زندانی

ضربه وارد شدن به اعتقادات، آمال و آرزوهای زندانی، اثرات روحی متفاوتی در وی برجای می‌گذارد. اگر به هر نحوی خللی در اعتقادات شخص زندانی وارد شود، اثرات آن از پیش قابل بررسی نیست . ولی نسبت به همه عوامل دیگر اثر آن خطرناکتر است. و به همین علت عوامل دادستانی سخت می‌کوشند که اعتقادات، آمال و آرزوهای زندانی را مورد تشکیک قرار دهند. با ضربه خوردن به اعتقادات، سایر چیزها ناگهان فرو می‌ریزد و بسیار شده است که در یک چنین مواردی زندانی بصورت آلت فعل عوامل دادستانی درآمده است و برای جبران ضربه‌ایکه به اعتقاداتش خورده و یا از وی سوء استفاده شده است از آنطرف بام بیفتد و بشدت علیه گروه و دسته خود عمل کند. عوامل دیگری که باعث بریدن و ضربه پذیرگشتن و به اعتراف کشاندن و یا کشیده شدن اسیر در بند می‌شود، بشرح زیر خلاصه می‌گردد:

۱- ایجاد خلل و تشکیک در اعتقادات اسیر دربند. بسیاری از زندانیان همه گونه سختی و شکنجه را تحمل کرده و آنرا بجان می‌خرند و بدان افتخار هم می‌کنند که در راه اعتقاد و آرمان خود اینچنین فداکاری می‌کنند. حال اگر خدای ناکرده خود این اعتقاد و آرمان ضربه بخورد و بویژه اگر این ضربه خوردن در اثر اعمال رهبران و کادرهای بالای تشکیلات باشد، اثر بسیار بد مستقیم در روحیه زندانی برجای می‌گذارد که بزودی وی را از پای در خواهد آورد.

۲- به زیر سئوال رفتن شخصیت مورد قبول و علاقه وی و یا کسانیکه بیانگر اعتقادات و آرمان وی بوده‌اند.

۳- احساس اغفال و فریب خوردن. زمانیکه زندانی احساس کند که اغفال شده و یا از وی سوء استفاده شده است، بشدت می‌شکند و احتمالا در دام عوامل دادستانی گرفتار می‌آید.

این سه عامل از مهمترین عوامل کلیدی هستند که خیلی سریع به شکسته شدن روحیه زندانی در زندان منجر می‌شود و زندانی را در برابر بازجو و عوامل دادستانی بی پوشش و مقاومت می‌گرداند.

٤- اعتراف و همکاری و یا منفعل شدن افراد رده های بالای گروه سازمان و تشکیلات و پذیرش و قبول دست زدن به روشها و اعمال نادرست وسیله اینان.

٥- بی اطلاعی خود شخص زندانی و نداشتن معیارهای مناسب برای سنجیدن افعال و اعمال حاکمیت و کسانیکه وی را به بند کشیده‌اند.

٦- بدون فکر و مطالعه دنبال شخص گروه و یا دسته‌ای راه افتادن و تنها از روی احساس عمل کردن و عواقب بعدی مسائل را نسنجیدن.

خوانندگان عزیز که جامعه شناسی زندان و زندانی را دنبال کرده‌اند، شاید پاسخ سئوالهای مطروحه در فصل اول کتاب را تا حدودی یافته و احتمالا جهت دنبال کردن و یا پیداکردن جواب سایر مسائل مطروحه، روزنه‌ای در ذهنشان گشوده شده باشد.

در حد بضاعت علمی و اطلاعاتی خود به مسئله شکنجه کننده و شکنجه شونده و روشهای مختلف شکنجه و به اهداف این روشهای غیر انسانی پرداخته‌ام. اما چنین بنظر میرسد که هنوز کار این نوشته به پایان نرسیده و لازم است سخنی در باره چگونگی شکل گرفتن سیستم اطلاعات - امنیت و شکنجه یا سازمان "ساش" گفته شود.

فصل چهارم

ساختار سیستم شکنجه

در رابطه با زندان و زندانی و نحوه تحول فکری یک زندانی و آماده کردن و یا آماده شدن وی جهت اعتراف، مصاحبه و توبه، آنچه را که در طول پنج سال و اندی تجربه در زندانهای جمهوری اسلامی اندوخته و آنچه را که براثر مطالعه مطالب مختلف در این رابطه بدست آورده بودم، در فصول گذشته برای اطلاع همگان برشته تحریر درآوردم. ممکن است کسانی که به زندان و شکنجه در جمهوری اسلامی فکر می‌کرده‌اند و یا ذهنشان بدان مشغول بوده و یا در اثر مطالعه فصول مختلف این نوشتار، این سؤال به ذهنشان خطور کرده باشد که: چگونه رژیم جمهوری اسلامی و بویژه این بچه‌های جوان بی تجربه دادستانی و اطلاعاتی و فاقد دانش لازم، یک چنین روندی را طی کرده و دست به خلق یک سیستم کاملا پیچیده اطلاعاتی زده و آن را روز به روز تکمیل و تکمیلتر کرده باشند؟

مطالعه فصول مختلف کتاب، از این امر حکایت می‌کند که دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی از بدو تشکیل و پایه ریزی، به سرعت شاخه های خود را در همه ارگانها و همه جا گسترده و در نتیجه به یک هیولای پیچیده‌ای تبدیل شده است و در کار طرح پرونده سازی برای به زانو درآوردن مخالفان، بکارهای عجیب و غریبی که در تاریخ کشور ما یا بی سابقه و یا در بعضی از موارد بسیار کم سابقه بوده دست زده و از این جهت به نقش عظیم تخریب گرایانه‌ای دست یازیده است. نگارنده در بعضی از بخشهای این نوشته به مناسبتهایی گذرا، به این پدیده که این سیستم از کجا تغذیه شده و از چه منابعی استفاده کرده و چه دستهایی در تحول و شکل گیری آن نقش بازی کرده‌اند، اشاره کرده‌ام. این پدیده از این جهت حائز اهمیت است که در اذهان توده مردم و بسیاری از روشنفکران و سیاسیون چنین سؤالی مطرح شده بود: باوجودیکه در اوایل پیروزی انقلاب، کادر دادستانی و سازمانهای اطلاعاتی تابعه و غالب دست اندرکاران آن، ظاهراً از همین جوانها و بچه های انقلابی و یا به ظاهر انقلابی فاقد تجربه و علم و دانش و صلاحیت حقوقی و اطلاعاتی تشکیل شده است، چگونه موفق شده‌اند یک چنین سیستم پیچیده مکارانه و رزیلانه‌ای را پایه ریزی کنند که سیستم مخوف اطلاعاتی و امنیتی شاه با برخورداری از کارشناسان تحصیل کرده و کار آزموده و با استفاده از امکانات و تجربه کشورهای دوست خارجی و سازمانهای اطلاعاتی نظیر: سیا، موساد، اینتلیجنس سرویس و... در مقایسه با آن چیزی بحساب نمی‌آید؟

در رژیمهای نوپای انقلابی پوشش و ظاهر کار این است که کارها و امور در دست همین بچه های ساده کوچه و بازار و عاری از تجربه است. اما این جوانهای بی‌تجربه و فاقد دانش لازم، در حقیقت نقش پوشش را برای کارگردانان پشت صحنه بازی می‌کنند. (۷۹) اینان از طریق مکانیسمهایی که ویژه یک رژیم نوپای انقلابی توده‌ای است، بفرمان رهبر، حامیان وی و کسانیکه از پشت صحنه کارگردان مسائل هستند رهبری می‌شوند. از طرف دیگر چون در آن بحران قانون و ضابطه‌ای حکمفرما نیست و در عمل فقط حرف "مرکز ثقل انقلاب" قانون محسوب می‌شود، و چون این جوانان پرشور و هیجان و پراحساس برانگیخته شده، پیرو بی چون و چرای رهبر و دستگاه رهبری هستند، دستشان در انجام هر عملی باز است و هرنوع عملی را که بخواهند نسبت به جان مال و حقوق مردم انجام می‌دهند و به مثابه یک موش آزمایشگاهی روی مردم عمل می‌کنند. لذا بسیاری از چیز ها و روشها را در عمل و تجربه می‌آموزند و کم کم به افرادی کاردان و متخصص و مجرب تبدیل می‌شوند. بدون آنکه بخواهم نقش جوانان و توده بی تجربه را در شکل گیری و بنیاد "ساش" کمرنگ و یا نادیده بگیرم، نکته حائز اهمیت اینکه: در هر انقلاب و یا رژیم نوپا، همینکه قدرت به سمتی میل کرد و مرکز ثقل به لحاظ توده مردم مشخص گشت، غالب افراد کاردان و متخصص و در یک کلمه تکنوکراتها، در رشته های گوناگون بکار گماشته می‌شوند و اطلاعات و تجربه های خود را به ثمن بخس در اختیار قدرت جدید خواهند گذاشت. برای روشن شدن مسئله لازم است که هرکسی از خود بپرسد: اداره کنندگان سازمانهای مختلف کشور و مشاورین و تنظیم کنندگان قراردادهای اسارت بار نظیر بیانیه الجزایر و... چه کسانی هستند؟ و بهمین علت است که لنین به شوتمن گفت: "وزیر شدن را چند روزی می‌شود آموخت و مابقی کارها را متخصصین و تکنوکراتها برایمان انجام خواهند داد" . (۸۰)

در بخشهای مختلف این فصل کوشش می‌شود سیستم اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه، باچنان کارآیی که ذکر آن رفت، بررسی و معلوم شود از کجا آمده؟ چگونه تحول و توسعه پیدا کرده؟ ساختار آن چگونه شکل گرفته و سرانجام منابع و سرچشمه های اطلاعاتی و تجربی آن از کجا نشأت گرفته است؟

نظربه اینکه سیستمهای شکنجه و روشهای مختلف و نحوه بکارگیری آنها در درون سیستمهای اطلاعاتی و امنیتی شکل می‌گیرد، در این فصل هرجا بحث از سیستم اطلاعاتی و امنیتی به میان می‌آید، سیستم اطلاعات-امنیت و شکنجه مورد نظر است.

یکی از مشخصه های رژیمهای انقلابی توده‌ای با داشتن "مرکز ثقل انقلاب"، در مقایسه با رژیم ماقبل خود، ایجاد کردن یک سیستم اطلاعاتی پیچیده و توانا در رابطه با حذف فیزیکی و غیر فیزیکی و عقیدتی مخالفین دستگاه رهبری است. سیستم اطلاعاتی و شکنجه شوروی بعداز پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ، انقلاب چین، انقلاب اسلامی و... از خود چنان کارآیی و استعداد نشان داده و از امکانات ویژه‌ای برخوردار بوده که تا مدتها همه مخالفین بالقوه و بالفعل دستگاه رهبری را با اشاره و گوشه چشم رهبر، از صحنه خارج ساخته است. غالب کسانیکه به اردوگاههای کار اجباری و یا زندان ها فرستاده شده‌اند، وادار شده و یا آنها را وادار می‌کردند علیه خود اعتراف کنند که قصد توطئه داشته، ضد انقلاب بوده، در گذشته زندگیشان در رابطه با انقلاب روند صحیحی نداشته و نه تنها عمل خود را محکوم کنند، بلکه اندیشه و فکر خود را نیز به مسلخ بکشند. شق اخیر بعداز پیروزی انقلاب چنان رایج می‌شود که حتی غالب کارشناسان و صاحب نظران با وجودیکه خود صاحب رأی و نظر بوده، کارشان در اثبات و حقانیت و برکرسی صحت نشاندن حرف "ستاره" و یا "مرکز ثقل انقلاب" خلاصه می‌شود.

سیستم اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه در رژیم شاه، بمثابه نطفه‌ای بود که در بطن رژیم جمهوری اسلامی رشد و نمو کرد و به یک سیستم پیچیده‌ای تبدیل شد، که از نظر وسعت اطلاعات و میزان شکنجه قابل مقایسه با سیستم اطلاعاتی شاه نبوده و نیست. رژیم خمینی از یک امکانات فوق العاده اطلاعاتی وشکنجه بقصد اعتراف، برخوردار گردید که هیچگاه رژیم گذشته خواب داشتن آن را هم بخود نمی‌دید. برخی از شکنجه گران، خود شکنجه شدگان رژیم

پیشین بودند)لاجوردی و...(که بعداز انقلاب هم آن تجربه ها را داشتند و هم تمام اسناد و مدارک اطلاعاتی و شکنجه رژیم گذشته را.

تمام رژیمهای انقلابی و از جمله رژیم خمینی از منابع و عوامل مختلف اطلاعاتی ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند که رژیم ما قبل بکلی فاقد آن بوده است. غالب انقلابهای پیروز که برخوردار از یک "مرکز ثقل" و یا "ستاره انقلاب" با یک جاذبه قوی است، به سرعت به غالب منابع اطلاعاتی و تجربه‌هایی که در ریختن شالوده یک حکومت دیکتاتوری مؤثر است، دسترسی پیدا می‌کند. منابع، عوامل و تجربه های گوناگون به کمک هم آمده، دور هم جمع شده، یکدیگر را تکمیل کرده و با توجه به شرایط تاریخی، فرهنگی و اوضاع و احوال دستگاه رهبری، یک سیستم اطلاعاتی ویژه‌ای را برای کارپذیر ساختن افراد خود، پایه ریزی کرده است. هر انقلابی با توجه به شرایط تاریخی، فرهنگی و آداب و سنن مردم و خواستگاه رهبری از منابع و عوامل اطلاعاتی و تجربی متفاوتی برخوردار بوده که وظیفه آن در کارپذیر ساختن افراد کشور خلاصه می‌شود و در حقیقت فصل مشترک همه آنها، کارپذیری است. منابع و عوامل گوناگون اطلاعاتی و تجربی که به کمک رژیم خمینی آمده یا از آن برخوردار شده و در این سیستم به شکل و شمایل خودی درآمده، بشرح زیر است:

۱- اطلاعات و تجربه های بجا مانده در طول تاریخ)میراث تاریخی(

۲- اطلاعات و تجربه های اندوخته شده در اوایل کار در کمیته های انقلاب و سپاه پاسداران

۳- اطلاعات و تجربه های رژیم گذشته)ساواک، دفتر ویژه و...(

٤- اطلاعات و تجربه های گروههای چپ، بویژه حزب توده و سازمانهای اقمار آن

٥- اطلاعات و تجربه های افراد توّاب در درون زندان بویژه بعضی از سران آنها

٦- اطلاعات و تجربه برون مرزی

در بخشهای مختلف این فصل به توضیح و چگونگی عوامل و منابع فوق پرداخته خواهد شد.

۱- اطلاعات و تجربه های میراث تاریخی

دانش و تجربه های مثبت و منفی میراث بشر در طول تاریخ، قابل انتقال و دست‌یابی است. هرکس و یا هر سازمان و ارگانی با فراهم و یا فراهم شدن وسیله کار، قادر است که تجربه های مورد نیاز خود را از محیط های مختلف جمع آوری و هنگام بکارگیری مجدد، آنرا تکمیل و یا دست به خلق عناصر جدیدی در روابط مورد نیاز بزند. هرانسان، سازمان و یا ارگانی در رابطه با مسئولیتی که برای خود قائل است در تلاش جمع آوری و بدست آوردن اطلاعات و تجربه لازم جهت محقق ساختن آن است. لاجرم عناصر اطلاعاتی و تجربی مورد نیاز خود که بطرق مختلف در دسترس او قرار گرفته، جمع آوری، آزمایش و ابداع کرده و به عمق اطلاعات و تجربه های بجا مانده افزوده است و بسیاری از آن را در پروسه عمل تکمیل ترکرده و مجدداً آن را مورد آزمایش قرار داده و به همین نحو آن را تا به امروز ادامه داده است.

در رابطه با مسائل انسانی و ا جتماعی و یا اداره و مدیریت کشور دو دسته تجربه و اطلاعات متفاوت در طول تاریخ بمرور جمع آوری، تدوین و تکمیل شده و دست بدست گشته است و هر نسلی به فراخور وضعیت و شرایط خود بر غنای آن افزوده است:

الف - هدایت کشور به سمت بهبودی و آبادانی از طریق مشارکت همه آحاد مردم که این قسمت از بحث ما خارج است.

ب - سلطه بر دیگران و به انقیاد و بندگی در آوردن انسانها

ب - سلطه بردیگران و به انقیاد و بندگی در آوردن انسانها

در زمینه عملی و نظری، چندان کتاب مستقلی که حاصل تجربه و اطلاعات بجا مانده میراث تاریخی بشر از نقطه مورد نظر بحث این نوشتار در رابطه با برقرارکردن سلطه و به انقیاد و بندگی درآوردن انسان باشد، تدوین نشده است. اطلاعات و تجربه های بجا مانده در این رابطه غالباً در لباس حکایت، امثال و حکم، داستان، بعضی از وقایع تاریخی و... پراکنده در کتابهای تاریخی، ادبی و بعضی از کتب دیگر آمده است.
حکومتهای دموکراسی غربی، جهت حفظ آنچه که خود آنرا منافع ملی خویش می‌نامند و بویژه حکومتهای فردی و غیر فردی خودکامه برای برقرارکردن سلطه و شکنجه کردن مردم در صدد بدست آوردن اطلاعات و تجربه های لازم از منابع مختلف برآمده و با بکارگیری مشاورین و کارشناسان مجرب، آنها را تدوین و مورد استفاده قرار داده و می‌دهند و مدام بر عمق و وسعت آنها می‌افزایند و از نشر و تدوین آن، جهت افکار عمومی مردم جلوگیری بعمل آورده و در انحصار خود نگاه می‌دارند. در بعضی مواقع، بعضی از آن اطلاعات و تجربه های انحصاری دولتها از جانب مخالفان حکومت ها و یا دست اندر کارانیکه از کرده خود پشیمان شده و یا بجرگه مخالفان پیوسته، انتشار پیدا کرده و بعضی از اسرار رو شده است.
آزادیخواهان و مدافعان حقوق انسان که می‌بایست بیش از همه به روشن کردن سازوکار و سیستم سلطه و شکنجه جهت به انقیاد درآوردن انسان بپردازند و جنبه های مختلف آنرا برای افکار عمومی روشن سازند، کمتر به آن توجه مبذول داشته‌اند. آنچه را که مخالفان حکومتها، محققان و... جمع آوری و تدوین کرده در برگیرنده تجربه و اطلاعاتی است که می‌شود از آن علیه رژیم بکار برد و در این رابطه غالباً بذکر بعضی از جنایات، حق کشی‌ها، ظلم و ستمها و شکنجه‌ها، بسنده شده است و در بعضی از موارد نیز تجربه ها را از جنبه قهرمان پروری و قهرمان بودن و یا شدن تدوین کرده‌اند و کمتر به محدوده چگونگی شکل گرفتن سیستم شکنجه و اثر متقابل آن برجامعه و حکومت و توسعه و تکمیل آن پرداخته‌اند. اطلاعات و تجربه های نوع اخیر را که می‌شود اطلاعات و تجربه های منفی نام نهاد، می‌توان آنرا بدو دسته کلی تقسیم کرد:
۱- اطلاعات و تجربه های سرّی ویژه واحدهای مسلح
۲- اطلاعات و تجربه های ویژه دوایر اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه

۱- اطلاعات و تجربه های سرّی ویژه واحدهای مسلح

در قسمت نخست، بدلیل استکاک منافع در داخل و خارج از مرزها، کشورها با هم برخورد و جنگ و جدال داشته و برای نگهداری و حفظ منافع، سازمانهای نظامی بوجود آمده است . متشکلترین سازمانهائیکه در طول تاریخ بوجود آمده، همان سازمانهای نظامی است. ارتش ویژه هر کشوری سعی کرده است که اطلاعات و تجربه های مورد نیاز خود را جهت حفظ منافع خویش بدست آورده و آن را سّری نگهدارد. از این رو دوایر اطلاعات و ضد اطلاعات در ارتش بوجود آمده است. کار این دوایر مختلف اطلاعاتی بدست آوردن اطلاعات و تجربه و دسته بندی و طبقه بندی کردن آنهاست. در ارتشها، این سازمانها روز به روز وسعت پیدا کرده و پیچیده‌تر شده است. اطلاعات طبقه بندی و تدوین شده در این سازمان های پیچیده اطلاعاتی، در انحصار دولت و سران حکومت است . در حکومتهای خودکامه، حکام پادشاهان و... از اینگونه اطلاعات در جهت کارپذیرکردن مردم داخل کشور و نیز شکنجه آنها استفاده کرده و می‌کنند. در این سازمانها، کتابهای زیادی از جنبه های مختلف اطلاعاتی نوشته شده است که در اختیار خود ابواب جمعی این سازمانها و فرماندهان آن است. گهگاهی نیز بعضی از اطلاعات و تجربه ها و عملکرد

منفی آنها در رابطه با مردم به خارج درز پیدا کرده و در اختیار عموم قرار گرفته است. چون این بخش مورد نظر بحث فعلی نیست از ادامه آن در می‌گذریم و به قسمت دوم که مطلب اصلی بحث است می‌پردازیم.

۲- اطلاعات و تجربه های ویژه دوایر مختلف ساش

از قدیم الایام بشر تمایل شدیدی به سلطه و بارکشیدن از همنوعان خود داشته و برای به انقیاد درآوردنشان آنها را کم وبیش شکنجه کرده است. خوی شخصیت پرستی در آدمیان با شدت و ضعفهایی وجود دارد و غالباً و بویژه در کشورهای استبدادی و تحت سلطه، هر فردی افکار خود را از سایرین بالا و والاتر تصور می‌کند. برترتصورکردن فکر و رأی خود، بویژه هنگامیکه انسان در پست و مقام و یا مدیریت خانه، مدرسه، دانشگاه، کارخانه، ارتش و در رأس همه رهبری کشور قرار می‌گیرد و یا بطریقی آنرا قبضه می‌کند، چندین و چند برابر می‌شود و هر زمان بر شدت آن افزوده می‌گردد.
غالب انسان ها هنگامیکه صاحب پست و مقامی نیستند خود را با دیگران همسنگ و همطراز می‌پندارند. اما همینکه پست و مقامی به آنها روی آورد، پست و مقام غالباً افراد را چنان از خود بی خود و مخبط می‌سازد که گاه دوستان قدیم خود را از یاد می‌برند و برای حفظ و نگهداری آن نزدیکترین یاران و گاه فرزندان خود را نیز فدای آن می‌کنند و به همین علت است که گفته اند: حاکمان در زمان معزولی، همه شبلی و بایزید شوند.
مسئله شخص وشخصیت پرستی یکی از اهداف اولیه حکومتهای خودکامه است. مقام و ریاست پرستی پایه و اساس تمام سیئات و خطاها است و بدرستی گفته‌اند: حب الریاسه رأس کل خطیئه. باور این نکته که پست و مقام و بویژه رهبری در حکومتهای دیکتاتوری، غالب انسان ها را بکلی عوض می‌کند، با وجودیکه یک امر تجربه شده‌ایست، برای خیلی ها باور آن سخت است و گاه در مقام چرائی از خود می‌پرسند: فلانی که آدم خوبی بود، پس چرا حالا که پست و مقامی پیدا کرده است، آدم دیگری شده است. آدمی که حتی از کشتن مگس وسیله مگس کش جلوگیری می‌کرد و آنرا خلاف شرع می‌دانست، هنگامیکه در مقام رهبری کشور قرار گرفت برای حفظ و حراست آن، دسته دسته افراد را بجوخه اعدام می‌سپرد. چرا چنین است ؟ این یک واقعیت تجربه شده تاریخی است که پست و مقام انسان را از خود بیگانه و مخبط می‌سازد و گاه به مرتبه فرعونیت می‌رساند. همه دیکتاتوران عالم کم و زیاد از یک چنین خلق و خویی برخوردار می‌شوند مگر اینکه اداره امور کشور و رهبری آن بگونه‌ای باشد که مانع از بوجود آمدن دیکتاتور بشود. این پدیده از نظر جامعه شناسی و انسان شناسی در خور مطالعه و تحقیق جدی است و با وجودیکه در اطراف آن کارهای زیادی شده است، ولی هنوز بخوبی تحولات فکری که در خلق وخوی انسان و مغز یک دیکتاتور پدید می‌آید بخوبی تبیین نشده است و مکانیسم آن برای توده مردم کاملا شناخته شده نیست.
همین انسانهای معمولی، زمانیکه یکی از آنها بنا به هر دلیل و شرایطی مصدر اموری و بویژه اگر در مقام رهبری کشور واقع شد، آن پست و مقام و رهبریت در ذهن و فکر وی در جهات مختلف زندگی او اثر می‌گذارد و از او یک انسان دیگری می‌سازد. نگهداری پست و مقام تبعاتی دارد که اگر کسی بخواهد بهر قیمتی آنرا حفظ کند، لاجرم تبعات آنرا هم باید بپذیرد و معمولا می‌پذیرد. مادر ناصرالدین شاه به وی هشدار می‌داد که تو با انجام این کارها سلطنت خود را تباه می‌کنی. و احمد شاه هنگامی که در قصر بوکینگهام در لندن از امضاء قرار داد با انگلیسها امتناع ورزید، نایب السلطنه‌اش بوی گفت: تو سلطنت قاجار را بباد دادی. در غالب موارد پست و مقام، تبعات خود را بر صاحب آن تحمیل می‌کند مگر اینکه دارنده آن علی گونه عمل کند و چون غالب انسانها توان علی گونه عمل کردن را ندارند، این است که جامعه‌شناسان و پژوهندگان مسائل اجتماعی و انسانی می‌گویند: کشورداری و اداره آن باید بر پایه ضابطه و قانونی که منبعث از خود مردم باشد استوار گردد تا همه حکام و مجریان را بشود مهار و تحدید کرد و هم از تجاوز و تعدی خود مردم به یکدیگر جلوگیری بعمل آید.

دیگر از عوارض وضعی پست ومقام این است که فردی که صاحب پست و مقامی شد، بمرور این فکر در ذهن او خطور می‌کند که او از نظر توان و استعداد، نسبت به اقران خود برتری ویژه‌ای دارد. این دو پدیده: اثروضعی پست و مقام واحساس برتری ویژه، بر یکدیگر اثر متقابل دارند و همدیگر را تکمیل می‌کنند و در نتیجه دارنده پست و مقام فکر و رأی خود را فوق همه می‌پندارد و لاجرم خودش را محک حق و باطل بحساب می‌آورد. و چون خودش حق است، فرامین و خواسته‌های او نیز در انطباق با خواسته های واقعی دیگران است، لاجرم نباید کسی از در مخالفت و یا انتقاد نسبت به اعمال و کردار وی برآید و اگر کسی به این نکته توجه نکرد و رو در روی او واقع شد و یا او حس کرد که ممکن است در آینده رو در روی او واقع بشود، حذف وی از اوجب واجبات تلقی می‌شود و وی حق حذف کردن او را بخود می‌دهد و از اینجا مسئله شکنجه یاران و همنوعان پیش می‌آید و شکنجه، بمثابه یک وسیله برای حفظ و پاسداری قدرت در برابر مخالفان بالقوه و بالفعل مباح تلقی می‌گردد.

شکنجه

قبل از پرداختن به هرمطلبی، لازم است مشخص شود: منظور از شکنجه چیست ؟
به نظر نگارنده، هرجا که بحث از شکنجه به میان آمده و یا می‌آید، تنها به معنی آزار دادن و اذیت کردن متهم به آلات و ادوات شکنجه بقصد گرفتن اعتراف نیست، بلکه شکنجه به تمام روشها، اذیت و آزارهای روحی و جسمی که باعث می‌شود متهم و یا غیر متهم وادار شود و یا او را وادار کنند که از اعمال و کردار کرده و ناکرده و اعتقادات خود توبه کرده و خودش به مقابله با افکار و اعمالش برخیزد و چنین نیز وانمود کند که این اعترافها، توبه ها و انجام بعضی از کارها، از روی میل و رغبت و در کمال آگاهی انجام پذیرفته است، اطلاق می‌شود.
در طول تاریخ، هیچ حکومتی و هیچ دستگاه تعلیم و تربیتی روی مسئله شکنجه و اثرات آن بر روی انسان شکنجه شونده و شکنجه کننده و روشهای مختلف شکنجه کردن و آثار آن، تحقیق جامعی بعمل نیاورده است و جامعه را در مقابل یک چنین مسائل و عوارض آن و جلوگیری از بروز آن آموزش نداده است. با وجودیکه پدیده شکنجه در طول تاریخ و در نزد تمام حکومتهای روی زمین کم و زیاد وجود داشته و دارد، کتاب و اثرات تدوینی چندانی در این رابطه تألیف نشده است. نه تنها هیچ حکومتی حاضر نشده است که در این مورد کار جدی بعمل آورد، بلکه مصلحین و مخالفان وجود شکنجه نیز دست به یک چنین کاری نزده‌اند. حکومتها چون خود عامل ابداع و بوجود آورنده انواع و اقسام شکنجه و روشهای مختلف آن هستند و خود با کمک آن انسان ها را کارپذیر می‌سازند، طبیعی است که در مورد تحقیق و آشکار شدن آن برای جامعه دست بعملی نزنند. اخیراً مصلحان و مخالفان وجود شکنجه، باوجودیکه کارهایی را شروع کرده‌اند (۸۱)، اما در اطراف جوانب مختلف شکنجه و اثرات آن بر روی جامعه، شکنجه کننده و شکنجه شونده، زمینه های تحقیقی زیادی وجود دارد که باید به آنها پرداخته شود.
در لابلای اوراق تاریخی، جامعه از بعضی از اقسام شکنجه آگاهی پیدا کرده است: مثله کردن، بقتل رساندن، سوزاندن، شلاق زدن، فلک کردن، به سیاه چال انداختن، غل و زنجیرکردن، خانه را بر سرنشینانش خراب کردن، زیر دیوار گذاشتن، کورکردن وسیله میل بچشم کشیدن، مسموم و ترور کردن، نسل کشی و... . اینها از انواع شکنجه های خشنی است که در لابلای تاریخ در زمانهای مختلف دیده شده است و انسان آنها را تجربه کرده و تجربه های آن در طول تاریخ مانده و به نسل حاضر انتقال پیدا کرده است.
دیکتاتورها و حکومتهای خودکامه، جهت کارپذیر ساختن و حذف مخالفان، روشهای مشترکی را بکار گرفته‌اند. اما در کنار آن روشهای مشترک، هر رژیمی و دیکتاتوری روشهای ویژه‌ای را که خود مبدع و مبتکر آن بوده و یا

تجربه گذشته ها را تکمیل کرده، همه را در کنار هم بکار گرفته است. از طرفی شکنجه کردن و حذف دیگران، در نزد جوامع و افکار عمومی مشروعیت ندارد و در ظاهر عامل آن بدنام و ظالم تلقی خواهد شد. رژیم ها غالباً روشهای بکارگیری و تجربه شده را جز در موارد نادری، از افکار عمومی پنهان نگاه می‌دارند و اینگونه مسائل، بعنوان مسائل امنیتی و اطلاعاتی از دید عموم مخفی است و تا سرحد امکان مانع آشکار شدنش می‌شوند.

هرچه در تاریخ بجلو می‌آئیم و به زمان حاضر نزدیکتر می‌شویم، چهره عریان شکنجه های خشن نزد افکار عمومی جهان مذموم و پست شمرده شده و سروصداهایی علیه بکارگیری آنها بپا شده است. بدین جهت دیکتاتورها و رژیمهای دیکتاتوری و بویژه در این مورد رژیمهای دموکرات نیز، برای کارپذیرساختن و حذف مخالفان از چهره خشن شکنجه عبور کرده و دست به ابداع و ایجاد روشهای محیلانه و مکارانه زده‌اند. پدیده شکنجه، که در گذشته یک پدیده کاملا عریان بود، در این سیستم ها تبدیل به یک دستگاه پیچیده پنهانی شد که بطور سیستماتیک با کمک آن دست به شکنجه همنوعان خود در جهت کارپذیرساختن و حذف آنان زده و می‌زنند.

ابداع سیستم شکنجه برای کارپذیری

با خارج شدن غرب از تاریکی قرون وسطی و دادگاههای تفتیش عقاید کلیسا و مطرح شدن بیش از پیش حقوق فردی و اجتماعی، عدالت، توزیع ثروت و قدرت، بمرور و بویژه اشکال خشن شکنجه مورد اعتراض شدید توده مردم و آزادیخواهان واقع شده و کم‌کم بعضی از وجوه آن از بعضی از جوامع غربی رخت بربسته است. چهره عریان و خشن انواع شکنجه های فیزیکی چنان در اذهان مردم کریه و زشت تصویر شده که کمتر حکومتی حاضر است آشکارا دست به انجام آن قبیل شکنجه‌ها بزند. با وجود این هنوز بعضی از آنها در چهره های پوشیده و بزک شده جریان دارد و در بعضی مواقع نیز بعضی از اشکال وحشیانه آن دیده می‌شود. اما روال و جریان عمومی حذف اینگونه روشها در جریان است. به مرور که روشهای خشن شکنجه، چهره خود را می پوشاند. همزمان دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی حکومتها، روشهای رذیلانه و محیلانه تری را سازمان داده و به مرور آنرا بصورت یک سیستم شکنجه عمومی و همگانی در آورده‌اند. روشها، اطلاعات و تجربه های بدست آمده را، در سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی خود نظیر "سیا"، " MI،MI 5 6"، اینتلیجنس سرویس، کا.گ.ب، موساد و... بشکل سیستمی پیچیده در آورده و روز به روز آنرا تکمیل تر و پیچیده تر کرده‌اند و اینبار نه بقصد حذف فیزیکی افراد، بلکه بیشتر بقصد کارپذیرساختن و مغزشویی توده مردم، سیستم را ابداع و ایجاد کرده‌اند و همه این اطلاعات بجا مانده تجربه شده و قابل استفاده را در زمان حاضر، همراه با دست آورد خودشان در درون دستگاههای عریض و طویل سّری ویژه خود طبقه بندی و حفظ و نگهداری می‌کنند. گاهی بطور اتفاقی بعضی از مطلعین که بهر دلیلی از درون آن سازمانها خارج و با آن مقابل شده‌اند، بخشی از آن اعمال و روشها را آشکار کرده و در اختیار افکار عمومی قرار داده‌اند.

در چین، روسیه و سایر کشورهای شرق وبویژه در ایران تا همین اواخر و تا حال با تغییر و تحولاتی، قسمت اعظم اشکال خشن شکنجه که در حافظه تاریخی ثبت شده، بکار گرفته شده است. حکام و پادشاهان در کشورهای مختلف هرکدام یک و یا پاره‌ای چند از آن اشکال را مورد استفاده قرار می‌داده ولی هیچکدام بشکل سیستم پیچیده‌ای در نیامده و نظم و ضابطه‌ای پیدا نکرده بود و در هر دوره و دودمان سلطنتی، شقوقی از آنرا برای مطیع و رام کردن و یا حذف مخالفین بکار می‌گرفتند.

حقیقت آنست که همانگونه که غرب مام دموکراسی در جهان محسوب می‌شود، مام سیستمهای پیچیده اطلاعات و شکنجه در جهان نیز بحساب می‌آید. در کشورهای شرق، سازمانهای اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه پیچیده، کم‌کم طبق الگوهای کم و زیاد غربی بنیاد گرفت. در کشور ما، تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد، نیروهای نظامی و انتظامی هرکدام

بطور محدود، دوایر ساده اطلاعاتی ویژه خود را داشتند و شکنجه‌ها، در داخل و خارج از زندان ها با همان چهره های عریان و نامنظم بکار گرفته می‌شد. برای اولین بار بعداز کودتای ۲۸ مرداد، سازمان ساش تا حدودی طبق الگوی "سیا" و با کمک مشاورین و کارشناسان آن بوجود آمد که بنام "ساواک" مشهور شد و به یک سازمان عریض و طویلی تبدیل گردید. در این زمان، کارشناسان و متخصصین آموزش دیده در غرب در امور مختلف، به جمع آوری مسائل اطلاعاتی و تجربه کردن روشهای مختلف شکنجه بر روی مردم پرداختند.

در غرب، برعکس شرق سازمانهای ساش جز در موارد نادری، از چهره عریان شکنجه برای اهداف خود استفاده نکرده و خیلی در اذهان عمومی مردم نیز ظاهر نمی‌شوند و مردم نیز از وجود آنها چندان ناراحت و نگران نیستند. پوشش آنها نیز این است که حافظ منافع ملی خویش هستند و این "حفظ منافع ملی" را تا هرکجا که بخواهند گسترش می‌دهند. افکار عمومی جهان و بویژه جهان به اصطلاح سوم، کم و زیاد دچار یکنوع تناقض و دوگانگی در این رابطه شده‌اند:

از یکطرف با موج حقوق بشر کشورهای غربی که به تمام نقاط جهان سرایت کرده روبرو هستند و از طرف دیگر همزمان حکام و منادیان حقوق بشر در غرب از طریق اهرمهای قدرت و سازمانهای پیچیده اطلاعاتی و امنیتی که در اختیار دارند، دست به رقابت کم سابقه‌ای بنام حفظ "منافع ملی" در چپاول استعدادهای مادی کشورهای شرق و جهان به اصطلاح سوم زده‌اند و در مواقعی که حفظ حقوق بشر با منافع مادی ملی‌شان در تقابل آشکار واقع می‌شود، عریان و بی پرده می‌گویند: حفظ منافع مادی ملی بر همه چیز تقدم دارد. و این از جمله مهمترین وظایف تمام دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی غرب جهت کارپذیر ساختن و شکنجه کردن انسانها به باوراندن و پایداری و حفظ این دوگانگی حقوق بشر و منافع ملی است. و هرکجا این دو مقوله باهم تقابل پیدا کنند، غالباً حقوق بشر فدای حفظ منافع ملی می‌شود.

بهرحال موج آزادیخواهی و عدالت گستری و دفاع از حقوق فردی و اجتماعی غرب در دو قرن اخیر به شرق هم سرایت کرده و کم وزیاد آن کشورها را تحت تأثیرخود قرار داده است. این موج آزادیخواهی و عدالت طلبی، موجب بوجودآمدن جهان دو قطبی گردید. با متولد شدن حکومت سوسیالیستی در روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سپس سرایت آن به سایر نقاط جهان، بویژه بعداز جنگ دوم جهانی، جهان از نظر حکومت و اداره کشور به دو بلوک شرق و غرب تقسیم شد که هر کدام از این دو بلوک در زمینه های مختلف سیستمهای مخصوص بخود، بویژه در زمینه سازمانهای اطلاعاتی،امنیتی و شکنجه داشتند.

با تقسیم شدن جهان به دو بلوک انقلابی شرق و بلوک کاپیتالیسم و استعمارگر غرب، موج تنفر شدید بکارگیری روشهای مختلف خشن شکنجه که داشت کم کم رنگ می باخت، در کشورهای انقلابی شرق تحت لوای انقلاب و حفظ و حراست از دست آوردهای انقلاب در برابر تجاوز امپریالیسم غرب، بار دیگر در شکل سازمان پیچیده اطلاعاتی و امنیتی تولدی تازه یافت. این سازمانهای اطلاعاتی-امنیتی تازه متولد شده در کشورهای انقلابی بلوک شرق، هر نوع تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی و شکنجه را تحت لوای دفاع از حقوق توده مردم و انقلاب واجب می‌شمردند و چون پشتیبانی سازمان یافته توده کارپذیر و برانگیخته شده را پشت سر خود داشتند، برای خفه کردن هر صدای مخالفی انواع و اقسام روشهای شکنجه در این سازمانهای پیچیده تازه متولد شده در درون و برون زندانها بطور سیستماتیک مورد آزمایش قرار می‌گرفت. این سازمانها در کشورهای انقلابی بلوک شرق نسبت به سازمانهای مشابه آن در بلوک غرب از ویژگیهایی برخوردار بودند:

- بکارگیری روش عریان شکنجه بطور وسیع و بی سابقه با داعیه خواست توده مردم و بنام مردم.

- سرازیر کردن خیل عظیم مردم به اردوگاههای کار اجباری و یا زندانها، تحت لوای ضد انقلاب، بدون مواجه شدن با مخالفتهای جدی.

- وادار کردن و وادارشدن مردم به کارهای جاسوسی و دادن اطلاعات داخلی خانواده‌ها، دوستان و آشنایان به سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی.

- کمک گرفتن از توده برانگیخته و کارپذیر شده و وادارکردن بخشی از آنان به کار شکنجه همنوعان و ابداع و خلق انواع شکنجه های جدید.

- سازمان دادن بخشی از جوانان برانگیخته شده برای شکنجه های خیابانی و برهم زدن اجتماعات و گسیل مردم به زندانها.

- تبعیت نکردن از هیچ قانون و ضابطه‌ای نسبت به حقوق فردی و اجتماعی.

- به بازی گرفتن هر نوع قانون و ضابطه‌ای، جز فرامین و گفته های دستگاه رهبری بویژه مرکز ثقل انقلاب.

این ویژگیها، همراه با بازگذاشتن دست سازمانهای "ساش" در اوایل کار جهت ایجاد و استمرار قدرت: اولا به این سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی اجازه هرنوع شکنجه و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی را در ابعاد گسترده می‌دهد و ثانیاً کار را بجایی می‌رساند که غالب اوقات، خود رهبر و یا دستگاه رهبری در چمبره آن اسیر می‌گردند و مستقیم و غیر مستقیم تابع توقعات آنان خواهند بود و اطلاعات و اخبارشان تنها از مجرای کانالهای ارتباطی است که این دستگاهها، در محدوده توقعات خود در اختیارشان می‌گذارند. لاجرم جریان درست وقایع و امور از نظرشان پنهان می‌ماند.

بنابرآنچه ذکر شد، در ایران اولین سازمان اطلاعات-امنیت و شکنجه، طبق الگوی غرب پی ریزی شد. اما موج قوی ایدئولوژی مارکسیستی و نفوذ آن در کشور، موجب پیدا شدن و بوجود آمدن احزاب و دستجات مختلف پیرو سیاستهای بلوک شرق و ایدئولوژیشان شد و از طریق این پیروان وابسته، سیستم اطلاعات-امنیت و شکنجه ساخته و پرداخته آن ایدئولوژی نیز به بخشهایی از جامعه سرایت کرد. این سیستمهای ساخته و پرداخته شده، منادیان ایدئولوژی جدید، در زمینه های مختلف، با کار فرهنگی ممتد در حدود یک قرن بر روی جوانان پرشور کشور، روشها و رفتارهای جدید انقلابی، جزو خلق وخوی آنان شد و بمرور با همان تعالیم فرهنگی در حافظه ذهنی آنان جای گرفت و زمینه های پذیرش انواع شکنجه‌ها-تحت لوای کارهای انقلابی و توده‌ای آموزش داده شده- فراهم گشت و سپس بطرق مستقیم و غیر مستقیم به جمهوری اسلامی منتقل شد. سازمان ساش جمهوری اسلامی از یکطرف وارث میراث بجا مانده از رژیم شاه بود و از طرف دیگر تجربه های سازمان یافته اطلاعات و امنیت غرب و روشها و سیستمهای تازه متولد شده انقلابی کشورهای شرق به آن علاوه گردید که در بخشهای بعدی به توضیح چگونگی آنها خواهیم پرداخت.

۲- اطلاعات و تجربه های اندوخته شده در کمیته های انقلاب و سپاه پاسداران

با اوج گرفتن انقلاب و در بحبوبه بهم ریختگی رژیم گذشته و پیروزی انقلاب، کمیته های محلی مستقر در مساجد، جهت کمک به مردم بوجود آمد. بعد از فروپاشی رژیم و دسترسی توده مردم به انبارهای اسلحه، واحدهای نظامی و انتظامی در تهران و بعضی از مناطق کشور، غالب اسلحه های پخش شده بین مردم کم‌کم به کمیته های محلی انتقال پیدا کرد و بعداز فروپاشی کامل رژیم، کمیته ها خودبخود مسئول حفظ نظم و برقراری امنیت در محله های خود شدند. اسلحه ها هم بین جوانان، نوجوانان و سایر مردم محل تقسیم شد و به این جوانان و توده مردم برانگیخته شده، با در اختیار داشتن اسلحه، احساس قدرت و توانائی دست داد. با وجودیکه ریاست غالب کمیته های محلی بطور اتوماتیک در دست روحانی محل و یا امام مسجد قرار گرفت، بگیر و ببندها شروع شد.

غالب اعضاء کمیته ها، توده مردم، جوانان و نوجوانان بودند. اما کباده‌کشها،یکه‌بزنها و اوباشان محل، اینبار در لباس انقلابی وارد کمیته ها شده و با اجازه و بی‌اجازه سرپرست اجرایی آن شدند. سازمانهای چپی و بویژه حزب توده و سازمانهای وابسته به آن و سازمانهای اسلامی چپ نیز برای یارگیری و تقویت سازمان خود، اعضا و هواداران خود را به رفتن به کمیته ها و فعال شدن در آنجا تشویق کردند. در بدو امر هیچ ضابطه، قاعده و یا حد و مرزی برای وارد شدن در کمیته ها وجود نداشت و هرکسی که می‌خواست، وارد و مشغول فعالیت می‌شد. ترکیب کمیته های انقلاب از این قرار بود:

۱- افراد ساده محلی مرکب از جوانان و نوجوانان و سایرین

۲- اراذل و اوباشان و یکه بزنهای محل

۳- اعضاء و علاقمندان حزب توده و سازمانهای وابسته به آن

٤- اعضاء و هواداران دیگر سازمانهای چپ

٥- اعضاء و علاقمندان سازمانهای افراطی اسلامی و چپ گراهای اسلامی

بغیراز جوانان و نوجوانان وسایرتوده ساده بی آلایش پراحساس محل که با هدف کمک به انقلاب و برقراری حق و عدالت در کشور مشغول فعالیت شده بودند، مابقی افراد فعال کمیته‌ها با اهداف خاصی وارد شده بودند: اراذل و اوباش و یکه بزنهای محل با هدف چپاول و غارت و باز بودن دست خود در انجام همان اعمال سابق با حدت و شدت بیشتر، اما در لباس انقلاب و انقلابیگری. مابقی گروههای ذکر شده در فوق غالباً هدف اصلی شان جذب اعضاء جدید، نفوذ پیداکردن در کمیته‌ها، کسب اطلاعات و اخبار و خط دادن به کمیته ها در جهت اهداف گروهی خود بود. چون چپاول و غارت و کباده‌کشی، هدف اصلی گروه دوم بشمار می‌آمد، لاجرم هرچه بیشتر اوضاع ناآرام و بهم ریخته بود و هرچه اینان خود را انقلابی‌تر نشان می‌دادند و بکارهای حاد انقلابی می‌پرداختند، دستشان در رسیدن به هدفشان بازتر می‌شد.

گروههای سوم، چهارم و پنجم که از گروههای صاحب تشکیلات، حزب و سازمان و آشنا به مسائل تشکیلاتی و چگونگی نفوذ برای کسب قدرت، وارد کمیته ها شده بودند، وظیفه اصلی‌شان پیشبرد خط مشی جاری دسته و یاسازمان خود بود. فصل مشترک و خط مشی همه گروهها در رابطه با انقلاب و وضعیت کشور، بهم ریختگی هر چه بیشتر کشور، سازمانهای آن و بویژه سازمانهای نظامی و انتظامی و کسب هرچه بیشتر امکانات برای گروه خود بود. اینان چون از کارهای تشکیلاتی، حزبی و نفوذی مطلع بوده و آموزش دیده بودند، در کمیته ها بکارهای نفوذی مشغول شدند و هرچه بیشتر کمیته ها را به انجام کارهای حاد انقلابی سوق می‌دادند. جوانان و توده مردم که دلشان آکنده از کینه شدید نسبت به رژیم گذشته شده بود، هر عملی علیه مقامات و اعضاء آن رژیم تجویز می‌شد، بدون تفکر و تأمل دست به انجام آن می‌زدند و از کنار آن هم، بهره مادی می‌بردند و هم از نظر روحی شاد و خوشحال می‌شدند. هرکه در بهم ریختگی و بگیر و ببند بیشتر خط می‌داد و کینه و تنفر را نسبت به اعضاء رژیم گذشته شدت می‌بخشید، بیشتر در کمیته ها و نزد دستگاه رهبری صاحب نفوذ می‌شد.

اولین کارهای انقلابی این کمیته‌های انقلاب، گرفتن و دستگیر کردن ساواکیها، سران رژیم و بعضی از مقامات آن بود که بسرعت به دستگیری سرمایه داران، کارخانه داران و سایر کسانیکه به نحوی با رژیم گذشته رابطه‌ای داشتند سرایت کرد. بچه های محل با ترکیبی که گفته شد، که جزء اعضاء کمیته ها بودند، با پیدا کردن قدرت در درون کمیته ها علاوه بر دستگیری، مصادره، بازداشت سران و بعضی از مقامات رژیم پهلوی، دست به تصفیه حسابهای گذشته با کسانیکه بنا به دلایلی خرده حسابی داشتند زدند و تحت نام ضدانقلاب او را نیز بازداشت کرده و بحساب وی نیز می‌رسیدند. بچه های درون کمیته‌ها، هرچه بفکر خودشان در رابطه با افراد بازداشت شده می‌رسید، انجام می‌دادند و حتی گاهی برای بازی، بعضی از شکنجه‌ها را روی بعضی افراد دستگیر شده تجربه می‌کردند.

همچنانکه بچه های محله، گاهی یکی را بدام می‌انداختند و برای بازی و خنده به اذیت و آزار وی می‌پرداختند. در کمیته ها این فرصت به حد اعلی برای آنها پیش آمد که هرچه بیشتر بعضی از شکنجه هایی که بنظرشان می‌رسید، بر روی افراد تجربه کنند. تجربه های اندوخته شده بطرق مختلف و بدفعات بکار گرفته می‌شد. شکنجه برای بعضی از افراد رها شده بی قید و بند و... در بدو امر، در مورد وابستگان رژیم گذشته و بویژه ساواکی ها اینطور توجیه می‌شد که عین همان کارهایی راکه با جوانان می کردند، حالا بایستی با خودشان کرد. حزب توده، سازمانهای چپی دیگر و سازمانهای اسلامی چپی که متأثر از ایدئولوژی چپ و آشنا به مسائل انقلابی و راه حلهای انقلابی گذشته بلوک شرق بویژه شوروی و چین بودند، آن روشها و تجربه‌ها را بداخل کمیته ها و اعضاء آن منتقل می کردند. اعمال آن تجربه‌ها و روشهای شکنجه برای جوانان پرشور انقلابی برانگیخته شده، قدرت، شخصیت و قهرمان شدن به ارمغان می‌آورد و از جهت دیگر چون دفاع از توده تحت ستم تلقی می‌شد، از جان و دل و بدون کوچکترین تفکری نسبت به عواقب آن دست به انجام آن اعمال می‌زدند. بدینطریق روشهای تجربه شده در انقلابهای گذشته، بدرون کمیته ها راه یافت. از طرف دیگر بعضی از زندان رفته های زمان شاه که اطلاعاتی از روشهای شکنجه، اعتراف گرفتن و کارهای بازجوئی داشتند و کم وزیاد خود با بعضی از اشکال شکنجه روبرو شده بودند، آن ها را بداخل کمیته ها انتقال دادند و در مورد افراد بازداشتی بکار گرفتند و در نتیجه مجموعه‌ای از تجربه و روشهای زیر بدرون کمیته ها راه یافت:

- تجربه‌های اندوخته شده جوانان، نوجوانان در کوچه و بازار و محله و...
- تجربه‌های اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه گروههای چپ و مسلمانهای چپ گرا و افراطیون مسلمان
- تجربه و روشهای شکنجه ساواک
- تجربه های زندان رفته‌های شاه و یا مطلعین از مسائل امنیتی و پلیسی
- روشهای ابداعی وسیله افراد مختلف در درون کمیته ها.

بعضی ها فکر می کنند که سازمانهای اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه رژیم شاه متلاشی و از بین رفت. به شرحی که در بخش بعد ملاحظه خواهیدکرد، در حالیکه دستگاههای اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه رژیم گذشته، تمام و کمال به رژیم جدید انتقال پیدا کرد وهمه آن روشها و تجربه‌ها، همراه با اسناد و مدارک کامل آن، در سازمان اطلاعات و امنیت بنیادگرفته جمهوری اسلامی متمرکز گردید. علیرغم این حقیقت، می‌شود گفت که بخشی از هسته اولیه سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، ابتدا در درون کمیته ها شکل گرفت و سپس آن مجموعه به اطلاعات سپاه پاسداران و دادستانی انقلاب منتقل شد.

بلافاصله پس از تشکیل هسته اولیه سپاه پاسداران، بخش اطلاعات و امنیت آن شکل گرفت و بسرعت به همه جا گسترش پیدا کرد و چون غالب مراکز ساواک، در شهرستانها و مراکز کل ساواک در تهران، مقر سپاه پاسداران شده بود، از همان بدو شکل‌گیری، سپاه به اطلاعات و تجربه های ساواک در زمینه های مختلف دسترسی پیدا کرد. کمیته ها وسپاه در همان اوایل شکل گیری بدنبال دستگیری و بازداشت افراد با تجربه و اطلاعاتی می‌گشتند و هرکجا به آنها دسترسی پیدا می‌کردند، آنها را بازداشت و در مرحله اول سعی می‌کردند که از تمام اطلاعات و تجربه های مختلف آنان استفاده کنند و بعداز گرفتن اطلاعات و تجربه نوبت به مسائل دیگر می‌رسید. نظر به اینکه در تشکیل سپاه، افراد با تجربه و آموزش دیده ارتش، رکن دوم و ضداطلاعات ارتش، افراد سازمانهای مسلح مبارز علیه شاه و نیز افراد دیگر شرکت داشتند، گرفتن اطلاعات و تجربه و تشکیل سازمان اطلاعاتی و امنیتی، سرلوحه کارشان قرار گرفت و چون دسترسی به بسیاری از جاها داشتند، بهمه آن اطلاعات و تجربه ها دست یافتند. ظاهر امر این بود که سپاه را توده مردم تشکیل داده‌اند ویک سازمان مردمی است. البته بدنه سپاه را توده مردم تشکیل می‌دادند، ولی هسته اصلی رهبری و تشکیلاتی و اطلاعاتی آن بوسیله افراد با تجربه و آموزش دیده شکل داده شد. افسران و درجه

داران گارد در پادگان لاهوتی)باغشاه سابق(، یکی از شاخه‌های اولیه سپاه را بوجود آوردند و یوسف کلاهدوز، فرمانده سپاه پاسداران، یکی از همین افسران گارد بود.

۳- اطلاعات و تجربه های رژیم گذشته ساواک و دفتر ویژه اطلاعات

در دو بخش گذشته به میراث تاریخی و اطلاعات و تجربه های اندوخته شده در اوایل کار، در کمیته های انقلاب و سپاه پاسداران، در چگونگی شکل گیری "ساش" پرداخته شد. اینک وقت آنست که به چگونگی انتقال اطلاعات و تجربه های رژیم گذشته)ساواک دفتر ویژه اطلاعات(پرداخته شود.
تمام دستگاههای اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه رژیم شاه در ساواک و دفتر ویژه اطلاعات متمرکز بود و این دو مرکز، دست نخورده تحویل رژیم نوپای انقلاب گردید. سایر دستگاههای اطلاعاتی رژیم گذشته نظیر رکن دوم ارتش)اطلاعات و ضداطلاعات(، اطلاعات شهربانی و... در چمبره این دو سازمان بود و آن دو بر کلیه آنها مسلط بودند و در حقیقت چنانکه از چارت تشکیلاتی و شرح وظایف دفتر ویژه اطلاعات مشهود است، این دفتر بمنزله مغز متفکر دستگاههای اطلاعاتی-امنیتی شاه عمل می‌کرده و بر همه آنها نظارت تام داشته است.
قبل از اینکه کسانی بعداز انقلاب به این دو مرکز دسترسی پیدا کنند، تمام و کمال به جمهوری اسلامی منتقل شده است و به نظر نگارنده هسته اصلی سازمان جدید "ساش" در جمهوری اسلامی از تلفیق و تجربه‌های این دو سازمان بنیاد گرفته است. علیرغم اینکه بعضی از پادگانهای نظامی را مردم تسخیر کردند و قسمتی از اسلحه‌های سبک آنها بدست مردم افتاد، ولی چون از قبل برای انتقال قدرت از رژیم شاه به رژیم نوپای انقلاب، از طریق چندین محور مختلف با غرب و در رأس آنها امریکا توافقهایی بعمل آمده بود، ارتش دست نخورده باقی ماند و تحویل جمهوری اسلامی گردید و با وجودیکه سازمانهای چپی و اسلامی چپ و حزب توده کوشش در انحلال ارتش داشتند، عناصر نفوذی و دیگران کمتر بداخل آن نفوذ کردند و بافت اصلی آن همچنان دست نخورده باقی ماند.
ساواک و دفترویژه اطلاعات نیز یک چنین سرنوشتی پیدا کرد و این دو مرکز همچنان دست نخورده به جمهوری اسلامی سپرده شد. البته در بعضی از شهرستانها، مراکز ساواک را مردم تسخیر کردند و کم و زیاد در بعضی از مناطق، مردم از بعضی از مسائل اطلاعاتی و بعضی از پرونده های ساواک مطلع شدند. ولی خیلی زود جلو این کار گرفته شد و اسناد و مدارک را از دستبرد افراد محفوظ نگاه داشتند وسریع مقر ادارات ساواک در سراسر کشور به مقر پاسداران، کمیته و یا دادستانی انقلاب تبدیل گردید. گروهی از مردم همراه با پاسداران روز ۲۳ بهمن، بدرون محوطه مرکز اصلی ساواک در سلطنت آباد تهران راه یافتند و در محوطه آن بگشت و گذار پرداختند. "افراد مسلح مردم را حدود ساعت یک بعدازظهر از ساختمان ساواک بیرون کردند و آنرا تحت مراقبت شدید قرار دادند و از ورود افراد جلوگیری کردند و خود در آنجا مستقر شدند" (۸۲)
بعضی از گروههایی که ظاهراً خارج از توافقهای غرب با دستگاه رهبری انقلاب و دست اندرکاران انتقال قدرت به رژیم جمهوری اسلامی بودند و یا اینکه در صدد خارج ساختن قدرت از دست توده مردم و یا بعضی از گروههای دیگر بودند و به نحوی با دستگاه رهبری در ارتباط مستقیم و غیرمستقیم بودند و از قدرت مرکز ثقل و یا دستگاه رهبری استفاده می‌کردند، از قبل قبضه کردن مراکز "ساش" را تدارک دیده بودند و برای دست یابی بر اطلاعات و مدارک و خارج ساختن مردم از عرصه فعالیت، حواسشان از قبل جمع این مراکز بود و لذا در همان روزهای اول که مردم به عشق انقلاب و بدست آوردن آزادی خویش مشغول فعالیت بودند، گروههایی از قبیل گروه رفیق دوست، مهندس غرضی و بعضی از گروههایی که بعداً با هم ائتلاف کرده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را

بوجود آوردند، مراکز ساش را در اختیار خود گرفتند و سپس با بکار گرفتن کارشناسان ساواک از تجربه های آنان در بنیاد نهادن سازمان جدید "ساش" استفاده کردند.

در مورد سازمان دیگر "ساش" یعنی دفتر ویژه اطلاعات چنین عمل شد و دست احدی به آنجا نرسید و کسی از کم و کیف آن مطلع نشد. ارتشبد حسین فردوست تا روز ۲۲ بهمن سال ۵۷، در دفتر ویژه اطلاعات مشغول فعالیت بود (۸۳) و بعداز آن با مرحوم قرەنی (۸٤) و کسان دیگر از سران انقلاب در تماس بود و پسرش نیز تا یکسال و نیم بعداز انقلاب در وزارت خارجه مشغول کار بود (۸۵) و احدی متعرض او نشد. ارتشبد حسین فردوست از جمله با سرهنگ معمار صادقی که تا مدتها در نخست وزیری مشغول کار بوده، با بعضی از سران انقلاب در تماس و ارتباط بوده است. (۸٦)

اگر خواننده به شمای سازمان بی سیم و دفتر ویژه اطلاعات رژیم شاه که از "کتاب ظهور وسقوط سلسله پهلوی" استخراج و به آخر کتاب الصاق گردیده است، توجه کند و شرح وظایف و رابطه آن دو را با سازمان "سیا" و بویژه سرویسهای اطلاعاتی انگلیس مورد مداقه قرار دهد، برایش آشکار خواهد شد که چگونه امریکایی‌ها و بویژه انگلیسی‌ها بر سازمان اطلاعات و امنیت کشور نظارت داشته‌اند. (۸۷)

براساس چارت تشکیلاتی این دفتر و گفته‌های ارتشبد حسین فردوست، تمام اطلاعات کشور در اختیار دفتر ویژه بوده و این دفتر بر ساواک و تمام ارگانهای اطلاعاتی-امنیتی دیگر، اشراف و نظارت کامل داشته است.

کالبد شکافی از مندرجات کتاب "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی"، بمنظور پیداکردن دستهای پنهان مؤثر در سرنوشت کشور، شایان اهمیت است. و آیا به ذهن خوانندگان و پژوهشگران این سؤالها خطور نخواهد کرد:

- آیا این کتاب با اشاره اربابان اصلی تدوین و انتشار پیدا نکرده است تا به ایرانیان غیر مستقیم بگویند سرنوشت شما در دست ما بوده و تصور نکنید همه چیز تمام شده و ما را با شما دیگر کاری نیست؟

- آیا انگلیسی ها سهم خود را از انقلاب ایران تنها به خوردن سرمایه ایران در سرمایه گذاری نفت شمال انگلیس بسنده کرده‌اند؟ (۸۸)

با وجودیکه این دو سازمان تا پیروزی انقلاب در ایران به انجام وظایف محوله مشغول بوده و فردوست تا ۲۲ بهمن در دفتر محل کار خود مستقر و بعداز آن نیز در دسترس و تماس با مقامات جمهوری اسلامی بوده است، باورکردنی است که وی در بنیادنهادن سازمان جدید "ساش"، یعنی ساواما نقشی نداشته است؟

براساس منابع اطلاعاتی مختلف، ارتشبد حسین فردوست در ایجاد ساواما نقش خود را بازی کرده است و ساواما را برپایه همان دفتر ویژه با یک مرکز تلفن مستقیم برای دستگاه رهبری پایه ریزی کرد که دفتر اولیه آن در خیابان فلسطین)کاخ(قرار داشت. احسان نراقی می‌گوید:

"زمانی که شاه مطلع شد دوست قدیمی‌اش، همکاری با مقامات جمهوری اسلامی را پذیرفته و اطلاعات بسیار ارزشمندی جهت تأسیس سازمانهای امنیتی برای جمهوری اسلامی جهت کارآیی بهتر دادگاههای انقلاب در اختیار آن قرار داده است، بسیار سرخورده و ناامید گردید... شناختی که او از افراد داشت، بدون شک رهبران جمهوری اسلامی را به هنگام قضاوت در مورد اشخاص یاری می کرد." (۸۹)

تیمسار قرەنی خود یک افسر اطلاعاتی)رکن دوم ستاد ارتش(و زمانی فرمانده مراکز اطلاعات ارتش شاهنشاهی بود، از تجربه کافی در امر اطلاعات و امنیت برخوردار بود، با کمک وی طرحی تهیه شده بود که براساس آن طرح، کارمندان ساواک در یک طبقه بندی جدید در رژیم جدید بکار گمارده شوند. اما چون در اوایل پیروزی انقلاب این طرح به مذاق خیلی ها خوش نمی‌آمد و علاوه بر آن اجرای آن طرح از طریق سپهبد قرەنی و دولت موقت، هماهنگ با قبضه کردن قدرت و ایجاد دیکتاتوری جدید توسط بعضی از گروههای دست اندرکار نبود، آن طرح در آن موقع تا حدودی معوق ماند. ولی بعداً همان طرح بصورت دیگری به اجرا درآمد و ساواکی ها بکار

برگردانده شدند و حتی حقوق عقب مانده آنان نیز پرداخت شد. در زمان نخست وزیری رجائی، مصوبه دولت وقت ابلاغ شد که حقوق ساواکیها پرداخت شود. آن مصوبه به طریقی به روزنامه انقلاب اسلامی رسید. و چون اینان در آن موقع دودوزه بازی می‌کردند، یعنی از یکطرف مخفیانه دستور می‌دادند که حقوق ساواکی ها پرداخت شود و از طرف دیگر هرکس دیگری را که می‌خواستند خفه کنند و از حیّز انتفاع بیندازند و یا وی را لکه دار کنند، بعنوان ساواکی و یا همکاری با ساواک از وی شخصیت زدائی بعمل می‌آوردند. لذا بدین علت روزنامه انقلاب، آن مصوبه را جهت اطلاع افکار عمومی انتشار داد که این مسئله بعداً به یکی از سندهای جرم روزنامه انقلاب اسلامی تبدیل شد.

ساواکی هایی که به زندان افتاده بودند، براساس اطلاعاتی که در دست داشتند، وضعیت و سرنوشت کارمندان ساواک را برای نگارنده چنین بیان می‌کردند: ما کارمندان و متخصصین ساواک سه دسته شدیم. بعضی ها که در همان روزهای اوایل انقلاب دستگیر شدند، غالباً اعدام شدند. دسته دیگر را که کمی دیرتر دستگیر کردند، به حبسهای مختلف محکوم کردند و کسانی را هم که از دستگیرشدن مصون مانده بودند با پرداخت حقوق معوقه به کار دعوت کردند. علاوه بر این، خود در زندان شاهد بودم که با ساواکیها بطور مرتب در مورد مسایل مختلف و انتقال تجربه و اطلاعات بطرق گوناگون به رایزنی و مشورت می‌پرداختند. مضافاً پرونده‌هایی که برای هر ساواکی دستگیر و یا زندانی شده تشکیل می‌شد و یا اوراق بازجوئی و سؤال و جوابهائی که در حیطه کاری هریک از آنها بعمل می‌آمد، خود حاوی اطلاعات و تجربه های آزمایش شده مسائل اطلاعاتی-امنیتی و شکنجه ها بودند.

در گرماگرم پیروزی انقلاب و مدتی بعداز آن که توده مردم و بسیاری دیگر که خارج از زدوبندها و قارومدارها بودند و دلشان برای انقلاب و حاکمیت مردم می‌طپید، بدون توجه به اهمیت مسائل اطلاعاتی و امنیتی، سخت مشغول فعالیت بودند. اما کسانیکه از پشت پرده صحنه گردان مسائل بودند و خود در مرکز زدوبندها و قرار و مدارها با غربی ها قرار داشتند، تمام کوشش خود را بکار می‌بردند تا جائیکه ممکن است بعضی از اطلاعات به بیرون درز پیدا نکند و لذا در مراکز حساس نظیر وزارت خارجه، نخست وزیری، ساواک، رکن دوم ارتش و... تا توانسته بودند پرونده‌های مهم را بوسیله ایادی خود از بایگانی ها خارج ساخته بودند.

اینجانب در سال ۵۸ طی حکمی اجازه یافتم که برای تهیه گزارش و گرفتن اطلاعات، پرونده های اعدام شده‌های دادگاه انقلاب را مطالعه کنم. ساواک برای تمام امرای ارتش و مقامات بالای لشکری و کشوری پرونده های شخصی حاوی تمام اطلاعات پرسنلی و سایر اطلاعات در زمینه ها مختلف تشکیل داده بود. دادگاههای انقلاب از این پرونده‌ها در محاکمات استفاده و سپس این پرونده و پرونده تشکیلی دادگاه انقلاب را یکی کرده، پس از ختم محاکمه به بایگانی دادستانی انقلاب، که آن موقع در زندان قصر مستقر بود تحویل می‌دادند.

تمام پرونده های اعدام شدگان مقامات لشگری و کشوری در همان ۵-۶ ماهه اول انقلاب در بایگانی موجود بود و من توانستم اطلاعات زیادی از محتویات آن پرونده ها بدست آورم. اما هیچگاه به پرونده سپهبدنصیری و امیرعباس هویدا دسترسی پیدا نکردم و جای آنها در قفسه بایگانی خالی بود. پس از پرس و جوی زیاد در بایگانی گفته شد که اصلا این دو پرونده به اینجا منتقل نشده است و برای درز پیدا نکردن اطلاعات مندرج در آنها، این پرونده ها در اختیار از ما بهتران قرار گرفته است.

گرچه به ظاهر چنین می‌نمود و تظاهر می‌شد که امور و کارهای اطلاعاتی و امنیتی بدست جوانان ساده و بی تجربه است، اما بسیاری از کسان و بویژه حلقه اطراف دستگاه رهبری سعی می‌کردند برای حذف حاکمیت مردم و بنیاد استقرار دیکتاتوری جدید، از تمام اطلاعات و تجربه سازمانهای "ساش" رژیم گذشته بهره جویند و به غنای آن نیز بیفزایند و بهروسیله ممکن آن را از دستبرد دیگران خارج سازند. لذا با کمک همان متخصصین و سایر کارشناسان، بنیاد سازمان مخوف و جهنمی "ساش" در رژیم جدید ریخته شد.

با توجه به آنچه که گفته شد، تمام روشها و تجربه های آزمایش شده رژیم گذشته بطرق مختلف ذیل به جمهوری اسلامی منتقل شده است:

- تحویل تمام و کمال مرکز ساواک و دفتر ویژه اطلاعات

- بکارگیری بخشی از اعضاء ساواک در سازماندهی و بنیاد سازمان جدید "ساش"

- مشورت و رایزنی با ساواکیهای به زندان افتاده و کمک گرفتن از آنان

- و از همه مهمتر، در اختیار داشتن تمام اسناد و مدارک سازمانهای "ساش" در رژیم گذشته

- بکار گرفتن بعضی از اعضاء دفتر ویژه اطلاعات، از جمله سرهنگ معمار صادقی و خود ارتشبد فردوست

آنچه در مورد اطلاعات و مسائل امنیتی و شکنجه رژیم گذشته و چگونگی انتقال آن به جمهوری اسلامی گفته شد، بمنزله فتح بابی است جهت گشودن بحث و تحقیق بیشتر مسئله. برمحققین و مطلعین فرض است که نکات مبهم و تاریک آنرا برای خود و نسلهای آینده روشن سازند.

٤- اطلاعات و تجربه گروههای چپ بویژه حزب توده

در بخش ابداع سیستم شکنجه برای کارپذیری، بطور اختصار به این مطلب پرداخته شد که روشهای خشن و عریان شکنجه که رفته رفته براثر مساعی و کوشش ملل آزاد رنگ باخته و در افکار عمومی مشروعیت خود را تا حدود قابل ملاحظه‌ای از دست داده بود، بار دیگر در کشورهای انقلابی تحت لوای حفظ و حراست از انقلاب و دستآوردهای آن، جان تازه‌ای بخود گرفت. اینبار با کار مداوم فرهنگی و ایدئولوژیکی شکنجه گران و بنیان گذاران دیکتاتوری نوین انقلابی بر روی بخش وسیعی از اقشار مردم، روش شکنجه برای حفظ و حراست از انقلاب، مشروعیت انقلابی- ایدئولوژیکی و فرهنگی پیدا کرد.

ایدئولوگهای دیکتاتوری مطلق پرولتاریا و واعظان ولایت مطلقه فقیه، جهت حذف فیزیکی و غیرفیزیکی مخالفان، کشت و کشتار و شکنجه انسان، پشتوانه ایدئولوژیکی و شرعی برایش تراشیدند. با استفاده از احساسات و ضعف انسانها در مقابل مسائل احساسی و روانی، به ایجاد کینه و متراکم کردن آن در بین توده‌ها دست یازیدند تا چشم و گوش و دل آنان در هنگام تجاوز به حقوق دیگران و شکنجه همنوعان خود کور و کر باشد. چون انسانهای کینه جو که کینه در سینه‌هایشان متراکم شده، دیگر یک انسان عادی نیستند، بلکه انسانهایی هستند که هرلحظه مترصدند که کینه های خود را بر سر این و آن خالی کنند و بدینوسیله عقده درونی خود را بگشایند.

ایدئولوگها، واعظان ولایت مطلقه، رهبر و در یک کلمه مرکز ثقل انقلاب با آگاهی از این ضعف درونی انسان، هر زمان که لازم باشد کینه های متراکم شده را متوجه این دسته و یا آن دسته، این شخص و یا آن شخص، این کشور و یا آن کشور خواهد کرد. سازمانهای تازه متولد شده "ساش"، علاوه بر اینکه خالی کردن کینه های متراکم شده را بر سر این و آن سازمان خواهند داد، همان روشهای خشن و عریان شکنجه را نیز با روشهای رذیلانه و محیلانه روحی-روانی ترکیب کرده و برای حذف و شخصیت‌زدائی مخالفان بالقوه و بالفعل و ترس افکندن بر کل جامعه، بطور منظم و سیستماتیک آنرابکار خواهند گرفت.

احزاب چپ و چپ گرا در کشورهای بلوک شرق و انقلابی با تقسیم گیتی بدو قطب استعمارگر غرب و قطب تحت ستم شرق، جهان را عملا بدو بلوک دوست و دشمن تقسیم کردند و این طرز تفکر را که تمام کشورهای غرب و غیر سوسیالیستی، دشمنهای آشتی ناپذیر)آنتاگونیست(آنان هستند، در بین جوامع رواج دادند و به این شعار که "هرکه با مانیست بر ماست" تحقق عینی بخشیدند. سپس با رساندن مرکز ثقل انقلاب به مرحله خدایگانی، ماورائی، معصوم، هرکس را که در مقابل آن خدایگان علامت سؤال بگذارد و یا خدشه‌ای وارد کند، دشمن آنتاگونیست توده معرفی کرده، لاجرم باید از سر راه برداشته شود.

جهت تحقق این وظیفه خطیر، شکنجه و تحمیق توده‌ها و زدودن قبح شکنجه و پوشاندن هاله‌ای از تقدس و مشروعیت به آن، از همه وسایل موجود و ابداعی خود یعنی ایدئولوژی، دین، خدا و رسول، فقه و اصول و... سود جستند. با برقرار کردن جو شدید سانسور و تسلط کامل بر تمام دستگاههای روابط جمعی، با روشهای مختلف به واکسینه کردن توده مردم در مقابل شکنجه کردن همنوعان خود پرداختند و از جمله بهمین علت است که در اینگونه جوامع، با وجودیکه انسانها ملاحظه می‌کنند که دسته دسته از همنوعان خودشان را راهی اردوهای کار می‌کنند، بجوخه های اعدام می‌سپرند و یا وسیله گروههای تحت فرمان به سلاخی انسانها می‌پردازند. نه تنها جامعه بی تفاوت از کنار آن می گذرد، بلکه حتی بخشی از روشنفکران و سیاستمداران نیز آن شکنجه‌های قرون وسطائی و بدتر از آن را نمی‌بینند و یا اگر هم می‌بینند از کنار آن می‌گذرند و در موقع خود از اعتراض به این قبیل امور دم فرو می‌بندند. در صورتیکه اگر یکصدم این قبیل شکنجه ها و یا اعدام ها در رژیمهای ماقبل انقلاب واقع می‌شد، جامعه یکپارچه بحرکت در می‌آمد و می‌خروشید و یا حداقل خشم خود را نسبت به دستگاه رهبری نشان می‌داد.

گسترش فرهنگ کینه ورزی

مرکز ثقل فعالیتهای فرهنگی احزاب چپ بر روی احساسات توده تحت ستم و متراکم کردن کینه آنان نسبت به غرب و تمام کشورهای غیرسوسیالیستی متمرکز شده بود و با انگشت گذاشتن روی نقاط ضعف توده مردم و احساسات آنها و نشانه گیری کردن آن بسمت این کشورها، بعنوان عامل تام و تمام بدبختی آنان، فرهنگ کینه جوئی و کینه ورزی را هرچه بیشتر در سینه آنها در طول حدود یک قرن متمرکز کردند. این فرهنگ بدون توجه به ماهیت قدرت و ساختار آن و بدون توجه به اینکه هرکجا و تحت لوای هرنامی، اگر قدرتی متمرکز شود، دیکتاتوری شکل می‌گیرد و این دیکتاتوری تحت هر اسم و رسمی و یا ایدئولوژی که باشد، تفاوت چندانی نخواهد داشت و تبعات و عوارض یکسانی در پی خواهد داشت، توده مردم را هرچه بیشتر بسوی کینه ورزی و متراکم کردن آن در سینه ها وخالی کردن آن از هرآنچه که رنگ و بوی غیر چپ داشت، سوق می‌داد. از طرف دیگر چون بنیاد فرهنگ مارکسیستی بر تمرکز قدرت جمعی و دیکتاتوری پرولتاریا استوار بود، به توده مردم تحت ستم چنان نشان می‌دادند: به محض اینکه در یک کشوری حکومتش تغییر کرد و نظامش تبدیل به یک نظام سوسیالیستی شد، همه چیز یکشبه عوض خواهد شد و کشور به بهشت برین تبدیل خواهد گشت و همه بدبختی‌ها و سیه روزیها از بین خواهد رفت. اما موانعی که بر سر راه عبور به این بهشت برین وجود دارد، باید وسیله این توده تحت ستم از سرراه برداشته شود. این موانع در درجه اول کشورهای امپریالیستی غرب و در مرحله بعد سیستم حکومتی است که متمایل به غرب و یا وابسته به آن است و این عامل تمام بدبختی هاست و لذا باید کینه خود را نسبت به غرب و تمام آثار و نشانه های آن، در کشورهای خود و کسانیکه خارج از این طرز تفکر هستند متمرکز کنید و به محض وجود امکانی، برآنان برآشوبید و همه آنان را به زباله دان تاریخ بسپارید.

وظیفه مبرم توده تحت ستم، جهت تبدیل جهان به بهشت برین، الغای مالکیت و سیستم حکومتی و حاکمان برآن سیستم و حذف تمام کسانی است که به نحوی مالک، حاکم و یا مالکیت را ذاتی بشر و لازم پیشرفت و ترقی جوامع می‌دانند. با متمرکز کردن کینه طبقاتی خود نسبت به آنان و برآشوبیدن بر آنان، شما معمار ساختن بهشت برین خواهید بود. احزاب چپ در طول تاریخ عمر خود، القاء و حذف را، مرکز کارهای فرهنگی و اجتماعی خود قرار دادند و چون حذف و تخریب در برابر سازندگی کار بسیار سهل و ساده‌ای است، بهرکجا و بهر سیستمی که اینان دست پیدا کردند به تخریب کامل آن و ساختن آن بهشت موعود بر ویرانه‌های آن پرداختند. لذا حذف و ویرانی هرآنچه که از گذشته ریشه دارد، جهت استقرار قدرت نوبنیاد دیکتاتوری پرولتاریا اساس کار قرار گرفت.

فرهنگ مارکسیستی که با تکیه بر ایدئولوژی مادی گرای چپ و بنیانیده کردن خشونت بنیاد نهاده شد، فرهنگی سازمان یافته با پشتوانه ایدیولوژیکی به بشریت عرضه کرد که اساس آن بر متراکم کردن کینه و خشونت و حذف و تخریب استوار بود. و از این نظر، این فرهنگ وجه مشترک فرهنگی تمام بنیان گذاران دیکتاتوری است و شاید بخاطر این ریشه فرهنگی است که غالب احزاب چپ، طراحان کودتاها، تخریبها و حذف بوده‌اند. (۹۰) بدین جهت زمخت، کینه ورز و کینه جو هستند و با فرهنگ سازندگی و آبادانی که کاری لطیف، پرظرافت و صبر و حوصله لازم دارد، فاصله‌ای عمیق دارد.

این نکته حائز اهمیت است که ریشه فرهنگی تمام بنیان گذاران دیکتاتوری، چه چپی و چه راستی، یک چیز و آن هم خاصیت تراکم قدرت و قدرتمداری است و لذا اگر قدرت در دست کسی متراکم شد، در هرکجا و با هر ایدئولوژی که باشد، سرانجام آن، دیکتاتوری مطلق است که با خشونت و حذف همراه و عجین است. با وجودیکه کشورهای غربی در چندین دهه گذشته علنی و غیر علنی از کودتاها، دیکتاتورها، حمایت کرده و یا خود آن را تدارک دیده‌اند، چون عمل آنان فاقد پشتوانه ایدئولوژیکی بوده، خشونت و حذف در آن کشورها بنیانیده نشده است و مشروعیت سازمان یافته و ایدئولوژیکی پیدا نکرده است.

در گرماگرم اوج گیری انقلاب اسلامی و بعداز پیروزی آن، بدلیل وجود یک چنین فرهنگی در بین احزاب و گروههای اسلامی چپ گرا و چپ های اسلامی و تشویق و ترویج فرهنگ خشونت و حذف از جانب این گروهها به توده تحت ستم و سانسورشده، توده آمادگی پذیرش بیش از پیش آنرا پیدا کرد. دستگاه رهبری نیز که در صدد قبضه کردن قدرت، استقرار و بنیاد نهادن دیکتاتوری ولایت مطلقه بود و با چنین فرهنگی همآهنگی داشت، آنرا اساس کار قرار داد و کم وکاستهای آنرا نیز با ابداع و تجربه‌های گوناگون خود تکمیل کرد. فرهنگ خشونت و حذف بعنوان یک سیستم منسجم مدیریت و رهبری که در کشور ما، در طول بیش از نیم قرن بطور سیستماتیک وسیله احزاب و گروههای مختلف چپ و در دهه اخیر نیز سازمانهای اسلامی چپ گرا به کمک آن آمدند، تبلیغ و ترویج گشت و بمرور ریشه در بخش وسیعی از انقلابیون پیدا کرد. بعداز پیروزی انقلاب، رژیم جمهوری اسلامی بطرق گوناگون وارث بلافصل این فرهنگ شد. از طرف دیگر، دستگاه رهبری که انقلاب را بسمت استقرار دیکتاتوری سوق می‌داد، از این فرهنگ به ارث رسیده و تجربه و دستآوردهای آن سود جست. واعظان ولایت مطلقه، مواد و مصالح موجود در فقه و اصول، احادیث و روایات و آیاتی از قرآن را با آن ترکیب کرده و آنرا بشکل یک فرهنگ مذهبی خشونت و حذف و تخریب در خور فهم و قبول توده تحت ستم درآوردند و سپس با کمک همین توده بقدرت رسیده، برای شکنجه کردن و حذف و تخریب مخالفان بالقوه و بالفعل خود در بین همین توده از آن بهره جستند.

فرهنگ مسلمانان قشری که از این نقطه نظر با فرهنگ مادی اشتراک دارد -از همان اوایل پیروزی، خشونت، حذف، تخریب و بکاربردن شکنجه را جهت بنیاد دیکتاتوری مطلق و قبضه کردن رهبری- اساس کار سازمانهای نوبنیاد "ساش" قرار گرفت و زمینه های دیکتاتوری و خشونت و شکنجه که ریشه در تاریخ کشور داشت، ولی در اثر مبارزات مردمی در یک قرن و نیم گذشته، کمی در جامعه رنگ باخته بود، بدلیل وجود تسلط این مسلمانان قشری بر دستگاه رهبری کشور، وضعی بوجود آورد که پذیرش آن بعداز پیروزی انقلاب در نزد توده مردم امری عادی تلقی شد و ضرب المثلهایی از قبیل:

در کف شیر نر خونخواره‌ای جز به تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

ویا "زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد"، دوباره در خاطره ها زنده شد و این امر حکایت از ریشه داربودن این فرهنگ و قبول این پدیده سازمان یافته جدید است.

قشریون مذهبی که از فرهنگ بی‌کران معنویت روی برتافته و فرهنگ مادی گرای تنگ نظر را شیوه کار خود قرار دادند، بسرعت از تمام تجربه‌های آن سود جستند. علاوه براین، غالب سازمانهای چپ بویژه حزب مادر)توده(و

مسلمانان چپ گرا و سازمانهای تابعه آنها، تجربه و فرهنگ خود را بطرق مختلف در اختیار آنان قرار دادند و در سازمان دادن و نحوه بکارگیری تجربه‌های خود خدمت شایانی به جمهوری اسلامی کردند. البته آقای خمینی در این رابطه استاد همه بود و گامهای نخستین را برداشت و در قبال اعتراض برخی از خیرخواهان نسبت به اعدام شدگان رژیم گذشته، پاسخ داد که اعدام شدگان مجرم بودند و نیازی به محاکمه آنان نبوده و فقط باید هویت آنان احراز می‌شده است.

حزب توده

احزاب چپ بویژه حزب توده در کشور ما، قریب یک قرن مبلّغ و پیام آور فرهنگ تخریب، حذف، خشونت و کینه در میان توده تحت ستم بوده است. حقیقت این است که حزب توده در بین تمام احزاب چپ و چپ‌گراها وسازمانهای اسلامی چپ، بمنزله حزب مادر تلقی شده که سایر احزاب چپ از آن انشعاب پیدا کرده‌اند. همه آنان این فرهنگ را از مادر اخذ کرده‌اند. نظر به اینکه حزب توده، مروج و مبلّغ اصلی فرهنگ مارکسیست-لنینیستی-استالینیستی در ایران است، سازمانهای چپ‌گرای دیگر، سازمانهای اسلامی چپ گرا و بخشی از روشنفکران مذهبی نیز، این فرهنگ و شیوه های کار آن را در نظر و عمل پذیرفته و سپس به ترویج آن به شکل و شمایل اسلامی و یا غیر اسلامی پرداخته‌اند.

براساس نحوه تفکر مارکسیستی که معتقد است: مبارزه اضداد در درون پدیده ها به نابودی عناصر کهنه و فاسد و رشد و نمو عناصر نو منجر خواهد شد، بدین خاطر می کوشند با ایجاد جو سنگین خشونت و بجان هم‌انداختن ضدین برای میوه چینی آن، یعنی گرفتن قدرت بدست طبقه پیشرو کارگر نائل آیند. همیشه در طول تاریخ عمر خود، سیستم حذف، تخریب و خشونت را اساس کار قرار داده و آنرا تبلیغ و ترویج کرده‌اند.

حزب توده بعداز پیروزی انقلاب به حذف همگی ملیون و کسانیکه به ایران و آزادی و استقلال آن خارج از چهارچوب فکری آنان عشق و علاقه‌ای داشتند و وجود آنان را مانعی اساسی برسرراه رسیدن خود بقدرت می‌دانستند، بهر طریق ممکن کمر همت بستند و در این راه از هرگونه کمک و مساعدت و در اختیارگذاشتن تجربه و امکانات خود به جمهوری اسلامی، بصورت آشکار و پنهان دریغ نمی‌ورزیدند. این حزب چنین فکر می‌کرد که روحانیون و دستگاه روحانیت، چون فاقد توانائی اداره کشور و رهبری آن است و این سیاستمداران مسلمان و ملیون هستند که تجربه لازم را برای اداره کشور و رهبری آن در اختیار دارند، لذا باید این شخصیت ها از سر راه آنان برداشته شوند. در این حالت، چینن فرض می‌نمودند که چون رهبری در دست روحانیت است و آقای خمینی بعنوان مرکز ثقل انقلاب تثبیت گشته است، لذا اگر به این مرکز ثقل و دستگاه رهبری نزدیک شوند و نظر مساعد اورا بخود جلب کنند، با کمک رساندن به دستگاه رهبری بطرق گوناگون قادر می‌شوند که سیاستمداران مسلمان و ملیون را از صحنه سیاست کشور حذف کنند و بدنبال آن زمینه حذف خود دستگاه ارتجاع روحانیت و رهبری آن فراهم می‌آید و سپس با یک ضربه نهائی که دیری نخواهد پائید آنان را از صحنه حذف و خود سکان انقلاب را بدست خواهند گرفت و به رؤیای خود تحقق خواهند بخشید.

برای نیل به این مقصود، هرآنچه بلحاظ تئوری و عملی و تجربی در چنته داشت که می توانست به تحقق آن رؤیا کمک کند، براساس شیوه های مختلف که چگونگی آن بعضاً در دستگاه رهبری حزب و بعضاً از طریق خود رهبر حزب، یعنی شخص کیانوری تبیین می‌شد، در اختیار رهبران جمهوری اسلامی قرار می گرفت. این همیاری و همگامی حزب توده با جمهوری اسلامی بدو بخش تقسیم می‌شود:

۱- تئوریزه کردن فرهنگ خشونت و جلب اعتماد دستگاه رهبری

۲- همگامی و همیاری با آقای خمینی، دکتر بهشتی، هاشمی رفسنجانی و سازمانهای "ساش"

۱- تئوریزه کردن فرهنگ خشونت و جلب اعتماد دستگاه رهبری

بعداز پیروزی انقلاب و بازشدن فضایی موقت برای نفس کشیدن گروهها و احزاب مختلف جهت اعلام موجودیت و فعالیت دور جدید و پیشبرد خط و ربط خود، دست به انتشار ارگان، روزنامه، مجله و... زدند و تنور مطبوعات شعله ور گردید. در اوایل پیروزی انقلاب غالب احزاب، گروهها و سازمانها با انتشار روزنامه، مجله، جزوه و... علاوه بر اینکه سعی در پیشبرد خط فکری و جلب و جذب افراد بخود را داشتند، هرکدام براساس طرز تفکر و بینش خود به جمهوری اسلامی، رهبران انقلاب و توده مردم ارائه طریق می‌کردند.

غالب این مطبوعات هر روز به مناسبتی و یا وقوع حادثه‌ای واقعی و یا ساختگی در مورد سخت گرفتن بر ابواب جمعی رژیم گذشته، تحت نامهای ساواکی، عوامل رژیم، نوکران امپریالیستها، طاغوتیان، عاملین غرب و... با نوشتن مقاله‌ها، انتشار بیانیه‌ها، هشدارها و... دستگیری و برخورد قاطع با آنان را خواستار می‌شدند و هرگاه جمهوری اسلامی درمواردی و یا برهه‌ای از زمان در کار بگیر وببند سران و وابستگان رژیم گذشته وقفه، تعلل و یا کوتاهی می‌ورزیدند، باز تحت عناوین برخورد انقلابی با سران رژیم، ساواکیها، ستمگران، عوامل امپریالیستها و بیگانه‌ها، از طریق نوشتن مطالب گوناگون تئوریزه شده، خواستار سریع تحت تعقیب قراردادن و به مجازات رساندن آنها می‌شدند و بدینطریق سعی می‌شد که تنور اعدامها و به زندان کشیدن ها گرم نگاه داشته شود. غالب این مطالب در لباس دلسوزی و عشق و علاقه به انقلاب و حفظ و حراست آن از دستبرد عوامل رژیم گذشته و وابستگان داخلی و خارجی آنها ارائه می‌شد.

هرچه زمان بجلو می‌آمد و جمهوری اسلامی کم‌کم از پرداختن به عوامل رژیم گذشته فارغ می‌شد و به مرور با افراد گروهها، احزاب و سازمانها مشکل پیدا می‌کرد، با همان تجربه‌های اندوخته شده و راه و روشهایی که بعضاً وسیله خودشان ارائه شده بود، به سراغ خودشان می‌آمد و هنگامیکه با آنها بدست و پنجه نرم کردن می‌پرداخت، هر گروه، دسته، حزب و یا سازمانی که تنش به صابون جمهوری اسلامی می‌خورد، تازه از خواب غفلت بیدار شده، صدایش در مخالفت با شکنجه، زندان و اعدام بلند می‌شد. و فریاد می‌زد که مگر می‌شود با انقلابیون و خدمتگذاران به انقلاب یک چنین اعمال و رفتاری کرد.

این صدای وانفسا، واحسینا و واویلا در مخالفت با شکنجه هنوز که هنوز است ادامه دارد و آخرین باری که در داخل کشور نوبت شکنجه و زندان به شهردار تهران و شهرداران مناطق مختلف آن رسید، بسیاری از شکنجه گران و چماقداران سابق صدایشان به آسمان بلند شد و ثبوت وجود شکنجه را در جمهوری اسلامی اعلان کردند و بعضاً اشک تمساح ریختند که ما اطلاع نداشتیم که چنین شکنجه ها و چنین برخوردهایی در زندانهای مختلف جمهوری اسلامی وجود دارد. اما امروز این امر بر ما ثابت شد. آن روزیکه در سال ۱۳۵۹ آقای بنی صدر با صدای رسا اعلام کرد که در جمهوری اسلامی شکنجه برقرار است و انواع زندان وجود دارد. غالباً جهت نزدیک کردن خود به آقای خمینی و دستگاه رهبری و... سعی در خاموش کردن و یا نشنیدن این صدای بحق کردند و بعضی دیگر هم با به میخ و به نعل زدن برای خود به کسب وجهه می‌پرداختند.

این اشخاص، احزاب و سازمانها و بسیاری دیگر، از این مطلب اساسی غافل بودند که وقتی روش و منشی باب گشت، دوست و دشمن نمی‌شناسد. ابتدا بکار بردن اینگونه روشها از بیگانه ها شروع می‌شود و سپس از دوستان و یگانه ها سر برمی‌آورد. برای قبضه کنندگان قدرت و بنیادگذاران دیکتاتوری و حفظ و حراست آن، دشمن واحدی وجود ندارد، هر زمان دشمن خاصی مطرح است. دشمنان، زمانی گروهها، احزاب و اشخاص خارجی هستند و زمانی دیگر دسته‌ها، گروهها و اشخاص درونی و دوست و آنهائی که به زعم دستگاه دیکتاتوری و شرایط موجود در جامعه وظیفه شان تمام شده و بایستی اینک کنار زده شوند و کسان دیگر جای آنها را اشغال کنند. از طرف دیگر انقلابیون و یگانه

ها خود را وارث انقلاب و آقای خمینی می‌دانند، طبیعی است که در مقابل کنار زدنشان سخت تا جائی که قدرت دارند می‌ایستند و دستگاه رهبری دیکتاتوری نیز لاجرم با همان روشهای بکار برده شده وسیله خود اینان رفتار می‌کند.

در هر حال نشریات آن دوره از نقطه مورد نظر این بحث بدو دسته نشریات چپ و چپهای اسلامی تقسیم می‌شود. نشریات چپ به تمام روزنامه‌ها، ارگان ها و نشریات مختلف گروهها و احزاب چپ نظیر پیکار، چلنگر، نامه مردم، راه کارگر و... اطلاق می‌شود. وجه مشترک تمام این نشریات را می‌شود در دو نکته مهم زیر خلاصه کرد:

۱- شخصیت زدایی از ملیون و سیاستمداران اسلامی غیر روحانی، آزادیخواه و استقلال طلب و حذف آنان از صحنه سیاسی کشور.

۲- تشویق و تحریض دستگاه رهبری جمهوری اسلامی به تندروی و برخورد انقلابی با عوامل رژیم گذشته و با مخالفین دیکتاتوری مطلق و تئوریزه کردن فرهنگ خشونت و روشهای برخورد حذف گرا.

دسته دیگر تمام نشریات سازمانهای اسلامی افراطی و چپ های اسلامی نظیر نشریات سازمان مجاهدین خلق، روزنامه جنبش)ارگان جنبش مسلمانان مبارز(، نبرد ملت)ارگان فدائیان اسلام(، نشریات سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، روزنامه جمهوری اسلامی و... را در بر می‌گیرد.

دسته اخیر نیز نسبت به برخورد با عوامل رژیم گذشته همان موضع و همان راه و روش و اهداف دسته اول را کم و زیاد تعقیب می‌کرد و به لحاظ خشونت و تشویق برخوردهای تند انقلابی با آنها، وحدت نظر یکسانی ابراز می‌داشتند. تفاوت را میشود تنها در بکاربردن سیاق کلمات و جملات مشاهده کرد. دسته اخیر بیشتر تندی و خشونت را با شکل و شمایل اسلامی زینت آرایی می‌کرد. بخشی از این دسته نیز نظیر همان دسته قبل، همت خود را بر نزدیک شدن هرچه بیشتر به دستگاه رهبری انقلاب و کوبیدن ملیون و آن دسته از سیاستمداران مسلمان که دم از رأفت و الفت و گذشت می‌زدند و مخالف اعدامهای برق آسا بودند، قرار داد و سرانجام این دسته با تئوریزه کردن راه و روش خود به آنها، لقب لیبرال و لیبرال پیچیده دادند. روزنامه جنبش مسلمانان مبارز، گروه نهضت آزادی و ملیون را به کلمه لیبرال و آقای بنی‌صدر و دوستان وی را لیبرال پیچیده لقب داد و از آن ببعد دستگاههای تبلیغاتی رژیم بدون اینکه از محتوای واقعی این لغات اطلاع درستی داشته باشند، جهت کوبیدن و حذف دو دسته ذکر شده از این القاب استفاده می‌کردند.

مختصر اینکه نشریات این دوره برای علاقمندان به اینگونه مسائل و پژوهشگران پی گیر ریشه های فکری و تئوریزه کردن فرهنگ خشونت و شکنجه در ایران، منابع سرشاری از اطلاعات و داده ها هستند و مطالب گفتنی زیادی در بردارند و از این زاویه نشریات دسته اخیر تفاوت اساسی ریشه‌ای چندانی با نشریات احزاب و گروههای چپ ندارند.

۱-۱- نقش پیشآهنگی حزب مادر

حزب توده ایران (۹۱) که از بقایای حزب کمونیست ایران و با شرکت ۳۷ نفر از گروه موسوم به ۵۳ نفر در تاریخ مهرماه ۱۳۲۰ شمسی تحت این نام اعلام موجودیت کرد، وارث حزب کمونیست ایران و گروه ۵۳ نفر است. این حزب که مبلّغ و ناشر فرهنگ مارکسیستی و کمونیسم بین‌الملل است، بلحاظ تئوری و تجربه های عملی و پخش و نشر و نفوذ فرهنگ مارکسیست-استالینیستی در کشور، نقش پیشآهنگ مادر را بازی کرده است.

تمام گروههای انشعابی از حزب توده و سایر گروههای چپی با الهام از مشی احزاب کمونیست در کشورهای چین، آلبانی، کوبا و... هرکدام به نحوی مبلّغ و پیام آور این فرهنگ در کشور شدند، اما منبع الهام بخش و سرچشمه اصلی همه آنها حزب توده است. و اگر از تمام این گروهها، نشریات، کتب، جزوات، مطالب و منابع حزب توده را، چه در زمینه ترجمه متون مارکسیستی وچه در زمینه ارائه تئوری های مختلف نسبت به مسائل گوناگون گرفته شود، چیزیکه

از ناحیه خودشان باقی می‌ماند چندان کار چشم گیری نخواهد بود. بدین لحاظ حزب توده، مادر و بنیانگذار این فرهنگ در کشور محسوب می‌شود. از این نگاه، حزب توده، الهام بخش فرهنگ مارکسیستی و روش و منش آن در سازمانها و گروههای چپ گرای اسلامی نیز باید بحساب آورده شود.

مرکز ثقل فرهنگی نشریات مختلف حزب توده و سازمانهای وابسته به آن مستقیم و غیرمستقیم، بر تئوریزه کردن و روشهای برخورد حذف گرا جهت قبضه کردن قدرت و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا استوار است. مشی تاکتیکی حزب، بعد از پیروزی انقلاب برای رسیدن به استراتژی نهایی خود، بر دو مرحله مختلف استوار شده بود: مرحله اول حذف دشمنان بالقوه و بالفعل خود از طریق نزدیک شدن به آقای خمینی و دستگاه رهبری روحانیت و حمایت و پشتیبانی از آنان و جلب اعتماد آنان و مرحله دوم پس از پاکسازی و حذف مخالفین ایدئولوژیکی و سیاسی خود بوسیله دستگاه رهبری و آقای خمینی و یاری رساندن به آنان برای رسیدن به اهداف مرحله اول، قبضه کردن قدرت و بدست گرفتن رهبری کشور. چون آنان دستگاه روحانیت را ناتوان و فاقد علم اداره کشور می‌دانستند، تصور می‌کردند قادر خواهند بود با فرا رسیدن فرصت نهایی و بهره‌مند شدن از کمک و یاری اربابان خود، بسادگی آنان را از صحنه رهبری و اداره کشور حذف و خود برمسند قدرت تکیه زنند. (۹۲)

وظیفه نشریات حزب توده به لحاظ آموزشی و انتقال تجربه به دستگاه رهبری و توده مردم، جاانداختن خط امام بعنوان تنها راه رهایی کشور و ضامن سعادت و استقلال آن بود. خط امام را به انقلابی عمل کردن و بکارگیری روش خشونت و حذف متخصصین توانای رژیم گذشته، ارتشیان وطن پرست، ملیون و سیاستمداران مسلمان آزادیخواه و استقلال طلب، تشویق می‌کردند. خوشمزه این است که این حزب مادی گرای وابسته، ملیون و سیاستمداران مسلمان آزادیخواه و استقلال طلب را کسانی قلمداد می‌کردند که قصد دارند جامعه را از محتوای دینی و مذهبی خالی کنند و کشور را بدام غربی ها بکشانند. نشریات حزب توده و اعضاء و هواداران خط امامی آن حزب، در هر پست و مقامی که بودند وظیفه شان کمک رساندن، راه و روش نشان دادن و دادن اطلاعات به دستگاه رهبری و فراهم کردن زمینه حذف و خشونت در بین توده مردم بود و بدین لحاظ برای تمام احزاب و گروههای چپ نقش پیشآهنگ مادر را ایفا می‌کرد. نقشی را که نشریات حزب توده، سازمانهای وابسته، اعضاء و هواداران خط امامی آن مستقیم و غیر مستقیم دراین برهه از تاریخ کشور ما بازی کرده است را می‌شود بشرح زیر خلاصه کرد:

۱- خط دادن و یا توسل به روشهایی که باید انقلاب را از دستبرد ضدانقلاب حفظ و حراست کرد. نشان دادن گروهها و دسته ها و شخصیتهای ضدانقلاب و ضدانقلاب سازی کردن، از طریق ارائه تحلیلها و تئوریها براساس تجربه های گذشته.

۲- پراکندن شایعه و پرونده سازی برای ملیون و سیاستمداران مسلمان و مسلمانان آزادیخواه و استقلال طلب و مشوّب و بی‌اعتماد کردن هرچه بیشتر ذهن آقای خمینی و دستگاه رهبری نسبت به نهضت آزادی، جبهه ملی، بنی صدر و نظائر آنها.

۳- پراکندن اطلاعات غلط و تحلیل رویدادها و نقد و انتقاد مواضع ملیون، آزادیخواهان و استقلال طلبان، مطابق با ذائقه آقای خمینی و دستگاه رهبری.

٤- حمایت همه جانبه از خط امام تبیینی خود و ترویج و تبلیغ آن در مورد رویدادهایی نظیر اشغال سفارت امریکا، انقلاب فرهنگی، دادگاههای انقلاب و... و غلبه دادن خط امام و حزب جمهوری اسلامی در مقابل خط بازرگان، نهضت آزادی و بنی صدر وسایر ملیون.

۵- خط دادن به ارگانها و اشخاص مختلف از طریق افراد نفوذی و هوادار خود در آن ارگانها، بویژه سپاه، کمیته ها و دادستانی ها.

٦- چگونگی حذف مخالفین دیکتاتوری خط امام و حذف مدیران گذشته و جایگزین کردن دیگران بجای آنان در سازمانهای لشگری و کشوری با تکیه به تجربه‌های اندوخته شده و روشهای بکاربرده شده در انقلابهای گذشته.

مرکز ثقل انقلاب و دستگاه رهبری که درکار ساختن دیکتاتوری مطلق واستقرار آن بودند، از غالب تجربه‌های این حزب زورپرست بیگانه پرست که در جهت راستای استقرار دیکتاتوری بود، سود می‌جستند و واعظان و متکلمان دیکتاتوری نیز روشهای خشونت، تخریب و شکنجه را با ذکر آیه‌ای، حدیثی، روایتی و یا نقل قولی از معصوم، لباس شرع می‌پوشاندند و به خورد توده برانگیخته شده ناآگاه می‌دادند و با کمک همین توده به حذف، تخریب و شکنجه آزادیخواهان، استقلال طلبان و مدافعین حقوق مردم پرداختند. در قسمت دوم این بخش برای ملموس کردن مطالب ذکر شده در این راستا، به نمونه های عینی و تجربی همگامی و همیاری حزب توده با آقای خمینی و دستگاه رهبری و سازمانهای "ساش" پرداخته خواهد شد.

۲- همگامی و همیاری حزب توده با جمهوری اسلامی و سازمانهای "ساش"

در مورد همکاری و همیاری حزب توده و سازمانهای اقمار آن با جمهوری اسلامی، اخیرا جزوه‌ای تحت عنوان "کتابچه حقیقت" پخش شده که گفته می‌شود یکی از فعالین توده‌ای کانون نویسندگان آنرا منتشر کرده است. این کتابچه، ابتدا به نقش اطلاعاتی حزب در خدمت به مقامات جمهوری اسلامی می‌پردازد و در این رابطه به بعضی از نفوذیها در گروه سلطنت طلب و گروههای سیاسی و چگونگی نقل و انتقال اطلاعات و لودادن آنها به جمهوری اسلامی اشاره می‌کند. در همین قسمت بعضی از نفوذیهای حزب را در سپاه پاسداران، مجلس، نهادهای دولتی و ارتش نام می‌برد و توضیح می‌دهد که حزب توده و سازمان مخفی و نظامی‌اش چگونه در خدمت سازمان جاسوسی شوروی ک.گ.ب. و دستگاه رهبری جمهوری اسلامی بوده و سعی می‌کرده است که خواسته های اطلاعاتی و جاسوسی آنها را برآورده سازد. در این بخش نقش اطلاعات رسانی و جاسوسی کردن سرهنگ کبیری و سرهنگ عطاریان را برای مقامات دادستانی و سازمانهای "ساش" توضیح می‌دهد. سپس ضربه اول جمهوری اسلامی در بهمن ماه ٦١ به حزب توده و لو رفتن بعضی اطلاعات و سرنخهایی، از اعمال حزب و چگونگی برخورد حزب و شورویها به این پدیده جدید روشنائی می‌بخشد و در پایان، چگونگی دستگیری رهبران و اعضاء حزب را در ضربه دوم در سال ٦٢ شرح می‌کند. علاوه برآن، در رابطه با مسائل درون زندان و همکاری و رایزنی های رهبران حزب با مقامات دادستانی، نکات مهمی را بازگو می‌کند.

نگارنده علاقمندان به اینگونه مطالب را به خواندن "کتابچه حقیقت" که حاوی مطالب مهم و دست اولی از خدمات حزب توده و چگونگی آن به جمهوری اسلامی و ک. گ. ب. شوروی است، دعوت می‌کنم و قبل از اینکه به نکاتی از این جزوه در اینجا اشاره کنم به ذکر این مطلب می‌پردازم که با وجودیکه این جزوه حاوی مطالب مهم دست اول در رابطه با همکاری حزب با جمهوری اسلامی است، اما همه همکاریهای اطلاعاتی و غیراطلاعاتی را در بر نمی‌گیرد. جزوه نسبت به بعضی از رایزنی های برخی از سران حزب توده و بعضی دیگر از ارتشیان هوادار و یا اعضاء حزب با دستگاه رهبری جمهوری اسلامی نظیر سرهنگ حاتمی، احسان طبری و کیانوری و... خاموش است.

همکاریها و روابط حزب توده با جمهوری اسلامی به دو بخش مجزا تقسیم می‌شود:

الف - همکاریهای اطلاعاتی و غیراطلاعاتی حزب توده و سازمانهای اقمار آن به جمهوری اسلامی و سازمانهای "ساش" تا قبل از دستگیری و متلاشی شدن حزب، وسیله جمهوری اسلامی

ب - همکاریهای اطلاعاتی و رایزنی های سران حزب با مقامات جمهوری اسلامی و سازمانهای "ساش " بعداز متلاشی شدن حزب در زندان و بازداشتگاههای مختلف.

باوجود بعضی از نارسایی‌ها ونواقصی در این جزوه و برخی کم وزیاد شدن های اطلاعاتی نادرست، نویسنده آن در آگاه کردن نسل حاضر و نسلهای آینده کشور از چگونگی وقوع حوادث و رویداد ها وتخریب کشور با کمک یک چنین احزابی وابسته، دست بکار برجسته‌ای زده است. بایسته است که دیگران نیز که منبع اطلاعات دست اول در رابطه با چگونگی تغییر و تحولات کشور هستند، اطلاعات خود را قبل از اینکه چراغ عمرشان خاموش شود، در اختیار افکار عمومی قرار بدهند و اجازه ندهند این اطلاعات مهم و برجسته از تاریخ تحولات کشورشان با خودشان بگور سپرده شود و بر سر آنان همان رود که برسر دیگران از جمله احمد خمینی رفت و حجت الاسلام حسن به درستی بعداز مرگ پدر گفت: "پدرم گنجینه‌ای از اطلاعات وسیعی را با خود بگور برد".

نگارنده در هر دو قسمت فوق نمونه‌هایی از همکاری اطلاعاتی و رایزنی حزب توده و هواداران آن، که در جزوه از آنها سخنی به میان نیامده و نویسنده در برون و درون زندان از آنها با خبر و مطلع شده است را، بعداز خلاصه‌ای از بعضی از مطالب "کتابچه حقیقت" نقل می کنم.

چشمگیرترین مطلبی که در مورد همکاری و همیاری حزب توده و سازمان های اقمار آن با جمهوری اسلامی تدوین شده است، همین کتابچه است که با چشم پوشی از بعضی از نکات کوچک و یا نارسایی های دیگر حقایق پنهان و ناگفتنی را فاش ساخته است. بنا بگفته این جزوه:

"تمامی بدنه حزب موظف به کار اطلاعاتی وخبری بودند. اگر اطلاعات مهم بود و شخص در مقام مهمی قرار داشت، ارتباط ویژه، جدا از ارگانی که عضو آن بود با او برقرار می‌شد و اگر توانسته بود در ارگانی نفوذ کند، بازهم در این ارتباط ویژه با مسئول شبکه علنی حزب قرار می‌گرفت. یکی از وظایف اصلی سازمان مخفی، کار اطلاعاتی و بخش مهم آن، کار نفوذ در ارگانهای دولتی و حکومتی و همچنین در احزاب و سازمانهای اپوزیسیون و کسب اطلاعات از درون آنها بود. در مورد احزاب و سازمانهائی که از سوی حزب توده ایران "راستگرا" یا "مرتبط با امپریالیسم" یا "ضد انقلاب" یا "طیف برانداز" ارزیابی می‌شد، وظیفه نفوذیها شناسائی و کسب اطلاعات داخلی این سازمانها بود. بطور مستقیم یا غیر مستقیم این اطلاعات در اختیارحکومت جمهوری اسلامی قرار می‌گرفت. یا این اطلاعات از سوی نفوذیها به مرکزیت حزب می‌رسید و رسماً از طرف حزب به مقامات جمهوری اسلامی ارائه می‌شد که این امر دو نتیجه داشت: یکی اینکه دشمنان استراتژیکی حزب و شوروی سرکوب می‌شدند، دو دیگر اینکه با جلب اعتماد جمهوری اسلامی، فضا برای فعالیت علنی تر و قانونی تر حزب باز می‌شد. برای جلوگیری از لو رفتن ماهیت توده‌ای منبع اطلاعاتی، در زمان مناسب به فرد نفوذی دستور داده می‌شد که مستقیماً به جمهوری اسلامی مراجعه کند. این امر دو نتیجه داشت: یکی آنکه دشمنان حزب سرکوب می‌شدند و دوم آنکه نفوذی می‌توانست موقعیت مهمی در حکومت جمهوری اسلامی بدست آورد که در نهایت شرایط خوبی برای حزب فراهم می شد... . یکی از اعضاء سازمان مخفی حزب در حزب ملت ایران داریوش فروهر نفوذ کرد و در سازمان جوانان آن فعال شده و از مسئولان نشریه سازمان جوانان آنها شد. یکبار گزارشی داد که فروهر با "قوم بختیار" تماس برقرار کرده که شورش برپا کنند. کیانوری با اتکاء به اطلاعات آن فرد، اطلاعات کاملی از تشکیلات، روابط و افراد و کارهای در پیش و برنامه های تماس با بختیاریها را در اختیار دادستانی می‌گذارد. این کار دستگیری فروهر را در سال ٦٠ به دنبال داشت. حزب نیز منبع اطلاعات خود را در این جریان به شبکه علنی منتقل کرد... سازمان مخفی حزب توده در سالهای ۵۸ و ۵۹، در شاخه مشهد حزب رنجبران نفوذ کرد و در سال ٦١ مجموع اطلاعات، از جمله اطلاع مربوط به چارت تشکیلاتی حزب رنجبران را به دستور حزب در اختیار سپاه پاسداران قرار داد... . یکی از اعضاء مؤثر اتحادیه کمونیستها که در جریان آمل شرکت داشت در نیمه دوم سال ٦٠، بعلت تحت تعقیب بودن، توسط یکی از بستگانش به حزب توده پناه آورد. کیانوری به او گفت: شرط پناه دادن به او اینست که اطلاعات جریانات آمل و

اتحادیه کمونیستها را در اختیار حزب قرار دهد. حزب نیز این اطلاعات را بنام خودش به دادستانی تحویل دهد. سپس حزب اورا نجات خواهد داد. این پروسه بطور کامل و به همین ترتیب انجام شد." (۹۳)

جزوه در مورد سرهنگ بیژن کبیری وسرهنگ عطاریان و نفوذ آنها در گروههای مختلف‌می‌گوید:

"بیژن کبیری سرهنگ کلاه سبزها بود. در انقلاب، پادگان کلاه سبزها را تحویل مردم داده بود و معاون فرمانده تیپ نوهد کلاه سبزها شده بود. پدر او در زنجان بود و عمویش از فرماندهان ارتش فرقه دموکرات آذربایجان بود که پس از شکست آن فرقه، اعدام شده بود. خود او هوادار حزب بود. بعدها به حزب و سازمان مخفی پیوست. برادر او در شبکه علنی حزب فعال بود. او نیز به سازمان مخفی منتقل و مسئول سازمان مخفی در زنجان شد. بعدها پرتوی، مسئول مستقیم کبیری شد. کبیری مورد اعتماد افراد زیادی از افسران سلطنت طلب بود. اما او چهره وفادار و فدائی حزب توده بود و در این شبکه ها در موقعیت خطرناکی قرار داشت. حزب نمی‌خواست کبیری که منبع اطلاعات مهمی بود شناسائی شود. همچنین در مورد همه نفوذیهای نظامی حزب، اعتقاد داشت که این افراد، از جمله کبیری مستقیماً به ری شهری رئیس دادگاه ارتش مراجعه کنند. هم او را در جریان بگذارند و هم موقعیت خود را نزد ری شهری بهتر سازند، چرا که ری شهری شخص نیرومندی است. همچنین قرار شد که در صورت آغاز زمان سرکوب و دستگیری این شبکه های برانداز، به بهانه‌ای کبیری از آنها جدا شده و کنار رود تا عدم دستگیری او توجیه شود. کبیری تعداد زیادی از شبکه های نظامی مخالف و برانداز جمهوری اسلامی را لو داد. پس از سرکوب سه گروه (۹٤) از این شبکه‌ها، دیگر صلاح نبود که کبیری آزادانه سرکار سابقش برود. زیرا شبهه همه را برمی‌انگیخت. باید خود را بعنوان شخصی که تحت تعقیب حکومت است و زندگی مخفی دارد نشان می‌داد. او موضوع را با ری شهری در میان گذاشت. به این خاطر ری شهری از ستاد ارتش خواست کبیری را محرمانه بعنوان مأموریت به دادگاه ارتش بفرستد. ولی از نظر ظاهری وانمود کند کبیری فراری است. بنابراین کبیری در محل کار خود حاضر نشد. فقط با ری شهری تماس می گرفت. شناسنامه جعلی و حساب بانکی جعلی بنام او آماده کردند. ماشین و خانه در اختیارش گذاشتند و با همسر و فرزندش به زندگی مخفی پرداخت. در ارتش هم شایع بود که موفق به فرار شده است. در نتیجه اعتماد گروههای سلطنت طلب به اوبیشتر می‌شد." (۹۵)

کبیری و عطاریان در گروه قطب زاده نفوذ می‌کنند و اعتماد وی را بخود جلب می‌کنند. کبیری خود را بعنوان یکی از اعضاء شورای مرکزی یک سازمان گسترده نظامی که افسران زیادی را در اختیار دارد، معرفی می‌کند. اعتماد قطب زاده جلب می‌شود و با قطب زاده چندین بار در مورد طرح و برنامه‌اش صحبت می‌کنند و صحبتها را نیز ضبط کرده، نوار آن را به ری شهری می‌دهد و ری شهری نیز آنرا در اختیار خمینی قرار می‌دهد.

جزوه موارد مهمی از جاسوسی حزب برای شوروی ها را ذکر می‌کند که دو نمونه از آن در اینجا آورده می‌شود:

۱- کیانوری در صدد بدست آوردن اطلاعات در مورد چگونگی نصب دستگاه استراق سمع وسیله ساواک در سفارت شوروی در زمان شاه و دادن آن اطلاعات به شورویها است:

"در مرداد ماه ۵۹ در جلسه مشترک خود با هاتفی و پرتوی و خدائی، کیانوری مطرح می‌کند که یک جریان براندازی وبمب گذاری را شناسائی کرده و تاکنون هر اطلاعاتی از آنها را به دادستانی داده است، نتوانسته‌اند درست برخورد کنند. حتی چند نفر را دستگیر کرده‌اند ولی موفق نشده‌اند تا ریشه جریان را پیگیری کنند. و نیزمی‌گوید: اکنون "شخص ساواکی" که با شبکه براندازی وابسته به خارج رابطه دارد، شناسائی شده که قرار است در نماز جمعه بمب گذاری کنند. کیانوری می‌گوید که شخصاً با قدوسی، دادستان صحبت کرده است که چون شما ناتوان هستید، اجازه دهید که آنها یعنی حزب این کار را تمام کنند و قدوسی نیز موافقت کرده و از اینرو قرار می‌شود پرتوی مسئله را سازماندهی کند که این شخص را دستگیر کرده و در بازجوئی آن با دادستانی مشارکت داشته باشند. قرار بر این شد که سازمان مخفی حزب به اتفاق دادستانی، این شخص را دستگیر کند ولی به تنهائی

بازجوئی را از او انجام دهد. (۹۶) برنامه حزب با موافقت دادستانی انجام می‌شود و سرانجام کیانوری خانه ساواکی مورد نظر را به نماینده دادستانی و پاسداران و پرتوی نشان می‌دهد و پس از دستگیری و بردن به دادستانی سپس فرد ساواکی را تحویل پرتوی می‌دهند و رسید می‌گیرند و یک پاسدار نیز همراه او می‌فرستند تا مدت ۲٤ ساعت او را بازجوئی کنند و پس از کسب اطلاعات او را به دادستانی باز گردانند. ساواکی با چشم بند به زیرزمینی که مجهز به آکوستیک بوده برای بازجوئی برده می‌شود. که همان دقایق اولیه بازجوئی کمیته محل به آن خانه هجوم می‌برد. توضیحات مؤثر نمی‌افتد. بالاخره آنها را تحویل اوین می‌دهند. آن فرد ساواکی با علی کتانی حدود یک هفته در یک سلول زندانی می‌شوند. و آن ساواکی نمی‌داند علی کتانی نیز با آن گروه بازجوئی بوده است. با او دوست صمیمی می‌شوند. کتانی اطلاعاتی از آن فرد می‌گیرد و سپس طی یک نامه‌ای به دادستانی می‌دهد. این شخص در همان ایام اعدام می‌شود ...، بعدها هم در دوره بازجوئی های پس از دستگیری سال ٦۲ افراد حزب توده مشخص می‌شود که این افراد)از جمله ساواکی که کیانوری خود تعقیب و دستگیری او را برعهده گرفت(، عضو اداره هفت ساواک و مسئول نصب دستگاه استراق سمع در سفارت شوروی در دوره شاه بود و از این رو تعقیب و دستگیری آنها برای کیانوری مهم بود. اصرار کیانوری برای بازجوئی حزب از این فرد برای آن بوده که اطلاعات در این رابطه را خود حزب بدست آورد و به شوروی بدهد." (۹۷)

۲- دادن اطلاعات موشکی و نظامی به روسها

"... با تحقیقات سازمان مخفی معلوم شد که دفترچه‌های حامل نقشه و اطلاعات فنی مخفی در جایی وجود دارد و بسیار شدید محافظت می‌شود، ولی کیانوری گفت باید بیرون آورده شوند و فتوکپی بگیرند و تعدادی از این اشیاء در رابطه با موشک فنیکس)که روی ٤۱ - F سوار می‌شود(، موشک دراگون)که روی تانک سوار می‌شود(و موشک هاریون)که روی کشتی سوار می‌شود(نیز توسط افرادی از سازمان مخفی و نظامی بیرون آورده شد. به دستور کیانوری قرار شد که همه اسناد تحویل فرج‌اللّه میزانی)جوانشیر(شود و وی آنها را به مأمور شوروی تحویل دهد. بدین ترتیب یک کارتن جزوه و نقشه)اطلاعات(به جوانشیر داده شد...")ص ۳ کتابچه حقیقت(.
کتابچه حقیقت، موارد زیادی از همکاریهای اطلاعاتی و رایزنی سران حزب توده و مأموران توده‌ای ک. گ. ب. با مقامات اطلاعاتی و غیراطلاعاتی جمهوری اسلامی را آورده است. تمام اطلاعاتی که در جزوه در مورد اعمال سرهنگ بیژن کبیری و عطاریان و نفوذ آنها در گروههای مختلف ذکر کرده است، با اطلاعاتی که نگارنده در زندان از طریق خود اعضاء این گروهها و پاسداران اطلاعاتی و غیر اطلاعاتی جمهوری اسلامی بدست آورده‌ام، در انطباق است.

جلب اعتماد سران جمهوری اسلامی

جلب اعتماد و نظر مقامات جمهوری اسلامی و بویژه دستگاه رهبری، بمنظور فراهم آوردن زمینه فعالیت گسترده برای حزب توده، الویت درجه اول داشت. اما از طرف دیگر چون حزب توده از بدو تأسیس تا زمان حاضر، همیشه بعنوان یک حزب وابسته به بیگانه و مجری برنامه‌های انترناسیونالیست شوروی شناخته شده و کارشکنی های مختلف حزب در برهه‌هایی از تاریخ نهضت ملی ایران، که امکان کسب موفقیتهایی فراهم شده بود، برای آزادیخواهان و استقلال طلبان، اظهرمن‌الشمس شده بود، لذا برای رسیدن به آن الویت درجه اول و زدودن آن بدنامیها، راه دراز و سختی در پیش بود که می‌بایستی آن راه از طریق نزدیکی و نشان دادن همکاریهای همه جانبه و خیره کننده خود به رهبران جمهوری اسلامی، طی می‌شد. بنابراین به لحاظ عملی و تجربی لازم بود که:

- به دستگاه رهبری جمهوری اسلامی ثابت کنند که به آنها وفادار هستند
- ثابت کنند که پیرو خط امام هستند و آن خط سرلوحه برنامه حزب قرار گرفته است
- ثابت کنند که خط مشی روحانیت و رهبری آن را برای اداره کشور صحیح و مترقی می‌دانند
- آماده همه نوع همکاری وکمک رسانی به مقامات جمهوری اسلامی در مقابل مخالفان آن هستند.

بخشی از این خط مشی و وظایف را که به کارهای تبلیغی و نظری مربوط می‌شد، در بخش نخست تحت عنوان تئوریزه کردن فرهنگ خشونت و شکنجه برای جلب اعتماد دستگاه رهبری جمهوری بخود، آورده شد و در آن بخش ملاحظه گردید چگونه تجربه ها و دستآوردهای نظری و فرهنگی به مقامات جمهوری اسلامی و سازمانهای "ساش" انتقال پیدا می‌کرد. اما راه نزدیکی و جلب نظر دستگاه رهبری جمهوری اسلامی بخود، تنها با همکاریهای مختلف و انتقال تجربه‌های خود به آنان میسر بود. چرا که وفادار بودن به تئوری و تحلیل را، با به عمل درآوردن آن می‌شود به اثبات رساند.

تحت عنوان پیروی از خط امام به تمام اعضاء و هواداران خود القاء کرده بودند که همه جا خود را به شکل و شمایل حزب‌الهی‌ها در آورند و تا می‌توانند از آن خط دفاع کنند تا راه نفوذ در ارگانها و دستگاههای مختلف برایشان باز شود و با فعالیت در این راه، نظر مقامات و دستگاههای مختلف را بخود جلب کنند. به این علت است که می‌بینیم در آن دوران حزب توده و اعوان وانصار آن، حزب‌الهی‌ها و خط امامی‌های درجه اول هستند و ملیون و استقلال طلبان و آزادیخواهان مورد حمله همه جانبه دستگاه تبلیغات رهبری قرار دارند و نه حزب توده.

نکته بس مهم و در خور اهمیتی که حزب توده بخوبی دریافته بود ولی غالب نیروهای ملی و آزادیخواه و استقلال طلب از درک بموقع آن عاجز بودند، حساسیت آقای خمینی و دستگاه رهبری نسبت به دکتر محمد مصدق و ملیون بود.

حزب توده با درک این حساسیت، وسیله خوبی برای نزدیکی خود به آقای خمینی بدست آورده بود. تا می‌توانست سعی می‌کرد که باکوبیدن ملیون و خط و ربط آنان و پرونده سازی و شایعه پراکنی برای آنان، خود را پیرو امام نشان داده و در نتیجه به دستگاه رهبری نزدیک کند. آقای خمینی چنان نسبت به مصدق حساس بود که از آوردن نام وی تا می‌توانست خودداری می‌کرد. اما هرفرصتی که بدست می‌آورد از کوبیدن وی تحت عناوین "ملیت و آزادی" (۹۸)، "با اسم یک نفر ملی" (۹۹)، "ما چقدر سیلی از این ملیت خوردیم" (۱۰۰) و... کوتاهی نمی‌کرد و بهمین علت، شایعه پردازیها و پرونده سازیهای حزب توده و سازمانهای اقمار آن در مورد ملیون و مصدق و پیروان راه وی، به مذاقش خوش و راست می‌آمد. حزب توده با درک بموقع این حساسیت، از آن در جهت پیشبرد خط مشی و تاکتیک حزب بهره برداری می‌کرد و همزمان چندین کار را با کمک وجود این حساسیت از پیش می‌برد:

الف - با مخالفت کردن با ملیون، آزادیخواهان و استقلال طلبان، خشنودی خاطر خطیر آقای خمینی و دستگاه رهبری را ارضاء می‌کرد.

ب - با شایعه پراکنی، سخن چینی، پرونده سازی و پراکندن اخبار جعلی و کذب نسبت به مصدق و نیروهای ملی و آزادیخواه، نفوذ خود را در ارگانها وبین حزب اللهی‌ها بسط و توسعه می‌داد و همزمان، اختلاف بین آقای خمینی و دستگاه رهبری وی را با آنان عمیق تر می‌کرد.

یک نکته مهم و روانشناسانه اینکه: انسان نسبت به آن چیزیکه حساس است و یا چیزی که دوست دارد از زبان کسی بشنود، اگر دروغ آن را از زبان دشمن هم بشنود، ابتدا از آن خوشش می‌آید و سپس کم‌کم باورش می‌شود که آن مطلب دروغ، راست است و این بدین علت است که می خواهد چنین باشد. باوجودیکه حزب توده را یک حزب وابسته به بیگانه و خائن تلقی می‌کردند، چون حزب، خود را پیرو خط امام و در خط امام معرفی می‌کرد و برعکس

ملیون و آزاداندیشان، مرتب خط امام را مورد انتقاد و بررسی قرار می‌دادند، آقای خمینی و دستگاه رهبری وی از آن خوششان می‌آمد و حتی شایعات و اطلاعات غلط حزب در مورد مخالفین و منتقدین باورشان می‌شد. چون می‌خواستند که چنین باشد، زیرا انسان به چیزیکه حساس است، قبلا نسبت به آن پیشداوری دارد.

از طرف دیگر بهرحال چون حزب توده، یک حزب وابسته به بیگانه و خائن در ذهنشان قبلا تلقی شده بود، دلشان با وجود تمام آن ظاهرسازیهای حزب، از آن مطمئن نبود و با وجودیکه از تجربه ها و اطلاعات آنان در راستای حذف مخالفین خود جهت قبضه کردن قدرت و بنیاد نهادن دیکتاتوری مطلق بهره می‌جستند، اما نسبت به اهدافشان با دید شک و تردید می‌نگریستند.

حزب توده با نفوذ در ارگانهای مختلف و نزدیکی با دستگاه رهبری، خط مشی، روش و طرز تفکر خود را درمورد چگونگی قبضه کردن قدرت و استقرار دیکتاتوری مطلق به آنان منتقل می‌کرد. واز طرفی چون ریشه و اساس تمام نظامهای دیکتاتوری ماهیتاً یکسان است و فقط شکل و شمایل آن فرق می‌کند، لذا هرآنچه که در راستای استواری و بنیاد دیکتاتوری باشد، به مذاق دیکتاتور خوش می‌آید و فوری آنرا از هرکه باشد اخذ کرده سپس در دستگاه فکری خود به آن شکل وشمایل خودی می‌دهد. بدین طریق است که روشهای استقرار دیکتاتوری، به دستگاهی که در صدد ساختن و استقرار دیکتاتوری، چه نوع پرولتاریائی، چه شاهنشاهی، چه ولایت فقیهی و چه ... است، انتقال پیدا می‌کند و در آن دستگاه به شکل و شمایلی که در خور فهم توده مردم آن کشور باشد و خودی تلقی گردد در می‌آید.

با توجه به اینکه "کتابچه حقیقت" بسیاری از گفتنی ها را در مورد حزب توده و همکاری و همیاریش با جمهوری اسلامی گفته است، در اینجا به مواردی از "اعمال نفوذ" و رایزنی حزب توده با دستگاه رهبری جمهوری اسلامی که نگارنده در ارتباط با آن قرار گرفته است و هرکدام نشان دهنده چگونگی انتقال تجربه حزب به دستگاه رهبری و سازمانها "ساش" است اشاره می‌شود:

۱- آیت کیوان، فرمانده سپاه کرمانشاه

نگارنده در ۲۰ خرداد سال ٦۰ در کرمانشاه وسیله سپاه پاسداران دستگیر و بازداشت شدم.(۱۰۱) بعداز پنج سال واندی که از زندانهای جمهوری اسلامی آزاد شدم، روزی یکی از افراد حزب توده که قبلا وی را می‌شناختم، دیدم و طبق معمول از اینطرف و آنطرف با وی صحبت به میان آمد. در ضمن صحبتها، وی از من پرسید: "آقای جعفری می‌دانید در کرمانشاه چه کسی شما را دستگیر کرد؟" گفتم: آنچه مسلم است سپاه مرا دستگیر کرد، ولی آیا این عمل خودسرانه و یا به دستور مقامی بوده است از آن اطلاعی ندارم. سپس وی گفت: من یکی دو روز بعد از دستگیری شما وسیله آقای آیت کیوان، که از بچه های قهرود کاشان و فرمانده سپاه کرمانشاه و از طرفداران حزب توده بود، خبردار شدم. وی بمن گفت که ما جعفری را دستگیر کردیم و تحویل دادستانی و زندان دادیم.

۲- تحلیل توده‌ای در زندان

در سال ٦۰ هنگامیکه در سلول انفرادی کمیته مشترک)کمیته توحید!!(بسر می‌بردم و هنوز از جریان فرار آقای بنی صدر اطلاعی نداشتم، روزی بازجویم به سلول آمد و گفت: بنی صدر با مسعود رجوی ائتلاف و وی را نخست وزیر و مسئول تشکیل شورای ملی مقاومت کرده و با هم به فرانسه گریخته‌اند. سپس پرسید: نظر تو در این مورد چیست؟ گفتم: فکر نمی‌کنم این مطلب حقیقت داشته باشد و شما دارید خیالبافی می‌کنید. گفت: اگراسناد و مدارکش را بیاورم قبول می‌کنی؟ گفتم: اگر اسناد و مدارک آن را آوردی، دیگر دلیلی ندارد که قبول نکنم. بعد از

آن رفت و روز بعد باز به سلول آمد و مقداری از تلکس های مختلف که از فرار آقای بنی صدر و مسعود رجوی حکایت می‌کرد باضافه تحلیلی از اوضاع و احوال جاری کشور که به قلم یکی از کارکنان خبرگزاری جمهوری اسلامی بود را برایم آورد و گفت اینها را مطالعه کن و رفت.

تحلیل را مطالعه کردم و از آن چنین استنباط کردم که آن بایستی بقلم یک فرد توده‌ای بوده باشد. ابتدا خواستم که به بازجویم بگویم که به نظر من این یک تحلیل توده‌ای است. اما بعداز فکرکردن حقیقتاً جرأت نکردم، چون به این نتیجه رسیدم که شاید در خود اینجا و یا دادستانی افرادی از توده‌ای ها باشند و اگر این نظر بگوش آنها برسد، پرونده‌ام را سنگین تر می‌کنند. لذا روز بعد که بازجو مجدداً به سلول بازگشت، بلافاصله پرسید نظرت در مورد آن رویداد و تحلیل چیست؟ در مورد رویداد نظرم را گفتم. اما در مورد آن تحلیل گفتم که چون من مدتها است که در زندان بسر می‌برم و از مسائل و تغییر وتحولات آن بی خبر هستم، نمی‌توانم نسبت به آن اظهار نظر کنم و اضافه کردم که در هر حال این هم یک تحلیلی از اوضاع و احوال کشور است.

۳- سرهنگ هدایت‌اللّه حاتمی، جاسوس چند جانبه

سرهنگ حاتمی (۱۰۲) که یکی از نفوذیهای حزب توده بود، با مهارت تا پست دبیری شورای ریاست جمهوری و رئیس دانشکده افسری ارتقاء پیدا کرد. وی که ارتباط تنگاتنگ با حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی داشت، در رفتر ریاست جمهوری جاسوس چند جانبه بود. نگارنده در زندان اطلاع حاصل کردم که وی از نفوذی های حزب توده بوده است. اما مسئولان مربوطه، حتی بعداز دستگیری، از اعلان کردن اینکه وی توده‌ای بوده است خودداری کردند.

سرهنگ حاتمی که یک افسر اطلاعاتی و نفوذی حزب توده بود، به دفتر ریاست جمهوری راه یافت و تا قبل از لورفتن گزارش از دفتر ریاست جمهوری و سر درآوردن آن نزد آقای خمینی، بعنوان مشاور نظامی در دفتر کار می‌کرد. من اول بار وی را در همان اوایل انقلاب در اداره دوم ارتش دیدم. روزی یکی از دوستان بمن گفت: بیا باهم به اداره دوم ارتش برویم تا در آنجا با یک افسر مسلمان مؤمن که خیلی هم علاقمند به مطالب آقای بنی صدر است آشنا شوی. در روز موعود من به اتفاق آن دوست به اداره دوم، محل کار وی رفتیم. ابتدا وی در آنجا مقداری از وضع کار آن اداره و وظایفش برای ما توضیحاتی داد. سپس بعضی از پرونده های افسران را بما نشان داد و سرانجام از کشوی میز کارش چند تایی کتاب "کیش شخصیت" را که آقای بنی صدر در اروپا قبلا منتشر کرده بود، در آورد و گفت: با بودجه خودش تعدادی از آن را چاپ و منتشر کرده است و خیلی علاقمند به مسائل اسلامی بویژه مطالب آقای بنی صدر است. من دیگر با او ارتباطی پیدا نکردم تا اینکه بعداز انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری، بعنوان مشاور نظامی در دفتر ریاست جمهوری مشغول کار شد.

در اوایل پیروزی انقلاب در سال ۵۷، روزی از روزها که آقای بنی صدر جهت دیدار با مرحوم آیت‌اللّه طالقانی بمنزل وی رفته بود، آیت‌اللّه طالقانی سرهنگ حاتمی را، که در دوران پیروزی انقلاب بمنزل وی رفت و آمد داشته و بعضی از اخبار و اطلاعات درون ارتش را برایش می‌آورده است، به وی معرفی می‌کند. سپس آقای بنی‌صدر وی را به آقای م. ن آشنا و معرفی کرد. به همین علت چندنفری از طریق سرهنگ حاتمی به اداره دوم ارتش برای تحقیقات و تهیه گزارش به آنجا می‌رفتند. یکی از روزها که دو نفربرای تحقیق به آنجا رفته بودند، سرهنگ حاتمی مانع کار آنها شده بود. سپس آقای م. ن از وی پرسیده بود که چرا بچه ها را از مطالعه پرونده ها منع کردید؟ در جواب گفته بود که چون پرونده تیمسار مقربی ربوده شده و به سفارت شوروی داده شده است، لذا از در اختیار گذاشتن و مطالعه پرونده ها به غیر ارتشی های مسئول، جلوگیری بعمل آمده است. و بدینطریق سرهنگ حاتمی به دفتر ریاست جمهوری راه یافت.

۳-۱- لو رفتن گزارش از دفتر ریاست جمهوری

گهگاهی نزدیکان آقای بنی صدر با هم جائی جمع می‌شدند ونسبت به مسائل مختلف مملکتی با هم بحث و گفتگو می‌کردند، که منهم در این جلسات شرکت می‌کردم. یکی از شبها که در منزل آقای فرهاد طوسی، جهت بحث و گفتگو جمع شده بودیم، چون در آن موقع آقای بنی صدر در جمع ما نبود، یکی از دوستان پیشنهاد کرد که بهتر است خلاصه و نتایج بحثها را یادداشت کنیم و به اطلاع آقای بنی صدر برسانیم تا وی با مطالعه آن گزارش، نظرات ما را بداند و لازم نباشد که هرکسی جداگانه پیش وی برود و نظرش را بازگو کند. دوستان همه موافقت کردند و گفتند که حرف بدی نیست و لذا قرار شد که جمعبندی شده نظرات، بصورت گزارش به اطلاع آقای بنی صدر برسد.
بعداز اینکه گزارش را به اطلاع آقای بنی صدر می‌رسانند، آقای علی امیرحسینی آنرا در پاکتی می‌گذارد و به مسئول بایگانی دفتر ویژه آقای بنی صدر می‌دهد ومی‌گوید: این پاکت مدارک شخصی خود من است، لطفاً آن را در جائی بایگانی کن و هروقت لازم داشتم آن را به من بده! این گزارش از دفتر آقای بنی صدر دزدیده می‌شود و با اضافه کردن دو نکته به آن بدست آقای خمینی می‌رسد. دو نکته‌ای که به گزارش اضافه شده بود عبارتند از :

۱- آقای علی امیرحسینی گفته است که آقای خمینی یک بت شده است و باید در روزنامه انقلاب اسلامی ستونی باز شود و یواش یواش این بت را شکست.
۲- دفاتر همآهنگی در تمام محله ها باید باز شوند و یکمرتبه همه را بسیج کنند ومردم را برعلیه آقای خمینی بشورانند.
این گزارش با اضافه کردن دو نکته فوق به آن، بدست آقای خمینی می‌رسد و وی نیز از آن سخت عصبانی و برآشفته می‌شود. روزی که آقای بنی صدر نزد وی می‌رود می‌بیند که او خیلی عصبانی است و به آقای بنی صدر می‌گوید که ما از این قرارها با شما نداشتیم. آقای بنی صدر هم که از همه جا بی خبر است می‌گوید: چه قراری؟ او گزارش را به آقای بنی صدر می‌دهد و می‌گوید: این قرارها. آقای بنی صدر گزارش را می‌گیرد و بلافاصله متوجه می‌شود که آن دو نکته را با خط دیگری اضافه کرده‌اند وبرای آقای خمینی توضیح می‌دهد که این دو نکته به این گزارش اضافه شده است. سپس آقای بنی صدر گزارش را بر می‌دارد و بعداز خداحافظی بر می‌گردد.
نگارنده در دفتر روزنامه مشغول کار بودم که از دفتر آقای بنی صدر بمن زنگ زدند و گفتند که آقای بنی صدر یک کار خصوصی با شما دارد، لطفاً فوری بیائید دفتر. فوری به دفتر ریاست جمهوری نزد آقای بنی صدر رفتم. دیدم ناراحت است . بعداز سلام و احوالپرسی، آقای بنی صدر گفت: از دفتر ما گزارشی را دزدیده و به آقای خمینی رسانده‌اند. در اینجا جاسوسی این کار را کرده است. حالا بدون اینکه کسی مطلع بشود، شما آنرا تحقیق کنید و ببینید کدامیک از بچه های این دفتر مرتکب این عمل شده است. در جواب آقای بنی صدر گفتم: روی مسئله فکر می‌کنم و کار تحقیق را شروع می‌کنم و بعداز آن به محل روزنامه بازگشتم و روی بچه‌هایی که می‌شناختم و یا می‌دانستم در دفتر آقای بنی صدر کار می‌کنند، فکر می‌کردم. روز بعد که بدفتر آقای بنی صدر مراجعه کردم، یکی از دوستان گفت: مسئله حل شده است و ما جاسوس را گرفتیم.

۳-۲- چگونگی کشف مسئله

همان روز، هنگامیکه آقای بنی صدر آقای علی امیرحسینی را می بیند می‌گوید: بیا اینجا ببینم این حرف را کجا زده‌ای؟ هر کجا که این حرف را زده‌ای و پیش هرکسی که زده‌ای جاسوس هم اوست. آقای امیر حسینی می‌گوید،

کدام حرف و مسئله چیست؟ آقای بنی صدر می‌پرسد: شما کجا و پیش چه کسی این حرف را زده‌ای که در روزنامه انقلاب اسلامی باید ستونی باز کرد و در آن آرام‌آرام به آقای خمینی حمله کرد و این بتی که ساخته شده است را بمرور شکست؟ آقای امیرحسینی کمی فکر می‌کند و می‌گوید: من چنین حرفی نزده‌ام ولی گفته‌ام که آقای خمینی ستون این انقلاب است و نباید گذاشت که این ستون صدمه ببیند که اگر این ستون صدمه دید، کل انقلاب صدمه خواهد دید، چون بحق و یا ناحق، کل انقلاب قائم به این ستون است و نباید اجازه داد که این ستون خدشه دار شود، حتی اگر خودش بخواهد، باید جلو این کار را گرفت. آقای بنی صدر فوری می‌گوید: خوب همین حرف را کجا زده‌ای؟ جاسوس و دزد همانجاست، فکر کن ببین این حرف را کجا زده‌ای؟ از طرف دیگر آقای بنی صدر به آقای م. ن می‌گوید: به بچه ها بگوئید بیایند اینجا تا مسئله را برای آنها مطرح کنم. بچه ها پیش آقای بنی صدر می‌آیند)منظور از بچه‌ها، نزدیکان ودوستان وی هستند(. سپس در آن جمع آقای امیر حسینی می‌گوید: من این حرف را در منزل آقای فرهاد طوسی و در حضور جمع خودمان زده‌ام. آقای بنی صدر می‌گوید: پس جاسوس در جمع خودمان بوده و از دفتر ما مطلب بیرون رفته است. آقای امیرحسینی می‌گوید: احتمالا سندگزارش بحث منزل آقای طوسی دزدیده شده و یا لو رفته است. حال باید ببینیم که سند سرجای خودش هست یا خیر. اگر برنگشته باشد، ممکن است جاسوس پیدا بشود و اگر برگشته باشد و سرجایش باشد، مسئله سخت تر می‌شود. سپس آقای امیرحسینی نزد مسئول بایگانی دفتر ویژه می‌رود و می‌گوید: پاکت مدارک شخصی‌ام را که بشما دادم لطفاً بمن بدهید چون آنرا لازم دارم. مسئول بایگانی هم بلافاصله بلند می‌شود و به صندوقی که گزارش در آنجا بایگانی شده بود می رود. هنگامیکه در صندوق را باز می‌کند می بیند که گزارش در آنجا نیست. مات و متحیر برمی‌گردد و می‌گوید: نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده است، آن پاکت سرجایش نیست و کلید این صندوق را فقط من و حامد داشته‌ایم. امیرحسینی چیزی بروز نمی‌دهد و پیش خودش می‌گوید خوب این مدرک هنوز سرجایش برنگشته است، باید دقت کرد و فهمید که چه کسی آنرا برده است.

یکی از ساختمانهای چندطبقه نخست وزیری، در چهارراه امیراکرم قرار داشت که یک طبقه این ساختمان در اختیار دفترریاست جمهوری بود و بخش نهضتهای رهایی بخش و بخش اسناد و مدارک، که قسمتی از بخش داخلی بود، در آن ساختمان مستقر بود. افراد و کارمندان این دو بخش در آن طبقه مشغول کار بودند.

صبح روز بعد، خیلی زود امیرحسینی همراه با رضا مرشدی، قبل از اینکه کارمندان دیگر این دو بخش به دفتر وارد شوند، آن جاها را جستجو می‌کنند و چیزی پیدا نمی‌کنند. بعداز آنکه همه بچه های قسمتها می‌آیند، برای اینکه از چیزی خبردار نشوند، مطلب را عنوان نمی‌کنند و با یک ابتکار گزارش را پیدا می‌کنند.

رضا مرشدی و امیرحسینی بدون اینکه فرصتی به بچه ها بدهند به رشید صدرالحفاظی می‌گویند که این چه وضعی است و شما همیشه دیر می‌آئید و چرا اینقدر نامرتب هستید. و یک دعوای مصنوعی راه می‌اندازند و بعداز آن می‌گویند که همین حالا باید جلسه هفتگی تشکیل داد. با بهانه تشکیل دادن جلسه هفتگی در مورد نامنظمی بخشهای مختلف دفتر، یکمرتبه با داد وبیداد بلند می‌شوند و به سرعت به همه بچه ها می‌گویند بروید بیرون. و همینطور خودشان از پشت سربچه‌ها آنها را به بیرون کردن از ساختمان هل می‌دهند. بچه ها فرصت پیدا نمی‌کنند تا لباس ها و کیفهای خود را، که روی میزها گذاشته بودند، بردارند. بعدکه بچه ها از دفتر بیرون می‌روند به یکی دیگر از بچه ها می‌گویند که شما سر اینها را در بیرون گرم کن. از داخل درب اطاق را می‌بندند وسرکیف بچه ها می‌روند و شروع به گشتن محتویات کیفها می‌کنند. در حین جستجو اصل گزارش را، که خلاصه جمعبندی نظرات دوستان بنی صدر در منزل آقای فرهاد طوسی بود، همراه با اضافاتی در کیف آقای بخشایش، یکی از کارمندان دفتر می‌جویند. علاوه برآن اسناد دیگری منجمله : سند آقای کیاوش (۱۰۳)، زمانیکه در آبادان معلم بوده و انقلاب سفید درس

می‌داده و نیز نوار محاکمه سپهبدربیعی که در آنجا ارتباط خود را با آقای دکتربهشتی و هایزر، همراه با جزئیات بیان کرده و آقای شیخ علی تهرانی آن نوار را برای آقای بنی صدر آورده بود، پیدا می کند.

بعداز پیدا کردن این اسناد، دوستان خیلی خوشحال می‌شوند و فوری به آقای بنی‌صدر تلفن کرده، نتیجه کار را گزارش و تعیین تکلیف می کنند. آقای بنی صدر می گوید بگوئید آقای بنی صدر می‌خواهد با کارمندان این بخش دیداری داشته باشد. در اینجا مسئله را مطرح می‌کنیم و از جریان آن نواری پرکرده خدمت آقای خمینی می‌فرستیم. آقای رضامرشدی، امیرحسینی و مجیدبهبهانی هم با مراقبت کامل که کسی جائی نرود و چیزی را تغییر ندهد، بچه ها را تعقیب می کنند.

سپس از دفتر ریاست جمهوری ماشین می‌فرستند و همه را سوار ماشین می کنند و به دفترریاست جمهوری می‌برند. آقای بنی صدر می گوید: نمی‌خواهم خودم بیایم، چونکه ممکن است این آقا بیشتر خجالت بکشد. و آقای عبدالباقی آیت‌الهی را بجای خودش می‌فرستد.

آیت پیش بچه ها می‌آید و مسئله را مطرح می کند و می گوید: شما می‌دانید که حکم کسی که در دفتر ریاست جمهوری جاسوسی کند و اسناد و مدارک به خارج ببرد یا بدزدد چیست ؟ جرم سنگینی در انتظار چنین شخصی است، مگر اینکه از روی ناآگاهی و اغفال بوده باشد وشخص عامل خودش بلند شود و اعتراف کند و صداقت خود را بدینطریق اثبات نماید. هیچکس جواب نمی‌دهد. هرچه آیت الهی اصرار می‌ورزد و می گوید که سند از این دفتر ربوده شده، جاسوسی شده و به خارج برده شده است. هرکسی این کار را کرده است خودش بگوید. باز کسی جواب نمی‌دهد.

امیرحسینی می گوید: آقای حاج آیت، چرا خودت را اینقدر خسته و معطل می کنی، بلند شو و کیفهای همه را تفتیش کن و اول هم از من شروع کن تا این مسئله روشن شود. آقای آیت باز می گوید خیر! هرکسی این کار را کرده است خودش می گوید. بالاخره کسی حاضر نمی‌شود که اعتراف کند. باز آقای امیرحسینی می گوید حاج آقا من می‌دانم که کی مرتکب این عمل شده است. کیف آقای بخشایش را شما بگردید، اگر سند داخل کیف او نبود؟ حاج آیت به بخشایش می گوید کیف را بده بگردیم. وقتی وی مسئله تفتیش را جدی می‌بیند، ناگهان بگریه می‌افتد و می گوید: حاج آقا من از روی نادانی و بچگی این یک سند را برداشتم و آقای سرهنگ حاتمی مرا وادار به این کار کرد. سپس آیت می گوید: تو دیگر چیزی نداری و همین است و آیا راست می گوئی؟ کیف را بده بگردیم. باز بخشایش می گوید ببخشید حاج آقا، این یک مدرک دیگر هم هست و مدرک دومی را می‌دهد و قسم می‌خورد که توبه کرده است. باز آقای امیر حسینی می گوید واقعاً تو توبه کرده‌ای و دیگر چیزی نداری؟ خوب کیف را بده تفتیش کنیم. باز دوباره گریه می کند و گزارش را در می‌آورد و به حاج آقا می‌دهد و می گوید: سرهنگ حاتمی ما را گول زد و به این کار واداشت و گفت که اینها مسلمان نیستند و بهتر است برای ما و آقای خمینی اسناد و مدارک تهیه کنی و مواظب اینها و کارشان در اینجا باشی.

مشروح کامل این جریان را بر روی نوار ضبط کردند و همراه با اصل مدرک تحویل آقای بنی صدر دادند و وی نیز به اشراقی داماد آقای خمینی تلفن کرد و وی را خواست و هنگامیکه او آمد، آقای بنی صدر جریان ماجرا را برایش تعریف کرد وسند و نوار تهیه شده، تحویل وی داده شد که به آقای خمینی بدهد و بگوید که مسئله کودتا بر علیه شما این بوده است. آقای بخشایش اضافه کرد که من سند را برداشتم و به آقای حاتمی دادم و او آن را برای حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی فرستاده است و آن چند نکته را هم او به اصل گزارش اضافه کرده است. بعداز اینکه آقای بخشایش از دفتر ریاست جمهوری اخراج شد، به پاس این خوش خدمتی که کرده بود، سر از حزب جمهوری اسلامی درآورد و آقای دکتر بهشتی او را بعنوان یکی از اعضاء شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی وارد حزب کرد و پس از برکناری آقای بنی صدر از ریاست جمهوری، که حزب برای تعیین خط مشی

کشور و بحث و بررسی آن همه اعضاء برجسته خودش را جمع کرده بود، آقای بخشایش هم جزو این برجستگان بود و هنگامیکه حزب منفجر شد، او هم در آن انفجار کشته شد.

هنگامیکه بعداز این جریان مشخص شد که آقای سرهنگ حاتمی کارش جاسوسی برای حزب جمهوری و آقای خمینی است، بچه ها به آقای بنی صدر گفتند که وی را از دفتر اخراج کن. وی گفت: حالا که ما می‌دانیم که او جاسوس است، بنابراین دیگر کاری به او رجوع نمی‌دهیم، ولی بگذارید سرجایش باشد. چون اگر او را برداریم یکی دیگری که ما او را نمی‌شناسیم می‌فرستند. حال ما او را می‌شناسیم و بهتر است که فعلا صدایش را در نیاوریم.

٤- آقای خمینی و کیانوری

یکی از اهداف حزب توده بعداز پیروزی انقلاب، جلب نظر آقای خمینی بخود و ایجاد تشویش و نگرانی آقای خمینی و دستگاه رهبری جمهوری اسلامی نسبت به ملیون و آزادیخواهان بویژه آقای بنی صدر بود. در این رابطه در بخشهای گذشته و کتابچه حقیقت، مطالب گفتنی زیادی آمده است. علاوه برآنها به یک مورد که در جائی دیگر تفصیل آن تا به امروز نیامده است می‌پردازم.

آقای دکتر تقی زاده، استاد پاتالوژی در دانشگاه لندن و از همکاران و دوستان آقای بنی صدر قبل از پیروزی انقلاب، دوره‌ای را بنام Development Pathalogy در University Collegeلندن پایه گذاری کرده بود و خودش استاد این دوره بود. بعداز پیروزی انقلاب و انتصاب وی به ریاست دانشگاه ملی، با توافق وزارت علوم و آموزش عالی، همه ساله ٦ هفته‌ای برای تدریس این دوره به لندن سفر می‌کرد. وی در آخرین سفر خود به لندن، در فروردین ماه سال ٦٠ هنگام بازگشت به ایران در اولین فرصت بدیدن آقای بنی صدر که بتازگی ازدیدار با آقای خمینی برگشته بود رفت . بعد از احوالپرسی و تعارفات معمولی، آقای بنی صدر به وی می‌گوید: هنگامیکه اخیراً بدیدن آقای خمینی رفتم، آقا گفت: شما آقای دکتر تقی زاده را برای مذاکره با طارق عزیز وزیر خارجه عراق به انگلستان فرستاده‌اید و وی از طرف ریاست جمهوری در آنجا مذاکراتی برای پایان دادن جنگ انجام داده است. آقای بنی صدر بعداز شنیدن این خبر از آقای خمینی آنرا تکذیب می‌کند. سپس از آقای خمینی می‌پرسد: چه کسی این خبر و مطلب را به شما گفته است؟ می‌گوید: کیانوری خبر را آورده است. بعداز آن آقای بنی صدر از آقای خمینی می‌پرسد، کیانوری توده‌ای ضددین، اینجا چکار می‌کرد و مگر وی با شما رابطه دارد که اینگونه دروغها را برای تشویش خاطر شما از رئیس جمهور منصوب خود شما آورده است؟ آقای خمینی می‌گوید: او هرهفته مرتب اینجا می‌آید و اطلاعات و اخبار برای ما می‌آورد. بعداز تکذیب خبر از طرف آقای بنی صدر و گفتگو با آقای خمینی، ظاهراً آقای خمینی قانع می‌شود و قضیه را بشوخی و مزاح برگزار می‌کنند.

چند روز بعداز آن، روزنامه مردم در صفحه اول در یک کادر مشخص نوشته بود:

"وقایع نگار ما از لندن گزارش می‌دهد که آقای دکتر تقی زاده درسفر اخیر خود به لندن، از طرف آقای بنی صدر مذاکراتی در مورد جنگ ایران و عراق با طارق عزیز وزیر خارجه عراق انجام داده است...".

آقای تقی زاده بعداز دیدن این خبر در روزنامه مردم، طی نامه‌ای خبر را تکذیب کرد و طبق قانون مطبوعات از مدیریت روزنامه خواست که تکذیب نامه خبر، در همان صفحه و با همان تیتر در روزنامه درج شود. ولی آنها از تکذیب خبر خودساخته خودداری ورزیدند و جریان نیز در جهتی پیش رفت که امکان تعقیب آن برای کسی وجود نداشت و سرانجام چاهی را که حزب توده برای دیگران ساخته و پرداخته بود، خود بقعر آن سقوط کرد و پرونده های جاسوسی و خیانتش بکشور در تمام عمر حزب گشوده شد.

در اینجا لازم است یک نکته را تذکر بدهم: اگر رهبر و یا دستگاه رهبری کشوری با رهبر حزبی درمورد مسائل کشور مشورت و رایزنی بکند، بر نفس مشورت و رایزنی عیب و ایرادی نیست. عیب و ایراد در این است که یک

حزبی که در طول تاریخ عمر خود، وابستگی‌اش به بیگانه و خیانتش به کشور آشکار بوده است، دستگاه رهبری کشور از وجود یک چنین حزبی برای حذف ملیون و کسانیکه برای استقلال و آزادی کشور از دخالت بیگانگان تمام عمر خود را در مبارزه سپری کرده‌اند، استفاده کند.

آقای کیانوری با آقای خمینی و دکتر بهشتی دیدار و گفتگو می‌کرد و بطوریکه نویسنده "کتابچه حقیقت" بیان می‌کند: پس از ماجرای طبس، در جریان گفتگو میان بهشتی و کیانوری، بهشتی به کیانوری می‌گوید: "شما اطلاعاتتان را به کانالهای دیگری غیراز بنی صدر بدهید" که البته یکی از آن کانالها، دفتر خمینی بود" (۱۰٤)

علاوه براینکه خود کیانوری با آقای خمینی و دکتر بهشتی ملاقات می‌کرد، آقای خراسانی از طرف حزب توده، روزهای چهارشنبه در نخست وزیری با آقای بهزاد نبوی ملاقات و اطلاعات و گزارشات حزب را بوی می‌داد. هنگامیکه آقای خمینی چندین بار به آقای بنی صدر پیغام داد که اطلاعیه‌ای علیه مجاهدین بدهد و آنها را از خود دور کند، آقای بنی صدر در جواب به آقای خمینی پیغام داد: شما اطلاعیه نمی‌خواهید. شما از من جواز قتل آنها را می‌خواهید. شما می‌خواهید من اطلاعیه‌ای بدهم و سپس با اینکار به قتل عام آنها بپردازید. من نه رابطه‌ای با آنها دارم و نه سروسرّی، پس چرا من علیه آنها اطلاعیه بدهم. و در ثانی چرا شما به کسانیکه با حزب توده سروسّر دارند و مرتب علیه رئیس جمهور کشور و ملیون با آنها مشورت می‌کنند و خط می‌گیرند، نمی‌فرمائید که اطلاعیه بدهند و آنها را از خود دور کنند؟

۵- آقای خمینی و رایزنی با احسان طبری

در سال ۵۵ بمناسبت پیروزی انقلاب اکتبر، آقای گورباچف طی نامه‌ای که برای آقای خمینی ارسال می‌دارد، از وی دعوت می‌کند که به سوسیالیسم و پیشبرد آن کمک کند. آقای خمینی در پاسخ به نامه گورباچف با آقای احسان طبری، تئوریسین حزب توده مشورت می‌کند و نظر وی را خواستار می‌شود. برای این منظور، احسان طبری را در جماران به نزد آقای خمینی می‌برند و وی نظر طبری را در مورد شوروی و پاسخ نامه به گورباچف خواستار می‌شود. احسان طبری می‌گوید: اطلاعاتی که من از درون اتحاد جماهیر شوروی و وضعیت نابسامان آن دارم، اگر آقا نامه‌ای به گورباچف بنویسند و او را به اسلام دعوت کنند، این نامه در شرایط حاضر و بحران شوروی انعکاس خوبی در بلوک شرق پیدا می‌کند. چون اوضاع درون شوروی سخت بحرانی و کشور در حال بهم ریختن است و لذا دعوت وی به اسلام در زمان حاضر مؤثر واقع می‌شود. نامه را با همکاری جوادی آملی و چندنفر دیگر تهیه می‌کنند و آقای خمینی آنرا می‌نویسد و سپس با فرستادن هیئتی به شوروی، آنرا به گورباچف تسلیم می‌کنند. آقای خمینی در این نامه به گورباچف پیشنهاد می‌کند که کتاب ابن‌ابی‌العربی را مطالعه کند و در این رابطه آقای آل‌اسحاق اعتراض می‌کند و می‌گوید چرا آقای خمینی نمی‌گوید که قرآن را مطالعه کند و ابن‌ابی‌العربی را توصیه می‌کند. بهمین علت وی را بازداشت می‌کنند.

احسان طبری، چنان برای مقامات جمهوری اسلامی پرارزش و مهم بود که تمام کوشش خود را برای نجات جان وی از مرگ بکار بردند. اما آن کوششها مؤثر واقع نشد. بچه های اطلاعات و سپاه که در ارتباط با سران حزب توده بعداز دستگیری آنها بودند، برای نگارنده نقل کردند: احسان طبری چندبار سکته کرد و مقامات دادستانی و وزارت اطلاعات و سپاه تمام سعی و کوشش خود را در بهبود حال وی بکار بردند. ولی آخرین باریکه سکته کرد، اطباء هرچه کوشش کردند که جان وی را از مرگ نجات دهند، متأسفانه مؤثر واقع نشد و مرد. از آنها پرسیدم اینقدر وجود او برای شما مهم بود؟ گفتند: با داشتن اطلاع وسیع و همه جانبه، وجود وی برای ما بسیار ذیقیمت بود، ولی متأسفانه زود از دست ما رفت و ما نتوانستیم تا آنجا که ممکن بود از وجود وی بهره لازم را ببریم.

٦- آقای رفسنجانی و حزب توده

انتشار کتاب "عبور از بحران" کمک شایان توجهی به روشن کردن زوایای تاریک و بحرانی اوائل انقلاب و چگونگی بسته شدن نطفه دیکتاتوری ولایت مطلقه کرده است. آقای هاشمی در خاطرات سال ٦٠ خود، بعضی از نکات تاریک و مبهم آن دوره را آشکار کرده و سرنخ های مهمی نیز بدست داده است که از جمله آنها ارتباط خودش با سران حزب توده است.

ارتباطات و رایزنی های آقای هاشمی و سایر سران جمهوری اسلامی با سران حزب توده و اعوان و انصار آنها، برای صاحبان خرد به اندازه کافی گویا و حاکی از این است که بنیانگذاران دیکتاتوری مطلقه، چسان برای جا انداختن "خط امام" و حذف میهن پرستان، ملیون، آزادیخواهان و استقلال طلبان با حزب توده هماهنگ عمل می‌کرده‌اند.

چهارشنبه ٢٣ اردیبهشت

"آقایان کیانوری و عموئی از رهبران حزب توده آمدند و اطلاعاتی آوردند. معمولا با دادن اطلاعات با مسئولین رابطه برقرار می‌کنند و از اینکه به آنان اعتماد نمی‌کنیم، اجازه سفر به خارج به آنها نمی‌دهیم و دفترشان را آزاد نمی‌کنیم، گله و شکایت داشتند.")ص ١٠٨ کتاب(

شنبه ٢٧ تیر

"آقایان کیانوری و عموئی از رهبران حزب توده آمدند و خواسته هایی داشتند و توصیه‌هایی")ص ٢٠٦ کتاب(

یکشنبه ١١ مرداد

"کیانوری و عموئی از حزب توده آمدند. گزارشی از فعالیت ضدانقلابی یک گروه کمونیستی، بنام اتحادیه کمونیست ها و دادن اسلحه به انشعابیون کردستان از دموکراتها برای جنگ با آنها و حرکت ضدانقلاب در مرزهای ترکیه با ایران دادند.")ص ٢٢٤ کتاب(

دوشنبه ١٦ شهریور

"کیانوری و عموئی از دبیران حزب توده بعنوان یک ملاقات فوری و ضروری آمدند و کارشان سعایت علیه آقای بهزاد نبوی بود. حزب توده تصمیم گرفته است ایشان را بدنام کند و یک گزارش جعلی)بظن قوی(آورده بودند. سیاست تفرقه‌اندازی دارند، باید فکری کرد و ضمناً تقاضای اجازه فعالیت بیشتر داشتند.")ص ٢٧٤ کتاب(

آقای بنی صدر در همان بدو ورود به ایران، بمنظور ایجاد و گسترش بحث آزاد در جامعه، بعنوان روش دست یابی به حل مسائل کشور، از طریق شرکت همه جانبه صاحب نظران، در مقابل روشهای زورمداری و چماقداری فعالیت گسترده‌ای را آغاز کرد. بعداز روبرو شدن با اقبال عامه، آقای خمینی گفت : همه گروهها و دسته ها بروند و با نماینده ما، آقای بنی صدر در رادیو و تلویزیون بحث آزاد برقرار کنند. بعداز برگزاری چند جلسه بحث در تلویزیون احساس اینکه با این عمل، کفه ترازو به نفع بنی صدر در حال چرخیدن است قوت گرفت. لذا جلوی بحث آزاد با شرکت آقای بنی صدر گرفته شد. اما برای وانمود کردن اینکه ما با بحث آزاد موافقیم، با کمک حزب توده و فدائیان اکثریت و... یکی دو جلسه بحث آزاد برقرار گردید.

دوشنبه ٤ خرداد

"شام در همان مجلس صرف شد و دیروقت به خانه آمدم. تلویزیون مناظره آقایان بهشتی، پیمان، کیانوری، فرخ نگهدار، عبدالکریم سروش و آیت‌اللّه مصباح را پخش می‌کرد. تا ساعت یک و ربع بامداد بیدار ماندم.")ص ١٢٧ کتاب(

جمعه ١٥ خرداد

"عصر مقداری از مناظره ایدئولوژیک را تماشا کردم. توده‌ای‌ها و فدایی‌ها خیلی بی منطق و ضعیف حرف می‌زدند، حتی نتوانستند "تضاد" را تعریف کنند.")ص ۱۲۷ کتاب، شرکت کنندگان در بحث، احسان طبری حزب توده، فرخ نگهدار فدائیان اکثریت، عبدالکریم سروش و مصباح حوزه علمیه قم(

۵- اطلاعات و تجربه های افراد توّاب بویژه بعضی از سران

قبل از ورود به این بحث ذکر دو نکته ضروری بنظر می‌رسد:
نکته اول: تا انسان در معرض آزمایش واقعی و ملموس قرار نگرفته باشد، نمی‌توان درجه ایمان وی را نسبت به مسائل اعتقادی، ایدئولوژیکی و آنچه را که بیان می‌کند، مورد قضاوت قرار داد. غالب انسانها، هنگامیکه در بوته آزمایش قرار می‌گیرند مردود از آب در می‌آیند. اما چون خود و وجدانشان نسبت به این مردودیت آگاهی دارند، برای رضایت خاطر خود و رهایی از درد وجدان و قضاوت مردم، سعی می‌کنند بطرق مختلف رفقا، همکاران و دیگران را به گردابی که خود در آن غرق شده‌اند بکشانند و در این راه همراهانی برای خود جستجو کنند تا در نتیجه از شدت درد و رنج و نیز ملامت دیگران نسبت بخود بکاهند.
سختی و مصیبت یکی از موارد آزمایش است. در هنگام روبروشدن با سختی و مصیبت، بویژه اگر آن سختی با ترس عجین شده باشد، کمتر کسی قادر است از آن جان سالم بدر برد، مگر آن معدود کسانیکه قبلا خود را از غالب وابستگی ها تزکیه کرده باشند و بصورت مجسمه ایمان و اعتقاد نسبت به رفتار، کردار و گفتار خود در آمده باشند.
بدلایل عدیده‌ایکه جای بحث آن اینجا نیست، زندان یکی از سخت ترین موارد ابتلاء و آزمایش انسان است . در زندان، بویژه زندان رژیمهای نوپای انقلابی، بدلائل زیر بسرعت خلاء و سستی ایمان نسبت به آنچه که قبلا اعتقاد داشته و یا بیان می‌کرده است، ظاهر می‌شود.
- وجود جو ترس و وحشت
- وجود شکنجه و ارعاب
- وجود اطلاعات و داده‌های یکطرفه
- وجود انواع و اقسام دامها
- اطلاع داشتن و یا فاش شدن بخشی و یا همه اسرار زندانی
- وابستگی های زندانی به بسیاری از چیزها
همکاری، رایزنی و دادن اطلاعات زندانی به زندانبان و مأموران اطلاعاتی از جمله آثار ظهور این پدیده است. همکاری زندانی با عوامل سازمانهای "ساش" زمانی بصورت واقعی ظهور قطعی پیدا می‌کند، که ترس همه جانبه بر زندانی مستولی شده باشد.
هنگامیکه ترس به شکلی برزندانی غلبه کرد و وجود او را فرا گرفت، غالباً زندانی بجای پیداکردن راه حل غلبه بر ترس، سریعترین راه حلی که بذهن وی خطور می‌کند، فرار از ترس است که با توجیه های مختلف نیز پشتیبانی می‌شود. در نتیجه همکاری با عوامل دادستانی و گرفتار آمدن در دام مأموران اطلاعاتی -که بیرون آمدن از این دام همراه با شخصیت زدائی کامل زندانی و تخلیه کامل اطلاعات همراه است- تنها راه حل، فرار وی از ترس است. البته نمی‌شود نسخه یکسانی برای همه زندانیان صادر کرد که اگر در دام گرفتار آمدند، چنین و چنان کنند. اما تجربه نشان داده است که با وجود همه مسائلی که ذکر شده است، احزاب، دسته ها و گروههای مختلف در هنگام مواجه شدن با گرفتاری، تا حدودی با توجه به راهنمای مسلکی و مرامی خود عمل خواهند کرد. وحتی در رابطه با همکاریهای اطلاعاتی و رایزنی‌های خود با عوامل دادستانی از آن استمداد خواهند گرفت و خلاصه در جستجوی پیدا کردن راه حل ایدئولوژیکی و عقیدتی برای توجیه همکاری خود با مقامات دادستانی برخواهند آمد

وسپس برای آسودگی وجدان و زدودن آثار شرمساری نزد همبندان و توده مردم و دوستان و همکاران خود، به همکاریهای خود، جنبه عقیدتی و ایدولوژیکی نظیر کشف حقیقت، بازگشت به اسلام، بازگشت به مردم و ... خواهند داد.

نکته دوم: پرونده های بازجوئی و اطلاعات و تجربه زندانیان توّاب منفعل برگشته ویا به ظاهر برگشته و... گروهها، احزاب، تشکیلات و... برای سازمانهای "ساش"، غنی‌ترین و سرشارترین منابع انتقال تجربه و روشهای مختلف شکنجه است. غالب افراد تشکیلاتی، حزبی و... حامل بهترین اطلاعات و تجربه‌های مختلف سازمانهای متبوعه خود می‌باشند. هر عضو و یا هوادار سازمان، تشکیلات و یا حزبی، کم و زیاد حامل اطلاعات و تجربه‌هایی از قبیل: نحوه عضوگیری، نحوه نفوذ در ارگانها و اشخاص صاحب نفوذ، نحوه جذب افراد بخود، چارت تشکیلاتی اعضاء مؤثر در تشکیلات، اهرمهای قدرت در سازمان و یا تشکیلات، روشهای مختلف حفظ و نگهداری اعضاء، نقاط قوت و ضعف اعضاء، تنبیه‌های سازمانی برای اعضاء منفعل و خاطی و تخلفات تشکیلاتی، ارتباطات مختلف، طرز تفکر و عقیده، حذف فیزیکی و غیرفیزیکی افراد مزاحم و خطرناک خودی و بیگانه است که این اطلاعات و تجربه ها کمتر در جاهای دیگر قابل دسترسی هستند و برای سازمانهای "ساش" این قبیل اطلاعات و تجربه ها بسیار ارزشمند است. این نوع اطلاعات و تجربه‌ها، در نظر و عمل، روی آنها کار شده و در طول زمان وسیله اعضاء و هواداران سازمان و یا تشکیلات، کاربرد عملی آن به اثبات رسیده است. بدین جهت پرونده‌های بازجوئی متهمین سیاسی گروههای مختلف، شخصیتها و... بهترین منابع حاضر و آماده‌ای است که در اختیار سازمانهای اطلاعاتی قرار دارد که در موارد مختلف مورد بهره برداری قرار خواهند گرفت و اختصاص به یک دسته و یا حزب خاصی ندارد و یک مسئله عمومی و همگانی است.

بعداز ذکر این دو نکته به چگونگی انتقال برخی از اطلاعات و تجربه های زندانیان با عوامل سازمانهای "ساش" را در دو قسمت مختلف حزب توده و سایر سازمانها و تشکیلات می‌پردازیم.

۱- زندانیان حزب توده و انتقال تجربه

همانگونه که در پیش آمد، حزب توده از بقایای کمونیستهای سابق و بویژه غالب گروه ۵۳ نفر در مهرماه ۱۳۲۰ رسمیت خود را اعلام کرد. گروه ۵۳ نفر، هنگامیکه در زندان بسر می‌بردند، برای جلب افکار رژیم و ایجاد موقعیت برای خود در آن دوران در زندان، پیشنهاد انتشار مجله‌ای بنام "رجعت" دادند و چندین شماره از آن نیز وسیله زندانیان انتشار پیدا کرد و این اولین پیشنهاد زندانیان به دادستانی از این نوع است.

سروان خسرو روزبه، پس ازدستگیری در سال ۱۳۳٦ در بازجوئی های خود اطلاعات وسیعی از کارها، اعمال وروش حزب توده را در اختیار مقامات دادستانی گذاشت. این اطلاعات علاوه براینکه شامل اطلاعات تشکیلاتی، نظامی، فرهنگی و ترورهای حزب بود، در هر زمینه بیانگر روشهای کاری حزب نیز به حساب می‌آمد. خسرو روزبه به تشریح و توضیح چگونگی شش ترور مختلف وسیله حزب می‌پردازد، که در مجموع روشهای مختلفی از حذف فیزیکی افراد را توضیح می‌دهد که طبعاً از بعضی از آن روشها، رژیم و رژیمهای بعدی جهت حذف مخالفین خود استفاده خواهند کرد. روزبه می‌گوید: "جمعا شش قتل توسط سازمانهای حزب توده ایران صورت گرفته است که مقتولین عبارتند از: محمد مسعود، حسام لنکرانی، محسن صالحی، داریوش غفاری، پرویز نوائی و آقابرار فاطری". (۱۰۵)

۱- محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز را به ضرب گلوله بقتل رساندند وسپس قتل وی را به گردن رژیم شاه انداخته و از آن بهره برداری سیاسی و تبلیغاتی کردند. (۱۰٦) این قبیل قتل ها نشان می‌دهد که چگونه می‌شود

شخصیتی را ترور کرد و سپس قتل را به گردن دشمنان خود انداخت و از آن در دو جهت بهره برداری کرد: هم خود از شّر وی آزاد خواهند شد و هم قتل را به گردن دشمنان خود خواهند انداخت.

۲- حسام لنکرانی که از افراد نزدیک به کمیته مرکزی حزب توده بود. اطلاعات وسیعی در باره چاپخانه و سازمانهای مختلف حزب داشت. هنگامیکه حزب وی را یک عنصر خطرناک برای خود تلقی کرد "گروه ترور ابتدا وی را به خانه‌ای که برای ترور وی اجاره کرده بودند بردند و در آنجا "آرسن" با پتکی که قبلا تهیه کرده بود به مغزش کوفت و حسام بلافاصله بیهوش گردید. بعد دو سه ضربه دیگر زد و بکمک عباسی نیم تنه بالایش را توی گونی کردند و جسد را بداخل آشپزخانه منتقل... نیمه شب هنوز صدای ناله حسام قطع نشده بود، عباسی دسته کلنگ دو سری را بدست گرفت و یک سر آن را روی گونی بر روی گردن حسام گذاشت و فشار داد تا نفسش بکلی قطع گردید." (۱۰۷)

آیا اینگونه جنایات، با پتک بر سر کسی کوبیدن و نیم تنه بالایش را درگونی گذاشتن و تا نیمه های شب وی را در حال جان کندن رها کردن و سپس با یک سرکلنگ دوسره از روی گونی بر گلوی وی تا قطع کامل نفس وی فشار وارد کردن، همان هائی نیست که در رژیم جمهوری اسلامی نظیر آن واقع شده است؟

۳- پرویز نوائی عضو سازمان جوانان حزب توده بوده است و چون از سازمان کناره گیری کرده بود و عده زیادی از افراد سازمان را می‌شناخته و بنا بگفته روزبه، در رکن دوم ارتش با فرماندار نظامی کار می‌کرده، حزب وی را عنصر خطرناک تلقی و فرمان قتل وی را صادر کرده بود. گروه ترور نیز او را ربوده و در اتومبیلی سوار کرده و با خفه کردن و برسرش کوبیدن، وی را بقتل رسانده‌اند. (۱۰۸)

۵ □٤ و ٦ - داریوش غفاری، آقابرار فاطری و محسن صالحی هرسه عضو حزب بوده و چون سروان محمد پولاد دژ، گزارش داده بود که اینها با رکن دوم ستاد ارتش ارتباط دارند و همکاری می‌کنند، حزب آنها را عناصر خطرناک تلقی کرده و حکم ترور آنها را صادر کرده و گروه ترور نیز حکم را اجراء می‌کنند. (۱۰۹)

این قبیل قتلها و ترورها، به سازمانهای "ساش" آموزش می‌دهد که از هر مخالفی که احساس خطر شد باید وی را بقتل رساند. برای بقتل رساندن، هیچ نیازی به دادگاه و حتی حضور خود در دفاع، از اتهام منتسب به خود نیست. به صرف اینکه مأمور مورد اطمینان، گزارش داد که فلان و یا بهمان شخص عنصر خطرناکی است، باید از صحنه حذف و کشته و نابود شود.

خسرو روزبه در مورد برنامه اجرا نشده ربودن سرهنگ مبصر، به نقشه‌های مختلف ربوده شدن او اشاره می‌کند:

اول تهیه کردن کامیون اسقاطی و سپس عمداً آنرا با اتومبیل سرهنگ مبصر تصادم دادن و ربودن وی وسیله افرادی که قبلا آماده شده‌اند. دوم تلفن منزل را قطع کردن و نیمه شب به منزل ریختن و ربودن و سپس فرارکردن. همه روشهای توضیح داده شده (۱۱۰) برای سازمانهای "ساش"، بمثابه درسهای عملی و تجربه شده‌ای است که در مواقع لازم با تکمیل و ترکیب کردن چندین روش با هم درجهت دست یابی به روشهای پیچیده تر می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد.

در مورد چگونگی انتقال تجربه زندانیان حزب توده بعداز دستگیری سران و فعالین آن در سال ۱۳٦۲، بجز مصاحبه‌های تلویزیونی سران حزب و کتاب "کژراهه" از احسان طبری که در آن کارنامه حزب قبل و بعداز پیروزی انقلاب به نقد کشیده شده است، چیز دیگری از جانب جمهوری اسلامی انتشار پیدا نکرده است. اما "کتابچه حقیقت"، حقایق زیادی را در این رابطه در معرض افکار عمومی قرار داده است و حکایت از رایزنی‌ها وهمکاریهای بسیار گسترده سران و فعالین حزب توده با مقامات جمهوری اسلامی دارد که در ذیل بچند مورد آن اشاره می‌شود. بنا به گفته "کتابچه حقیقت":

" از ساعت ۱۲ شب، ٦ اردیبهشت، دستگیری مرحله دوم انجام شد. اواسط روز ۷ اردیبهشت، قسمتهایی از مصاحبه‌های کیانوری و عموئی و به آذین را برای برخی از دستگیرشدگان نشان می‌دهند. پرتوی را پیش کیانوری می‌برند و کیانوری با سفارش قبلی بازجوها به او می‌گوید: ما در اینجا به این نتیجه رسیده‌ایم که هیچ چیز را از جمهوری اسلامی مخفی نکنیم. و به بیان واقعیات توصیه می‌کند. اکثریت افرادی که به دنبال ضربه دوم اردیبهشت ٦۲ دستگیر شدند، زیاد در معرض شکنجه قرار نگرفتند. چرا که اعترافات اصلی صورت گرفته بود و در عین حال این افراد اصلا روحیه خوبی برای مقاومت عدم انجام مصاحبه یا عدم اعتراف نداشتند. جو عمومی در زندان، جو روحیه تسلیم وشکست و عدم مقاومت بود. بطوریکه اکثریت مطلق این افراد ضمن اعلام توبه، مسائل خطرساز را از خود دور می‌کردند و به دوش دیگری می‌انداختند. همه آنها در این فکر بودند که گلیم خود را از آب بیرون کشند و برای آنها، جان دیگر رفقا و موقعیت حزب مطرح نبود. به جز عبدالحسین آگاهی و تقی ده منش که در مراحل اولیه بازجوئی شهید شدند، تمامی افرادیکه در ضربه اول دستگیر شده بودند، حاضر به مصاحبه شدند و بجز رحمن هاتفی که در مراحل بازجوئی شهید شد، تمامی افرادیکه در ضربه دوم نیز دستگیر شده بودند، حاضر به مصاحبه شدند. اما بازجوها از همه افراد مصاحبه نگرفتند و در تلویزیون سراسری نیز مصاحبه افرادی را که معروف بودند پخش کردند.

در زندان پیشنهاد میزگرد را در همان ماههای اول، شخص کیانوری به بازجوها می‌دهد. در واقع طی یک نامه به آنها دو پیشنهاد می‌دهد:

۱- میزگردی از رهبران حزب برگزار شود و تاریخ و تخلفات حزب بررسی شود.

۲- میزگردی از تمام رهبران چپ در ایران تشکیل شود که در رابطه با تاریخ چپ و مارکسیستها بحث شود تا ریشه جریان مارکسیستی و چپ در ایران از بین برود." (۱۱۱)

کتابچه حقیقت در مورد بازجوئی و تخلیه کامل اطلاعاتی‌می‌گوید:

" در مراحل بازجوئی ها در یک سال اول، رهبران حزب همه اطلاعات خود را دادند و کاملا شکسته شدند. همه افراد، اطلاعاتی را که در اختیار داشتند به بازجوها ارائه دادند. تمامی کادرها، افراد زیر مجموعه خود را معرفی کردند. چگونگی قرارهای خود را گفتند و سرقرار نیز رفتند. حتی تا چند هفته بعداز دستگیری ضربه دوم، بسیاری از پائینی ها سر قرارها دستگیر شدند. یکی از علتهای اصلی، ضعف روحیه ناشی از مصاحبه رهبران ویژه مصاحبه عمومی بود. پس از این مصاحبه، خیلی ها داوطلبانه اعلام کردند که اطلاعات خود را می دهند."

جزوه بدرستی به روحیه افراد شکسته و اغفال شده در حالیکه می‌دانند اعدام می‌شوند اشاره می‌کند:

" در بیدادگاههای فرمایشی محاکمات آغاز می‌شود. در اواخر سال ٦۲، در دادگاه نظامی، ۱۳ نفر از سازمان نظامی حزب حکم اعدام می‌گیرند. حکم اعدام سه نفر معزّز، شجاعی و مغازه تأیید نمی‌شود. حکم اعدام ۱۰ نفر تأیید و به همه آنها ابلاغ می‌شود. وصیتنامه می‌نویسند. قبل از اجرای حکم اعدام، این ۱۰ نفر را به حسینیه زندان اوین می‌آورند که برای دیگران سخنرانی کنند. این در حالی است که همه آنها می‌دانند ساعتی بعد اعدام می‌شوند. افضلی گریه می‌کند ومی‌گوید نمی‌دانسته است مسئله جاسوسی در میان است. عطاریان اظهار ندامت و توبه می‌کند. کبیری از کار خود اظهار تأسف می‌کند. جهانگیری سخنان مفصل و انتقادی در رابطه با مناسبات درون جامعه شوروی می‌کند و نسبت به حزب توده و شوروی موضع گیری انتقادی می‌نماید. بقیه افراد سخنی نگفته و اعلام می‌کنند حرفی ندارند." (۱۱۲)

سپس دقایقی بعداز سخنرانیها، آنها را اعدام می‌کنند.

کتابچه به چگونگی روند تغییر شرایط زندان بر اثر مساعی و کوشش آقای منتظری می‌پردازد و اشاره می‌کند که با شرایط جدید و از بین رفتن جو ترس و وحشت در زندان اکثر توّابین مجاهدین و نیروهای چپ به موضع خود باز

می‌گردند که نتیجه این روند، تغییر مجدد مدیریت زندان بمنظور ایجاد مجدد جو رعب و وحشت است و اقدام به اجرای احکام اعدام می‌کنند که خبر اعدامها، باعث رعب دوباره و تضعیف روحیه زندانیان می‌شود.

" سرانجام جودت، گلاویژ و قائم پناه با رئیس شعبه صحبت می‌کنند واظهار می‌کنند: ممکن است بقیه را هم اعدام کنند. پس اجازه بدهید ما با افراد توده‌ای که سرموضع هستند صحبت کنیم. در این شرایط بین جودت و پرتوی گفتگو می‌شود. نمونه های پرونده های بازجوئی به آنها داده می‌شود و جودت هم این پرونده ها را به عموئی و حجری نشان می‌دهد تا با نشان دادن مسائل درونی بازجوئی و برخی مطالب ارائه شده، بویژه بازجوئی کیانوری به آنها و وجود برخی مسائل زشت در این پرونده‌ها، آنها را بیشتر به سمت تحقیق و فرار از خطر جلب کند. کیانوری به شعبه دادستانی پیشنهاد می‌دهد که به او یک اطاق بدهند و هرکسی را که سرموضع است از هر گروهی باشد پیش او بیاورند تا با آنها صحبت و قانعشان کند. در این سناریو نیز، مریم نقش منشی کیانوری را ایفا می‌کند. بطور نوبتی افراد را پیش او می‌آورند..." (۱۱۳).

بالاخره بنا به گفته کتابچه حقیقت، دادسرا ترتیب میزگرد کل جریانات چپ را می‌دهد و در این میزگرد از طبری نیز دعوت می‌شود:

" از حزب توده ایران طبری، کیانوری، جودت، بهزادی، گلاویژ، هادی پرتوی، معزّز و عباس خرسند در میز گرد شرکت می‌کنند. از آبان ٦٦ میزگرد شروع می‌شود. هرجلسه ۳ ساعت)در دو بخش یک ساعت و نیمه(و ۲۰ دقیقه استراحت بین دو بخش همراه با فیلمبرداری تلویزیونی. ۳۷ جلسه ۳ ساعته به حزب توده و ١٦ جلسه ۳ ساعته به گروههای دیگر اختصاص پیدا می‌کند."

"از گروههای رنجبران ۳ نفر)اکباتانی، مسعود فراستی و محسن خاتمی(و فدائیان خلق اکثریت)بیژن شیروانی(و از فدائیان خلق اقلیت یک نفر و گروه اشرف دهقانی یک نفر، از اتحادیه کمونیستها ۲ نفر)پدرام رهبری و علی کاشانی(و از کومله یک نفر و از سهند یک نفر و از حزب کمونیست یک نفر، در میز گرد شرکت می‌کنند. مجری میزگرد نیز حاج ناصر است."

" طبری می‌گوید: به علت کسالت مزاج و لکنت زبان در اثر سکته، ناچار است از کتابش)کژراهه که منتشر شده بود(استفاده کند. در طول میزگرد ۸۰ درصد کتاب را که راجع به مسائل مطروحه در میزگرد است می خواند. اگر سئوالاتی هم می‌شود پاسخ می‌دهد. جالب آنکه بعدها برخی به دروغ مدعی می‌شوند که کتاب کژراهه را خود طبری ننوشته و مأموران برایش نوشته‌اند." (١١٤)

با توجه به مسائل مطروحه در این قسمت، ملاحظه می‌کنید که چگونه اطلاعات وسیع ذی قیمت دست اول و روشهای تجربه شده، مفت و مجانی در اختیار سازمانهای "ساش" قرار می‌گیرد و این سازمانها، تجربه، اطلاعات و روشهای مورد نیاز دستگاه دیکتاتوری را، از افراد مخالف خود می‌گیرند و با تکمیل ظریفتر و پیچیده ترکردن، مجدداً آنها را علیه خودشان بکار می‌برند.

۲- انتقال اطلاعات و تجربه زندانیان سایر سازمانها و تشکیلات به جمهوری اسلامی

در اینجا قبل از اینکه به موضوع انتقال اطلاعات و تجربه زندانیان سایر گروهها و تشکیلات به جمهوری اسلامی بپردازم، لازم است نکته‌ای را در مورد ترس خاطرنشان اهل خرد کنم. باوجودیکه کم و زیاد در بعضی از بخشهای این نوشتار جسته و گریخته از ترس و اثر آن بر انسان، بویژه انسان اسیر و در بند سخن بمیان آمده و کتابهائی نیز در این مورد به نگارش در آمده است، حاصل همه آنها را می‌شود چنین خلاصه کرد: انسانی که با ترس دست به گریبان

است دیگر خودش نیست. او آرام و قرار ندارد به هرسوئی رانده می‌شود و اجازه می‌دهد که او را به سویی برانند. کسی که در حالت ترس به سر می برد، فقط از روی اتفاق و تصادف منطقی عمل می‌کند و فرار از واقعیات، عکس العمل یک چنین انسانی است. و نگاه به زندانی از منظره ترس، حزب توده و غیر توده نمی‌شناسد. اما تفاوت حزب توده با سایر سازمانها و تشکیلات و اشخاص در کشور ما در این است که:

۱- حزب توده متشکلترین و منسجم ترین سازمان و تشکیلات ایران در قرن اخیر است و در واقع حزب توده، مادر سایر سازمانها و تشکیلات بویژه سازمانهای چپ و چپهای اسلامی بشمار می‌آید.

۲- حزب توده سازمانی پیچیده، تودرتو و وابسته است، مستظهر به کمک های مادی و معنوی حزب کمونیست شوروی و سازمانهای اطلاعاتی و تجربه های عملی حزب مادر است.

۳- بلحاظ فرهنگی، حزب توده مسلح به ایدئولوژی قدرت و حفظ و استقرار آن و مجهز به روشهای استالینیستی حذف، برای از پای درآوردن مخالفان خود و بوجود آوردن یک دیکتاتوری متمرکز است. اما سایر سازمانها و تشکیلات دارای یک چنین پشتوانه تشکیلاتی و تجربی نبوده‌اند. و از این نقطه نظر، بسیاری از روشهای شکنجه و از پای در آوردن مخالفان در جمهوری اسلامی که بوسیله سازمانهای "ساش" مورد استفاده قرار گرفته است، همان روشهای تجربه شده بلوک شرق است که به رنگ و لباس مذهب مزیّن شده وبا ذائقه غارتگری و زمینه های فرهنگی ملوک الطوایفی حکام سلطه گر، بشکل وشمایل خودی درآمده است.

زندانیان بطور عموم و زندانیان عضو و یا هوادار سازمان و یا تشکیلاتی بطور اخص، بهترین منبع سرمایه برای انتقال تجربه به سازمانهای "ساش" است. نگارنده در این رابطه تجربه ۵ سال و اندی خود را در زندانهای جمهوری اسلامی در جلد اول کتاب جمع آوری و برشته تحریر در آورده‌ام و جای جای روشهای مختلف از پای درآوردن زندانی، شخصیت زدائی کردن، حذف فیزیکی و غیر فیزیکی وی را یادآور شده‌ام و برگشت به آن مطالب دوباره در اینجا ملال آور خواهد بود. اما به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهم کرد.

قبلا تفاوت زندان و زندانی و زندانبان را در یک رژیم نوپای انقلابی و رژیم فرسوده غیر انقلابی یادآور شده‌ام. اینک وقت آنست که به این نکته اشاره کنم:

هنگامیکه تحمیق کردن مشروعیت قانونی بخود بگیرد و بصورت یک سیستم درحکومتی شیوه کار شود، بسیار خطرناک می‌شود و مقابله با یک چنین دستگاه تحمیق کننده‌ای بس دشوار و سنگین خواهد بود. هر حرکتی، تحت لوای مقابله با حکومت قانونی و مشروع یا برهم زدن امنیت اجتماعی و یا براندازی، بشدت در هم کوبیده می‌شود و گاه دامنه قدرت و حفظ آن بجائی کشیده می‌شود که عزیزترین یاران خود را از دست می‌دهد. و این یکی از اثرات رژیمهای انقلابی است که در آن بتی ساخته می‌شود و آن بت مرکز ثقل انقلاب می‌گردد. هنگامیکه بتی ساخته شد، کارپذیر کردن و تحمیق توده را قطعاً به همراه خواهد داشت و تا زمانیکه این ستاره و یا بت پابرجاست به هرکجا که او اراده کند، توده را خواهد برد. در یک چنین حالتی، توده فکر و منطق خود را مثل اینکه از دست داده است. او کورکورانه، گوش به فرمان بت و یا ستاره خویش است و به دور او می چرخد. و تا آن بت و یا مرکز ثقل پابرجاست، این چرخش در داخل و خارج از زندان همچنان ادامه خواهد داشت و دستگاههای تبلیغاتی همگانی و قوه سرکوبگری که ایجاد کرده، آنرا استمرار خواهند بخشید. بنابراین کمتر کسی در داخل زندان جرأت و جسارت پیدا می‌کند که به رهبر انقلاب خرده بگیرد ویا خود انقلاب را مورد انتقاد و ارزیابی مجدد قرار بدهد و از زوایای مختلف به آن بنگرد. چرا که غالب زندانیان بهرحال خود را انقلابی می‌پندارند و بیش از آنکه به محتوای درونی شعارها و ا هداف نظر داشته باشند، به ظواهر و شعارها قناعت خواهند کرد و چون ستاره و یا مرکز ثقل انقلاب سوار برتوسن شعارهای تند و تیز و دلخواه مردم برانگیخته شده است، از کنه عملکرد واقعی وی و جهتی را که دستگاه رهبری انقلاب اتخاذ کرده است غافل می‌شوند. از طرفی چون در تمام طول مبارزه، مبارزین سازمانها و

گروهها غالباً به شعارهای تند چپ روانه و حل همه مسائل از راه قبضه کردن قدرت عادت کرده‌اند، شعارهای تند و تیزی که رهبر و یا مرکز ثقل انقلاب می‌دهد، نه تنها با شعارهای خود مبارزین همسو و همجهت است، بلکه بمراتب تندتر و حادتر است. لاجرم ظواهر امر چنان است که مرکز ثقل انقلاب در عمل و نظر، جهت احقاق حقوق توده مردم محروم پیشتاز است. در آن طوفان برانگیخته شده و غلبه احساسات، بجز معدود کسانی از کنه واقعیت اشعار پیدا نمی‌کنند.

قبلا یادآور شده‌ام که اولین گروه زندانی بعدازپیروزی هر انقلابی، اعوان و انصار رژیم گذشته و سازمانهای اطلاعاتی آن است. این گروه چون مشاهده می‌کند که رژیم گذشته با آن قدرت و امکانات بوسیله مردم از پای در آمده است، رژیم جدید و رهبری آن را برحق تلقی کرده و برای تبرئه خود و اثبات بی گناهی خویش بسادگی آماده هستند که تجربه ها و اطلاعات خود را در اختیار بگذارند. بویژه مأموران سازمانهای اطلاعاتی که حامل تجربه‌های اندوخته شده رژیم گذشته‌اند، هم اطلاعات خود را در اختیار می‌گذارند و هم اسناد و مدارک موجود سازمانهای اطلاعاتی رژیم گذشته و روشها و تجربه های بکاربرده شده و چگونگی آنرا برای رژیم جدید توضیح می‌دهند. بعداز این گروه نوبت به انقلابیون وافراد سازمانها و تشکیلاتی می‌رسد که بحق و یا به ناحق در مقابل دستگاه رهبری قدعلم کرده و در صدد کسب امتیاز و یا بدست آوردن قدرت و یا سهم خود از این خوان به یغما رسیده هستند. دودسته اخیر غالباً کسانی را در برمی‌گیرد که در رژیم گذشته به مبارزه برخاسته بودند و خواستار سرنگونی و یا تغییر رژیم بودند.

بلحاظ دستگاه رهبری انقلاب، کسانیکه به هرنحوی نسبت به رهبری انقلاب و اهداف آن اعتراض کنند و یا آنرا مورد انتقاد قرار دهند، ضدانقلاب، ضد مردم و ضد رهبری تلقی شده، راهی زندانها و یا اردوهای کار می‌گردند.

در زندانها نیز، مأموران اطلاعاتی سازمانهای "ساش" با تمام زندانیان غالباً بمثابه دشمنان آشتی ناپذیر نگاه می‌کنند، اما برعکس زندانیان نسبت به آنان از چنان دیدی ظاهراً برخوردار نیستند و کم وزیاد، آنها را بصورت همرزمانی نگاه می‌کنند که حالا دچار اشتباه شده و یا مسائلی را خوب درک نکرده و لذا باید کوشش کرد آنها را به راه راست بازگرداند. از طرف دیگر چون خود را انقلابی و مبارز و انقلاب را متعلق بخود می‌دانند، کمتر جرأت و شجاعت دیدن دقیق ظلم و ستمها را وسیله دستگاه رهبری و سازمانهای مختلف "ساش" دارند و حتی چندان علاقه‌ای به بحث جدی به چشم دشمن با زندانبان خود، نظیر آنچه که نسبت به زندانبانان در زمان رژیم گذشته داشتند، ندارند:

" زجری که من در زندان پس از انقلاب کشیدم، در هیچیک از زندانهای دوره شاه نکشیدم، ولی بروز نمی‌دادم. سلول شماره ۱۰، سلولی بود که سعید محسن در آن بود و خودم هم در دوره شاه در این سلول بودم. اصلا سعی می‌کردم خاطراتم را بکشم که نتوانم آن نظام را با این نظام مقایسه کنم. اگر چه خاطره کشی بدترین چیز است. بهرحال این کار را می‌کردم چون ایمان داشتم در نظام، جناح بندیهای زیادی وجود دارد و در این مورد اتفاق نظر وجود ندارد. شیخ‌الاسلامی را که وزیر بهداری شاه بود اعدام نکرده بودند و در زندان همکاری می‌کرد. مریضها را می‌دید. یک روز من را دید، گفت بالاخره توهم آمدی. خیلی جگرم آتش گرفت که یک آدم ضدانقلاب و سلطنت طلب به من چنین حرفی می‌زند. آنموقع در انفرادی آن طرف ما داریوش فروهر بود. آقای احمدزاده بود که صدایش را می‌شنیدم. همه اینها کسانی بودند که در مبارزه با شاه خون دل خورده بودند و حالا در زندانهای انقلاب زجر می‌کشیدند. بعداز انقلاب علیرغم اینکه من هیچ محکومیتی نداشتم، حقوقم را که از شرکت نفت می‌گرفتم قطع کردند و خانم من را هم که دبیر بود اخراج و حقوق او را هم قطع کردند. مقایسه این برخوردها با پیش از انقلاب برای من معنی دار است، اما هنوز هم علاقمند نیستم بیشتر در آن باره بحث کنم." (۱۱۵)

زندانبانان و مأموران اطلاعاتی سازمانهای "ساش" تمام هم وغم خود را در جهت بی هویت کردن، شخصیت زدایی، ملکوک کردن و سرانجام حذف فیزیکی و یا غیر فیزیکی زندانیان بکار می‌برند و برای رسیدن به این مقصود در دو جهت عمل می‌کنند:

۱- سعی می‌کنند تمام زندانیان را تخلیه اطلاعاتی کنند وتمام اطلاعات، تجربه‌ها، استعداد و روشهای ویژه سازمانی آنان را اخذ و در جهات مختلف مورد استفاده قرار دهند.

۲- با عنایت و تکیه بر همان اطلاعات و تجربه های اخذ شده از آنان، پس از هتک کردن حیثیتشان، آنان را از صحنه حذف کنند.

با سرازیر شدن دسته ها و گروههای اخیر و بویژه سران و اعضاء رده‌های بالای سازمانها و تشکیلات به زندانها، که منبع دست اول تجربه‌ها هستند و از سازماندهی، قرار و مدارها، برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت رده‌های سازمانی، چارت تشکیلاتی، روشهای مختلف مورد استفاده، تاکتیکها، استراتژی، ایدئولوژی، عقیده و... اطلاع دارند، سازمانهای "ساش" دست بکار شده، از یکطرف جوترس و وحشت و ارعاب ایجاد کرده و از طرف دیگر با در دست داشتن بعضی از سرنخها و اطلاعات جزئی و یا کلی زندانی، با تکیه بر همان شعارهای مورد قبول خود آنان در لباس خدمت به امام، به کشور، به دین و انقلاب و جبران مافات، از آنان می‌خواهند که حداقل با آنان همکاری کنند و اطلاعات و تجربه های خود را در جهت خدمت به مردم و ارشاد توده محروم، در خدمت آنان بگذارند و از این طریق دین خود را به کشور و انقلاب ادا کنند.برای نیل به این مقصود، هم کابوس وحشت و ترس را برسرشان نگاه می‌دارند و هم روزنه‌ای از امید ونجات را برایشان باز می‌گذارند.

این روش اخیر که در آن جو تنهایی و تیره و تار سلول، بسیار کارگر می‌افتد در مورد بسیاری از رده‌های بالای سازمانها از جمله حسین سیفیان، فرج اللهی، قاسم عابدینی، اثنی عشری، حسین روحانی و... بکار برده و از آن نتایج دلخواه را بدست آورده‌اند. در حالیکه به اینان اعدام تعلیقی داده بودند، مستقیم و غیر مستقیم به آنان وانمود کرده بودند، در صورتیکه با همکاری کردن خود ثابت کنند که برگشته‌اند و توبه شان واقعی است، امید نجات برایشان وجود دارد و ممکن است مشمول عفو حضرت امام قرار بگیرند. و این انسانهای مأیوس درمانده، تنها نجاتی که برایشان متصور است، همکاری با مأموران اطلاعاتی و دادستانی و اثبات درستی توبه خود است. و به همین علت نهایت سعی و استعداد خود را در همکاری همه جانبه بکار می‌برند و در این مواقع، اینان از خود مأموران سازمانهای "ساش" در همکاری و دادن پیشنهادهای مختلف و نشان دادن راه و روش داغتر هستند و آنچه راکه در توان دارند ویا به ذهنشان می‌رسد برای اثبات توبه خود در طبق اخلاص می‌گذارند. حسین روحانی به نگارنده گفت: " بما اعدام تعلیقی داده‌اند، ولی شاید نجاتی پیدا بکنیم ". وی با پیشنهادهای خود به دادستانی خدمات ارزنده‌ای به آنان کرد که از جمله به بعضی از آنها در زیر اشاره می‌کنم:

۱- طرح مالک و مستأجر که در سال ٦٢ توسط دادستانی مرکز اجرا شد از جانب وی به دادستانی پیشنهاد شد. آقای حسین روحانی به دادستانی پیشنهاد کرد که برای بدام انداختن مخالفین جمهوری اسلامی، طرح مالک و مستأجر را به اجرا در آورند که براساس اطلاعیه دادستانی مرکز، در این رابطه همه مالکین در تهران موظف بودند که مشخصات کامل مستأجرین خود را به دادستانی اطلاع دهند. بطوریکه عوامل دادستانی اظهار داشتند، بسیاری از عناصر گروهها در اثر اجرای این طرح بدام افتادند.

۲- پیشنهاد اولیه مصاحبه های تلویزیونی دسته جمعی گروهها در سال ٦١، از حسین روحانی سرچشمه گرفته و به کمک بعضی دیگر از زندانیان پرورانده شده و حتی پیشنهاد اینکه چه کسانی را دادستانی وادار کند که در این مصاحبه ها شرکت کنند، خود زندانیان داده بودند. (١١٦)

۳- انتشار مجله‌ای بنام "مشکاۀ" از طرف دادستانی مرکز بوسیله زندانیان برای ارشاد مردم و جوانان نا آگاه خارج از کشور، پیشنهاد دیگر وی بود که بالاخره سرانجام نگرفت.(۱۱۷)

بعضی از زندانیان وادار شده، یا خود پیشنهاد کرده بودند که در کار بازجوئی قادرند که به دادستانی کمک کنند و در این رابطه در بعضی از بازجوئی‌ها، از بعضی از اعضاء گروهها استفاده می‌شد و یا اینکه غیر مستقیم خط می‌دادند که مثلا از فلان عضو و یا هوادار چگونه بازجوئی شود. چون طبیعی است که اعضای گروهها و سازمانها، خود بهتر از هر کس دیگری به خم و چم سازمان و تشکیلات وارد هستند و لذا اگر منعفل شوند، در زندان و غیر زندان قادرند کمک شایانی در انتقال تجربه به سازمانهای "ساش" بکنند. مهران اصدقی که طبق اعترافات خودش در مثله کردن پاسداران در سال ٦١ شرکت داشته است، در زندان بکار بازجوئی دیگران پرداخته بود. از جمله در مورد جلب همکاری خود اینجانب در انتشار مجله مشکاۀ در حالیکه چشمهایم بسته بود، از من بازجوئی بعمل آورد. (۱۱۸)

احمدرضا کریمی که مغزی کامپیوتری داشت، تمام حرکات وسکنات و زوایای کار بسیاری از اعضای سازمان مجاهدین را در کامپیوتر ذهن خود ذخیره داشت. بابرخوردی که نگارنده با وی در زندان داشتم، می‌شود گفت که وی بمنزله تاریخچه متحرک سازمان مجاهدین بود که از تمام اطلاعات و تجربه وی در مورد گذشته سازمان و اعضاء و زوایای تاریک آن بهره برداری شد و علاوه برآن، پیشنهاد تهیه جزوه‌ایکه بتواند التقاطی بودن مجاهدین را نشان دهد که در زندان رژیم شاه و جمهوری اسلامی انتشار پیدا کرد، نتیجه کار وی بشمار می‌رود.

احمد رضا، بعداز آزادشدن از زندان شاه، زندگی نیمه مخفی اختیار کرد و در خوزستان به شغل معلمی اشتغال داشت. بعداز پیروزی انقلاب بدست گروه غرضی گرفتار آمده بود. این گروه ابتدا اطلاعات مورد نیاز خود را از وی گرفته و سپس او را تحویل زندان اوین می‌دهند و در آنجا تخلیه کامل اطلاعاتی می‌شود.

وی در پاسخ به این سئوال که آیا شما از طرف ساواک مأمور شده بودی که دکتر شریعتی را وادار کنی که با ساواک همکاری و یا کنار بیاید، آنرا تکذیب کرد و گفت، این مورد جزو یکی از اتهامات من بود که خوشبختانه خانم دکتر شریعتی در دادگاه حاضر شد و آنرا تکذیب کرد. از وی پرسیدم، پس چطور این مسئله به سرعت در همه جا پخش شد؟ پاسخ داد، نظر به اینکه مخالف سازمان و خط مشی آن بودم و اطلاعات فراوانی در مورد سازمان داشتم، سازمان برای اینکه اطلاعات مرا خنثی و بی اثر سازد با اتهامهای گوناگون و انتشار آن دست به سمپاشی و تخریب همه جانبه من زد و این نیز جزو یکی از آن موارد است.

حسین سیفیان که از اعضاء با سابقه سازمان مجاهدین و فردسرشناسی در بازار بود، وی را با ماشین سواری خودش که مقداری اسلحه نیز در آن جاسازی شده بود، دستگیر کردند. وی که در زمان شاه جزو گروه مجیدشریف واقفی و صمدیه لباف نژاد بود و بطوریکه خودش نقل کرد یکی از انبارهای اسلحه سازمان در زمان شاه در اختیار وی بود که فقط سرپرستش مجیدشریف واقفی از آن اطلاع داشت. سازمان پس از فاز تغییر ایدئولوژی، شریف واقفی را در فشار گذاشته بود که اسلحه‌ها را تحویل دهد و چون وی از تحویل دادن آن سرباز زده بود، تصمیم به قتل وی گرفته و وی را کشتند.

حسین سیفیان که در زندان از سازمان بریده و برگشته بود، علاوه بر همکاری، تمام اطلاعات خود را نیز در اختیار دادستانی قرار داده بود و امید داشت که مورد عفو قرار بگیرد. به اندازه‌ای به بچه‌های دادستانی نزدیک بود که در سال ٦١، یک ماه مرخصی بوی دادند که پیش همسر و خانواده‌اش برود. اما هنگام بازگشت از این مرخصی وی را اعدام کردند.

براثر ترس و وحشتی که بربعضی از همکاران و دوستان آقای بنی صدر حاکم شده بود و آنها فریب بعضی از حرفها را خورده بودند، بطوریکه خود برای نگارنده نقل کردند، بعداز توبه کردن آنچه را که اطلاع داشته‌اند در اختیار سازمانهای "ساش" قرار داده بودند. اینجانب اطلاعاتی راکه در زندان در مورد "بنی صدریها" از همین دوستان

خودمان بدست آوردم، بسیار چشمگیر و مهم بودند و با وجودیکه مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی بودم، تاقبل از زندان از آنها بی اطلاع بودم. بر همین اساس، بنظر نگارنده اطلاعات و تجربه‌ای راکه سازمانهای "ساش" از اعضاء و هواداران خود سازمانها بدست آورده و جمع آوری کرده‌اند، از اطلاعات و تجربه های مطلع ترین و نزدیکترین فرد سازمان و یا تشکیلاتی، بیشتر و دقیق تر است.

براثر مغزشویی، ترس و وحشت، افرادی از هر دسته و سازمان و... تعهد داده بودند که بعداز آزادشدن با "ساش" همکاری خود را ادامه دهند که حتی بعضی از آن افراد بعداز آزاد شدن گرفتار بیماریهای روحی - روانی شده و از آن رنج می‌بردند.

٦- اطلاعات و تجربه های برون مرزی

بنا به گفته بعضی از اطلاعات و گزارشات، سازمانهای "ساش" از کره شمالی و روسیه کارشناس امنیتی استخدام کرده بودند. بنابر اطلاعی که دریافت کردم هنگامیکه مرحوم دکتر باهنر در همان اوایل پیروزی انقلاب به آلمان شرقی سفر کرده بود، در آنجا کارشناسان مختلف از جمله امور امنیتی از روش برخورد خودشان با دشمنان حزب و انقلاب و غلبه برآنها، با دکتر باهنر به رایزنی پرداخته و نظر مساعد خود را در این رابطه به اطلاع وی رسانده بودند.

علاوه براین، طبق اطلاعات یکی از رابطین وزارت اطلاعات، در زمانی که دولت آلمان غربی با جمهوری اسلامی تخت نرد می‌باخت، تا سالی قبل از داستان میکونوس، مأموران امنیتی آلمان، مأموران ایرانی را در آلمان تعلیم و آموزش امنیتی می‌دادند و حتی در سفری که فلاحیان، وزیر اطلاعات به آلمان کرد، از این واحدها نیز دیدار بعمل آورده بود.

سازمان "ساش" از اطلاعات و تجربه های متخصصین اطلاعاتی-امنیتی، حزب اللّه لبنان، بعضی از فلسطینیان، معاودین عراقی، گروههای شیعی افغانی، سوری‌ها، سودانی‌هاو... تا حدودی مورد استفاده قرار داده، بویژه در طراحی و اجرای قتل ها و ترورهای خارج از کشور، از کمک نیروهای امنیتی-اطلاعاتی اینان سود جسته است. تفصیل و نحوه کار، حدود و ثغور همکاریهای سازمان های "ساش" با کشورها و گروههای خارج از کشور در خور اطلاعات دقیق و تحقیق جداگانه است.

حاصل سخن

با برقراری جو سانسور و خفقان و یورش به تمام بنیادهای آزادیخواهی و حقوق فردی و اجتماعی بوسیله متولیان ولایت مطلقه، گروه گروه و دسته دسته مردم سرازیر زندانهای انقلاب شدند و پدیده نوظهور توّاب با چنین ابعاد وسیع و شکل و شمایلی که در تاریخ کشور ما سابقه نداشته، برای اولین بار بوقوع پیوست. با گسیل تّوابین به تلویزیون و انجام مصاحبه‌ها واعتراضها علیه خود، بمرور این سئوال در اذهان بسیاری مطرح شد: سبب چیست که دسته دسته زندانی، ظاهراً آماده اعتراف علیه خود می‌شوند. چه روشهایی اعمال شده است و آن روشهای شکنجه چه اثراتی بر روی متهمین و زندانیان داشته است که اینچنین آنها را بیک عنصر کارپذیر، در دست عوامل اطلاعاتی تبدیل کرده است. این سیستم شکنجه بی سابقه با این وسعت پیچیدگی و کارآیی از کجا منشاء و سرچشمه گرفته است؟ چگونه تحول و توسعه پیدا کرده و ساختار آن شکل گرفته است؟

در جستجوی پاسخهایی مناسب برای یک چنین سئوالهایی است که این نوشتار پدید آمده است.

بدون شناخت درست زمان و پدیده نوظهور انقلاب و بازگشت به آن دوران هیجان و طوفان زده با ارزشهای حاکم پذیرفته شده در آن جو در بخش وسیعی از مردم و بدون توجه به جایگاه ویژه و مسئولیت خطیر و منحصری که "مرکز ثقل" و یا "ستاره" انقلاب جهت تغییر و ساختن تاریخ کشور و جهان برای خود قائل بوده و یا بوی چنین القاء شده است، یک چنین پدیده‌ای قابل شناسایی درست نخواهد بود. آن جایگاه ویژه و مسئولیت خطیر در ذهن "مرکزثقل" و یا "ستاره" انقلاب چنان عظیم و بزرگ است که برای حفظ و خدشه ناپذیر شدن آن، کشت و کشتار، ظلم و ستم و ویرانی‌ها نه تنها چیزی بحساب نمی‌آید، بلکه گاه انجام آن ضرورت نیز پیدا می‌کند.

در شرایط جدید بوجود آمده، همزمان ارزشهای جدیدی نیز بر مرکز ثقل انقلاب حاکم شده که در مقایسه با ارزشهای گذشته که گاه و بیگاه و تا قبل از سوار شدن بر موج انقلاب و تثبیت نقش رهبری منحصر بفرد، از زبان وی جاری می‌شده است، بکلی متفاوت است. اکنون که وی در مصدر خدایی نشسته و نقش خدایی و اهورایی برای خود قائل شده است، همه را موظف می‌داند که به این نقش ویژه اشعار داشته و خدشه‌ای به آن وارد نکنند. و بدین جهت است که امر ونهی از اعمال و نظریات خود را از احدی روا نمی‌دارد. هرکه به این جایگاه ویژه و نقش اهورایی وی خدشه‌ای وارد کند، بایستی به شدت منکوب گردد.

مغزشویی افراد و کل جامعه در حال جوشش و غلیان به منظور ایجاد جوترس و وحشت در درون و برون زندانهای انقلاب، از مهمترین عوامل برقراری جو خفقان و سانسور شدید و گسیل به زندانها و واداشتن آنها به توبه و اعتراف و انجام مصاحبه های کذایی علیه خود و به نقد کشیدن افکار و عقاید خود است.

" مرکزثقل "، " ستاره " و یا " بت " انقلاب به منظور ساختن بهشت موعود ذهنی خود، با کمک اهرمهای قدرتی که یکی پس از دیگری همه اقشار مردم بدست خود در اختیارش گذاشته‌اند، بجز معدودی از افراد وابسته و نزدیک به حلقه اسرار خود، دیگران را از صحنه خارج خواهد ساخت.

پدید آمدن اغتشاش در معیارهای ارزشی و ارزیابی و قلب معیار تشخیص حق و باطل در مردم، نسبت به اعمال، گفتار و کردار مرکز ثقل و آنچه که برجامعه حاکم گشته است به سازمانهای "ساش" امکان می‌دهد که با تکیه بر اوامر و نواهی رهبری به ایجاد سازمانهای تودرتو و پیچیده‌ای به منظور حفظ و نگهداری بهشت ظاهراً ساخته شده دست بزند و با طرح و اجرای برنامه‌های مختلف، هر منتقدی را از صحنه خارج سازد و در این امر ظاهراً جز از دستگاه رهبری، از هیچ ارگان قانونی و غیرقانونی و یا شخصیتهای دیگر حرف شنوایی نخواهد داشت و حتی کار به آنجا می‌کشد که گاه خود مرکز ثقل نیز در چمبره آن سازمانهای پیچیده و تودرتو که با مجوز و اشاره خود وی ساخته شده است، اسیر و محاصره می‌گردد.

شکنجه با تمام ابعاد آن، رکن رکین این سازمانهای نوبنیاد "ساش" گشته و در این راستا، از همه تجربه‌های سازمانهای مشابه گذشته و متخصصین درجه اول آنها، در خفا و علن استفاده کرده و می‌کند.

از طریق زدوبند و خط گرفتن از اشخاص، گروهها و یا کشورهایی که اگر کسانی، خارج از حلقه اسرار رهبری به آنها نزدیک شوند و یا نامی از آنها بر زبان جاری سازند، تحت عنوان خطای بزرگ و ذنب لایغفر مورد خشم و غضب دستگاه رهبری قرار خواهند گرفت و بعنوان عوامل بیگانه و خائنین به کشور و ملت، از صحنه خارج خواهند شد.

مبارزه با یک رژیم فرسوده که مشروعیتهای مختلف خود را از دست داده و رهبری آن در افکار عمومی داخلی و خارجی، ملقب به عناوینی که در فصل اول ذکر شد، گردیده و با کودتای انگلیسی-امریکایی ۲۸ مرداد وحمایت همه جانبه آنان برسرپا مانده است، خیلی ساده تر و مایه افتخار غرور وسربلندی هر مبارزی است تا مبارزه با یک رژیم انقلابی اسلامی نوپا و با مشروعیتهای همه جانبه و منحصر در نوع خود و با برخورداری از حمایت گسترده توده‌ای و نیز داشتن رهبر توده‌ای، با آن عناوین و القاب مقدس الهی.

برای یک چنین رژیمی از پای در آوردن مخالفین خود بدون اینکه آب از آب تکان بخورد و صدایی از کسی بیرون آید، امری چندان مشکل نیست. در جوّی که حامیان و علاقمندان و تعقیب کنندگان خطوط فکری دکترمحمد مصدق، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، بنی صدر و... مجرم به حساب می‌آیند و داشتن کتاب و یا نواری از آنان سند جرم برایشان محسوب می‌شود، در یک چنین شرایطی معلوم است که برسر دیگران چه خواهند آورد. در اینگونه شرایط، با اشاره و ناز وکرشمه "مرکز ثقل" و آن تک ستاره انقلاب، توده عاشق ناآگاه برانگیخته شده، باضافه چماقداران حزب الهی سازمان داده شده، وسیله سازمانهای "ساش" بهر طرف که لازم باشد گسیل می‌شوند تا دمار از روزگار هر نفس کشی در آورند و بعد هم مفتخر به لقب جوانان حزب‌اللّه، پیش مرگ روح‌اللّه و برپادارنده دین خدا نائل شوند. فقط در یک چنین رژیمهای انقلابی ممکن است مردم را واداشت که برعلیه اعمال کرده و ناکرده خود اعتراف کنند وبعدهم اعدام شوند و هیچ اتفاقی نیفتد و جامعه نسبت به جان انسانها اینچنین بی‌احساس شود.

در تمام مواردیکه در این نوشتار نام کس و یا کسانی در رابطه با همکاری زندانی و زندانبان و دادن اطلاعات به سازمانهای "ساش" آورده شده است، هدف محکوم کردن و قضاوت ارزشی نسبت به آنان نبوده و نیست، بلکه هدف تنها، تنویر افکار عمومی نسبت به چگونگی سیر تحول و تشکیل سازمانهای ساش و منابع اطلاعاتی و تجربی که از آنها استفاده شده است، می‌باشد. نظربه اینکه نگارنده سخت معتقد است که اگر شرایط مهیا شد، امثال لاجوردیها، خلخالی‌ها، موسوی تبریزی‌ها، ری شهریها، فلاحیان ها و... فراوانند. اگر می بینیم که از میان آنهمه یکی لاجوردی می‌شود ویا دیگری خلخالی و یا موسوی تبریزی دادستان کل و یا ...، این بدین علت است که از میان بسیاری، پست

قاضی القضاتی، دادستانی مرکز، دادستانی کل، و... به اینان واگذار شده است. در همان شرایط اگر این پستها به کسان دیگر نیز واگذار می‌شد، چه بسا که همان نتایج را ببار می‌آورد. لاجرم پیش از هرچیز لازم است که تمام سعی و کوشش خود را بکار برد تا از بوجود آمدن چنین شرایطی جلوگیری بعمل آورد و الا اگر شرایط آماده شد، تعداد زیادی از انسانها آمادگی ارتکاب جنایت، ظلم و ستم و شکنجه کردن همنوعان خود را پیدا خواهند کرد. این امر منحصر به ملت و مردم ما نبوده و نیست و هرکجا چنین شرایطی آماده شده است، همان نتایج را نیز ببار آورده است. و این نکته‌ای است که کمتر آنرا مورد توجه قرار می‌دهند و غالباً به اینگونه مسائل و جنایتها بصورت مجزا و فردی می نگرند و از زمینه های بوجود آمدن چنین انسانهایی غافلند.

بسیاری از این نکته واهمه دارند، که اگر از این منظر به این جنایتها و خیانت ها نگریسته شود، جنایتکاران و کسانیکه آمر، عامل و مباشر این جنایتها هستند، تبرئه و از گناه مبری شوند. نگاه از این منظر به ما می‌آموزد که راه و روشی اتخاذ نکنیم که در آینده باز شرایط مشابهی در کشور بوجود آید.

با توجه به جداول مختلفی که در فصول گذشته ارائه شده و با عنایت به بعضی از مطالب جسته و گریخته‌ای که بمناسبتهای مختلف در این نوشتار ذکر شده است، امید است که اگر نتوانسته باشم جوابهای روشن و کاملی برای سئوالهای مطروحه در فصل اول و چهارم را بدست داده باشم، حداقل چشم خوانندگان محترم و محققین و پژوهشگران را به بازشدن زاویه‌های تازه‌ای برای فکرکردن و یافتن پاسخهای مناسبتری برای اینگونه پرسشها گشوده باشم.

علیرغم همه آنچه که گفته شد و با وجود جو خشونت، ارعاب و ترس، بازهم کسانی با ایمان راسخ در برابر رژیم دیکتاتوری مطلق ایستادند و جان خود را بر سر اعتقاد خود گذاشتند. و کسان دیگری هم هستند که با وجود ایستادگی در برابر یک چنین رژیمی، بخاطر بعضی مصالح و عوامل، کشتنشان بدست رژیم میسر نشد، ولی آنان نیز دچار انواع مشکلات و گرفتاریها شدند و از پای نایستادند و موجب از بین رفتن مشروعیتهای مختلف رژیم شدند. و دیگرانی که در داخل و خارج از کشور کوشیدند که چهره رژیم شکنجه گر و متجاوز به حقوق انسان را نزد افکار عمومی داخلی و خارجی آشکار سازند و مشروعیت انسانی، حقوقی و مذهبی آن را مورد سئوال جدی قرار دهند و سرانجام یک دادگاه مستقل و پی گیر با بررسی یکی از پرونده های جنایت، سران رژیم جمهوری اسلامی را آشکارا نزد افکار عمومی جهان تروریست اعلام کند و در نتیجه یکسال و اندی بعد، پس از کشته شدن فروهرها و نویسندگان، دستگاههای اطلاعاتی کشور مجبور شوند که قتلها را به گردن بگیرند و لاجرم فضایی بوجود آید که روزنه‌ای برای نفس کشیدن حداقل بعضی ها بوجود بیاید و آمرین و عاملین بعضی از جنایتها و قتلها آشکار بگردد. بخاطر همه آن پایمردی ها و ایستادگی ها روحشان شاد و نامشان سربلند و جاوید باد.

لندن ۱۳۷۷

یادداشتها

۱- روزنامه انقلاب اسلامی، پنجشنبه ۷ خردادماه ۱۳٦۰، شماره ۵۵۰ ص اول
۲- شاه خود در مورد دکتر محمد مصدق چنین می‌گوید:
" علت عدم اعتماد من به مصدق آن بود که در گذشته تناقضهای بسیار میان گفتار و کردارش مشاهده کرده بودم. مصدق رسماً بیانگر احساسات ضداستعماری و میهن دوستانه ایرانیان بود و اعلام میداشت که باید از اعطای هرگونه امتیاز به خارجیان اجتناب کرد و این رویه را سیاست موازنه منفی می‌نامید و در حقیقت بزرگترین نقطه ضعف او همین منفی بودن در همه شئون بود.")پاسخ به تاریخ، محمد رضا پهلوی ص ٦۷).
کسی که سیاست موازنه منفی که یک رویه سیاسی برای کوتاه کردن دست بیگانگان از دخالت در امور کشور و منافع آنست را با منفی بودن در همه شئون یکی می‌داند، آیا می‌توانست بدون اتکاء به بیگانگان بر سرقدرت باقی بماند؟!
۳- نمازجمعه آقای خامنه‌ای، کیهان، شنبه ۱۲ دیماه ۱۳٦٦، شماره ۱٤۰۸
٤- نامه آقای خمینی، مورخ ٦٦/۱۰/۱٦، صحیفه نور، جلد ۲۰
۵- نامه آقای خمینی به خامنه‌ای، مورخ ٦٦/۱۰/۲۱، صحیفه نور، جلد ۲۰
توضیح اینکه در سال ٦٦ براثر اختلافاتی که بین نخست وزیر)دولت(، مجلس، شورای نگهبان و رئیس جمهور بروز کرد، آقای خمینی حکم اجرای تعزیرات حکومتی را به دولت واگزار کرد و علاوه برآن فتوائی در مورد روابط کار، کارگر و کارفرما داد که برطبق آن فتوی، به دولت اختیار داده می‌شد که براساس خدماتی که دولت به کارفرما می‌دهد، می‌تواند کارفرما را به یک سلسله الزامات و وظایف که برعهده‌اش گذاشته می‌شود، الزام و اجبار کند.
در این رابطه، روحانیت مبارز، شورای نگهبان و رئیس جمهور آقای خامنه‌ای در مدرسه سپهسالار جمع شده و در اطراف این دو موضوع به رایزنی و تبادل نظر پرداختند و سپس آقای خامنه‌ای جمعبندی نظرات را که می‌گفت: "اقتدار دولت اسلامی تنها در چهارچوب احکام اسلام اعمال می‌شود."، طی نامه‌ای به اطلاع آقای خمینی رساند. و سپس آقای خامنه‌ای در نماز جمعه ۱۱ دیماه ٦٦ به فتوای آقای خمینی اشاره می‌کند و در مورد و روابط مربوط به کار، کارگر و کارفرما می‌گوید:
" امام می‌فرماید دولت می‌تواند در مقابل خدماتی که انجام می‌دهد، شروط الزامی برقرار کند، یعنی کارفرما که در شرایط عادی و بدون نظارت دولت می‌تواند با کارگر یک روابط غیرعادلانه برقرار کند، دولت می‌تواند کارفرما را اجبار و الزام کند بر رعایت یک سلسله از الزامات و وظایف که برعهده کارفرما گذاشته می‌شود.
و این در اختیار دولت اسلامی است و در مقابل آن، خدماتی در اختیار کارفرما گذاشته می‌شود. یعنی کارفرما از برق، جاده اسفالته، بندر و انواع و اقسام امکانات و خدمات دولتی استفاده می‌کند. شرط استفاده از این خدمات این است که باید در مقابل کارگر متعهد شود که به وی ظلم نشود و تبعیض در جامعه به صورت یک چیز رایج و عرف متداولی در نیاید. این یک نکته اسلامی به معنای برهم زدن قوانین پذیرفته شده و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست و تکیه سؤال دبیرشورای نگهبان نیز روی همین بود. حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای گفت: برخی می‌خواستند از فتوای امام اینطور استنباط و یا سوء استفاده کنند که امام می‌فرمایند: دولت می‌تواند با کارفرما شرط کند که در صورتی می‌توانی از خدمات استفاده کنی که این کارها را انجام دهی. چه کارهایی؟ کارهایی که برخلاف مقررات پذیرفته شده و احکام پذیرفته شده اسلامی است. امام می‌فرمایند: نه، این ها شایعاتی است که افراد مغرض این شایعات را ایجاد می‌کنند. یعنی چه ؟ یعنی چنین چیزی در پاسخ امام وجود ندارد. امام که فرمودند: دولت می‌تواند شرطی را بر دوش کارفرما بگذارد - این هر شرطی نیست - آن شرطی است که در چهارچوب احکام پذیرفته شده اسلامی است و نه فراتر از آن ". کیهان، شنبه ۱۲ دیماه ۱۳٦٦، شماره ۱٤۰۸ ص ۱۸

آقای خمینی در پاسخ به نامه رئیس جمهور پیرامون اختیارات حکومت اسلامی و بیانات وی در نماز جمعه می‌گوید:
" از بیانات جنابعالی در نماز جمعه اینطور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم صلی‌اللّه علیه و آله وسلمه واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیه الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آن که این جانب گفته‌ام حکومت در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است، بکلی برخلاف گفته‌های اینجانب است ... . باید عرض کنم حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌اللّه صلی‌اللّه علیه و آله و سلّم است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است...، حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند."
آنچه گفته شده است تا کنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت. صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسایلی است که مزاحمت نمی‌کنم." نامه آقای خمینی، مورخ ٦٦/١٠/١٦، صحیفه‌نور، ج ٢٠، ص ١٧٠
آقای خامنه‌ای رئیس جمهور، بلافاصله بعداز دریافت پاسخ آقای خمینی مجدداً نامه‌ای به وی می‌نویسد و در آن از حرفهای گذشته خود توبه کرده و به نظر آقای خمینی در مورد اقتدار حکومت صحّه می‌گذارد. متعاقب آن آقای خمینی در تاریخ ٦٦/١٠/٢١، در پاسخ به نامه آقای خامنه‌ای رئیس جمهور، خطاب به وی چنین می‌گوید:
" جناب حجت الاسلام آقای خامنه‌ای، رئیس محترم جمهوری اسلامی دامت افاضاته، مرقوم شریف جنابعالی واصل و موجب خرسندی گردید. اینجانب که از سالهای قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمداللّه تعالی تاکنون باقی است، جنابعالی را که یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید..." صحیفه نور ج ٢٠، ص ١٧٣
٦- در رابطه با شرکت طیب حاج رضایی و به راه انداختن دسته در ١٥ خرداد ٤٢ و نقش وی در آن حادثه، زمزمه و شایعاتی از طرف دست اندرکاران دادگاه و وکلای آن پرونده مبنی بر دستور گرفتن از ساواک جهت راه انداختن بلوا و شورش بگوش رسیده است و گفته شده که هربار وکیل طیب خواسته است این مسئله را در دادگاه مطرح کند، رئیس دادگاه از طرح آن جلوگیری بعمل آورده است. بهرحال این مسئله نیز نظیر بسیاری از مسایل دیگر کشورما در خور یک بررسی و تحقیق جدی است که روشن ساختن آن از جانب کسانی که اطلاعات موثقی در دست دارند شاید بتواند گرهی از گره ها را بگشاید. اللّه اعلم.
٧- طبق آمار از مجموع ٣٤١ نفر از شهدای گروههایی که تا قبل از پیروزی انقلاب با رژیم شاه برخورد مسلحانه و مبارزاتی داشته‌اند، ١٧٢ نفر از فدائیان، ٧٣ نفر از مجاهدین، ٣٨ نفر از گروههای کوچک مارکسیست بودند و تنها ٢٨ نفر از گروههای کوچک اسلامی از جمله هیئتهای مؤتلفه بودند.")نقل از ایران فردا، شماره ٥٧، صفحه ٢٩)
٨- قرآن سوره مائده، آیه ٣٢
٩- به نقل از کتاب مأموریت برای وطنم.
١٠- به نقل از بحث شفاهی پروفسور کاتم با آقای بنی صدر در پاریس.

۱۱- در رژیم شاه، زندانیانی نیز بوده‌اند که حتی بعداز پایان مدت محکومیتشان به اصطلاح "ملی کشی" کرده‌اند و مدتی اضافه در زندان نگهداشته شده‌اند.

۱۲- در پرونده‌های ساواک، گزارش متعددی از زندگی خصوصی بسیاری از افراد که به نحوی تحت نظر ساواک بودند وجود داشت. گاهی با برملا کردن بعضی از آن موارد از آنها، بهره برداری می‌کردند.

۱۳ و ١٤- چون در انقلاب هند در طول چندین دهه، حزب کنگره عرصه فعالیت افراد و شخصیتهای برجسته و کارکشته گردیده و نقش اجتماعی و حقوقی مستقلی پیدا کرده بود، مانع از بوجود آمدن دیکتاتوری قبل و بعداز ترور گاندی گردید. و یا کنگره خلق آفریقای جنوبی نقشی را بازی کرد که بطور مسالمت آمیز حکومت به نمایندگان مردم انتقال پیدا کرد.

۱۵- شیعه باوجود داشتن این اعتقاد که فقط چهارده نفر معصوم وجود دارد)که از آن ١٤ نفر، سیزده نفرشان به لقاءاللّه پیوسته‌اند و نفر چهاردهم نیز در غیبت است(و مابقی انسانها جایزالخطا هستند و معنای این اعتقاد آنست که هیچکس را نباید مطلق کند و همه را باید با دید نسبی بنگرد. ولی متأسفانه جوامع شیعی سخت دچار مطلق گرایی شده‌اند و به انسانها با دید نسبی نگاه نمی‌کنند و همه بدنبال یافتن ناجی و بت مورد قبول خود هستند.

١٦- مشهور است که آقای غلامرضا آقازاده، وزیر نفت آقای مهندس موسوی نخست وزیر، هنگامی که در کابینه آقای هاشمی رفسنجانی پست وزارت خود را حفظ کرد، در جلسه‌ای که با شرکت همه معاونین و مدیران قسمتهای مختلف آن وزارتخانه تشکیل داد گفت: " من ریل عوض کرده‌ام، هرکسی با ریل جدید می‌تواند خود را تطابق دهد بماند و اگر نمی‌تواند برود."

١٧- نگاه کنید به کتاب کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاث)تهران - نشر نو، ١٣٦٢)، از The Anatomy of Revolution, by Crane Brinton, New York 5691

١٨- آقای خمینی بعداز اشغال سفارت امریکا وسیله دانشجویان پیرو خط امام برای حذف مرحوم مهندس بازرگان از صحنه و انداختن نارسائی ها به گردن وی گفت: من اشتباه کردم که بازرگان را نخست وزیر کردم. اشغال سفارت امریکا که موجب از بین رفتن دارائی های کشور و تحمیل جنگ ویرانگر به کشور گردید را انقلاب دوم و برتر از انقلاب اول خواند. و بدینوسیله بسیاری از وطن پرستان و ملیون را از صحنه خارج ساخت.

۹۱- The private Life of Chairman Mao, The Memoiries of Mao Personal physicien
Dr. Zhisui Li. Translated by Professor Tais Hung-Chaowitt

٢٠- نظیر قتل شمس آبادی، حسنعلی منصور، مهندس بحرینی، فاجعه سینمارکس، روابط با غرب و عوامل ساواک و حوادثی نظیر آن در طول مبارزات انقلاب اسلامی ایران.

٢١- تاریخ طبری، جلد یازدهم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ٤٦٢٥

٢٢- تاریخ عجیب عبرت آموز است اما عبرت گیرنده کم. ملاحظه می‌کنید که طبق بیانات امام جعفر صادق)ع(، آنهایی که مردم را به پوشیدن لباس سیاه بعنوان لباس مورد قبول دین تشویق می‌کنند، از پیروان روش و منش بنی عباس هستند و نه امام صادق)ع(.

٢٣- حداقل میبایست آن مسلمانان و شیعیانی که آقای خمینی به آنها گفته بود که من با حکومت کاری ندارم و حکومت مال شماست و من می‌روم قم به کار طلبگی می‌پردازم، این درس را از امام خود حضرت صادق گرفته بودند و این اندازه فکر می‌کردند که آقای خمینی اگر خودش هدف و ایده‌ای خاص در سر نداشت، دست به یک چنین کارهایی نمی‌زد و باعث قیام ١٥ خرداد سال ٤٢ نمی‌شد و به زد و بندها تن نمی‌داد و خود را به زندان و تبعید و بی خانمانی نمی‌انداخت که دیگران بیایند و بر مسند زعامت و رهبری انقلاب تکیه بزنند و یا دسته دیگر که

می‌گویند آقای خمینی را می‌شناختیم، ولی کسی را می‌خواستیم که شاه را از اریکه قدرت به زیر بکشد، چقدر به بیراهه رفته‌اند.

۲٤- مروج الذهب، نوشته مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج دوم، ص ۲۵۸ و ۲۵۹

۲٦ و ۲۵- تاریخ یعقوبی، ج دوم، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۳۳٤ و تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، ص ٤٦٥٤

۲۷- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، صص ٤٦٥۲ و ٤٦٥۳

۲۸- عبور از بحران هاشمی رفسنجانی، پاورقی صفحه ۳٤۹

۲۹- نکته ششم از نامه آقای هاشمی رفسنجانی به آقای خمینی، مورخ ۵۹/۱۱/۲۵، مندرج در کتاب عبور از بحران.

۳۰- روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۷٤/۱/۱٦

۳۱- تیمسار ولی‌اللّه فلاحی، رئیس ستاد مشترک ارتش بود.

۳۲- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، ص ٤٦۵۵

۳۳- العبر، تاریخ ابن خلدون، ج دوم، ترجمه عبدالحمید آیتی، ص ۲۷۷

۳٤- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۰، ص ٤۵۰۱

۳۵- همان سند، ص ٤۵۱٦

۳٦- همان سند، ص ٤۵۵۲

۳۷- همان سند، صص ٤۵۵۰ و ٤۵٦٤

۳۸- همان سند، صص ٤۵۰۱ و ٤۵۱٦

۳۹- همان سند ص ٤۵۲۹

٤۰- تاریخ یعقوبی، ج دوم، صص ۳۲۹ و ۳۲۰

٤۱- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، ص ٤٦۵۵

٤۲- تاریخ ابن خلدون، ج دوم، ترجمه عبدالحمید آیتی، ص ۲۹٦ و تاریخ طبری، ج۱۱ ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ٤۷٤۰

٤۳- نظیر آقای خامنه‌ای که تاب و توان تحمل آقای منتظری را ندارد و با وجود وی، ولایت و مرجعیت ساختگی خود را متزلزل می‌بیند.

٤٤- تاریخ طبری، جلد۱۱ ، ص ٤۸۵۹

٤۵- ابوجعفرمنصور در نامه‌ای به محمد می‌گوید: "...در قبال تو تعهد دارم که اگر از آن پیش که به تو دست یابم توبه کنی و بازآیی، ترا با همه فرزندانت و برادرانت و پیروانتان به خونها ومالهایتان امان دهم و از هر خون و مالی که به گردن تو است در گذرم و هزار هزار درهم به تو دهم و هرچه بخواهی به تو دهم و هر چه بخواهی انجام دهم و در هر ولایتی که بخواهی منزل دهم و همه کسانی را که از مردم از خاندان تو که در زندانند رها کنم و هرکه را پیش تو آمده و یا با تو بیعت کرده و پیروی تو کرده و یا در چیزی از کار تو دخالت کرده امان دهم و هرگز هیچکسی از آنان را در مورد چیزی از او سر زده تعقیب نکنم. اگر خواستی برای خویش اطمینان گیری هرکه را خواستی پیش من فرست تا امان و پیمان و قراری که مورد اطمینان تو باشد بگیرد.". سپس محمدبن عبداللّه در جواب نامه منصور می‌گوید: "من نیز همانند امانی که به من عرضه کرده‌ای به تو عرضه می‌کنم که حق، حق ماست و شما بنام ما دعوی اینکار کرده‌اید و به کمک شیعیان ما در باره آن قیام کرده‌اید و به برکت ما توفیق یافته‌اید. پدر ما، علی وصی بود و امام بود، چگونه ولایت او را به ارث برده‌اید در صورتیکه فرزندان وی زنده‌اند ... بنام خدا در قبال تو تعهد می‌کنم که اگر به اطاعت من درآمدی و دعوت مرا پذیرفتی، ترا به جان و مال و هرحادثه‌ای که

آورده‌ای امان دهم مگر در باره حدی از حدود خدا و یا حقی که از آن مسلمانی و یا ذمی‌یی باشد که می‌دانی از اینگونه چه به گردن داری. حق من از تو به اینکار بیشتر است و پیمان را بیشتراز او رعایت می‌کنم که تو پیمان و امان به من میدهی که به کسانی پیش از من داده‌ای. چگونه امانی به من می‌دهی؟ امان ابن هبیره یا امان عمویت عبداللّه بن علی یا امان ابومسلم؟")ترجمه تاریخ طبری، ج ۱۱، صفحات ٤٨٠٥-٤٨١٣

٤٦- تاریخ طبری، ج ۱۱، صص ٤٨٠٥-٤٨٠٨

٤٧- تاریخ ابن خلدون، ج دوم، ترجمه عبدالحمید آیتی، ص ٢٩٦

٤٨- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، ص ٤٧٨٠

٤٩- سازمانهای اطلاعات-امنیت و شکنجه، شامل عوامل دادستانی انقلاب و ارتش، سپاه، کمیته، اطلاعات مردمی، بسیج مردمی، وزارت اطلاعات و زندانبانان است که از همه آنها به نام "ساش" یاد می‌شود.

٥٠- اگر کسانی به تحقیق این قبیل کارها و روشهای انجام شده خلاف عرف، شرع، اخلاق، دین و قانون که در خفا، قبل و بعداز پیروزی انقلاب اسلامی وسیله گروهها، اشخاص و رهبران انجام پذیرفته است، همت بگمارند، آن تحقیق خود، کتاب قطوری خواهد شد.

٥١- آقای امیرعلائی را در یک تصادف ساختگی اتومبیل از بین بردند. آقای حجت الاسلام محمودی، عضو مؤثر کتابخانه سیاسی و از نزدیکان آیت‌اللّه منتظری را نیز بنا بگفته مطلعین بعداز قضیه سید مهدی هاشمی، در یک تصادف ساختگی بقتل رساندند.

٥٢- چون آقای معادیخواه، عضو کمیته مرکزی حزب جمهوری اسلامی بود.

٥٣- غائله ١٤ اسفند ١٣٥٩، دادگستری جمهوری اسلامی ایران، شورای عالی قضایی، چاپ اول، ١٣٦٤، صص ٤٠٩-٤١٠

٥٤- روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ١٧ آذر ١٣٦٧، شماره ١٨٦٣٢، صص ١ و ٢

٥٥- خاطرات سیاسی ری شهری، باب سوم، ص ٢٧٨

٥٦- و منظور از این مسائل شدید خلاف اخلاق، براساس محتویات پرونده، لواط است.

٥٧- "... دیکتاتوری کم‌کم بروز می‌کند در انسان، از اول خیال می‌کند که خودش یک آدمی است که با دیکتاتوری مخالف است، لاکن بعضی وقتها که اتفاق در آرا و در اقوال شروع می‌کند تحمیل کردن، رأی خودش را هم می‌خواهد تحمیل کند بر دیگری، نه اینکه با برهان ثابت کند، تحمیل می‌خواهد بکند بر دیگران. این دیکتاتوری است که انسان بخواهد آن چیزی را که خودش فکر کرده است دیگران از او بی جهت قبول بکنند ... شما خیال نکنید که اول رضا خان یک دیکتاتوری بود یا هیتلر یک دیکتاتور -کسی- بود، آنوقتی که رضاخان در آن محلی که متولد شد و چه بوده است، دیکتاتور هم نبوده است، هیتلر هم نبوده، کم‌کم که وارد جامعه شدند و قدرت پیدا کردند، هرچه قدرت زیادتر شد ملکه‌ای که در باطنش بود هی زیادتر شد و همینطور به تدریج قوت پیدا کرد تا یکوقت یک دیکتاتوری شد مثل هیتلر یا در مملکت ما یک دیکتاتوری شد مثل رضاخان ...")صحیفه نور، ج ١٤، ص ٧٢ سخنرانی ٥٩/١١/٢٤)

٥٩ و ٥٨- آقای ابراهیم یزدی که بنا بگفته ها و نوشته های خودش، نزدیکترین فرد به آقای خمینی بوده است، بعداز اینکه آقای خمینی سوار بر اریکه قدرت شد و وی نیز بنا به هر انگیزه‌ای مطیع بی چون و چرای وی نگشت، تا حدودی محترمانه از صحنه حذف شد. آقای دکتر یزدی که در زمان نخست وزیری مهندس بازرگان وزیر امور خارجه بود، خود داستان دور زدن شورای انقلاب و هیئت دولت و گرفتن فرمان قطع رابطه با مصر، از بالای سر هیئت دولت و شورای انقلاب را از آقای خمینی، در مقاله‌ای تحت عنوان "رابطه با امریکا شیوه و مرجع تصمیم گیری"، مندرج در مجله ایران فردا، شماره ٤٢، اردیبهشت ماه ٧٧، صص ١١ و ١٠، چنین توضیح می‌دهد:

" ... شرایط ویژه هر کشوری ممکن است رویه های ویژه‌ای را اقتضاء نماید. بعنوان مثال هنگامیکه دولت مصر دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت و قرارداد کمپ دیوید با صحرای سینا را با آن دولت امضاء کرد، بسیاری از کشورهای عربی با مصر قطع رابطه کردند. اینجانب گزارشی در این مورد تهیه و در هیئت دولت و سپس در شورای انقلاب مطرح و قطع رابطه دیپلماتیک با مصر را پیشنهاد دادم. اما هم در دولت و هم در شورای انقلاب این پیشنهاد تصویب نشد. هنگامیکه گزارش کامل را به رهبر فقید انقلاب دادم، ایشان پیشنهاد اینجانب را تأیید کردند و طی یادداشتی نظر موافق خود را به وزارت امور خارجه ابلاغ کردند."

و این تنها بعنوان مثال و نمونه ذکر گردید و الا موارد زیادی وجود دارد که نشان دهنده این است که چسان افراد در گرفتن فرمان برای امیال و یا راه حل خود که فکر می‌کنند یگانه و بدیل است، از دست مرکز ثقل از یکدیگر سبقت می‌گیرند و رهبر آگاه از این مسائل و مکنونات نیز، از همه آنها در جهت خواست خود بهره برداری می‌کند.

٦٠- کسانیکه اهل دردند و کسانیکه بخواهند تفاوت اینگونه روش و رفتارها ومغایرت آنها با اصل و ریشه دین را مورد مطالعه قرار دهند، لازم است که به رفتار و مشی حضرت علی)ع(در دوران حکومت چند ساله‌اش که نمونه اتّم و اکمل یک مشی دینی و انسانی است بپردازند. اگر به این نتیجه رسیدند که آنحضرت اینگونه روشهای جمهوری اسلامی را کاملا مغایر با دین می‌دانست و هرگز دست به چنین روشهایی برای حفظ و نگهداری حکومت خویش نمی‌زد، آنوقت وظیفه خود بدانند که رفتار کسانی را که تحت لوای دین بر اریکه قدرت سوار شده‌اند و انجام هر عمل و شیوه‌ای را برای حفظ و نگهداری قدرت خویش، از اوجب واجبات می شمرند، به پای دین نگذارند.

٦١- هنوز کمتر از ٥-٦ ماهی از انقلاب نگذشته بود که براثر فشار بعضی‌ها، آقای خمینی هیئتی را مأمور بررسی پرونده های اختلاس در بنیاد مستضعفان کرد. سخنگوی آن هیئت آقای صادق طباطبائی در مصاحبه‌ای اعلام کرد که متجاوز از ٧٠٠ پرونده اختلاس وجود دارد. بعد هم معلوم نشد که این پرونده های اختلاس چه شده است و روز به روز اختلاس و غارت اموال مردم در بنیاد مستضعفان کلانتر و بیشتر شد. گویا قرار بر این بوده است که برای غارت و سیر کردن شکم گرسنه وسیری ناپذیر هیئت حاکمه، بنیاد مستضعفان را بنیاد نهند. اگر کسانی همت بخرج داده و کار تحقیق و غارت و چپاول این بنیاد را برعهده بگیرند، خود کتابی قطور خواهد شد که وسعت غارت بیت المال را تنها در این مرکز روشن خواهد کرد.

٦٢- آقای خمینی در یک سخنرانی اعلان کرد: اینهائی که اموالشان مصادره شده است خیلی بیشتراز اینها بدهکارند.

٦٣- در گرماگرم پیروزی انقلاب نقل می‌کردند، رؤسای دو کمیته با ٣-ژ بدستان خود برای غارت منزل یکی از صاحب منصبان اقتصادی رژیم گذشته همزمان بهم رسیدند. این دسته به آن یکی می‌گفت این محل غنیمتی من است و آن دیگری می‌گفت غنیمتی من است و سر غارتگری با هم جدل می‌کردند.

٦٤- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به کتاب "در اوین"، جلد اول، از همین نویسنده.

٦٥- انفجار حزب جمهوری اسلامی بهانه و شرایط نهایی را برای بوجود آوردن جو ارعاب و ترس و برقرار کردن سانسور شدید و ریختن شالوده دیکتاتوری مطلق بدست دستگاه رهبری داد. از نقطه نظر این زاویه است که لازم است به این انفجارنگریسته شود تا معلوم شود چه دستهایی دست‌اندرکار بوجودآمدن یک چنین بهانه و شرایط نهایی برای تصفیه حسابهای کلی با مردم و استقرار دیکتاتوری مطلق بوده است؟

٦٦- DES PALAI DU CHAH AUX PRISONS DE LA REVOLUTION

٦٧- از اینکه روش غلط بعضی از گروهها، بویژه اعلان جنگ مسلحانه بعداز خردادماه سال ٦٠ با رژیم جمهوری اسلامی در آن مقطع نادرست بوده است، با وی همعقیده هستم. ولی اینکه رژیم در خط قبضه کردن قدرت و

استقرار دیکتاتوری ناخودآگاه و ناخواسته افتاده است، عاری از حقیقت است. دستگاه رهبری بلافاصله بعداز پیروزی انقلاب در خط حفظ و استقرار سلطه خود بر مردم و کشور برآمد و این عامل از جمله عواملی است که بعضی از گروهها را به اتخاذ روش نادرست سوق داد.

شکنجه نیز که یکی از وسایل استقرار سلطه و دیکتاتوری است، از همان مراحل اولیه بعداز پیروزی انقلاب شروع شد. اما اعلان جنگ مسلحانه بر شدت و حدت آن افزود و اینک که کتاب "عبور از بحران" را آقای هاشمی رفسنجانی به رشته تحریر در آورده است، خود بهترین سند و شاهد گویای اتخاذ روش حذف همه و استقرار دیکتاتوری مطلق است. ٦٨- به نقل از مقدمه کتاب "ازکاخ شاه تا زندان اوین"، چاپ دوم، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ١٣٧٣

٦٩- خواننده عزیز می‌تواند مقایسه‌یی بین اینها با محاکمات مسکو)زینوویف، کامنف، بوخارین، ...(بعمل آورد تا به نکات تازه‌ای در این رابطه دست یابد.

٧٠- قلعه حیوانات، نوشته جورج اورل، شباهت تامی به انقلاب و رهبران آن و نحوه تغییر و دگرگونی آن دارد که مطالعه آن خالی از فایده نیست.

٧٢ و ٧١- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به کتاب تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق در سال ٥٤، شماره ٤ جنگل، دو کتاب شامل بحثهای درون گروهی سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدائی خلق، اسناد جبهه ملی دوم گروه باختر امروز، روزنامه باختر امروز، نوشته های مصطفی شعاعیان.

٧٣- اوایل پیروزی انقلاب، روزیکه مقر فدائیان خلق در خیابان میکده را انقلابیون مسلمان تصرف کرده بودند، آقای مسعود رجوی به همراه محمدمهدی جعفری و محسن رضایی به منزل آقای احمد صدر که در آنجا آقایان بازرگان، یزدی، صباغیان، عزت اللّه سحابی و آیت اللّه طالقانی نیز بودند، وارد شدند. آقای رجوی بحثی را در مورد دولت موقت شروع کرد و آنها را مورد حمله قرار داد، بطوریکه نهضتی ها عصبانی شدند و پرسیدند که چه کسی این حرفها را زده است؟ آقای رجوی گفت: بنی صدر گفته است و قصدش این بود که آنها را علیه بنی صدر تحریک کند. بعد از آن، جریان چریکهای فدائی خلق را مطرح کرد و گفت: که امروز ریخته‌اند و مقر آنها را گرفته‌اند. آیت‌اللّه طالقانی گفت: حق با مردم است که چنین کردند، آنها هر روز صبح و شام توطئه می‌کنند و بنابراین مردم می‌ریزند و می‌گیرند و مردم کار درستی کرده‌اند. سپس آقای طالقانی فرمود: همین روزها مردم می‌ریزند و مقر شما را نیز می‌گیرند، بخاطر اینکه آنها هرکاری که می‌کنند شما از آنها پشتیبانی می‌کنید. بعداز آن آقای طالقانی در مقام نصیحت برآمد و گفت من پیش امام خیلی از شما وساطت کرده‌ام و شما مثل فرزندان من هستید. سپس آقای رجوی به آقای طالقانی گفت همین یک حرف برای من کافی است.)که شما فرزندان من هستید(و بلند شد و گفت من هم اکنون در دانشگاه سخنرانی دارم و رفت در دانشگاه و گفت من هم اکنون از پیش آیت‌اللّه طالقانی می‌آیم و ایشان فرمودند که : "شما فرزندان من هستید " و سپس داستان پدر طالقانی از آنجا شروع شد.

٧٤- چون غالب خود اینان بصورت ابزاری چشم و گوش بسته گوش بفرمان رهبر انقلاب هستند، نسبت به دیگران نیز همان احساس را دارند و دلشان می‌خواهد که اینان نیز بدون چون و چرا حرف این سربازان واقعی انقلاب و نماینده رهبری را پذیرا باشند و اگر غیراز این عمل کنند، آنان را اغفال شده و معاند می‌پندارند.

٧٥- و بقول آیت‌اللّه طالقانی، بیعرضه ترین و ساده‌ترین آخوند هم امروز حداقل رئیس کمیته محل است که ٣-ژ بدست و افراد مسلح تحت امر دارد.

٧٦- لاجوردی کسیکه به جلاد اوین مشهور شد و در این عصر و زمانه گروه گروه بچه های این مرز و بوم را به جوخه های اعدام می‌سپرد و هنگامیکه به قاضی القضات اوین، آقای محمدی گیلانی اعتراض کردند که چرا اینهمه

احکام اعدام صادر می‌شود؟ در جواب گفته بود: چه کنیم ما خودمان هم اسیر دست آقای لاجوردی هستیم و طبق نقل قول موثقی، هنگامیکه در سال ٦٣ آقای منتظری برای عزل آقای لاجوردی از سمت دادستانی به آقای خمینی فشار آورد، شبی به جماران تلفن می‌کند و به احمدآقای خمینی می‌گوید: "به پدرت بگو باید بین من و لاجوردی یکی را انتخاب کند. چون هنوز در آن زمان، شرایط حذف آقای منتظری مهیا نشده بود، با حذف پست دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، آقای لاجوردی را از پست دادستانی حذف کردند. پس از این تغییر و تحول و تحویل دادن زندانها به مسئولین جدید، طبق فهرست موجود، تعداد زندانیان تحویل گرفته شده در زمان آقای لاجوردی با تعداد زندانیان تحویل داده شده، هم خوانی نداشت و تعداد قابل ملاحظه‌ای زندانی کم آورده بود. یعنی اینکه عده‌ای زندانی را در طول زمان حتی بدون تشکیل دادگاههای صوری زیر شکنجه و یا ... از بین برده بود. آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور که طرفدار قانون و حقوق فردی و اجتماعی است، پس از ترور یک چنین شخصی، وی را به لقب "سردار سرافراز اسلام" ، "شهید والامقام"، "خدمتگزار مردم" و "سرباز سخت کوش انقلاب" مفتخر گردانید. آیا این نوع نحوه نگرش، صرفنظر از هرنوع مسئله‌ای، از جمله حکایت از اغتشاش در معیارهای ارزشی و ارزیابی نیست؟

٧٧- مجله ایران فردا، شماره ٣٢، ویژه نامه انتخابات، سال پنجم، اردیبهشت ٧٦، ص٣٢

٧٨- غرض از ذکر این نکات، قضاوت ارزشی در مورد آنها نیست، بلکه نشان دادن واقعیات و جوی است که زندانی در آن بسر می‌برده است.

٧٩- این جوانان از روی احساس و علاقه در بسیاری از موارد فکر می‌کنند که خود ابتکارعمل را در دست دارند. اما متأسفانه حقیقت بگونه‌ای دیگر است و ابتکار عمل در دست کارگردانان پشت صحنه است. برای روشن شدن این نکته کافی است که بچند حادثه عظیمی که در تاریخ انقلاب کشور ما رخ داد و ظاهراً این جوانان ساده و بی تجربه نقش بازی کرده و ابتکار عمل را در دست داشته‌اند، توجه کنید: اگر به وقایعی نظیر گروگان گیری و نتایج خفت بار آن، چماقداری، ادامه جنگ تا شکست و سرکشیدن جام زهر، مسئله سلمان رشدی و... را با دیدی کالبد شکافانه بنگرید، به این نتیجه خواهید رسید که در تمام این پدیده‌ها، گردانندگان پشت صحنه سرنخ را در دست داشته‌اند و هروقت که لازم بوده وسیله همین جوانان آن را شل و سفت کرده‌اند. بجرأت می‌توان گفت که کمتر مورد مهمی می‌توان دید که بعدازپیروزی انقلاب کار در دست کارگردانان پشت صحنه نبوده باشد. در مواردی هم که جوانان ابتکار را در دست داشته‌اند، رهبر و دستگاه رهبری سوار بر آن موج شده و کشتی را بطرف ساحل مورد نظر خود هدایت کرده‌اند.

٨٠- لنین در پاسخ به اعتراض شوتمن، در رابطه با کمبود تجربه و تخصص برای اداره کشور می‌گوید: " هر کارگری می‌تواند طی چند روز وزیر بودن را بیاموزد. هیچ نیاز به کیفیتی ویژه نیست. حتی لازم نیست که اصول فنی را درک کند. این قسمت امور را حرفه‌ای ها که ناگزیر از کارکردن برای ما خواهند بود انجام خواهند داد.")زندگی و مرگ لنین، نوشته رابرت پاین، ترجمه عبدالرحمن صدریه، ص ٢٧٨)

٨١- در سالهای اخیر، سازمانهای حقوق بشر (N G O) مطالعات و تحقیقاتی را در این رابطه پی گرفته‌اند که آن مطالب در مجله‌ای تحت نام Torture : Never More)شکنجه: دیگر هرگز(، انتشار پیدا کرده است.

٨٢- کیهان، یکشنبه ٢٩ بهمن ٥٧، شماره ١٠٦٤، ص ٤، مرکز ساواک چگونه تسخیر شد.

٨٣- ظهور وسقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ج اول، صص ٦٢٤-٦٢٥ و ٦٧٤

٨٤- همان مدرک، صص ٦٧٤-٦٧٦

٨٥- همان مدرک، صص ٦٧٠-٦٧١ و ٦٨٥

٨٦- همان مدرک، صص ٦٢٨-٦٢٩ و ٦٧٤

۸۷- برای اطلاع بیشتر از سازمان بی سیم و "دفتر ویژه اطلاعات"، به کتاب ظهور و سقوط پهلوی، صص ۳۵٤-۳٦۳ و ۳۸۹-٤۰۷ نگاه کنید.

۸۸- شاه در پاسخ به تاریخ از سرمایه گذاری و مشارکت ایران در نفت شمال انگیس پرده بر می‌دارد و آقای مهندس بازرگان در نامه‌ای پیرامون مشارکت ایران در سرمایه نفت شمال و سرنوشت آن پرسیده و هنوز که هنوز است دستگاه رهبری جمهوری اسلامی به آن جواب نداده و سکوت کرده است.

۸۹- از کاخ شاه تا زندان اوین، نوشته احسان نراقی، ص ۳٤۲

۹۰- از این نگاه، آیا پول پوت در کامبوج و طالبان در افغانستان زائیده فرهنگ خشونت، حذف و تخریب مارکسیستی نیستند؟ و آیا این سیستم خشونت و شکنجه و بنیاد جدید سازمانهای "ساش"، در رژیم جمهوری اسلامی متأثر از احزاب چپ و چپ گراهای اسلامی که یک چنین فرهنگی در آن ها غلبه دارد، نبوده است؟

۹۱- اولین جلسه هیئت مؤسسان حزب توده، در مهرماه ۱۳۲۰، در منزل سلیمان محسن اسکندری با حضور ۳۷ نفر از دسته ۵۳ نفر و کمونیستهای دیگر تشکیل یافت. علی‌اف، کاردار سفارت شوروی که بزبان فارسی خوب صحبت می‌کرد و قیافه شرقی هم داشت در این جلسه حاضر شد. موضوع مذاکره در این جلسه، تشکیل حزبی بنام کمونیست بود. علی‌اف با این نام مخالفت کرد و استدلال می‌کرد که با توجه به شرایط و اوضاع و احوال ایران، حزبی باید تأسیس شود که معتدل و میانه رو باشد تا بتواند کلیه طبقات را در خود جمع آوری کند. بدین لحاظ نام حزب کمونیست در شرایط فعلی برای ایران مناسب نیست. بالاخره پس از شور بسیار نظر علی‌اف پذیرفته شد، نام "حزب توده" برای حزب جدیدالتأسیس انتخاب گردید." نقل از صص ۱۹۹ و ۲۰۰ کتاب کمونیزم در ایران، سرهنگ علی زیبائی.

۹۲- اینان با تکیه بر روش خشونت و حذف، از این نکته غافل بودند که اولا قادر نخواهند بود اعتماد آقای خمینی و دستگاه رهبری را بخود جلب کنند و ثانیاً دستگاه رهبری و سازمانهای "ساش"، همین روشهای ارائه شده وسیله خودشان را در مورد خودشان بکار خواهند بست و به تأمین و مراقبت آنان خواهند پرداخت و ثالثاً در مواقع حساس، غربی ها به بهانه مقابله با کمونیزم بین‌المللی به کمک رژیم خواهند شتافت، همچنانکه در رساندن اطلاعات در مورد خود حزب توده عمل شد.

۹۳- کتابچه حقیقت، صص ۸ و ۱۰

۹٤- گروه نامارا، گروه قطب زاده و گروه ... است. اینجانب در ایامی که در محبس بودم با غالب اعضاء این گروهها و کسانیکه اعدام نشده بودند، هم بند بودم. آن ها در جریانهای مختلف بازجوئی پی برده بودند که عامل نفوذی لو دادنشان سرهنگ کبیری و سرهنگ عطاریان بوده‌اند. اطلاعاتی که از اینان دریافت کردم در انطباق کامل با مطالب "کتابچه حقیقت" است.

۹۵- کتابچه حقیقت، صص ۱۱ و ۱۲

۹٦ و ۹۷- کتابچه حقیقت، ص ۱۲

۹۸- "تا حالا ما گرفتار لاف و گزاف محمدرضاخان بودیم بصورت شاهنشاهی، اعلیحضرت آریامهری، حالا گرفتار ملیت و آزادی و این حرفها هستیم، سر قبر دکتر مصدق برویم و... عرض کنم... از این حرفها... ما نه آنها را باور کردیم و نه اینها را باور می‌کنیم". سخنرانی آقای خمینی در تاریخ ۵۷/۱۱/۸، صحیفه، نور جلد چهارم، ص ۲۷۲

۹۹- "آن مقاصدی که بر خلاف مسیر ماست، با اسم یک نفر که ملی است، مسیر ما نفت نیست، نفت پیش ما مطرح نیست. ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست، این اشتباه است . ما اسلام را می خواهیم، اسلام که آمد، نفت هم مال خودمان می‌شود". سخنرانی آقای خمینی در تاریخ ۵۸/۳/۳، صحیفه نور، ج ٦، ص ۲۵۸

۱۰۰- " آقایان سر یک ملی شدن چیز، امروز دیدید که التماس می‌کنند که بگذارید یک قدری بگذرد ببینیم ملی چطوری است. ما چقدر سیلی از این ملیت خوردیم. من نمی‌خواهم بگویم که در زمان ملیت، در زمان آن کسی که اینهمه از آن تعریف می‌کنند، چه سیلی به ما زد و آن آدم من نمی‌خواهم بگویم که طلبه های مدرسه فیضیه را به مسلسل بستند در آن زمان همان طوری که زمان پهلوی بستند." سخنرانی آقای خمینی در تاریخ ۵۹/٤/۲۹، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۵٦

۱۰۱- جهت اطلاع از چگونگی بازداشت و مشروح آن، به کتاب "در اوین"، جلد اول، از همین نگارنده نگاه کنید.

۱۰۲- آقای سرهنگ حاتمی افسر اطلاعاتی رکن دوم ارتش بود. وی در زمان ریاست جمهوری آقای بنی صدر، تا قبل از دزدیده شدن سند از دفتر، یکی از مشاوران نظامی ریاست جمهور بود. بعد از حذف بنی صدر و تشکیل شورای ریاست جمهور، وی دبیر شورای ریاست جمهور شد و بعداز انتخاب رجائی به ریاست جمهوری وی را به فرماندهی دانشکده افسری منصوب کردند. بعضی نظرها براین است که وی هم برای حزب توده کار می‌کرده است و هم برای انگلیسی ها و وی یک جاسوس چند جانبه بوده است.

۱۰۳- این شخص بعداز انقلاب نام خود را به علو تبار تغییر داد.

۱۰٤- کتابچه حقیقت، صص ۹ و ۱۰

۱۰۵ و ۱۰٦- کمونیزم در ایران، ص ۵۳۷. برای اطلاع کامل از این حادثه به صص ٤۲۵-٤٤٤ همین کتاب مراجعه شود.

۱۰۷- همان سند، ص ۵٤۱، به نقل از صص ۱۱۳-۱۱٤، اوراق بازجوئی خسرو روزبه.

۱۰۸- کمونیزم در ایران، ص ۵٤۹، به نقل از اوراق بازجوئی.

۱۰۹- همان سند، صص ۵۵۰-۵۵٤

۱۱۰- برای اطلاع بیشتر از چگونگی بکارگیری روشهای مختلف در مورد ترورهای حزب توده و توضیح جداگانه هرکدام، به کتاب کمونیزم در ایران صفحات ٤۳۰-٤٤۱ و ۵۳۷-۵٦۲ مراجعه شود. نویسنده تمام آنها را از اوراق بازجوئی سروان خسرو روزبه، صفحات ۲۵ □۲۷-۳۱ □۱۱۳-۱۱٤ □۱۱۹-۱۲۰ □۱۳۱-۱۳٦ □۲۰٦ □۱۷-۱۹ و ۲۱۰ استخراج کرده است.

۱۱۱- کتابچه حقیقت، ص ۱۸

۱۱۲ و ۱۱۳- همان سند، صص ۱۸-۱۹

۱۱٤- همان سند، ص ۱۹

۱۱۵- ایران فردا، ویژه ٤۳، خرداد ماه ۷۷، ص ۲۷، مصاحبه با آقای لطف‌اللّه میثمی در مورد تجربه زندان پیش و پس از انقلاب.

۱۱٦- در فصل هشتم کتاب "در اوین"، جلد اول، بخش مصاحبه مشروح آن آورده شده است.

۱۱۷ و ۱۱۸- برای اطلاع بیشتر به فصل دهم کتاب "در اوین"، جلد اول، بخش آکادمی لاجوردی مراجعه کنید.